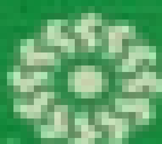
۴۳

ترجمه

بحار الانوار

الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار

اثر محدث کبیر شهیر علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الانوار

ترجمه بحارالانوار جلد 43: کتاب تاریخ حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 : 978-600-7150-71-9 ؛ ج.6 : 978-600-7150-72-6 ؛ ج.7 : 978-600-7150-73-3 ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 : 978-600-7150-76-4 ؛ ج.11 : 978-600-7150-83-2 ؛ ج.12 : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.13 : 978-600-7150-85-6 ؛ ج.14 : 978-600-7150-86-3 ؛ ج.15 : 978-600-7150-87-0 ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 43

کتاب تاریخ حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار،جلد 43
مولف: علامه محمد باقر مجلسی
مترجم: گروه مترجمان
ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

فهرست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

ستایش ویژه خداوندی است که از میان بندگان دوستدار و نجیبش بزرگان انبیا و اوصیا را به بلا ویژه ساخت و پس از آنان اولیا و نیکان با تقوای را.

و درود بر گزیده ترین پاکان و پاک ترین برگزیدگان و محبوب ترین زمینیان در نزد آسمانیان حضرت محمّد و اهل بیت معصوم او که سفیران الهی اند و به بلا اختصاص یافته اند آنان که با تحفه های رنج تکریم شده اند همان ها که تنها به رنج کشی شب و روز در راه اطاعت از پروردگار آسمان راضی نشدند، مگر اینکه گونه هایشان را بر خاک بمالند و محاسنشان را به خون خضاب کنند.

و لعنت خدا بر دشمنان بدکار و شقی آنان و همه کافران زنا زاده ای باد که به آنان ستم کردند.

این جلد و همه بحار الانوار، تألیف کمترین خدمتگذاران روایات امامان پاک و فقیرترین فرد به رحمت پروردگار بزرگوار آمرزنده محمّد باقر فرزند محمّد تقی است که خداوند هر دو را با موالیان خوبشان محشور فرماید.

صلوات خدا بر آنان باد تا شب و روز در گردش است.

ابواب تاریخ سرور زنان عالم و پاره تن سیّد رسولان و چراغدان انوار امامان دین و همسر شرافتمندترین اوصیا یعنی بتول عذرا و انسیّه حوراء، فاطمه زهراء که درود خداوند بر او و بر پدرش و شوهرش و فرزندانش تا پایان هستی باد.

باب اول: ولادت، اوصاف ظاهری و شمائل حضرت زهرا

علیها السّلام و اجمالی از تاریخ ایشان

1. امالی صدوق: مفضل بن عمر نقل می کند که گفت: «از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم: «ولادت فاطمه زهرا علیها السّلام چگونه بود؟»

فرمود: «هنگامی که پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله با خدیجه کبرا ازدواج کرد، زنان مکه از آن بانو کناره گیری کردند. آنها دیگر نزد او نمی رفتند، بر او سلام نمی کردند و به هیچ زنی اجازه نمی دادند که نزد آن بانو مشرف شود. این موضوع باعث آزردگی خاطر و ناراحتی خدیجه کبرا شد و پیوسته از این بیمناک بود که مبادا به پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله آسیبی برسد.»

هنگامی که خدیجه حضرت زهرا را باردار شد، آن حضرت در رحم مادر با وی سخن می گفت و او را به صبر و شکیبایی می خواند. ولی خدیجه کبرا این موضوع را از پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله پنهان می کرد. تا اینکه یک روز پیامبر خدا نزد خدیجه کبرا آمد و شنید که آن بانو سرگرم سخن گفتن با فاطمه زهرا است. فرمود: «ای خدیجه! با که سخن می گویی؟ خدیجه پاسخ داد: «این طفلی که در رحم من است با من سخن می گوید و مونس من است.»

پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «آری، این جبرئیل است که به من بشارت می دهد و می گوید که این فرزند دختر و سلاله نسلی طیّب و طاهر است و

مبارک خدای توانا نسل مرا به واسطه این دختر برقرار و پایدار خواهد ساخت. به زودی امامان را از دامان این دختر به وجود خواهد آورد و آنان را پس از اینکه وحی پروردگار قطع شود، در زمین خلیفه خویشتن قرار خواهد داد.»

حضرت خدیجه کبرا همواره در همین حال بود تا اینکه سرانجام هنگام وضع حمل وی فرا رسید. در این موقع خدیجه پی زنان قریش و بنی هاشم فرستاد و گفت که بیایید و مرا در انجام وضع حمل یاری برسانید. آنان در جواب گفتند: «چون تو سخن ما را نپذیرفتی و با محمّد صلی اللّه علیه و آله که شخصی فقیر و فرزند یتیم ابوطالب بود ازدواج کردی، ما نیز نزد تو نخواهیم آمد و هیچ کمکی به تو نخواهیم کرد !»

خدیجه کبرا از شنیدن این جواب بسیار غمگین شد. او اندوهگین و پریشان خاطر در اندیشه کار خویش بود که ناگاه چهار زن گندمگون و بلند بالا که به زنان بنی هاشم شباهت داشتند، نزد او آمدند. خدیجه کبرا با دیدن آنان گریه و زاری کرد و از آنها کمک خواست. یکی از زنان گفت: «ای خدیجه، اندوهگین نباش! زیرا ما فرستادگان خداییم. ما خواهران تو هستیم: من ساره ام؛ این بانو آسیه بنت مزاحم است که در بهشت یار و همراه تو خواهد بود؛ این بانو مریم دختر عمران و آن بانوی دیگر کلثم خواهر موسی بن عمران است. ما چهار تن را خدا فرستاده تا تو را در وضع حمل یاری کنیم.»

سپس یکی از زنان طرف راست خدیجه، زن دوم در طرف چپ وی، زن سوم در مقابل او و زن چهارم پشت سر او نشستند و خدیجه، حضرت فاطمه را در حالی که پاک و پاکیزه بود به دنیا آورد.

زمانی که حضرت زهرا متولد شد، نور آن بانو درخشید و داخل خانه های مکه شد. هیچ خانه ای در شرق و غرب زمین نبود که آن نور در آنها نتابیده باشد. آنگاه ده نفر از حورالعین نزد خدیجه کبرا آمدند که هر کدام یک طشت و ابریق بهشتی در دست داشتند. ابریق ها پر از آب کوثر بودند. زنی که در مقابل خدیجه نشسته بود ابریق ها را گرفت و فاطمه زهرا را با آب کوثر شستشو داد. سپس دو حوله که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بودند بیرون آورد ویکی از آنها را گرد بدن

مبارک حضرت زهرا پیچید و با حوله دیگر برای آن حضرت مقنعه ای درست کرد. آنگاه زن از حضرت زهرا خواست که سخن بگوید. زهرای اطهر زبان به شهادتین گشود و فرمود: «اشهد ان لا اله الا اللّه و ان ابی رسول اللّه سید الأنبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی ساده الاسباط.»

آنگاه بر آن چهار زن سلام کرد و نام هر یک از آنان را بر زبان آورد. آنان از مشاهده آن نوزاد مقدس، خندان و شادمان شدند و به یکدیگر بشارت دادند. اهل آسمان هم ولادت حضرت زهرا را به یکدیگر بشارت گفتند. در آسمان نور درخشنده ای پیدا شد که ملائکه تا پیش از آن نظیرش را ندیده بودند. آن زنان، خدیجه کبرا را خطاب قرار دادند وگفتند: «این مولود پاک و پاکیزه را که مبارک است بگیر! برکت خدا نثار خود این نوزاد و نسل وی خواهد بود» خدیجه کبرا با شادمانی حضرت زهرا را گرفت و پستان خود را در دهان او گذاشت و شیر در دهان وی جاری شد. فاطمه اطهر در هر روز به اندازه یک ماه کودکان معمولی و در هر ماه، به اندازه یک سال آنان رشد می کرد.

مصباح الانوار نیز مانند این روایت را آورده است.

2. امالی صدوق و عیون الاخبار الرضا: حضرت رضا علیه السّلام از پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «آن زمان که مرا به معراج بردند، جبرئیل دست مرا گرفت، داخل بهشت برد و از رطب بهشتی به من داد. من آن رطب را خوردم و آن رطب در صلب من به نطفه مبدل شد. هنگامی که به زمین آمدم و با خدیجه کبرا همبستر شدم، وی فاطمه را حامله شد. پس فاطمه حوریه ای است که به شکل انسان است. هر گاه که من مشتاق بوی بهشتی می شوم، دخترم فاطمه را می بویم.» احتجاج نیز مانند این روایت را آورده است.

3. معانی الاخبار: از امام جعفر صادق، از پدران بزرگوارش، از پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «نور فاطمه علیهما السّلام قبل از اینکه زمین و آسمان خلق شوند آفریده شد.» بعضی از مردم گفتند: «یا رسول اللّه! بنابراین فاطمه از جنس بشر نیست؟» فرمود: «فاطمه حوریه ای انسیه است.» گفتند: «یا رسول اللّه! چگونه می شود که زهرا حوریه و انسیه باشد؟» فرمود: «خدای توانا قبل

از اینکه حضرت آدم را بیافرینند، فاطمه اطهر را هنگام خلق ارواح خلائق از نور خود آفرید. هنگامی که آدم علیه السّلام را خلق کرد، فاطمه را به وی عرضه کرد.» پرسیدند: «یا رسول اللَّه! فاطمه در آن موقع کجا بود؟» فرمود: «نور او در میان یک حُقَّه در زیر ساق عرش جای داشت.» گفتند: «ای پیامبر خدا! طعام وی چه بود؟» فرمود: «تسبیح و تقدیس و تهلیل (یعنی گفتن لا اله الا اللَّه) و حمد خدا بود. موقعی که خدا حضرت آدم را آفرید و مرا از صلب او خارج کرد، دوست داشت که فاطمه را از صلب من خارج کند. بنابراین او را به صورت یک سیب در آورد و آن سیب را جبرئیل نزد من آورد و گفت: «یا محمّد! السلام علیک و رحمت اللَّه و برکاته.» گفتم: «ای حبیب من و علیک السلام و رحمت اللَّه و برکاته.»

جبرئیل گفت: «یا محمّد! خدا تو را سلام می رساند.» گفتم: «سلامتی از طرف خدا است و به سوی او باز خواهد گشت.» گفت: «یا محمّد! این سیب را خدای مهربان از بهشت برای تو فرستاده.» من آن سیب را گرفتم و به سینه خود گذاشتم. جبرئیل گفت: «یا محمّد! خدای حکیم می فرماید این سیب را تناول کن!» هنگامی که آن سیب را پاره کردم، نوری از آن درخشید که من از دیدن آن هراسان شدم. جبرئیل گفت: «یا رسول اللَّه! پس چرا آن را نمی خوری! بخور و هراسان مباش. زیرا این نور، از آن بانویی است که در آسمان منصوره و در زمین فاطمه می باشد.» گفتم: «ای حبیب من! چرا در آسمان منصوره و در زمین فاطمه است؟» گفت: «از این روی در زمین فاطمه نامیده شده که شیعیان خود را از آتش نجات می دهد و دشمنان وی از محبتش محروم خواهند بود. و از این روی در آسمان منصوره است که خدا فرموده در آن روز - یعنی روز قیامت - مؤمنین برای نصرت خدا - که هر کس را که خود بخواهد یاری می کند(1) - خوشحال می شوند. منظور از این نصرت، همان نصرتی است که فاطمه اطهر برای دوستان خود خواهد کرد.

توضیح: شاید این تأویل از آیه، بر این مبنی باشد که گفته خداوند «من بعد» پیش از گفته «یؤمئذٍ» اشاره به روز قیامت باشد.

1- . روم/ 4 - 5

4. علل الشرائع: امام محمّد باقر علیه السّلام از جابر بن عبداللّٰه نقل می کند که گفت: «به پیامبر خدا گفته شد: «یا رسول اللّٰه! از چه روست که این قدر فاطمه زهرا را می بوسی و او را در بر می گیری و نزدیک خویشتن جای می دهی؟ چگونه است که با او لطف و مرحمتی داری که با دختران دیگر خود نداری؟» فرمود: «جبرئیل سیبی از سیب های بهشت برای من آورد و من آن را خوردم. آن سیب در صلب من به نطفه مبدل شد و وقتی با خدیجه همبستر شدم، وی فاطمه را حامله شد. لذا من از فاطمه بوی بهشت را می بویم.»

5. علل الشرائع: همچنین از ابن عباس نقل می کند که گفت: «عایشه یک بار نزد پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله مشرف شد و دید که رسول خدا فاطمه اطهر را می بوسد. عایشه پرسید: «یا رسول اللّٰه! آیا فاطمه را دوست می داری؟» پیغمبر اکرم فرمود: «آری. به خدا قسم اگر تو می دانستی من چقدر فاطمه ام را دوست می دارم، تو نیز او را بیشتر دوست می داشتی، زیرا هنگامی که مرا در شب معراج به آسمان چهارم بردند، جبرئیل اذان و میکائیل اقامه گفت. آنگاه به من گفته شد: «یا محمّد! جلو بیا و نماز بگزار.» گفتم: «ای جبرئیل! با بودن تو من جلو بیایم و نماز بگزارم؟» گفت: «آری، زیرا خدای حکیم پیامبران مرسل خود را بر ملائکه مقرب خود فضیلت و برتری داده و گذشته از این تو را فضیلت مخصوصی عطا فرموده است.»

من جلو رفتم و با اهل آسمان چهارم نماز به جای آوردم. وقتی به طرف راست خود نگریستم، حضرت ابراهیم را دیدم که در یکی از باغ های بهشت است و گروهی از ملائکه گرد آن بزرگوار جمع شده اند. آنگاه وقتی به سوی آسمان پنجم و ششم بالا رفتم، ندایی شنیدم که گفت: «یا محمّد! پدر تو ابراهیم خوب پدری و برادرت علی بن ابی طالب خوب برادری است.»

هنگامی که متوجه سراپرده ها شدم، جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد. ناگاه چشمم به درختی از نور افتاد که دو ملک مشغول پیچیدن حله و زیورهایی بر آن بودند. گفتم: «ای حبیب من جبرئیل! این درخت از آن کیست؟» گفت: «از آن برادرت حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام است و این دو ملک تا روز قیامت حله و زیور به این درخت می پوشانند.»

جلوتر که رفتم، با درخت رطبی روبرو شدم که رطب هایش از کره نرم تر، از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر بود. من یکی از رطب ها را خوردم و آن رطب در پشت من به نطفه مبدل شد. هنگامی که به زمین بازگشتم و با خدیجه کبرا همبستر شدم، وی فاطمه زهرا را حامله شد. بنابراین فاطمه اطهر حوریه ای انسیه است و هر گاه که من مشتاق بهشت می شوم، فاطمه را می بوسم.»

6. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله فاطمه زهرا را بسیار می بوسید. یک بار عایشه نسبت به این کار رسول خدا به وی اعتراض کرد. پیغمبر اکرم فرمود: «ای عایشه! در آن شب که مرا به آسمان بردند و داخل بهشت شدم، جبرئیل مرا زیر درخت طوبا برد و از میوه آن به من داد. من آن را خوردم و آن میوه در پشت من به نطفه مبدل شد. هنگامی که به زمین آمدم و با خدیجه کبرا همبستر شدم، وی فاطمه زهرا را حامله شد، از همین روی هر گاه فاطمه را می بوسم، بوی درخت طوبا را از او می بویم.»

7. مناقب: از انس بن مالک نقل می کند که گفت: «من از مادرم درباره شکل و شمایل فاطمه اطهر پرسیدم. مادرم پاسخ گفت: «فاطمه زهرا نظیر ماه شب چهارده یا همچون آفتابی بود که ابر روی آن را فرا گرفته یا از زیر ابر خارج شده باشد. رنگ فاطمه زهرا نوعی سفیدی لطیف و مخصوص بود.»

و نیز عطا از ابو رباح نقل کرده که گوید: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آرد خمیر می کرد، در حالی که استخوانش به ظرف خمیر می خورد. و روایت شده که بین دندان های جلوی حضرت باز بود (یا دندان هایش برق می زد).

جابر بن عبداللّٰه می گوید: «هر گاه من راه رفتن فاطمه زهرا را مشاهده می کردم، به یاد پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله می افتادم. زیرا حضرت زهرا نیز موقع راه رفتن، گاهی به طرف راست و گاهی به طرف چپ متمایل می شد.»

فاطمه اطهر پنج سال بعد از بعثت پدرش و سه سال پس از داستان معراج، در بیستم ماه جمادی الآخر در مکه معظمه متولد شد. وی مدت هشت سال در کنار پدر

خویش در مکه زیست. آنگاه با پدر خود به سوی مدینه هجرت کرد و پیامبر خدا دو سال بعد از ورود به مدینه، در روز اول ماه ذیحجه وی را به عقد نکاح علی بن ابی طالب علیه السّلام در آورد.

بنا به قولی تاریخ ازدواج وی ششم ذیحجه بوده و در روز سه شنبه ششم ذیحجه، بعد از داستان جنگ بدر این ازدواج انجام پذیرفت. در زمان رحلت پیامبر خدا، از عمر فاطمه اطهر هجده سال و هفت ماه گذشته بود و هنگام ولادت امام حسن، فاطمه زهرا دوازده ساله بود.

توضیح: «کفرت» به صیغه مجهول است و منظور این است که اگر بخواهی فاطمه را به خورشیدی که با ابر پوشیده است تشبیه می کنی، چون پوشیده و با عفاف بود و یا چون نگاه به او ممکن بود و اگر بخواهی او را به خورشیدی که از زیر ابر بیرون آمده تشبیه کن، چرا که نور و درخشندگی دارد. و احتمال می رود که هدف از تشبیه حضرت به خورشید در دو حالت ابتدای زیر ابر قرار گرفتن و ابتدای بیرون آمدن از ابر، به این جهت باشد که حضرت را به خورشید و پوشش حضرت را به ابری که به بخشی از خورشید احاطه دارد تشبیه کرده است. یا گفته می شود که تشبیه به خورشید در دو حالت، به این جهت است که خورشید در این دو حالت هم پوشیده است و هم دیده می شود و نور و روشنی اش به کلی محو نشده است.

و بنابر همه فرض هایی که در تشبیه به آن اشاره شد، «کفرت» از ریشه کفر به معنای پوشیدن است. گفته می شود: «کفرت الشی أکفره باکسره کفراً» یعنی آن را پوشاندم.

و «بضاضه» همان رقّت رنگ و صفای آن است، به گونه ای که بر کمترین چیز در آن اثر می گذارد.

8. کشف الغمه: اربلی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «فاطمه زهرا پنج سال بعد از بعثت رسول خدا و نزول وحی بر آن حضرت و در اوانی که قریش کعبه را می ساختند متولد شد. فاطمه اطهر موقعی از دنیا رفت که هجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر او گذشته بود.»

ص: 15

و در روایت صدقه آمده که حضرت هجده سال و یک ماه و پانزده روز داشت که وفات کرد و ایشان همراه پدرشان در مکه هشت ساله بودند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کردند و ده سال هم با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه بودند که عمر ایشان تا ابن جا هجده سال می شود. بعد از رحلت پدر بزرگوارش به روایتی هفتاد و پنج روز و به روایتی چهل روز با امیر مؤمنان به زندگی خود ادامه دادند.

ذارع گوید: من می گویم که بر پایه این روایت، عمر حضرت زهرا سلام الله علیها هجده سال و یک ماه و دو روز بوده است و امام حسن علیه السّلام زمانی متولّد شد که حضرت زهرا یازده سال داشت، یعنی سه سال پس از هجرت. و در کتاب مولد حضرت زهرا سلام الله علیها تألیف ابن بابویه، مرفوعاً از اسماء بنت عمیس روایت می کند که اسماء گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که به هنگام ولادت بعضی از فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها حضور داشتم و ندیدم که وی خون ببیند، به من فرمود: فاطمه حوریه ای است که به شکل انسان آفریده شده است.»

9. روضه کافی: حضرت زهرا سلام الله علیها پنج سال پس از بعثت و سه سال پس از معراج رسول خدا متولّد شد همراه با ایشان هشت سال در مکه ماند. سپس با رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد و پیامبر یک سال پس از آمدن ایشان به مدینه، او را به ازدواج علی علیه السّلام درآورد، و پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد، در حالی که فاطمه هجده سال داشت و پس از پدرشان هفتاد و دو روز زندگی کرد.

10. کافی: فاطمه سلام الله علیها پنج سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شد و در حالی وفات یافت که هجده سال و هفتاد و پنج روز داشت و پس از پدرشان، هفتاد و پنج روز زندگی کردند.

11. عیون المعجزات: از حارثه بن قدامه روایت شده که گفت: سلمان برایم حدیث و گفت: عمّار برایم حدیث کرد و گفت: «چیز شگفتی به تو بگویم؟» گفتم: «ای عمّار! برایم بگو.» عمّار گفت: «آری، امیرالمؤمنین علیه السّلام را دیدم در

زمانی که بر فاطمه سلام الله علیها وارد شده بود. چون فاطمه او را دیده بود، به علی ندا داد که نزدیک بیا تا هر چه در گذشته و آنچه در هم اکنون و آنچه در آینده هنگامی که قیامت برپا می شود رخ داده و می دهد را به تو خبر دهم.» عمّار گوید: امیر مومنان علی علیه السّلام را دیدم که عقب برگشت و من هم با او عقب عقب برگشتم، تا زمانی که حضرت بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای ابوالحسن نزدیک بیا!» او نزدیک رفت و چون نشست و آرام گرفت، حضرت رسول به او فرمود: «تو برایم می گویی یا من برایت بگویم؟» امیر مؤمنان گفت: «بازگو کردن شما نیکوتر است ای پیامبر!» حضرت فرمود: «احساس می کنم که نزد فاطمه رفته ای و او به تو چنین و چنان گفته است و تو بازگشته ای!» علی علیه السّلام گفت: «آیا نور فاطمه علیه السّلام از نور ماست؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی دانی؟» اینجا بود که علی علیه السّلام به شکرانه الهی به سجده افتاد.

عمّار گوید: امیرمؤمنان علیه السّلام بیرون آمد و من هم با او همراه شدم. علی علیه السّلام بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد و من هم در آمدم. حضرت فاطمه سلام الله علیها گفت: «ای علی! گویا تو از نزد پدرم برگشتی و گفته مرا به او خبر دادی؟» حضرت فرمود: «آری چنین بود ای فاطمه!» حضرت فاطمه گفت: «بدان ای ابوالحسن که خدای متعال نور من را آفرید، در حالی که تسبیح خدا می کرد. سپس آن را در درختی بهشتی به ودیعت نهاد. آن درخت نورافشانی کرد و چون پدرم به بهشت درآمد، خداوند متعال به او از طریق الهام وحی کرد که این میوه را از آن درخت بچین و آن را در گلویت بچرخان. پدرم هم چنین کرد و خداوند مرا در صلب پدرم قرار داد. پس از آن مرا در خدیجه دختر خویلد به ودیعت نهاد و او مرا زایید و من از آن نورم. آنچه قبلاً تحقق یافته و آنچه بعداً تحقق می یابد و آنچه تحقق نمی یابد را می دانم. ای ابوالحسن! مؤمن با نور خدای متعال می نگرد.»

12. اقبال الاعمال: شیخ مفید در کتاب حدائق الریاض گوید: «روز بیستم جمادی الآخر سال دوّم مبعث، ولادت سرور زنان حضرت زهرا سلام الله علیها است.»

از برخی از کتاب های مخالفان با سند خود از عبدالله بن محمد بن سلیمان هاشمی، از پدرش، از جدّش روایت کرده که گوید: «فاطمه در سال چهل و یکم ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد.»

و محمّد بن اسحاق گوید: «فاطمه پیش از آنکه به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی شود متولد گشته است، همینطور سایر اولاد پیامبر از خدیجه.»

و در روایت من از حافظ ابی منصور دیلمی به روایت او و از ابوعلی حدّاد، از ابونعیم حافظ در کتاب معرفت صحابه آمده که فاطمه کوچک ترین دختران رسول خدا از لحاظ سنی بوده. او در زمانی که قریش کعبه را می ساخت متولّد گشته و در گذشته، کنیه او ام اسماء بود.

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبین گوید: ولادت فاطمه سلام الله علیها پیش از بعثت و در زمانی که قریش کعبه را می ساخت بوده است. و ازدواج حضرت علی علیه السّلام با ایشان در ماه صفر پس از ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه است و عروسی با زهرا سلام الله علیها، پس از بازگشت امیرالمؤمنین از جنگ بدر است و برای حضرت در آن روز هجده سال بود. این جریان را حسن بن علی از حارث، از ابن سعد از واقدی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی بسره، از اسحاق بن عبدالله ابی فروه، از جعفر بن محمّد بن علی علیه السّلام برایم حدیث کرد.

13. کافی: حبیب سجستانی گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: فاطمه سلام الله علیها دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، پنج سال پس از مبعث رسول خدا صلی الله علیه و آله متولّد گشت و در حالی که هجده سال و هفتاد و پنج روز سن داشت، وفات کرد.

14. مصباح کفعمی: در برخی روایات ولادت فاطمه سلام الله علیها در روز بیستم جمادی الآخر جمعه سال دوّم مبعث بوده است و در روایت دیگری در سال پنجم مبعث و اهل سنت روایت می کنند که ولادت حضرت، پنج سال پیش از مبعث بوده است.

15. مصباح کفعمی: بر اساس برخی روایات تاریخ ولادت فاطمه سلام الله علیها روز جمعه بیستم جمادی الاخر سال دوم بعثت بود و در روایتی دیگر سال پنجم بعثت. سنی ها سال ولادت ایشان را پنج سال پیش از بعثت می دانند.

16. دلائل الامامه: از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که حضرت فرمود: «حضرت زهرا علیها السّلام هشت سال در مکه و ده سال در مدینه اقامت داشت و هفتاد و پنج روز پس از وفات پیامبر وفات کرد و در جمادی الآخر روز سه شنبه سوم سال یازدهم هجرت درگذشت.»

و باز از امام جعفر صادق علیه السّلام، از پدرشان، از جدشان، از ابن عباس علیهم السّلام روایت کند که او گفت: «فاطمه پیوسته در هر روز به سان یک هفته و در یک هفته به سان یک ماه و در ماه به سان یک سال بزرگ می شد.»

و چون پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت کرد و در مدینه مسجدی ساخت، مردم مدینه با او انس گرفتند و سخنش بالا گرفت، مردم مبارک بود وجود او را شناختند، قافله ها برای دیدارش به سوی او روان گردید، ایمان آشکار گشت و قرآن خوانده شد، پادشاهان و اشراف درباره او گفتگو کردند و بزرگان و اشراف از شمشیر خشم و انتقام وی بیم کردند، حضرت فاطمه با امیرمؤمنان و زنان مهاجر هجرت کرد و عایشه نیز در میان زنانی بود که همراه حضرت فاطمه هجرت کرد. حضرت فاطمه به مدینه آمد و همراه با پیامبر، بر مادر ابو ایّوب انصاری وارد شد و رسول خدا از زنان خواستگاری کرد و با سوده در ابتدای ورود به مدینه ازدواج نمود و فاطمه را نزد او برد. سپس با ام سلمه ازدواج کرد. ام سلمه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با من ازدواج کرد و اختیار دخترش را به من داد و من او را تربیت می کردم، ولی به خدا سوگند او از من تربیت شده تر و آشناتر با همه چیز بود.

1. امالی و علل و خصال: یونس بن ظبیان از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «فاطمه اطهر نزد خدا دارای نه اسم بود. این اسامی عبارت بودند: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، مُحدَّثه و زهرا.»

سپس امام صادق فرمود: «آیا تفسیر و معنی کلمه فاطمه را می دانی؟» گفتم: «ای آقای من! برایم شرح بده.» فرمود: «یعنی آن بانو از شر و فتنه بر کنار بود. اگر حضرت علی بن ابی طالب با فاطمه زهرا ازدواج نمی کرد، از زمان حضرت آدم تا روز قیامت، در روی زمین همسری برای فاطمه اطهر یافت نمی شد که هم طراز او باشد.»

توضیح: می توان با استدلال به این حدیث گفت که حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه اطهر، از سایر پیامبران اولوالعزم، غیر از پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله اشرف و افضل هستند. اگر گفته شود که این حدیث دلالت بر این ندارد که حضرت علی و فاطمه زهرا از حضرت نوح و ابراهیم علیهم السّلام افضل باشند، چون نوح و ابراهیم از اجداد حضرت زهرا به شمار می روند، لذا نمی توان گفت که کفو آن بانو هستند، ما در جواب می گوییم که نام حضرت آدم هم در این حدیث برده شده، پس با صرف نظر از موانع دیگر، می توان گفت که آنان نیز همانند فاطمه نبوده اند. به علاوه می توان با عدم قول به فصل، برتری را ثابت کرد، چون کسی میان پیامبران در این جهت تفضیل نداده است.

آری، می توان مناقشه کرد و گفت که این حدیث بر افضل بودن فاطمه زهرا بر ایشان دلالت ندارد، چرا که در همانند بودن، افضل بودن زوج شرط است و این مطلب از تفاهم عرفی بعید نیست. در نهایت خدا می داند.

2. علل الشرائع: از ابان بن تغلب نقل می کند که گفت: «از امام جعفر صادق پرسیدم: «یا ابن رسول اللّٰه! برای چه فاطمه اطهر، زهرا نامیده شد؟»

فرمود: «برای اینکه نور حضرت زهرا روزی سه مرتبه برای امیرالمؤمنین علیه السّلام می درخشید. نور صورت آن بانوی معظمه در وقت نماز صبح، آن هنگام که مردم هنوز در رختخواب خود بودند می درخشید. سفیدی آن نور داخل اتاق های اهل مدینه می گردید و حیاط خانه هایشان سفید می شد. آنها از مشاهده این منظره در شگفت می شدند، نزد پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله می آمدند و درباره سرچشمه نور می پرسیدند. پیامبر خدا آنان را به سوی خانه زهرای اطهر روانه می کرد. زمانی که آنها به طرف خانه آن بانو می رفتند، می دیدند که او بر سر سجاده عبادت نشسته و نور صورت وی از محراب عبادتش ساطع می شود. آنگاه در می یافتندآن نوری که دیده اند، از نور فاطمه بوده است.

هنگامی که ظهر می شد و فاطمه اطهر آماده نماز ظهر می گردید، نور زرد خاصی از پیشانی وی می درخشید و داخل خانه های اهل مدینه می شد؛ به گونه ای که در و دیوار خانه ها، لباس و رنگ چهره هایشان زرد می گردید.

وقتی درباره سرچشمه آن نور می پرسیدند، پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله آنان را به سوی خانه زهرای اطهر روانه می کرد. زمانی که آنها به سمت خانه آن بانوی مکرمه می رفتند، مشاهده می کردند که او در میان محراب عبادت ایستاده و نور زردی از پیشانی وی ساطع می شود. آنگاه در می یافتند آن نوری که دیده اند، از نور پیشانی مبارک آن حضرت بوده است.

زمانی که آفتاب غروب می کرد، صورت حضرت زهرای اطهر سرخفام می شد و نوعی نور سرخ از آن ساطع می گردید و آن بانو بابت این نعمت، شکر حضرت پروردگار را به جای می آورد. نور سرخی که از چهره وی می درخشید، داخل خانه های مردم می گردید، به شکلی که حیاط خانه های آنان به رنگ سرخ فام در می آمد. مردم که از مشاهده آن منظره تعجب می کردند، به حضور رسول خدا می شتافتند و درباره سرچشمه آن نور می پرسیدند. پیامبر خدا آنان را به طرف خانه زهرای اطهر می فرستاد. هنگامی که آنها به خانه فاطمه زهرا می رسیدند، می دیدند

که آن بانوی معظمه بر سر سجاده عبادت نشسته و سرگرم تسبیح و تمجید پروردگار است و نور قرمزی از صورت وی می درخشد. آنگاه در می یافتند آن نوری که دیده اند، از نور چهره آن بانوی مکرمه بوده است. آن نور تا زمان ولادت امام حسین علیه السّلام همچنان با او بود و در صورت ما امامان نیز هر کدام پس از دیگری خواهد بود، تا روز قیامت.»

توضیح: «ترتّبت» یعنی در محرابش ثابت می ایستاد. آنگونه که در لغت آمده یا «تهیّأت» از ریشه همان ترتبت عرفی به معنی که هر چیزی را در مرتبه او قرار دهیم و البته احتمال می رود که در اصل «ترمینت» بوده است.

3. عیون اخبار الرضا: ابن عباس از معاویه پرسید: «آیا می دانی که فاطمه برای چه فاطمه نامیده شد؟»پاسخ داد: «نه.» گفت: «برای اینکه او و شیعیانش از آتش جهنم آزادند. من این موضوع را خود از پیامبر خدا شنیدم.»

4. همچنین در کتاب مذکور از حضرت رضا علیه السّلام، از پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «من این دخترم را به این دلیل فاطمه نامیدم که خدای سبحان، وی و دوستدارانش را از آتش جهنم نجات داده است.»

در صحیفه الرضا علیه السّلام نیز مانند این روایت آمده است.

5. علل الشرائع: از جابر نقل می کند که گفت: «از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم: «برای چه فاطمه اطهر، زهرا نامیده شد؟»

فرمود: «برای اینکه خدای حکیم آن بانو را از نور با عظمت خود آفرید. هنگامی که این نور درخشید، آسمان ها و زمین از نور او روشن شدند و چشم های ملائکه خیره شد. ملائکه خدای را سجده کردند و پرسیدند: «پروردگار ما! این چه نوری است؟»

خداوند فرمود: «این یکی از نورهای من است که آن را در آسمان خود جای دادم. این نور را از عظمت خویشتن آفریدم و آن را از صلب یکی از پیامبرانم که او را بر تمام انبیا برتری داده ام خارج می کنم. از این نور امامانی به وجود می آورم که پس از قطع شدن وحی من، برای امر و دین من قیام می کنند و به راه راست هدایت خواهند شد.»

مصباح الانوار نیز مانند این روایت را از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است.

توضیح: فیروز آبادی گوید: «قرمیسین» با کسره شهری است نزدیک دینور که واژه عربی کرمانشاهان است.

6. معانی الاخبار و علل الشرائع: از پدر ابن عماره نقل می کنند که گفت: «امام جعفر صادق علیه السّلام را گفتم: «برای چه فاطمه اطهر، زهرا نامیده شد؟» فرمود: «برای اینکه هر گاه فاطمه در محراب عبادت می ایستاد، نور او برای اهل آسمان می درخشید، همان گونه که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد.»

7. علل الشرائع: از عبداللَّه بن حسن نقل می کند که گفت: «حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام به من فرمود: «چرا فاطمه را فاطمه گفتند؟» گفتم: «برای اینکه با نام های دیگران فرق داشته باشد.»

فرمود: «کلمه فاطمه هم جزو نام ها بود، ولی زهرای اطهر به این علت فاطمه نامیده شد که چون خدای حکیم وضع هر چیزی را قبل از اینکه به وجود آمدنشان می داند، می دانست که وقتی پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله با قبایلی ازدواج کند، آنان به طمع خلافت خواهند افتاد. به همین دلیل هنگامی که فاطمه علیها السّلام به دنیا آمد، خدای سبحان او را فاطمه نامید و امر خلافت و امامت را برای فرزندان وی قرار داد و بدین وسیله دست کسانی را که خواهان امر خلافت بودند قطع کرد. از این روی بود که فاطمه، فاطمه نامیده شد، زیرا طمع آنان را قطع کرد.»

توضیح: گفته امام صادق علیه السّلام «فرقاً بینه و بین الاسماء» شاید راوی پنداشته که این اسم از نام های بی سابقه است و به این دلیل حضرت زهرا علیها السلام بدان نامیده شده است تا زنان گذشته با او در این نام شریک نباشند، ولی امام علیه السّلام جواب داد که این اسم هم از نام هایی است که در گذشته بدان نامیده می شده اند. «أن الله» یعنی «لأن الله.»

8. معانی الاخبار و علل الشرائع: از ابو هریره نقل می کنند که گفت: «فاطمه به این علت فاطمه نامیده شد که خدای رئوف، هر کس که فاطمه را دوست داشته باشد، از آتش جهنم مبرا خواهد کرد.»

9. علل الشرائع: همچنین از یزید بن عبدالملک، از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «هنگامی که فاطمه زهرا متولد شد، خدای تعالی به یکی از ملائکه وحی کرد تا کلمه فاطمه را بر زبان پیامبر اسلام جاری کند. از این روی آن بزرگوار نام وی را فاطمه گذاشت و به او فرمود: «من تو را با علم و دانش قرین و از خون حیض بر کنار کردم.» سپس حضرت باقر فرمود: «به خدا قسم که خدا فاطمه را در روز عهد و میثاق، با علم قرین و از خون حیض بر کنار کرد.»

مصباح الانوار نیز مانند همین روایت را آورده است.

توضیح: «فطمتک بالعلم» یعنی تو را با علم شیر دادم تا آنکه بی نیاز شدی و از شیر بازگرفته شدی، یا تو را از جهل به سبب علم جدا کردم، یا از شیر گرفتن تو را همراه با علم قرار دادم، کنایه از اینکه حضرت زهرا سلام الله علیها در ابتدای آفرینش با علوم الهی آشنا بود، و بر همه تقادیر، فاعل به معنای مفعول است، مانند دافق به معنای مدفوق (فاطمه به معنای مفطومه) یا اینکه به صیغه باب تفعیل خوانده شود، یعنی تو را این گونه قرار دادم که مردم را از جهل جدا سازی، یا معنی این است که چون خداوند او را از جهل جدا ساخته، او هم مردم را از جهل می گیرد و این دو وجه اخیر در گفته امام علیه السّلام «فطمتک عن الطمث» جز با تکلف جاری نمی شود، به این شکل «ترطمث» کنایه از اخلاق و افعال مذموم باشد یا در فرض سوم بگوییم چون تو را از پلیدی های روحانی و جسمانی بازگرفتم، تو هم نیز مردم را از پلیدی های معنوی بازمی گیری.

10. علل الشرائع: از پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله نقل می کند که به فاطمه فرمود: «آیا می دانی که تو برای چه فاطمه نامیده شدی؟» حضرت علی گفت: «برای چه یا رسول اللّه!» فرمود: «برای اینکه فاطمه و شیعیانش از آتش جهنم نجات خواهند یافت.»

توضیح: گفته نمی شود که طبق آنچه در وجه نامگذاری یاد شد، مناسب آن است که حضرت «مفطومه» نامیده می شد، زیرا «فطم» به معنای قطع و جدا کردن است. گفته می شود «فطمت الأمُّ صبیّها» مادر فرزندش را از شیر جدا کرد و «فطمت الرجل عن عادته»، من آن فرد را از عادتش گرفتم و «فطمت الحبل»، ریسمان را

جدا کردم. چون می گوییم بسیار می شود که فاعل به معنای مفعول می آید، مانند «سرّ کاتم» به معنای «سرّ مکتوم» و «مکان عامر»، به معنای «مکان معمور». و همان گونه که در مورد گفته خدای متعال گفته اند که: «عشیه راضیه» یعنی «عشیه مرضیه» و «ماء وافق»، یعنی «ماء مدفوق» و ممکن است که فطم نیز لازم باشد.

فیروز آبادی گوید: «افطم السخله» یعنی وقت از شیرگیری او رسیده، چون از شیر گرفته شود به او «فاطم مفطومه و فطیم» گویند. (پایان سخن فیروز آبادی)

و می توان گفت که: حضرت زهرا سلام الله علیها خودش و شیعیانش را از آتش و شرور باز گرفته و جدا کرده است و اینکه گفته شود «فطمت نفسها عن الطمث» خودش را از حیض گرفت، به این جهت است که سبب از حیض گرفته شدن او همان است که خدا از کارها و خصلت های خوب او می داند، پس اسناد مجازی است.

11. علل الشرائع: از محمّد بن مسلم نقل می کند که گفت: «از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود: «فاطمه زهرا بر در جهنم موقفی خواهد داشت. هنگامی که روز قیامت فرا رسد، در میان دو چشم هر کسی نوشته می شود که وی مؤمن یا کافر است، آنگاه به کسی که دوستدار فاطمه است اما بسیارگناه کرده، امر می شود که به طرف جهنم برود. وقتی که آن حضرت می بیند که بین دو چشم آن شخص نوشته شده «دوست فاطمه»، می گوید: «پروردگارا! تو مرا فاطمه نامیدی و وعده دادی کسی که مرا و فرزندانم را دوست داشته باشد، به وسیله من از آتش جهنم نجات دهی. همانا که وعده تو بر حق است و خلف وعده نخواهی کرد!»

خداوند رئوف خواهد گفت: «راست می گویی، من تو را فاطمه نامیدم و کسی که تو را و فرزندانت را دوست داشته باشد، از آتش جهنم بر کنار خواهم داشت. وعده من حق است و خلف وعده نخواهم کرد. من بدین منظور دستور دادم این بنده ام را به جهنم ببرند که تو شفیع او شوی و من شفاعت تو را بپذیرم تا مقام و منزلتی که تو نزد من داری، برای ملائکه و پیامبران و اهل محشر معلوم شود. حال دست هر کس را که در میان دو چشم او نوشته شده «مؤمن» بگیر و داخل بهشت کن.»

ص: 25

12. امالی طوسی: از پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «دختر من به این علت فاطمه نامیده شد که خداوند رئوف، او و دوستدارانش را از آتش جهنم رهانیده است.»

13. معانی الاخبار و علل الشرائع: از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت می کنند که فرمود: «از پیامبر با عظمت اسلام پرسیدند: «معنای کلمه بتول چیست؟ زیرا ما از تو شنیدیم که می فرمودی مریم و فاطمه، بتول هستند.»

مصباح الانوار هم مانند این روایت را آورده است.

توضیح: «بتل» به معنای قطع است، یعنی زهرا سلام الله علیها با خون ندیدن، از زنان زمانش جدا شده است.

در نهایه گوید: «امرأه بتول» یعنی زنی که از مردان جدا شده و میلی به مردان ندارد و به همین نام مادر عیسی علیه السّلام حضرت مریم نامیده شد. و حضرت فاطمه سلام الله علیها بتول نامیده شد چون در فضل دین و حسب، از زنان زمانش جدا و متفاوت بود و گفته شده چون از دنیا منقطع و به خداوند متعال پیوند خورده بود، بتول نامیده شد.

این را فیروز آبادی گفته است.

مؤلف: روایات در این باره که پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: «خداوند برای تو نامی از نام هایش را جدا کرد، او فاطر است و تو فاطمه و شبه او هستی»، گذشت و در آینده هم خواهد آمد.

پیغمبر خدا فرمود: «بتول یعنی زنی که هرگز حیض نشود، زیرا حیض برای دختران انبیا ناپسند است.»

14. مناقب: از حضرت امام جعفر صادق، از پیامبر اکرم اسلام روایت می کند که به حضرت علی علیه السّلام فرمود: «آیا می دانی که چرا فاطمه، فاطمه نامیده شد؟» امیرالمؤمنین گفت: «برای چه یا رسول اللَّه!» فرمود: «برای اینکه فاطمه و شیعیانش از آتش جهنم در امان خواهند بود.» علی علیه السّلام فرمود: «تنها فاطمه، فاطمه نامیده شد، چون خداوند دوستان او را از آتش بازگرفته است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم فاطمه نامیده شده است چون خداوند او و دوستانش را از آتش بازگرفته است.»

امام صادق علیه السّلام فرمود: «می دانی که تفسیر نام فاطمه چیست؟» حضرت فرمود: «از شر و بدی بازگرفته شده است و گفته شده است که تنها فاطمه، فاطمه نامیده شده، چرا که از خون گرفته شده است.»

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال شد بتول چیست؟ و حضرت به عایشه فرمود: «ای حمیرا! فاطمه مانند زنان عالمیان نیست. او به مانند آنان نقص نمی پذیرد.»

ابو عبداللَّه می گوید: «مادامی که فاطمه اطهر زنده بود، خدا زنان دیگر را به حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام حرام کرده بود؛ زیرا که وی پاک و پاکیزه بود و مبتلا به خون حیض نمی شد .»

عبید هروی در کتاب غریبین می گوید: «حضرت مریم را به این دلیل بتول گفتند که به مردان تمایلی نداشت. فاطمه زهرا را از این روی بتول گفتند که نظیر نداشت.»

ابو هاشم عسکری می گوید: «از امام حسن عسکری علیه السّلام پرسیدم: «برای چه فاطمه اطهر، زهرا نامیده شد؟» فرمود: «برای اینکه صورت وی در اوّل روز برای حضرت علی علیه السّلام همچون آفتاب می درخشید و در موقع ظهر نظیر ماه منیر و به هنگام غروب آفتاب، همانند ستاره ای درخشان بود.»

حسن بن یزید می گوید: «از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم: «برای چه فاطمه اطهر، زهرا نامیده شد؟» فرمود: «برای اینکه او قصری از یاقوت سرخ در بهشت دارد که به اندازه یک سال راه رفتن ارتفاع دارد و به قدرت خدا در هوا معلق است، به گونه ای که چیزی آن را از طرف بالا نگه نمی دارد و از سمت پایین هم به چیزی متکی نیست. این قصر دارای صد هزار در است که بر هر دری هزار ملک ایستاده است. این قصر به چشم اهل بهشت، همانند ستاره درخشنده ای است که شما در افق آسمان مشاهده می کنید. اهل بهشت می گویند: «این قصر درخشنده از آن فاطمه است.»

15. مناقب: کنیه های حضرت زهرا عبارتند از: ام الحسن، ام الحسین، ام المحسن، ام الائمه و ام أبیها. نام های مبارک او بنا به روایت ابوجعفر قمی عبارتند از: فاطمه، بتول، حصان، حُرّه، سیده، عذرا، زهرا، حورا، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، مُحدثّه، مریم کبرا و صدیقه کبرا. در آسمان به آن بانو نوریه سماویه و حانیه گفته می شود.

توضیح: «حانیه» یعنی با محبّت نسبت به شوهر و فرزندانش. جزری گوید: حانیه زنی است که از روی مهر و عطوفت بر سر فرزندانش می ماند و ازدواج نمی کند. و از همین ریشه است روایتی که در مورد زنان قریش آمده که: مهر و حنوّ زن قریشی بر فرزندش، بیشتر و رعایت او نسبت به شوهرش نیز بیشتر است.

16. ارشاد القلوب: از سلمان فارسی روایت می کند که گفت: «من در مسجد در حضور پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله نشسته بودم که دیدم عباس بن عبدالمطب به حضور رسول خدا مشرف شد و سلام کرد. بعد از آنکه پیغمبر خدا جواب سلام وی را داد، عباس گفت: «یا رسول اللّٰه! از چیست که خدا، علی بن ابی طالب را بر ما اهل بیت فضیلت و برتری داده، در صورتی که ما همه از یک خاندانیم؟»

رسول اعظم اسلام فرمود: «اکنون جواب تو را می دهم. هنگامی که خدای توانا من و علی را خلق کرد، آسمان و زمین، بهشت و دوزخ و لوح و قلمی در کار نبود. موقعی که خدا تصمیم گرفت ما را بیافریند سخنی گفت که از آن سخن نوری به وجود آمد. بعد سخن دیگری گفت که از آن سخن روحی به وجود آمد. آنگاه آن دو را با یک دیگر ممزوج کرد پس متعادل شدند. سپس من و علی را از آنها آفرید و نور عرش را از نور من آفرید. بنابراین من از عرش جلیل ترم. خدای تعالی نور آسمان ها را از نور علی خلق کرد. پس علی از آسمان ها جلیل تر است. خداوند نور آفتاب را از نور حسن و نور ماه را از نور حسین آفرید. پس ایشان از آفتاب و ماهتاب جلیل ترند. ملائکه خدای سبحان را تسبیح می کنند و می گویند: «سبوح قدوس من انوار»، یعنی پاک و منزه است خدا. چقدر این نورها نزد خدا گرامی هستند!

آنگاه اراده خدا بر این قرار گرفت که ملائکه را امتحان کند. پس ابری چنان تاریک را بر آنها فرستاد که یکدیگر را نمی دیدند. ملائکه گفتند: «پروردگارا ! از آن روزی که ما را آفریده بودی، هیچ گاه چنین منظره ای را ندیده بودیم ! تو را به حق این انوار قسم می دهیم که این ظلمت و تاریکی را از ما دور گردانی !»

خدای توانا نور فاطمه را آفرید و آن را مانند قندیل بر کنار عرش آویخت و از آن نور آسمان ها و زمین های هفتگانه را خلق کرد. از این روی است که فاطمه اطهر، زهرا نامیده شد.

ملائکه خدا را تسبیح و تقدیس می کردند. خداوند سبحان فرمود: «به عزت و جلال خودم قسم که من ثواب تسبیح و تقدیس شما را برای دوستان این فاطمه و پدر و شوهر و فرزندان وی قرار خواهم داد.»

سلمان می گوید: «وقتی که عباس از حضور پیامبر خدا خارج شد، با حضرت علی بن ابی طالب رو به رو گردید. وی علی علیه السّلام را به سینه خود فشرد، میان دو چشم وی را بوسید و به او گفت: «پدرم به فدای اهل بیت مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله باد ! شماچه اندازه نزد خدا گرامی هستید !»

توضیح: «قرط» با ضمّه، چیزی است که در لاله گوش آویزان می شود، یعنی گوشواره.

17. تفسیر فرات بن ابراهیم: از پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «ای گروه های مردم ! آیا می دانید که فاطمه از چه آفریده شده؟» گفتند: «خدا و رسول داناترند.»

فرمود: «خدا به وسیله جبرئیل سیبی از بهشت برای من فرستاد. جبرئیل گفت: «السلام علیک یا رسول اللّٰه !» گفتم: «علیک السلام یا جبرئیل.» جبرئیل گفت: «این سیب را خدا از بهشت برای تو فرستاده.» من سیب را گرفتم و بوسیدم، روی چشم خود گذاشتم و به سینه خویش چسباندم. سپس جبرئیل به من گفت: «این سیب را بخور !» گفتم: «ای حبیب من ! آیا هدیه پروردگار را باید خورد؟» گفت: «آری، تو مأموری که آن را بخوری.»

وقتی آن سیب را پاره کردم، نوری از آن ساطع شد که از دیدنش هراسان شدم. جبرئیل گفت: «آن را بخور. این نور منصوره یعنی فاطمه است.» گفتم: «منصوره کیست؟» گفت: «دختری است که از صلب تو به وجود خواهد آمد که در آسمان منصوره و در زمین فاطمه نامیده شده است. گفتم: ای جبرئیل چرا در آسمان منصوره و در زمین فاطمه نامیده شده است؟ گفت: او به این علت در زمین فاطمه نامیده شده که شیعیان وی از آتش جهنم نجات خواهند یافت و دشمنانش از دوستی او محروم خواهند شد و معنی این قول خدای سبحان که در قرآن می فرماید: «در آن روز مؤمنین از نصرت خدا خوشحال می شوند»(1)، همین نصرت و یاری کردن فاطمه خواهد بود.

1- . روم / 4

1. مؤلف می گوید که قبل از این در باب «سواران در روز قیامت» نوشتیم که ابن عباس از پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: «روز قیامت غیر از چهار نفر کسی سواره نخواهد بود. آن چهار نفر عبارتند از: من، علی، فاطمه و حضرت صالح پیغمبر. من بر براق سوار می شوم، دخترم فاطمه بر ناقه عضباء من سوار خواهد شد و الی آخر حدیث.

2. مجالس مفید: از رسول با عظمت اسلام نقل می کند که فرمود: «ان اللّه لیغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها.»یعنی حقا که خدا برای غضب فاطمه زهرا غضب می کند و از خشنودی او خشنود می شود.

3. خصال: از پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «خدای حکیم چهار نفر از زنان عالم را برگزید که عبارتند از: مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه.

4. در عیون اخبار الرضا و صحیفه الرضا علیه السّلام، روایت شماره دوم این کتاب نقل شده است.

5. عیون اخبار الرضا: پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله فرمود: «حسن و حسین بعد از من و بعد از پدرشان، بهترین اهل زمین هستند و مادرشان بهترین زنان اهل زمین است.»

6. عیون اخبار الرضا: همچنین از پیامبر اسلام نقل می کند که فرمود: «فاطمه ناموس خود را حفظ کرد و خدا آتش جهنم را بر فرزندان او حرام کرد.»

7. امالی صدوق: از محمّد بن قیس روایت می کند که گفت: «هر گاه پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله از سفری مراجعت می کرد، فاطمه زهرا اولین کسی بود که به دیدارش می رفت. وی نزد فاطمه می رفت و مدت زمانی طولانی نزد او می ماند. یک بار که پیغمبر اعظم اسلام به سفری رفته بود، فاطمه اطهر برای موقعی که پدر و شوهرش از سفر باز می گردند، دو خلخال نقره، یک گرد نبند، دو گوشواره و پرده ای آماده کرد.

هنگامی که پیامبر اکرم از مسافرت بازگشت، نزد فاطمه زهرا رفت. اصحاب که همچنان بر در خانه فاطمه ایستاده بودند، نمی دانستند توقف کنند یا برگردند، زیرا از مدت توقف آن حضرت خبر نداشتند. ولی رسول اکرم چندان در آنجا توقف نکرد و در حالی که آثار غضب از صورت مبارکش هویدا بود، از خانه فاطمه خارج شد و با همان حال آمد تا نزدیک منبر نشست.

فاطمه زهرا علیها السّلام دریافت که خشم و ناراحتی پیامبر اعظم اسلام به خاطر خلخال و گوشواره و گردنبند و پرده بوده است. وی آن زیور آلات را به شخصی سپرد تا به حضور حضرت رسول اکرم ببرد و به آن شخص فرمود: «سلام مرا به پدرم برسان و بگو اینها را در راه خدا به مصرف برسان. وقتی که آن شخص به حضور رسول خدا رسید، پیغمبر خدا سه مرتبه فرمود: «فداها ابوها!» یعنی پدرش به فدایش شود. دنیا با محمّد و آل محمّد صلی اللّه علیهم اجمعین ارزشی ندارد. اگر دنیا نزد خدا به قدر یک بال پشه ارزشی می داشت، یک شربت از آب آن نصیب کافر نمی شد.» سپس برخاست و نزد فاطمه اطهر رفت.

8. احتجاج: از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که پیغمبر معظم اسلام به فاطمه زهرا فرمود: «ای فاطمه! خدای حکیم برای غضب تو غضب می کند و از خشنودی تو خشنود می شود.»

هنگامی که محدثین این حدیث را نقل کردند، ابن جریح به حضور امام صادق آمد و گفت: «امروز حدیثی به گوش ما رسید که مردم آن را شهرت داده اند.» فرمود: «چه حدیثی؟» گفت: «شما فرموده ای که پیامبر اسلام به فاطمه اطهر فرمود: «خدا برای غضب تو غضب می کند و از خشنودی تو خشنود می شود.»

فرمود: «آری، آیا شما چنین روایت نمی کنید که خدا برای غضب بنده مؤمن خود غضب می کند و از خشنودی او خشنود می شود؟» پاسخ داد: «چرا.» فرمود: «پس چرا انکار می کنید که خدا برای غضب فاطمه که دختر پیغمبر اسلام است غضب خواهد کرد و از خشنودی او خشنود خواهد شد؟» گفت: «راست گفتی، خدا می داند که مقام پیامبری را نصیب چه خاندانی کند!»

9. امالی صدوق: از انس بن مالک روایت می کند که گفت: «فاطمه اطهر هرگز خون حیض و نفاس ندید.»

10. امالی صدوق: همچنین از حسن بن زیاد روایت می کند که گفت: «حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام را گفتم آیا معنی این قول پیغمبر اعظم اسلام که فرموده «فاطمه بزرگ زنان بهشت است»، این است که او بزرگ زنان زمان خود بوده است؟» فرمود: «حضرت مریم بزرگ ترین زنان زمانه خود بوده، ولی فاطمه اطهر (علاوه بر اینکه بزرگ زنان زمانه خود بوده) بزرگ ترین زنان اولین و آخرین اهل بهشت است.»

گفتم: «معنی این قول پیغمبر خدا که درباره حسن و حسین علیهم السّلام فرموده «آنها بزرگ جوانان اهل بهشتند» چیست؟» فرمود: «به خدا قسم که ایشان بزرگ جوانان اولین و آخرین اهل بهشت هستند.»

11. امالی صدوق: همچنین از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت می کند که فاطمه اطهر به پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله گفت: «ای پدر! در روز قیامت، همان روزی که روز هول و قیل و قالی بزرگی خواهد بود، من تو را در کجا ملاقات کنم؟» فرمود: «ای فاطمه! آن روز مرا در حالی در بهشت ملاقات خواهی کرد که پرچم «الحمد للّه» با من خواهد بود. من آن روز نزد خدا برای امت خود شفاعت خواهم کرد.

فاطمه گفت: «ای پدر! اگر آنجا تو را ملاقات نکنم چه باید کرد؟» فرمود: «نزد حوض کوثر که امت خود را آب می دهم.» گفت: «ای پدر! اگر آنجا هم ملاقات نکردم چه؟» فرمود: «نزد صراط که من آنجا ایستاده ام و می گویم:

پروردگارا! امت مرا سلامت بدار.» گفت: «اگر در آنجا نیز تو را نبینم چه؟» فرمود: «مرا لب جهنم خواهی دید که شر و شعله آن را از امتم دور می گردانم.»

فاطمه از این بشارت مسرور گردید. صلی اللّٰه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها.

12. امالی صدوق: از حضرت صادق، از علی بن ابی طالب علیهم السّلام نقل می کند که پیغمبر اکرم اسلام به حضرت فاطمه زهرا فرمود: «ای فاطمه! خدا برای غضب تو غضب می کند و از خشنودی تو خشنود می شود.»

راوی می گوید: «صندل به حضور امام جعفر صادق علیه السّلام آمد و گفت: «این جوانان از تو احادیث عجیب و غریبی برای ما نقل می کنند!» فرمود: «چه حدیثی؟»

گفت: «به ما می گویند که شما گفته ای خدا برای غضب فاطمه غضب می کند و از خشنودی وی خشنود می شود؟»

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: «آیا نه چنین است که شما روایت کرده اید: «خدای حکیم برای غضب بنده مؤمن غضب می کند و از رضایت وی راضی و خوشحال می شود؟» گفت: «چرا؟» فرمود: «پس چرا منکر این می شوید که فاطمه مومنه است و خدا برای غضب فاطمه غضب می کند و از خشنودی او خشنود می شود؟» صندل گفت: «خدا بهتر می داند که مقام پیامبری را در چه خاندانی قرار دهد.»

امالی طوسی نیز این روایت را آورده است.

13. امالی صدوق: از ابن عباس نقل می کند که پیغمبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «دختر من فاطمه بزرگ زنان عالم است...»

14. امالی صدوق: از عبداللّٰه بن سلیمان نقل می کند که گفت: «در کتاب انجیل در وصف پیغمبر اعظم اسلام خواندم که وی زیاد ازدواج می کند، ولی نسل او قلیل خواهد بود. نسل او فقط دختری با برکت خواهد بود که خانه ای در بهشت دارد و در آن خانه، هیاهو و رنج و آزاری برای او نخواهد بود. پیغمبر اسلام در آخرالزمان

کفیل آن دختر می شود، همان طور که حضرت زکریا کفیل مادر حضرت عیسی علیه السّلام شد. همه این حدیث در شرح حال پیامبر خدا نوشته شد.»

15. امالی صدوق: از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «یک روز رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نزد فاطمه اطهر رفت و دید که گردنبندی در گردن آن بانوی بزرگوار است. پیامبر خدا به خاطر آن گردنبند از فاطمه زهرا دل آزرده شد. فاطمه گردنبند را باز کرد و کنار گذاشت. رسول اکرم به وی فرمود: «تو از من هستی.»

پس از این اتفاق شخص سائلی آمد و حضرت زهرا گردنبند را به وی عطا کرد. آنگاه پیغمبر معظم اسلام فرمود: «غضب شدید خدا و غضب من بر کسی باد که خون مرا بریزد و به عترتم اذیت و آزاری برساند.»

کشف الغمّه نیز مانند این روایت را آورده است.

16. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: به نقل از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که درباره تفسیر آیه: «إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيراً لِلْبَشَر»، {وی یکی از بزرگان است و برای بیم دادن بشر آمده.}(1) فرمود: «منظور خدا در این آیه فاطمه زهرا است.»

17. مجالس مفید و امالی طوسی: از سعد بن مالک روایت می کنند که گفت: «از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «فاطمه پاره تن من است؛ کسی که فاطمه را مسرور کند مرا مسرور کرده و کسی که وی را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است. فاطمه عزیزترین مردم است نزد من.»

18. امالی طوسی: از جمیع بن عمیر نقل می کند که گفت: «یک بار شنیدم که عمه ام به عایشه می گفت: «برای خدا باشی! این چه بود که (برای جنگ) به سوی علی علیه السّلام رفتی؟»

گفت: «ما را وابگذار! نزد پیغمبر معظم اسلام از میان مردان کسی عزیزتر از علی و از میان زنان کسی عزیزتر از فاطمه زهرا نخواهد بود.»

1- . مدثّر / 38 - 39

19. امالی طوسی: همچنین از عایشه روایت می کند که گفت: «به حق آن خدایی که شریک ندارد، هر گاه که فاطمه زهرا راه می رفت، راه رفتن وی با راه رفتن پیغمبر خدا تفاوتی نداشت. هر گاه که پیامبر خدا فاطمه را می دید، دو مرتبه خطاب به او می فرمود: «مرحبا به دختر من !»

فاطمه اطهر می گوید: «پدرم به من می فرمود: «آیا راضی نیستی که فردای قیامت، بزرگ زنان مؤمنین یا زنان این امت باشی؟»

توضیح: جوهری گوید: «ما خرمت منه شیئاً» یعنی «ما نقصت» و «ما قطعت» یعنی خرم به معنای نقص و قطع می آید. جزری گوید: در حدیث سعد آمده: «ما خرمت من صلاه رسول الله صلی الله علیه و آله شیئاً» یعنی «ما ترکت»، هیچ از نماز رسول خدا کم نداشت.

20. امالی صدوق: از ابن عباس نقل می کند که گفت: «یک روز پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله نشسته بود. علی و زهرا و حسن و حسین علیهم السّلام نیز در حضور آن بزرگوار مشرف بودند. پیغمبر خدا گفت: «پروردگارا ! تو می دانی که ایشان اهل بیت من و از همه مردم نزد من گرامی ترند. بار خدایا ! محبوب بدار آن کس را که آنها را محبوب می دارد؛ دوست بدار آن کس را که آنها را دوست می دارد؛ دشمن بدار کسی را که به آنها دشمنی می ورزد؛ یاور آن کس باش که یاور آنهاست. پروردگارا ! ایشان را از هر گونه پلیدی، پاک و پاکیزه بدار و از هر گناهی نگاهداری فرما ! ایشان را به وسیله روح القدس تأیید بفرما !»

سپس روی به حضرت علی بن ابی طالب کرد و فرمود: «یا علی ! تو امام امت من و خلیفه من خواهی بود. تو مؤمنین را به سوی بهشت رهبری خواهی کرد. گویا من دخترم فاطمه را می بینم که فردای قیامت بر شتری که از نور است نشسته. در طرف راست وی هفتاد هزار ملک و در سمت چپ او هفتاد هزار ملک خواهد بود. دختر من زنان مؤمنه امتم را به سوی بهشت رهبری خواهد کرد. هر زنی که پنج نماز شبانه روز را بخواند، ماه رمضان را روزه بگیرد، اعمال حج را به جای آورد، زکات مال خود را بدهد، از شوهر خود اطاعت کند و علی را بعد از من دوست داشته باشد،

به شفاعت دخترم فاطمه زهرا داخل بهشت خواهد شد. دخترم فاطمه، بزرگ زنان بهشت است.»

گفته شد: «یا رسول اللّٰه! آیا فاطمه فقط بزرگ زنان زمانه خود است؟» فرمود: «این مقام حضرت مریم دختر عمران است، ولی دختر من فاطمه زهرا، بزرگ اولین و آخرین زنان جهان است. هنگامی که فاطمه در محراب عبادت می ایستد، هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین به وی سلام می کنند و فاطمه را به گونه ای ندا می دهند که حضرت مریم را ندا می دادند. آنان به فاطمه می گویند: «إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِين»(1)، {خدا تو را برگزید و پاک و پاکیزه داشت. خدا تو را از میان تمام زنان جهان برگزید. }

پیغمبر خاتم پس از این فرمایش ها، روی به حضرت علی کرد و فرمود: «یا علی! فاطمه پاره تن و نور چشم و میوه دل من است. آنچه که باعث ناراحتی زهرا شود، باعث ناراحتی من و آنچه که موجب خشنودی وی شود، موجب خشنودی من خواهد شد. زهرا اولین کس از اهل بیت من است که به من ملحق می شود. بعد از من با دخترم فاطمه نیک رفتاری کن! حسن و حسین صلی اللّٰه علیه و آله پسران و گل های منند؛ آنها بزرگ جوانان بهشت هستند. پس باید آنها را همچون چشم و گوش خود گرامی بداری.»

آنگاه حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «بار خدایا! من تو را شاهد می گیرم که من دوستِ دوست ایشان هستم؛ به آن کس که بغض ایشان را در دل داشته باشد بغض می ورزم؛ با کسی که با آنان بجنگد می جنگم؛ تسلیم کسی هستم که تسلیم ایشان باشد؛ دشمن کسی هستم که دشمن ایشان باشد و دوستدار کسی هستم که دوستدار آنان باشد.»

21. علل الشرائع: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «دختران پیامبران صلی اللّٰه علیهم اجمعین حیض نمی شوند، زیرا حیض نوعی عقاب است. اولین زنی که خون حیض دید، ساره بود.»

1- . آل عمران / 42

22. امالی طوسی: از عایشه نقل می کند که گفت: «من هیچ کس را ندیدم که از لحاظ سخن گفتن، بیشتر از فاطمه به رسول خدا شباهت داشته باشد. هر گاه فاطمه به حضور پیامبر اعظم اسلام می آمد، پیغمبر اکرم به وی سلام و خوشامد می گفت، دست هایش را می بوسید و او را به جای خود می نشانید. هر گاه پیغمبر معظم اسلام به دیدن فاطمه می رفت، فاطمه از جای خود بر می خاست و به پدر خویش خوشامد می گفت و دست های مبارکش را می بوسید.

هنگام بیماری پیامبر خدا که به همان علت از دنیا رفت، فاطمه به حضور آن حضرت مشرف شد. رسول اکرم در گوش فاطمه سخنی گفت که فاطمه گریان شد. سپس در گوشش چیزی گفت که فاطمه خندان گردید! من با خود گفتم: «برای فاطمه فضیلت و برتری بسیار قائل بودم. اکنون معلومم شد که وی هم نظیر زنان است، زیرا در حالی که گریان است می خندد! وقتی دلیل خنده اش را از او جویا شدم گفت: «اگر پاسخ تو را بدهم، سرّی را که پیامبر هم اکنون گفته آشکار ساخته ام.»

هنگامی که پیامبر معظم اسلام از دنیا رحلت کرد، من بار دیگر علت آن خنده فاطمه را از او پرسیدم. گفت: «وقتی پدرم خبر فوت خود را به من داد، گریان شدم. سپس خبری را به من داد که از شنیدنش خندان شدم. او فرمود: «تو اولین کس از اهل بیتم هستی که به من ملحق می شوی.»

توضیح: جزری گوید: در حدیث فاطمه علیها السلام به هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله که فاطمه علیها السلام به عایشه گفت: «إنی اذاً لبذره»، «بذر» کسی است که سرّ را افشاء می کند و آنچه را که نهان شنیده، آشکار می سازد.

23. علی بن ابراهیم قمی: در ذیل آیه «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً»، {خداوند افرادی که خدا و رسول را اذیت می کنند، در دنیا و آخرت لعنت کرده و عذاب بزرگی برای ایشان مهیا کرده است. }(1) می نویسد: «این آیه در شأن آن کسانی نازل شده که حق علی و زهرا

1- . احزاب / 57

علیهما السّلام را غصب کردند و فاطمه را مورد اذیت و آزار قرار دادند، در صورتی که پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: «هر کس زهرا را در زمان زنده بودن من اذیت کند، مثل این است که وی را بعد از موت من اذیت کرده باشد و هر کسی او را بعد از رحلت من اذیت کند، مثل این است که وی را در زمان حیات من اذیت کرده باشد. کسی که فاطمه را اذیت کند، مثل این است که مرا اذیت کرده باشد و هر کس که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است» و منظور از معنی آیه مذکور همین است.»

24. خصال: از جمله وصیت هایی که پیامبر اکرم به حضرت علی بن ابی طالب کرد این بود که فرمود: «یا علی! خدا عنایتی به دنیا کرد و مرا بر مردان آن برگزید. سپس عنایت دیگری کرد و تو را بعد از من بر مردان آن برگزید. خداوند برای سومین بار دنیا را مورد عنایت قرار داد و امامانی را که از فرزندان تو هستند، برای بعد از تو برگزید. آنگاه در مرتبه چهارم عنایتی کرد و فاطمه را از میان زنان عالم برگزید.»

25. معانی الاخبار: از مفضل روایت می کند که گفت: «به امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: «مرا از این قول پیغمبر اکرم اسلام که فرموده فاطمه بزرگ زنان عالم است آگاه کن. آیا وی فقط بزرگِ زنان زمانه خود بود؟»

فرمود: «این مقام از حضرت مریم بود که بزرگِ زنان زمانه خود بود، ولی حضرت زهرا، بزرگِ زنان اولین و آخرین انسان هاست.»

26. معانی الاخبار: همچنین از پیغمبر اعظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «فاطمه پاره ای از تن من است. مرا اذیت می کند آنچه که وی را اذیت کند و مرا خشنود می کند آنچه که او را خشنود کند. خدا برای غضب زهرا غضب می کند و از خشنودی او خشنود می شود.»

27. معانی الاخبار: از علی بن عبدالعزیز روایت می کند که گوید: از قاسم بن سلام شنیدم که در معنای این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «رحم و خویشاوندی شجنه ای از خدای عزّوجل است» گفت: رحم خویشاوندی به هم تنیده است، مانند بهم تنیدن رگ ها، و گفته گوینده که می گوید: «الحدیث ذوشجون» به

این معنی که برخی از گفتار را با برخی دیگر می گیری و می فهمی و بعضی از عالمان گفته اند: گفته می شود: شجر مشجن = درخت مشجّن زمانی که بعضی از آن به بعضی دیگر بپیچد و گفته می شود شجنه و شجّنه و الشجنه مانند شاخه درخت نسبت به درخت.

28. صحیفه الرضا: از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «اسماء بنت عُمَیس به من گفت: «من نزد جده ات فاطمه زهرا بودم که پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله نزد او آمد. حضرت زهرا یک گردنبند طلا در گردن داشت که علی بن ابی طالب آن را از سهم غنیمت خود خریده بود. پیامبر خدا به فاطمه اطهر فرمود: «مردم ترا مغرور نکنند به اینکه بگویند تو دختر محمّد هستی و تو زر و زیور ستمکاران را استعمال کرده باشی؟» فاطمه پس از شنیدن این فرمایش پدرش، گردنبند را باز کرد، آن را فروخت و پول آن را داد و یک غلام خرید و آزاد کرد. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از مشاهده این عمل مسرور گردید.»

29. خرائج و جرائح: از عمران بن حُصَین نقل می کند که گفت: «من در حضور پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله نشسته بودم که فاطمه زهرا که هنوز کودکی بیش نبود وارد شد. رنگ صورت فاطمه از شدت گرسنگی تغییر کرده بود. پیغمبر خدا به فاطمه فرمود: «نزدیک من بیا!» فاطمه نزدیک شد. رسول خدا دست مبارک خود را بلند کرد و روی سینه فاطمه در جای گردنبند او نهاد. آنگاه دعا کرد و گفت: «ای خدایی که گرسنگان را سیر می کنی و افراد متواضع را جایگاه رفیع می بخشی! فاطمه را گرسنه مگذار.»

راوی می گوید: «دیدم که گویی در عوض آن رنگ زرد، خون در صورت فاطمه جریان پیدا کرد و سرخ شد. فاطمه اطهر فرمود: «من بعد از آن گرسنه نشدم.»

30. خرائج و جرائح: از جابر بن عبداللَّه روایت می کند که گفت: «چند روزی بود که پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی اللَّه علیه و آله غذا نخورده بود و به همین علت دچار مشقت شده بود. ایشان به خانه هر یک از زنان خود رفت، غذایی نزد هیچ کدام نیافت. سپس نزد فاطمه زهرا آمد و فرمود: «ای دخترم! آیا غذایی نزد

تو هست که من بخورم، زیرا خیلی گرسنه ام؟» فاطمه پاسخ داد: «نه به خدا قسم. جان من و جان برادرم به فدایت !»

وقتی پیغمبر خدا از خانه فاطمه خارج شد، یکی از کنیزان فاطمه دو گرده نان به همراه مقداری گوشت به حضور آن بانو فرستاد. فاطمه آنها را گرفت و در زیر کاسه پنهان کرد. آنگاه گفت: «به خدا قسم که من در خوردن این غذا پدرم را بر خودم و دیگران مقدم می دارم.» سپس در حالی که خود به یک وعده خوراک محتاج بودند، زهرای اطهر حسن یا حسین را به سراغ پیامبر اسلام فرستاد و آن بزرگوار به خانه فاطمه زهرا بازگشت. فاطمه رو به آن حضرت گفت: «خدا مقداری غذا برای ما فرستاد و من آن را برای شما پنهان کرده ام. رسول خدا فرمود: «آن را بیاور!» وقتی فاطمه کاسه را بیرون آورد، دید کاسه انباشته از نان و گوشت است. بیشتر که دقت کرد، دریافت که آن غذا از طرف خدای سبحان فرستاده شده. لذا حمد خدای را به جای آورد و به پدر بزرگوار خود صلوات و درود فرستاد.

هنگامی که چشم پیغمبر خدا به آن غذا افتاد، حمد خدای را به جای آورد و به فاطمه فرمود: «این غذا را از کجا آورده ای؟» گفت: «این غذا را خدا عطا فرموده. «إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِساب»، {خدا هر کسی را که بخواهد رزق و روزی بی حساب می دهد.}(1)

پس از این اتفاق، رسول خدا پی حضرت علی بن ابی طالب فرستاد تا او نیز حاضر شود. سپس پیغمبر اکرم، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و عموم زنان پیامبر از آن غذا خوردند تا سیر شدند.

فاطمه زهرا فرمود: «با این حال آن کاسه همچنان مملو از غذا مانده بود. من هم آن غذارا بین همه همسایگانم توزیع کردم. خدای توانا خیر و برکت فراوانی به آن غذا عطا کرده بود.»

31. خرائج و جرائح: از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «هنگامی که خدیجه کبرا علیها السّلام رحلت کرد، فاطمه اطهر به رسول خدا پناه

1- . آل عمران / 37

می برد، پیرامون آن حضرت می گردید و می گفت: «یا رسول اللّٰه ! مادرم کجاست؟» ولی پیامبر اعظم اسلام جواب وی را نمی داد. فاطمه پی آن بود که شاید از دیگری بپرسد.

پیغمبر خدا در اندیشه بود که در جواب وی چه بگوید. جبرئیل نازل شد و به پیامبر خدا گفت: «پروردگارت می فرماید به فاطمه اطهر سلام برسان و بگو که مادرت در بهشت، در خانه ای جای دارد از نی که برآمدگی هایش از طلاست و ستون های آن از یاقوت سرخ است. مادر تو در میان آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران جای دارد. فاطمه اطهر گفت: «خدا عین سلامتی است، سلامتی از خدا و به سوی خدا است.»

توضیح: جوهری گوید: «کعوب الرمح» به برآمدگی های اطراف تکه های نی گویند.

32. خرائج و جرائح: وقتی فاطمه اطهر از دنیا رفت، ام ایمن قسم خورد که در مدینه نماند، زیرا طاقت دیدن چیزهایی که او را به یاد فاطمه می انداخت نداشت.

بنابراین از مدینه خارج و رهسپار مکه شد. هنگامی که وسط راه رسید به شدت تشنه شد. ام ایمن دست هایش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: «پروردگارا ! من خدمتگذار فاطمه زهرایم. آیا مرا از تشنگی خواهی کشت؟» خدای رئوف دلوی آب از آسمان برای او نازل کرد. وی از آن دلو آب آشامید و تا هفت سال به آب و غذا محتاج نشد. مردم در روزهای بسیار گرم او را پی کارهایشان می فرستادند، ولی او تشنه نمی شد.»

33. خرائج و جرائح: از سلمان نقل می کند که گفت: «فاطمه اطهر نشسته بود و با آسیایی که در مقابلش بود جو آسیا می کرد. دسته آسیا خون آلوده شده بود و حسین علیه السّلام در یک گوشه اتاق از گرسنگی بی تابی می کرد، من به فاطمه گفتم: «ای دختر پیامبر خدا ! دست های تو به خاطر آسیا کردن جو مجروح شده، در صورتی که فضه خدمتکار حاضر و بی کار است !» فرمود: «پدرم پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله فرموده کار منزل یک روز بر عهده فضه و یک روز بر عهده من باشد. نوبت فضه دیروز بوده است.»

سلمان گفت: «من بنده آزادشده شمایم. اجازه بده که من جوها را آسیا کنم یا اینکه حسین را ساکت کنم.» فرمود: «من حسین را بهتر آرام می کنم، تو بیا جو را آسیا کن.» موقعی که من قسمتی از جوها را آسیا کردم، اذان و اقامه برای نماز گفته شد. من رفتم و نمازم را با پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم به جای آوردم و پس از فراغت از نماز، حکایت را برای امیرالمؤمنین شرح دادم. حضرت علی به گریه افتاد و خارج شد. اما مدتی بعد با چهره ای متبسم بازگشت. وقتی پیغمبر معظم اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم علت خنده وی را جویا شد، امیرالمؤمنین گفت: «نزد فاطمه اطهر رفتم. وی را دیدم که به قفا خوابیده و حسین روی سینه اش خواب رفته. آسیایی که در مقابل فاطمه بود نیز خود بخود کار می کرد.» پیامبر اسلام لبخندی زد و فرمود: «یا علی! مگر تو نمی دانی که خدا ملائکه بسیاری در زمین دارد که تا قیام قیامت در خدمت آل محمّد صلی اللّه علیه و آله هستند؟»

34. خرائج و جرائح: همچنین از ابوذر نقل می کند که گفت: «پیغمبر اسلام مرا فرستاد که امیرالمؤمنین علی علیه السّلام را به حضور آن حضرت بیاورم. من وارد خانه علی شدم و آن بزرگوار را صدا زدم، ولی کسی جوابم را نداد. دیدم آسیا مشغول کار بود، در صورتی که کسی کنار آن نبود. برای دومین بار که علی را ندا دادم، آن حضرت خارج شد و به حضور پیغمبر خدا آمد. رسول خدا سخنی در گوش علی گفت که من آن را نشنیدم. گفتم: «از دیدن آسیایی که در خانه علی علیه السّلام خود بخود کار می کرد در شگفت مانده ام.» پیغمبر اکرم فرمود: «خدا قلب و جوارح دخترم فاطمه را از ایمان و یقین پر کرده، چون خدا از ضعف و ناتوانی فاطمه خبر دارد، او را یاری کرده است. مگر تو نمی دانی که خدا ملائکه ای دارد که موکل یاری کردن آل محمّد صلی اللّه علیه و آله هستند؟»

35. خرائج و جرائح: یک روز صبح حضرت علی ابن ابی طالب به فاطمه اطهر فرمود: «آیا صبحانه ای داری که من بخورم؟» فرمود: «نه.»

امیرالمؤمنین علی از خانه خارج شد و دیناری قرض کرد که به مصرف خورد و خوراک خود برساند. در راه با مقداد مواجه شد که اهل و عیالش گرسنه بودند. علی علیه السّلام آن دینار را به مقداد داد و خود وارد مسجد شد و نماز ظهر و عصر

را با پیغمبر معظم اسلام به جای آورد. سپس پیامبر اکرم دست علی را گرفت و با یکدیگر نزد فاطمه زهرا رفتند. فاطمه بر سر سجاده عبادت بود و کاسه ای پشت سر فاطمه قرار داشت که از آن بخار بر می خاست.

فاطمه زهرا که نزد آن حضرت عزیزترین مردم بود، با شنیدن صدای پیامبر خدا از اتاق خارج شد و به آن حضرت سلام کرد. رسول اکرم جواب سلام فاطمه را داد. آنگاه دست مبارک خود را بر سر آن بانوی معظمه کشید و به وی فرمود: «خدا تو را بیامرزد. برای ما شام بیاور.» فاطمه اطهر کاسه غذا را آورد و مقابل پیغمبر اکرم گذاشت. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: «ای فاطمه! این غذا را از کجا آورده ای؟ من هرگز رنگی نظیر رنگ آن را ندیده ام؛ بویی نظیر بوی آن را نبوییده ام و نظیر آن را نخورده ام.»

آنگاه دست مبارک خود را میان دو کتف علی علیه السّلام گذاشت و فرمود: «این غذا در عوض آن دیناری است که در راه خدا دادی، خدا هر کسی را که بخواهد رزق و روزی بدون حساب عطا می کند.»

مؤلف: زمخشری در تفسیر کشاف، در ضمن داستان حضرت زکریا و مریم می نویسد: یک بار که قحطی رخ داده بود، فاطمه اطهر پدرش پیامبر خدا را بر خویشتن مقدم داشت و دو گرده نان و یک تکه گوشت برای پیامبر خدا فرستاد. پیامبر اعظم صلی اللّه علیه و آله آن نان و گوشت را نزد فاطمه آورد و به وی فرمود: «ای دخترم! بیا این غذا را بگیر.» وقتی فاطمه ظرف غذا را گرفت و درپوش آن را برداشت، دید که ظرف پر از نان و گوشت است. فاطمه در ابتدا مبهوت و متعجب شد، اما بعد دریافت که آن غذا از طرف خدای رئوف عطا شده. پیغمبر خدا به فاطمه زهرا فرمود: «این غذا را از کجا آورده بودی؟»

فاطمه پاسخ داد: «از طرف خدای توانا عطا شده؛ {خدا هر کس را که بخواهد رزق و روزی بی حساب می دهد.} رسول خدا فرمود: «حمد و سپاس تنها آن خدایی راست که تو را شبیه به بانوی بزرگ بنی اسرائیل یعنی حضرت مریم قرار داده است.» سپس پیغمبر اکرم، علی بن ابی طالب. حسن، حسین، و همه اهل بیت

خود را جمع کرد. همه به قدری از آن غذا خوردند که سیر شدند، ولی غذا همچنان باقی مانده بود. فاطمه اطهر آن غذا را بین همسایگانش تقسیم کرد.»

36. مناقب و خرائج و جرائح: روایت شده که امیرالمؤمنین علی علیه السّلام مقداری جو از شخصی یهودی قرض کرد. یهودی گفت: «باید چیزی را به عنوان رهن نزد من بگذاری.» علی علیه السّلام چادر فاطمه اطهر را که از پشم بافته شده بود، نزد او گذاشت. یهودی آن چادر را به خانه برد و داخل اتاق گذاشت. شب که فرا رسید، زن یهودی برای انجام کاری وارد آن اتاق شد که دید نوری عجیب سراسر اتاق را روشن کرده است. فورا نزد شوهرش رفت و ماجرا را با او در میان گذاشت. مرد یهودی که ماجرای چادر حضرت زهرارا فراموش کرده بود فوق العاده تعجب کرد. برخاست و شتابان خود را به آن اتاق رساند و در آنجا متوجه شد که نور آن چادر باعث روشنایی اتاق شده است. انگار آن چادر ماه شب چهارده ای باشد که از نزدیک می درخشد. مرد یهودی که بسیار متعجب شده بود دقیق تر که نگاه کرد، متوجه شد که منبع آن همه نور چادری است که امیرالمومنین به او داده است. یهودی از اتاق خارج شد و شتابزده به سراغ قوم و خویش خود رفت. زن وی نیز به سوی خانه اقوام خود شتافت. اندکی بعد هشتاد نفر یهودی در آن اتاق حاضر شده بودند و با مشاهده این منظره، جملگی اسلام آوردند.

توضیح: «مُلاءه» با ضمّه و مدّ به معنای چادر و پوشش است.

37. خرائج و جرائح: روایت شده است که زمانی گروهی از یهودیان عروسی داشتند. آنها به حضور پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله مشرف شدند و گفتند: «چون ما حق همسایگی داریم، از شما تقاضا می کنیم که فاطمه زهرا را به عروسی ما بفرستی تا باعث سرفرازی ما شود.» آنان خیلی در این کار پافشاری کردند، ولی پیغمبر اکرم اسلام در جوابشان فرمود: «فاطمه زهرا همسر علی بن ابی طالب علیه السّلام و محکوم به حکم و اجازه علی است.» یهودیان تقاضا کردند که آن حضرت در این باره توصیه آنها را به حضرت علی بفرماید.

زنان یهود آنچه زر و زیور که داشتند پوشیده بودند. یهودیان بر این گمان بودند که فاطمه زهرا با حال ذلت و تهیدستی در مجلس آنها حاضر خواهد شد و

ایشان می توانند به وی توهین کنند. اما جبرئیل لباس ها و زر و زیورهای بهشتی برای فاطمه اطهر آورد که نظیر آنها دیده نشده بود. وقتی فاطمه زهرا آن لباس ها و زر و زیورها را پوشید، مردم از رنگ و بوی خوش آنها در شگفت ماندند. هنگامی که فاطمه زهرا وارد خانه یهودی همسایه شد، زنان یهود در برابر آن بانو به خاک افتادند و زمین ادب را بوسیدند. تعداد زیادی از یهودیانی که ناظر آن صحنه بودند اسلام آوردند.

توضیح: جوهری گوید: «رمّ» با کسره به معنای خاک و زمینی است. گفته می شود: «جاء بالطمّ و الرمّ» هنگامی که مال فراوانی بیاورد. و باز گوید: «طمّ» یعنی دریا. فیروز آبادی گوید: «جاء بالطمّ و الرمّ» دریایی و بیابانی یا خشک و تر و یا خاک و آب و یا مال فراوان آورد، و رمّ با کسره چیزی است که آب آن را با خود می برد و یا آنچه از سبزه ها که بر روی زمین است. و باز گوید: طمّ با کسره آب است و یا آنچه روی آب است و یا آنچه را که آب بیاورد و نیز به معنای دریا و تعداد فراوان می آید.

38. تفسیر عیاشی: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «حضرت زهرای اطهر به علی بن ابی طالب ضمانت داد که رسیدگی به امور خانه از قبیل خمیر کردن، نان پختن و آب و جارو کردن خانه را به عهده بگیرد. حضرت علی هم ضمانت داد که امور خارج از خانه از قبیل آوردن هیزم و تهیه طعام را عهده دار شود. یک روز امیرالمؤمنین علی به فاطمه اطهر علیهما السّلام فرمود: «آیا در خانه غذایی موجود است؟» فرمود: «قسم به حق آن خدایی که به تو مقامی والا بخشیده، سه روز است که در خانه غذایی وجود ندارد که برای تو بیاوریم.»

امیرالمؤمنین فرمود: «پس چرا مرا آگاه نکردی؟» گفت: «پدرم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مرا نهی کرده که از تو چیزی بخواهم. او مرا فرموده است که اگر علی چیزی برای تو آورد بپذیر، وگرنه مبادا از او چیزی خواهش کنی.» راوی می گوید: «علی علیه السّلام از خانه خارج شد. در بین راه با شخصی رو به رو شد و مبلغ یک دینار از او قرض کرد تا برای اهل خانه خود خورد و خوراکی تهیه کند. کمی جلوتر با مقداد بن اسود مواجه شد و به او فرمود: «برای چه در این موقع روز

از خانه خارج شده ای؟» گفت: «یا امیرالمؤمنین! به حق آن خدایی که این جاه و جلال رفیع را به تو عطا کرده، گرسنگی موجب خروج من از خانه گردیده است.»

راوی می گوید: «از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام پرسیدم: «آیا در آن موقع پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله زنده بود؟» فرمود: «آری، زنده بود.» امیرالمؤمنین علی به مقداد فرمود من نیز به همین علت از خانه بیرون آمده و یک دینار قرض کرده ام. اکنون این یک دینار را به تو می دهم و تو را بر خویشتن مقدم می دارم.»

علی علیه السّلام آن دینار را به مقداد داد و به سوی خانه خویش بازگشت. وقتی به آنجا رسید دید که پیامبر اکرم نشسته و حضرت زهرای اطهر مشغول نماز است و یک ظرف سر پوشیده نیز مابین ایشان قرار دارد. هنگامی که حضرت زهرا از نماز فراغت یافت، ظرف را جلو کشید. دیدند کاسه انباشته از نان و گوشت است. امیرالمؤمنین فرمود: «یا فاطمه! این غذا را از کجا آورده ای؟» گفت: «از طرف خدا آمده. {خدا هر کس را که بخواهد رزق و روزی بی حساب می دهد. }

پیامبر اعظم اسلام فرمود: «یا علی! آیا دوست داری برای تو و زهرای اطهر مثالی بزنم؟» گفت: «آری.» فرمود: «تو مثل حضرت زکریا علیه السّلام هستی، زیرا آن حضرت هم زمانی که در محراب عبادت حضرت مریم حاضر شده بود، ظرف غذایی نزد او یافت و از مریم پرسید: «این غذا را از کجا آورده ای؟» مریم پاسخ گفت: {از طرف خدا آمده. خدا هر کس را که بخواهد رزق و روزی بی حساب می دهد. } آنها به مدت یک ماه از غذای آن کاسه می خوردند. آن کاسه همان است که حضرت قائم علیه السّلام هم از غذای آن می خورد. حضرت امام محمّد باقر فرمود: «آن کاسه اکنون نزد ما است.»

39. خرکوشی در کتاب لوامع و کتاب شرف المصطفی، ابوبکر شیرازی در کتاب خود، ابو اسحاق ثعلبی، علی بن احمد طائی و حسن بن علویه قطان در تفسیرهای خود و نیز ابو نُعَیم و قاضی نظری همگی از حضرت امام جعفر صادق

علیه السّلام نقل کرده اند که منظور از این آیه که می فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ»(1)، {دو دریا را [به گونه ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند.} حضرت علی و زهرا علیهما السّلام است که دو دریای عمیق هستند که هیچ کدام بر دیگری ظلم و تعدی نمی کنند.

در روایت دیگر است که منظور از این جمله که می فرماید «بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ»، {میان آن دو، حدّ فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند.}پیامبر اسلام است و مقصود از این جمله که فرمود: «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ»، {از هر دو [دریا] مروارید و مرجان برآید.} امام حسن و امام حسین علیهما السّلام است.

عمار بن یاسر در تفسیر این آیه که می فرماید: «فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی»(2) {پس، پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که:] من عملِ هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید، تباه نمی کنم.} می گوید: «منظور از کلمه: «ذَکَرٍ» که در آیه شریفه است، حضرت علی و منظور از کلمه «أُنْثی» فاطمه اطهر است که به طرف مدینه و به حضور پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هجرت کردند.»

حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در تفسیر این آیه که می فرماید: «وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی»(3)، {و [سوگند به] آنکه نر و ماده را آفرید.} فرموده است: «منظور از «ذکر» که در این آیه مبارکه آمده حضرت علی بن ابی طالب و منظور از کلمه «انثی» حضرت فاطمه زهرا است.

معنی«إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی» یعنی مختلف و منظور از«فَأَمَّا مَنْ أَعْطی وَ اتَّقی وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنی»، {امّا آنکه [حقّ خدا را] داد و پروا داشت.} علی است که قوت و غذای خود را به فقیر داد و روزه گرفت تا نذر خود را ادا کند، انگشتر خویش را در

1- . الرحمن / 19
2- . آل عمران / 195
3- . والليل / 3 -7

حال رکوع به عنوان تصدق داد و مقداد را بر خویشتن مقدم داشت و آن دیناری را که قرض کرده بود به وی داد.

منظور از«وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنی»، بهشت و ثوابی است از طرف خدا.

منظور از«فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْری» این است که علی علیه السّلام را پیشوای خیر و پدر امامان علیهم السّلام قرار داد.»

همچنین حضرت باقر علیه السّلام در تفسیر این آیه که می فرماید: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ»(1)، {و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم.} فرموده است: «منظور کلماتی است که درباره حضرت محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و فرزندان آنان علیهم السّلام نازل شده است.»

قاضی ابو محمّد کرخی در کتاب خود از حضرت امام صادق، از فاطمه زهرا علیها السّلام روایت می کند که فرمود: وقتی آیه «لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً»(2)، {خطاب کردن پیامبر را در میان خود، مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی [دیگر] قرار مدهید.} نازل شد، من از گفتن پدر به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله می ترسیدم، بلکه به آن حضرت می گفتم یا رسول اللّه.

پدرم به این علت تا سه مرتبه از من اعراض کرد. تا اینکه روزی به من توجه کرد و فرمود: «ای فاطمه! این آیه درباره تو و اهل خانه و نسل تو نازل نشده، زیرا تو از من و من از تو هستم. بلکه این آیه درباره جفاکاران قریش که متکبرند نازل شده است تو از این پس مرا پدر خطاب کن، زیرا من این کلمه را خوش تر دارم و خدای را بیشتر خشنود می گرداند.»

بدان که خدای حکیم در قرآن مجید به کنایه، به وجود دوازده زن اشاره فرموده است بدین شرح:

1- . طه / 115
2- . نور / 63

1) منظور از این آیه که می فرماید: «اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ»(1)، {ای آدم، خود و همسرت در این باغ سکونت گیر[ید]}حضرت حوا است.

2 و 3) منظور از این آیه که می فرماید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ»(2)، {خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، آن نوح و آن لوط را مَثَل آورده.} زن نوح و زن لوط است.

4) منظور از این آیه که می فرماید: «إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ»(3)، {آنگاه که گفت«پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز.}آسیه زن فرعون است.

5) منظور از این آیه که می فرماید: «وَ امْرَأَتُهُ قائِمَهٌ»(4)، {و زن او ایستاده بود.} ساره زن حضرت ابراهیم است.

6) منظور از این آیه که می فرماید: «وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ»(5)، {و همسرش را برای او شایسته [و آماده حمل] کردیم.} زن حضرت زکریا است.

7) منظور از این آیه که می فرماید: «الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ»(6)، {اکنون حقیقت آشکار شد.} زلیخاست.

8) منظور از این آیه که می فرماید: «وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ»(7)، {و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان [مجدداً] به وی عطا کردیم.} اهل و عیال حضرت ایوب است.

9) منظور از این آیه که می فرماید: «إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَهً تَمْلِکُهُمْ»(8)، {من [آنجا] زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می کرد.} بلقیس است.

1- . بقره / 35
2- . تحریم / 10
3- . تحریم / 11
4- . هود / 71
5- . انبیاء / 6
6- . یوسف / 51

7- . انبياء / 84
8- . نمل / 17

10) منظور از این آیه که می فرماید إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ»(1)، {من می خواهم یکی از این دو دختر خود را [که مشاهده می کنی] به نکاح تو در آورم. } زوجه حضرت موسی است.

11 و 12) منظور از این آیه که می فرماید: «وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِیثاً»(2)، {و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت. } حفصه و عایشه است.

13) منظور از این آیه که می فرماید: «وَ وَجَدَکَ عائِلًا»(3)، {و تو را تنگدست یافت. } حضرت خدیجه کبری است.

14) منظور از این آیه که می فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ»، حضرت فاطمه زهرا است

سپس خدای حکیم خصلت های آنان را شرح داده و فرموده است که حضرت حوا توبه کرد، چنان که در این آیه می فرماید: «قالا رَبَّنا ظَلَمْنا»(4)، {گفتند «پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم.» }

راجع به اشتیاق آسیه می فرماید: «ربِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً»(5)، {پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز. }

درباره مهمان نوازی ساره می فرماید: «وَ امْرَأَتُهُ قائِمَهٌ»، {و زن ایستاده بود. }

راجع به عقل بلقیس می فرماید: «ا نَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَهً»(6)، {پادشاهان چون به شهری درآیند. }

درباره حیای زوجه حضرت موسی می فرماید: «فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیاءٍ»(7)، {پس یکی از آن دو زن - در حالی که به آزرم گام بر می داشت. }

1- . قصص / 27
2- . تحریم / 2
3- . الضحی / 8

4- . اعراف / 22
5- . تحريم / 11
6- . نمل / 34
7- . قصص / 25

راجع به احسان حضرت خدیجه کبرا می فرماید: «وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی.»، {و تو را تنگدست یافت.}

درباره نصیحت و اندرز به عایشه و حفصه می فرماید: «یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ» تا آنجا که فرموده است: «وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»(1)، {ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید... و خدا و فرستاده اش را فرمان برید.}

راجع به عصمت حضرت فاطمه اطهر می فرماید: «وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ»(2)، {و زنانمان و زنانتان.}

خدای رئوف این ده خصلت را به این ده زن عطا فرموده است: توبه؛ حضرت حوا. زیبایی؛ ساره زوجه حضرت ابراهیم علیه السّلام. حفاظ؛ زوجه ایوب که نامش رحبه بود. احترام؛ آسیه زن فرعون. حکمت؛ زلیخا زوجه حضرت یوسف. عقل؛ بلقیس زوجه حضرت سلیمان. صبر؛ مادر حضرت موسی که نامش برخانه بود. برگزیدگی؛ مریم مادر حضرت عیسی. رضایت و خشنودی؛ حضرت خدیجه. علم و دانش؛ فاطمه زوجه مرتضی علی.

خدای رئوف دعای ده نفر را مستجاب کرده است بدین شرح:

1) در این آیه که می فرماید: «وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِیبُونَ»(3)، {حضرت نوح ما را خواند و ما اجابت کردیم.}

2) در این آیه که می فرماید: «فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَ»(4)، {خدا دعای یوسف را مستجاب و مکر و حیله زنان را از او رد کرد.}

3) در این آیه که راجع به حضرت موسی و هارون می فرماید: «قالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما»(5)، {دعای شما مستجاب شد.}

1- . احزاب / 32
2- . آل عمران / 61
3- . صافات / 57
4- . یوسف / 32
5- . یونس / 89

4) در این آیه که می فرماید: «فَاسْتَجَبْنا لَه»(1)، {دعای یونس را مستجاب کردیم.}

5) در این آیه که درباره حضرت ایوب می فرماید: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُر»(2)، {ما دعای او را مستجاب کردیم.}

6) در این آیه که راجع به حضرت زکریا می فرماید: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی»(3)، {ما دعای وی را اجابت و حضرت یحیی را بدو عطا کردیم.}

7) در این آیه درباره مخلصین می فرماید: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُم»(4)، {دعا کنید تا مستجاب کنیم.}

8) در این آیه که راجع به افراد مضطر و ناچار می فرماید: «أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ»(5)، {یا [کیست] آن کس که درمانده را.}

9) در این آیه که درباره دعای بندگان نیکوکار می فرماید: «وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی»(6)، {یا محمّد! هر گاه بندگان من از تو سؤالی بکنند، من اجابت می کنم.}

10) در این آیه که درباره حضرت فاطمه اطهر و امیرالمؤمنین علی می فرماید: «فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُم»(7)، {خدا دعای ایشان را مستجاب کرد.}

پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله راجع به ده موضوع خائف و مضطرب بود و خدای توانا آن حضرت را در امان خود نگه داشت و به وی بشارت داد:

1) مفارقت از وطن خود (یعنی مکه معظمه) که در این آیه می فرماید: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعاد»(8)، {همان خدایی که قرآن را بر تو واجب کرد، ترا به سوی وطن باز می گرداند.}

1- . انبیا / 88
2- . انبیا / 84
3- . انبیا / 90
4- . مومن / 69
5- . نمل / 62

6- . بقره / 186
7- . آل عمران / 195
8- . قصص / 85

2) آن حضرت راجع به قرآن خائف بود که مبادا بعد از او نظیر کتاب های آسمانی گذشتگان دچار تغییر و تبدیل شود. خداوند می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون»(1)، {ما قرآن را نازل کردیم و حتماً آن را حفظ خواهیم کرد. }

3) راجع به عذاب امت آن حضرت، این آیه را نازل کرد که می فرماید: «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِم»(2)، {چون تو در میان این امت هستی، خدا ایشان را عذاب نخواهد کرد. }

4) برای توسعه دین آن بزرگوار می فرماید: «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّه»،(3) {خداپیامبر خود را به کلیه ادیان مسلط خواهد کرد. }

5) برای ثبات و استقامت مؤمنین بعد از رسول خدا می فرماید: «یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَه»(4)، {خدا مؤمنین را در دنیا و آخرت در قول خود ثابت نگاه می دارد. }

6) درباره دشمنان مؤمنین می فرماید: «یَوْمَ لا یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا»(5)، {روزی که خدای رئوف پیامبر و مؤمنین را رسوا نخواهد کرد. }

7) راجع به شفاعت آن حضرت می فرماید: «وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی»(6)، {به زودی خدا آنقدر به تو ببخشد که راضی شود. }

8) درباره فتنه و آشوبی که بعد از آن حضرت دچار وصی او علی بن ابی طالب شد، می فرماید: «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُون»(7)، {وقتی ترا از دنیا بردیم از آنان انتقام خواهیم گرفت. }

1- . حجر / 9
2- . انفال / 33
3- . برائت / 34
4- . ابراهیم / 27
5- . تحریم / 8
6- . الضحی / 4
7- . زخرف / 41

9) راجع به تداوم خلافت فرزندان علی بن ابی طالب علیه السّلام می فرماید: «لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْض»(1)، {حتما آنان را در زمین خلیفه خواهیم کرد.}

10) راجع به هجرت حضرت فاطمه اطهر از مکه به مدینه می فرماید: «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً»(2)، {آن افرادی که خدا را در حال ایستادن و نشستن یاد می کنند والی آخر.}

رئیس توبه کنندگان چهار نفر بودند، بدین شرح:

1) حضرت آدم، چنان که در این آیه از قول وی می فرماید: «قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا»(3)، {گفتند: پروردگارا! ما به نفس خود ظلم کردیم} و الی آخر.

2) حضرت یونس، چنان که در این آیه از قول او می فرماید: «سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِین»(4)، {بار خدایا! تو پاک و منزه هستی و من از ستمکارانم.}

3) حضرت داوود، چنان که در این آیه می فرماید: «وَ خَرَّ راکِعاً وَ أَناب»، (5) {داود به خاک افتاد و توبه کرد.}

4) فاطمه اطهر، چنان که در این آیه می فرماید: «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُودا»(6)، آن افرادی که فاطمه هم یکی از آنان بود، {در حال نشستن و ایستادن به یاد خدا هستند.}

چهار نفر از زنان نیکوکار خائف و ترسان شدند، بدین شرح:

1) آسیه زن فرعون که از طرف فرعون دچار انواع و اقسام عذاب شد، چنان که در این آیه از قول وی می فرماید: «رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّه»(7)، {که گفت: پروردگارا! یک خانه ای نزد خود در بهشت برایم بنا کن.}

ص: 55

1- . نور / 55
2- . آل عمران 191

3- . اعراف / 22
4- . انبيا / 87
5- . ص / 42
6- . آل عمران / 191
7- . تحريم / 11

2) حضرت مریم که از مردم گریخت، چنان که در این آیه از زیر آن درخت ندا کرد: «فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنِی»(1)، {محزون و افسرده مباش.}

3 و 4) خدیجه کبرا و فاطمه زهرا، زیرا وقتی خدیجه با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله ازدواج کرد زنان قریش از وی کناره گیری کردند و فاطمه اطهر می گفت: «آیا پدر من پیامبر خدا نیست، آیا حرمت مرد در فرزندانش پاس داشته نمی شود؟ چه با شتاب گرفتید و چه با عجله عقب کشیدید.»

رئیس گریه کنندگان هشت نفر بودند، بدین شرح:

آدم، نوح، یعقوب، یوسف، شعیب، داوود، فاطمه، امام زین العابدین.

حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: «فاطمه زهرا به قدری برای پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله گریه کرد که اهل مدینه به ستوه آمدند و به وی گفتند: «از شدت گریه ات ما در رنجیم. یا شب گریه کن یا روز!» از این رو فاطمه از مدینه خارج می شد و بر سر قبر شهدا گریه می کرد.»

ابوبکر شیرازی از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که فرمود: پیغمبر خدا آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ» را تلاوت کرد و به من فرمود: «یا علی! بهترین زنان چهار نفرند: مریم دختر عمران؛ خدیجه دختر خُوَیلد؛ فاطمه دختر محمّد و آسیه دختر مزاحم.»

ابو نُعَیم در کتاب حلیه الاولیاء و گروه دیگری از اهل تسنن، از پیامبر اعظم اسلام روایت کرده اند که فرمود: «زنان بزرگ عالم چهارنفرند: مریم دختر عمران؛ خدیجه دختر خُوَیلد؛ فاطمه دختر حضرت محمّد و آسیه زن فرعون.»

ابن عباس گفته است: «فاطمه اطهر از همه آنان افضل است.»

عایشه و دیگران از پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت کرده اند که فرمود: «ای فاطمه! به تو مژده می دهم که خدا ترا از کلیه زنان عالم و زنان اسلام که بهترین دین است، افضل و برتر دانسته است.»

ص: 56

1- . مريم / 23

حُذَیفه از رسول اکرم اسلام روایت می کند که فرمود: «ملکی نزد من آمد و گفت: «مژده باد ترا که فاطمه بزرگ ترین زنان اهل بهشت یا زنان امت من است.»

در تاریخ بلاذری نقل می کند که پیامبر خدا به فاطمه زهرا فرمود: «تو از کلیه اهل بیت من زودتر به من ملحق خواهی شد. فاطمه خشمگین شد. رسول خدا به وی فرمود: «آیا راضی نیستی که بزرگ زنان بهشت باشی؟» فاطمه اطهر خندان گردید.

توضیح: «وحم» مانند وعد، یعنی با خشم سکوت کرد.

40. مناقب: از جابر بن سَمره روایت کرده است که گفت: «پیغمبر اعظم اسلام نزد دخترش فاطمه آمد و فرمود: «ای دختر عزیزم! در چه حالی هستی؟» گفت: «من گذشته از اینکه ناراحتم، غذایی هم ندارم که بخورم.»

رسول خدا فرمود: «ای دخترم! آیا راضی نیستی که بزرگ ترین زنان عالم باشی؟» فاطمه اطهر گفت: «پدر جان، مگر این مقام از آن مریم دختر عمران نیست؟» فرمود: «مریم فقط بزرگ ترین زنان زمانه خود بود. تو نیز بزرگ ترین زنان زمانه خود هستی، آری، به خدا قسم که شوهرت علی، بزرگ اهل دنیا و آخرت است.»

از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیده شد: «آیا منظور از این قول پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله که فرموده فاطمه بزرگ ترین زنان اهل بهشت است، یعنی زنان زمان فاطمه؟» فرمود: «این مقام مریم دختر عمران است، ولی فاطمه اطهر بزرگ ترین اولین و آخرین زنان بهشت است.»

در روایتی وارد شده که آسیه دختر مزاحم و مریم دختر عمران و خدیجه کبرا، آن هنگام که فاطمه علیها السّلام به سوی بهشت می رود، پرده دار او خواهند بود.

بزل هروی از حسین بن روح پرسید: «دختران پیغمبر اکرم اسلام چند نفر بودند؟» گفت: «چهار نفر، گفت کدام یک از آنان افضل بودند؟» پاسخ گفت: «فاطمه.» پرسید: «چرا؟ فاطمه که از همه کوچک تر بود و کمتر از همه با رسول خدا زندگی کرد؟» گفت: «برای دو خصلت بود که خدا این

مقام را به او اختصاص داد. اول اینکه وی وارث پیامبر خدا بود و دوم اینکه نسل پیغمبر اکرم از وی به یادگار

ص: 57

ماند. خدای حکیم فاطمه را به جهت آن خلوص نیتی که داشت بدین مقام اختصاص داد.»

سید مرتضی فرموده: «معنی افضل بودن این است که اخلاص و یقین و نیت صاف در کار باشد تا ثواب زیاد نصیب شود. مانعی ندارد که فاطمه زهرا به همین جهت بر خواهران خود فضیلت و برتری داشته باشد.

این مطلب مورد اعتماد است که فاطمه به اتفاق و اجماع گروه امامیه، از کلیه زنان عالم افضل و برتر است.

همچنین به علت تعظیم و تمجیدی که پیغمبر خدا از شأن و مقام فاطمه اطهر می کرد و او را در میان زنان گرامی می داشت، افضل بودن وی محتاج به استدلال نیست. در کتاب جامع ترمذی از جُمَیع تیمی و دیگر کتب نقل می کنند که گفت: «من با عمه ام نزد عایشه رفتم، عمه ام به عایشه گفت: «چه باعث شد که تو علیه علی ابن ابی طالب خروج کردی؟» عایشه گفت: «مرا به حال خود واگذار! به خدا قسم که از مردان کسی بیشتر از علی و از زنان کسی بیشتر از فاطمه زهرا نزد پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم عزیز نبودند.»

در کتاب فضائل العشره و کتاب فضائل الصحابه از پدر عبداللّٰه بن بریده روایت می کند که گفت: «از رسول معظم اسلام پرسیدم: کدام زنان نزد تو محبوب ترند؟» فرمود: «فاطمه.» گفتم: «از مردان چه؟» فرمود: «شوهرش علی.»

در جامع ترمذی آمده: «برید گفت: محبوب ترین زنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه و محبوب ترین مردان علی بود.»

در کتاب قوت القلوب از عایشه روایت می کند گفت: «یک بار علی و زهرا به پهلو خوابیده بودند و پیامبر خدا در میان ایشان نشسته بود. علی به رسول خدا گفت: «من نزد تو محبوب ترم یا فاطمه؟» پیغمبر خدا فرمود: «فاطمه نزد من محبوب تر و تو از او نزد من عزیزتری.»

در روایتی از جابر بن عبداللّٰه آمده است که گفت: «علی و فاطمه اطهر هر کدام به فضائل و مناقب خویشتن فخر می کردند. جبرئیل این موضوع را به پیغمبر خدا خبر داد و گفت: «ایشان درباره محبت تو گفتگوی طولانی دارند، تو در میان

ایشان قضاوت کن!» رسول خدا نزد حضرت علی و زهرا آمد و ماجرا را برای آنان شرح داد. سپس روی به فاطمه کرد و فرمود: «تو نزد من حلاوت و شیرینی فرزندی را داری و علی عزت مردان را دارد، علی از تو نزد من محبوب تر است.»

فاطمه اطهر گفت: «به حق آن خدایی که تو را برگزید و تو را هدایت کرد و امت تو را به وسیله تو هدایت کرد، من مادامی که زنده باشم به این مطلب اقرار دارم.»

عامر شعبی و دیگران از امام باقر و امام جعفر صادق علیه السّلام، از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم روایت کرده اند که فرمود: «فاطمه پاره ای از تن من است. هر کس که غضب وی را برانگیزد، غضب مرا برانگیخته است.»

در روایت دیگری آمده است که فرمود: «هر کس فاطمه را اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند، همانا که خدا را اذیت کرده است.»

در کتاب صحیح مسلم و کتاب حلیه الاولیاء از رسول اکرم روایت می کنند که فرمود: «فاطمه پاره تن من است. هر چه وی را ناراحت کند مرا ناراحت خواهد کرد و هر چه او را اذیت کند، مرا اذیت می کند.»

توضیح: جزری گوید: در حدیث آمده: «فاطمه بضعه منی» فاطمه پاره تن من است، «بضعه» با فتح، قطعه ای از گوشت است و گاهی هم به کسره خوانده می شود، یعنی فاطمه پاره تن من است همان گونه که تکه ای از گوشت جزو گوشت است. او گوید: در حدیث فاطمه آمده: «یریبنی ما یریبها» یعنی آنچه او را ناراحت می کند مرا ناراحت می کند و آنچه او را در فشار قرار می دهد مرا نیز در فشار قرار می دهد. گفته می شود «رابنی هذا الامر و أرابنی» زمانی که از او چیزی ببینی که خوش نداری.

41. مناقب: از سعد بن ابی وقاص نقل می کند که گفت: «از پیامبر اعظم اسلام شنیدم که می فرمود: «فاطمه پاره ای از تن من است، هر کس که او را خشنود گرداند مرا خشنود گردانده و هر کس که وی را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است. فاطمه نزد من عزیزترین مردم است.»

ص: 59

حاکم در کتاب مستدرک از پیغمبر گرامی اسلام روایت کرده که فرمود: «فاطمه از من است، آنچه که او را ناراحت کند مرا ناراحت می کند و آنچه که وی را خوشحال گرداند مرا خوشحال می گرداند.»

سهل بن عبداللَّه نزد عمر بن عبدالعزیز آمد و گفت: «قوم تو می گویند که تو فرزندان فاطمه را بر آنان مقدم می داری.» گفت: «این طور به ما رسیده است که پیغمبر اکرم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله فرموده «فاطمه پاره تن من است، هر چه باعث رضایت زهرا شود باعث رضایت من می شود و هر آنچه که موجب خشم فاطمه شود، موجب خشم من نیز خواهد شد.» به خدا قسم من سزاوارترم که رضایت پیامبر خدا را حاصل گردانم. رضایت فاطمه و پدرش در رضایت فرزندان فاطمه است.»

حقا که دانستند مسرور بودن فاطمه، پیامبر اسلام را مسرور می کند و اندوهگین بودنش، او را به خشم خواهد آورد

این سخن پیغمبر که درباره فاطمه فرموده، بر معصوم بودن آن بانوی با عظمت دلالت می کند، زیرا اگر فاطمه اطهر مرتکب معصیت می شد، هر عملی که باعث ناراحتی وی می گردید، باعث ناراحتی رسول خدا نمی شد، بلکه هرکس که آنچه سزاوار فاطمه بود انجام می داد مثل اینکه او را نکوهش می کرد و یا حد بر او اقامه می کرد اگر زهرا حدّ را می طلبید در این صورت پیامبر خدا را خوشحال کرده بود و از پیامبر خدا اطاعت کرده بود.

ابو ثعلبه می گوید: «هر گاه رسول خدا از مسافرت بازمی گشت و به دیدار فاطمه اطهر می رفت، او بر می خاست، با پیغمبر خدا معانقه می کرد و میان دو چشم آن حضرت را می بوسید.»

در کتاب اربعین از عکرمه روایت می کند که هر گاه پیغمبر خدا از جنگ باز می گشت، فاطمه اطهر را می بوسید.

از عایشه روایت کرده اند که گفت: «هر گاه فاطمه زهرا نزد پیامبر اسلام می آمد، پیامبر از جای خود بر می خاست، سر فاطمه را می بوسید و او را در جای

خود می نشانید و هر گاه رسول خدا نزد فاطمه می رفت و فاطمه آن حضرت را ملاقات می کرد، یکدیگر را می بوسیدند و پهلو به پهلوی هم می نشستند.»

ابوالسعادات در کتاب فضائل العشره از ابن عمر نقل می کند که گفت: «هر گاه پیامبر اسلام عازم سفر می شد، آخرین شخصی که به دیدارش می رفت، فاطمه اطهر بود. پس از بازگشت از سفر نیز اول کسی را که ملاقات می کرد، فاطمه زهرا بود. اگر فاطمه اطهر نزد خدا یک چنین فضیلت مهمی را نمی داشت، پیامبر خدا با وی این رفتار را نمی کرد. زیرا او فرزند رسول خدا بود و خدا دستور داده که فرزند نسبت به پدر خود احترام کند و جایز نبود پیغمبر اکرم این همه فاطمه را احترام کند. زیرا این عمل بر خلاف دستوری است که آن حضرت از طرف خدا به امت خود داده است.

ابو سعید خُدری می گوید: «فاطمه نزد رسول خدا عزیزترین مردم بود. یک روز فاطمه مشغول نماز بود که پیغمبر معظم اسلام نزد او آمد. فاطمه که مشغول نماز بود، نماز را قطع کرد و به سوی آن حضرت آمد و بر او سلام کرد. رسول خدا دست مبارک خود را بر سر فاطمه اطهر کشید و به او گفت: «ای دخترم! روزت را چگونه را شب کردی؟ خدا تو را رحمت کند. شامی برای ما بیاور. خداوند تو را بیامرزد که آمرزنده است.»

در کتاب اخبار فاطمه از عبداللّٰه بن حسن روایت می کند که گفت: «یک روز پیغمبر خدا نزد فاطمه اطهر آمد. فاطمه پاره ای نان جو خشک به حضور آن حضرت آورد و آن بزرگوار با آن نان افطار کرد. سپس فرمود: «ای دخترم! این اولین نانی است که پدرت بعد از سه روز می خورد.» فاطمه اطهر پس از شنیدن این سخن به گریه افتاد و پیغمبر خدا با دست مبارک خود صورت حضرت زهرا را نوازش کرد.»

ابوصالح مؤذن در کتاب اربعین، از ابن مسعود روایت می کند که گفت: «از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «خدا به من دستور داد تا فاطمه را به نکاح علی درآورم. پس از این ازدواج جبرئیل به من گفت: «خدای توانا بهشتی از لؤلؤ که بین هر قصبه تا قصبه دیگرش مرواریدی مرصع به طلا قرار دارد، سقف هایش را از زبرجد سبز ساخته است و در آن بهشت اتاق هایی از مروارید بنا نهاده که از یاقوت

مکلل است. غرفه های آن را یک در میان با خشتی از طلا، خشتی از نقره، خشتی از درّ، خشتی از یاقوت و خشتی از زبرجد ساخته شده. در آن بهشت چشمه هایی آفریده که از اطراف این غرفه ها جریان دارند که نهرهایی در اطراف آنها در جریانند و قبه هایی از مروارید بر آنها ساخته شده. آن قبه ها را به وسیله زنجیر طلا بسته اند و در اطراف آنها انواع و اقسام درختان میوه رسته است. بر هر شاخی قبه ای بنا شده، در هر قبه ای تختی از درّ سفید گذاشته اند، و پرده هایی از سندس و استبرق بر روی آنها گسترده اند و فرش زمین آنها از زعفران است. تخت ها را با مشک و زعفران خوشبو کرده اند. در هر قبه ای حوریه ای جای داده اند و هر قبه ای صد در دارد، بر هر دری دو کنیزک ایستاده اند و در اطراف آن قبه آیه الکرسی نوشته شده.»

من به جبرئیل گفتم: «این بهشت برای که بنا شده؟» گفت: «برای حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا که افزون بر بهشت های دیگری که خدا به ایشان مرحمت فرموده، این هم یکی از آن بهشت ها به شمار می رود. خدای رئوف این بهشت ها را بدین جهت به آنها عطا فرموده که چشم تو روشن شود.»

توضیح: گفته «لؤلؤه من یاقوت» شاید معنا این باشد که آن لؤلؤه در صفای لؤلؤ و از نظر رنگ یاقوت است. و شاید هم «من» را نسّاخ افزوده اند و یا اینکه ظرف متعلّق به گفته «شذره» باشد، یعنی لؤلؤئی که با یاقوت و طلا ساخته شده.

فیروز آبادی گوید: «شذر» تکه های طلاست که از معدن برداشته می شود بدون اینکه ذوب شود، یا دانه هایی است که با فاصله گذاشته می شود، یا همان لولو کوچک است. این گفته که: «قد شعبت شعب» جمع کردن و جدا کردن است و شاید اظهر همان اوّل باشد.

فیروز آبادی گوید: اریکه مانند سفینه تختی است در حجله یا هرچه که بر آن تکیه زده می شود، مانند تخت، جایگاه بلند و بستر و یا تخت مزیّنی که در قبّه و یا خانه ای باشد و اگر تخت در آن نباشد، همان حجله است. سندس هم همان ابریشم نازک و استبرق ابریشم کلفت است.

ص: 62

این گفته که «و فتق» یعنی میان زعفران مشک و عنبر گذاشت و یا میان فرش های پهن شده از فتق به معنای شکافتن و مفرش مانند منبر، چیزی است مانند شاذ کونه (نوعی لباس که در یمن بافته می شود)

42. مناقب: از معاویه بن ابی سفیان روایت کرده که گفت: «یک روز حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام به حضور پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله مشرف شد و پس از اینکه دامن آن حضرت را گرفت، آهسته مطلبی را به عرض آن بزرگوار رسانید که رنگ مبارک پیغمبر خدا از شنیدنش تغییر کرد.

آنگاه رسول خدا برخاست و به منزل فاطمه زهرا رفت، دست فاطمه را گرفت و او را به سوی خود کشید و به وی فرمود: «از غضب علی بترس! زیرا خدا از غضب علی غضب می کند و از رضایت وی راضی می شود.» وقتی علی علیه السّلام آمد، پیامبر اکرم دست او را گرفت و پس از اینکه فاطمه را حرکت داد، به حضرت علی ابن ابی طالب فرمود: «یا علی! از غضب فاطمه بیمناک باش! زیرا ملائکه از غضب فاطمه غضب می کنند و از رضایت وی راضی می شوند.»

من گفتم: «یا رسول اللّٰه! با ناراحتی رفتی و با حالتی مسرور مراجعت کردی.» فرمود: «ای معاویه! چگونه خوشحال نباشم در صورتی که بین دو نفری را صلح و سازش دادم که نزد خدا گرامی ترین خلق محسوب می شوند؟»

و در روایت عبدالله بن حارث و حبیب بن ثابت و علی بن ابراهیم است که «این دو در زمین محبوب ترین دو نفر نزد من هستند.»

ابن بابویه می گوید: «این روایت مورد اعتماد نیست، زیرا مقام حضرت علی و فاطمه بالاتر از این است که ما بین آنها اختلاف به وجود بیاید و کار به جایی برسد که رسول خدا بین ایشان را صلح و سازش دهد.»

امام باقر و امام صادق علیهما السّلام می فرمایند: «محال بود پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بخوابد و صورت فاطمه را نبوسد صورتش را میان پستان های فاطمه می گذاشت و برای آن حضرت دعا می کرد.» و در روایتی دیگر وارد شده است که آن حضرت گونه ها و یا میان دو پستان وی را می بوسید.

گروهی از اهل تسنن و نیز ابو عبیده حذاء، و دیگران از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: «پیغمبر اکرم حضرت فاطمه اطهر را زیاد می بوسید. تا جایی که بعضی از زنان آن حضرت نسبت به این امر به آن بزرگوار اعتراض کردند. رسول خدا فرمود: «هنگامی که مرا به معراج بردند، جبرئیل دستم را گرفت و داخل بهشت کرد. آنگاه از رطب های بهشتی به من داد (و بنا به روایتی «یک سیب به من داد»). من آن را خوردم و آن میوه در صلب من به نطفه تبدیل شد. موقعی که به زمین بازگشتم و با خدیجه کبرا همبستر شدم، وی فاطمه را حامله شد. بنابراین فاطمه حوریه ای است انسیه و هر گاه که من مشتاق بوی بهشت می شوم، دخترم فاطمه را می بویم.»

یک روز پیغمبر اکرم نزد فاطمه آمد و دید آن بانو ناراحت است. فرمود: «چه پیش آمده؟» گفت: «عایشه بر مادر من فخر می فروشد و می گوید که من قبل از پیغمبر با کسی ازدواج نکردم، ولی مادر تو پیرزنی بود.» پیامبر خدا به فاطمه فرمود: «رحم مادر تو این لیاقت و ظرفیت را داشت که امام از آن به وجود بیاید.»

ابن عبد ربه در کتاب عقدالفرید می نویسد: مهدی در عالم خواب دید که شریک قاضی صورت خود را از او برگردانیده است. از خواب که بیدار شد این خواب را برای ربیع نقل کرد. ربیع خواب وی را تعبیر کرد و گفت: شریک با تو مخالف و از دوستداران فاطمه است. مهدی گفت: «شریک را نزد من بیاورید.» هنگامی که شریک نزد مهدی آمد، مهدی به وی گفت: «به من گفته اند که تو دوستدار فاطمه هستی؟» شریک گفت: «من تو را در پناه خدا قرار می دهم که دوستدار فاطمه نباشی، مگر اینکه فاطمه دختر کسری را منظور داشته باشی.» مهدی گفت: «منظور من فاطمه دختر حضرت محمّد است.» شریک گفت: «تو فاطمه را لعنت می کنی؟» مهدی پاسخ داد: «پناه به خدا! ابدا!» شریک گفت: «عقیده تو درباره کسی که فاطمه را لعنت کند چیست؟» مهدی گفت: «خدا هر کس را که فاطمه را لعنت می کند، لعنت کند.» شریک گفت: «پس این ربیع را لعنت کن.» ربیع گفت: «نه، یا امیرالمؤمنین! به خدا قسم که من فاطمه را لعنت نمی کنم.» شریک به ربیع گفت: «ای بدجنس! پس آن سخنانی که در مجالس و انجمن های مردان درباره فاطمه اطهر می گفتی چه بود!»

ص: 64

مهدی گفت: «پس تعبیر خواب من چیست؟» شریک گفت: «خواب تو که خواب یوسف نیست و ریختن خون ها که به وسیله خواب های آشفته حلال نخواهد شد.»

یک بار مردی را که به فاطمه اطهر ناسزا گفته بود نزد فضل بن ربیع آوردند. فضل به ابن غانم گفت: «تو درباره این مرد چه نظری داری؟» گفت: «باید بر او حد جاری کرد.» فضل به وی گفت: «اگر تو حد خدا را بر او جاری کنی، مثل این است که از مادر خود دفاع کرده باشی.» سپس دستور داد تا هزار تازیانه به او زدند و جنازه اش را بر سر راه به دار آویختند.

43. مناقب: همچنین می نویسد: «فاطمه اطهر یک بار که حضرت علی علیه السّلام به جنگ رفته بود، آرزوی داشتن وکیل و کمک کار کرد، این آیه نازل شد: «ربُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً.»(1)، {[اوست] پروردگار خاور و باختر، خدایی جز او نیست، پس او را کارساز خویش اختیار کن. }

در صحیح دارقطنی می نویسد: «پیغمبر معظم اسلام دستور به قطع کردن دست یک دزد داد. دزد گفت: «یا رسول اللّٰه! من در اسلام بر او [مجری حد] مقدم بودم، با این حال او را مأمور به قطع دست می کنی؟» فرمود: «آری، ولو اینکه دخترم فاطمه باشد.» چون فاطمه این سخن را شنید محزون گردید. آنگاه جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد که می فرماید: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُک»(2)، {اگر برای خدا شریک قائل شوی، ثواب عمل تو نابود خواهد شد. }

پس از نزول این آیه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله محزون گردید. آنگاه این آیه نازل شد که می فرماید: «لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتا»(3)، {اگر خدایانی غیر از خدای یکتا در آسمان و زمین وجود می داشتند، آسمان و زمین فاسد می شدند. }

1- . مزمل / 1
2- . زمر / 65
3- . انبياء / 22

پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلم از نزول این آیه تعجب کرد. آنگاه جبرئیل نازل شد و گفت: «چون فاطمه زهرا از این سخن تو که گفتی «و لو اینکه دخترم باشد» ناراحت شد، لذا این آیات برای موافقت فاطمه اطهر نازل شد که خشنود شود.»

توضیح: شاید معنی چنین باشد که این آیات نازل شد تا فاطمه سلام الله علیها بداند که چنین کلام مشروطی، با جلال و عظمت مخاطب و کسی که به او نسبت داده می شود و نیز با برائت ساحت او منافاتی ندارد، چون همین جریان از سوی خداوند عزوجل نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. یا برای بیان این جهت است که قطع دست فاطمه به منزله شرک است و یا اینکه منظور از این نوع خطاب امّت هستند و این گونه خطاب صادر گشت، برای اینکه چنین کلامی در حق فاطمه صادر گشته بود که در این صورت بر خلاف احتمال اوّل است و احتمال اوّل درست تر و با اصول سازگارتر است.

44. مناقب: همچنین روایت می کند: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام راجع به معنی«حی علی خیر العمل» پرسیدند. فرمود: «منظور از این جمله نیکویی کردن به فاطمه اطهر و فرزندان وی است.» و بنا به روایتی دیگر منظور ولایت آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله است.

ابوصالح در کتاب اربعین از ابو هُرَیره، از پیغمبر مکرم اسلام روایت می کند که فرمود: «اولین شخصی که داخل بهشت می شود فاطمه زهرا است.»

از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «خدای توانا هنگام آفرینش بهشت، آن را از نور وجه خویشتن آفرید. سپس آن نور را گرفت و پرتاب کرد؛ یک سوم آن نصیب من شد و یک سوم دیگرش به دخترم فاطمه رسید. یک سوم مانده آن نیز به علی و فرزندانش رسید. هر کس که از آن نور به وی رسیده باشد، به ولایت و دوستی آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله هدایت خواهد شد. کسی که از آن نور به او نرسیده باشد، از ولایت آنان گمراه می گردد.»

گروهی از شیعه و گروه از اهل تسنن از رسول معظم اسلام روایت کرده اند که فرمود: «خدا از رضایت فاطمه راضی و از غضب وی غضبناک می شود.»

ابوبکر مردویه در کتاب خود از پیغمبر اسلام اعظم روایت می کند که فرمود: جبرئیل به من گفت: «هنگامی که خدای رئوف فاطمه را برای علی بن ابی طالب علیهما السّلام تزویج کرد، به رضوان امر کرد که به درخت طوبا دستور دهد که آن درخت، رقعه هایی را برای دوستداران آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برگ و بار گیرد. آنگاه ملائکه ای از نور که تعداد آنها با آن رقعه ها مطابق بود، باران بر آنها فرو ریختند و آنها را برگرفتند. وقتی روز قیامت فرا رسد، خدای حکیم ملائکه را با آن رقعه ها فرو می فرستد. هر گاه یکی از آن ملائکه یکی از دوستان آل محمّد را می بیند، یکی از آن رقعه ها را که حکم آزادی وی از جهنم در آن نوشته شده، به وی خواهد داد.»

در کتاب های متعدد، از جمله کشف ثعلبی و کتاب فضائل أبی السعادات، در ذیل این آیه که می فرماید: «لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِیرا»(1)، {اهل بهشت در بهشت آفتاب و سرمایی نمی بینند.} از ابن عباس نقل می کنند که گفت: بعد از آنکه اهل بهشت داخل و ساکن بهشت می شوند، نوری را می بینند که بهشت را نورانی می کند. اهل بهشت می گویند: «پروردگارا! تو در قرآنی که به پیغمبر خود نازل کردی، فرموده ای که آفتاب را در بهشت نمی بینند.» خطاب می رسد: «این نور آفتاب و ماهتاب نیست.» علی و زهرا از چیزی تعجب کردند و خندیدند، این نورانیت بهشت از نور ایشان است.»

ابو علی صولی و ابوالسعادات از ابوذر غفاری روایت می کنند که گفت: «پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله مرا فرستاد تا علی بن ابی طالب علیه السّلام را به حضور آن حضرت بیاورم. من به خانه علی رفتم و او را صدا زدم، ولی آن بزرگوار جواب مرا نداد. نزد پیغمبر خدا باز آمدم و ماجرا را گفتم. فرمود: «علی در خانه است.» برگشتم و زمانی که داخل خانه علی شدم، دیدم که آسیا خود بخود می چرخد و کسی کنار آن نیست. به علی گفتم: «رسول خدا ترا می خواهد.» علی علیه السّلام به سرعت به حضور پیغمبر آمد. من جریان آسیا را به عرض پیامبر خدا

1- . دهر / 13

رساندم. آن حضرت فرمود: «ای ابوذر تعجب مکن! زیرا خدا ملائکه ای دارد که در زمین می گردند و موکلند که به آل محمّد صلی اللّه علیه و آله کمک کنند.»

حسن بصری و ابن اسحاق از عمار و میمونه روایت کرده اند که: فاطمه اطهر در عالم خواب بود و آسیای وی کار می کرد. وقتی این داستان را برای رسول خدا گفتیم فرمود: «چون خدا ضعف و ناتوانی فاطمه را دید، به آسیا دستور داد که بچرخد و آسیا هم اطاعت کرد.» همین روایت در کتاب مناقب امیرالمؤمنان علیه السّلام و در کتاب اربعین و نیز در شرح الاخبار آورده اند.

روایت شده است که: «چه بسا می شد مواقعی که فاطمه زهرا مشغول نماز و عبادت خویشتن بود و اگر فرزندش گریه می کرد، گهواره وی به حرکت درمی آمد. ملکی بود که آن گهواره را حرکت می داد.»

حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام می فرماید: «پیامبر اسلام سلمان فارسی را نزد فاطمه اطهر فرستاد. سلمان می گوید: «من کنار در ماندم و سلام کردم. شنیدم که فاطمه در داخل خانه مشغول تلاوت قرآن است و آسیا می چرخید، اما کسی کنار آن نبود.»

در آخر روایت می گوید: «پیغمبر خدا لبخند زد و فرمود: «ای سلمان! خدا قلب و اعضای دخترم فاطمه اطهر را از ایمان پر کرده. از این رو فاطمه با فراغ خاطر مشغول عبادت پروردگار می شود. خدا ملکی که نام او زوقابیل (و به روایتی جبرئیل) است فرستاده تا آسیا را بچرخاند. خدا عهده دار کارهای دنیوی و اخروی دخترم می شود.»

توضیح: منظور از «جوّا» داخل خانه و منظور از «البرّا» خارج خانه است و من به این دو واژه با این معنی در کتاب های لغت دست نیافته ام.

در نهایه گوید: در حدیث سلمان آمده: «من أصلح جوّانیه اصلح الله برانیه»، منظور از «برّانی» همان علانیه و آشکار است و الف و نون هم از فزونی های به هنگام نسبت است و اصل آن از این ریشه است که می گویند «خرج فلان برّاً»، یعنی به بیابان و صحرا رفت.

فیروز آبادی گوید: «جوّ» داخل خانه است، مانند جوّانیه و در نهایه آمده: در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله گفته اند: «جلیل المشاش» بود، یعنی سر استخوان های شان بزرگ بود، مانند دو مفرق، کعبین و دو زانو.

جوهری گوید: «مشاش» سر استخوان های نرم است که می شود آنها را جوید و از همین ریشه است حدیثی که می گوید: «ملئ عمّار ایماناً الی مشاشه»، عمّار تا سر استخوان هایش پر از ایمان است. (پایان کلام جوهری)

45. مناقب: ام ایمن پس از فاطمه اطهر گفت که من طاقت دیدن جای فاطمه را در مدینه ندارم. بنابراین رهسپار مکه معظمه گردید. هنگامی که به جحفه رسید، آنقدر تشنه اش شده بود که ترسید تلف شود. او چشمان خود را به آسمان دوخت و گفت: «پروردگارا! آیا مرا که خدمتکار دختر پیامبر تویم تشنه می گذاری؟» ناگاه دلوی از آب بهشت برای وی نازل شد. وقتی ام ایمن از آن آب آشامید، به مدت هفت سال گرسنه نشد و غذا نخورد.»

توضیح: فیروز آبادی گوید: «کسر من طرفه» (نگاهش را شکست)، یعنی چشمش را فرو انداخت.

46. مناقب: همچنین از مالک بن دینار روایت می کند که گفت: «نزدیک مراسم حج، زن ناتوانی را دیدم که بر شتری ضعیف و نحیف سوار و عازم حج بود. مردم از همه سو او را نصیحت می کردند که باز گردد. هنگامی که به وسط صحرا رسیدیم، شتر او از حرکت ماند. آن زن مدتی شتر خود را سرزنش می کرد که چرا راه نمی رود. سپس سرش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: «بار خدایا! نه مرا در خانه ام گذاشتی و نه به خانه خودت رسانیدی. به عزت و جلال خودت قسم اگر کسی غیر از تو این عمل را با من انجام داده بود، شکایت او را به تو می کردم!» ناگاه شخصی که مهار ناقه ای را در دست داشت، از طرف بیابان به سوی او آمد و به وی گفت: «سوار شو!» وقتی زن سوار شد، آن ناقه همچون برق جهنده به راه افتاد. موقعی که من مشغول طواف بودم آن زن را دیدم که طواف می کرد. او را قسم دادم و گفتم: «تو کیستی؟» گفت: «من شهره، دختر مسکه، دختر فضه کنیز فاطمه زهرایم.

ص: 69

فاطمه اطهر در مدینه طیبه لباس خود را نزد زن مردی یهودی که او را زید می گفتند به عنوان وثیقه گذاشت و مقداری جو قرض کرد. موقعی که زید داخل خانه خویش شد و نوری را که از آن لباس می تراوید مشاهده کرد، پرسید: «این نورها از کجا در خانه ما می تابد؟» همسرش پاسخ داد: «از لباس فاطمه زهرا است.» آن یهودی به همراه همسرش فورا اسلام آوردند و تعداد هشتاد نفر از همسایگان وی نیز به دین مقدس اسلام مشرف شدند.

یک بار فاطمه زهرا علیها السّلام از پدرش پیغمبر اعظم اسلام انگشتری خواست. پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به وی فرمود: «آیا می خواهی مطلبی را به تو تعلیم دهم که بهتر از انگشتر باشد؟ هر گاه نماز شب خواندی، از خدای رئوف انگشتر بخواه تا حاجت تو روا شود.»

وقتی آن بانوی معظمه دعا کرد، هاتفی ندا داد: «ای فاطمه! آن چیزی که تو از من می خواهی زیر جانماز تو است» موقعی که جانماز را برداشت، با انگشتر یاقوتی مواجه شد که فوق العاده گرانبها بود. آن را در دست کرد و بسیار خوشحال گردید.

یک بار فاطمه زهرا در خواب، در عالم رویا دید که گویی در بهشت است و سه قصر را دید که در بهشت نظیر آنها وجود نداشت. پرسید: «این قصرها از آن کیست؟» گفتند: «از آن فاطمه دختر محمّد است.» سپس گویا داخل یکی از آن قصرها شد، گردشی در قصر کرد و چشمش به تختی افتاد که بر سه پایه کج شده بود. پرسید: «چرا این تخت بر سه پایه کج شده است؟» گفتند: «صاحب قصر یک انگشتر از خدا خواست. یک پایه آن را کندند و با آن انگشتری ساختند. به همین خاطر است که تخت دارای سه پایه است.»

صبح که شد فاطمه زهرا به حضور پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله رسید و داستان خواب خود را برای آن حضرت شرح داد. پیغمبر فرمود: «ای گروه عبدالمطب! دنیا برای شما نیست، بلکه آخرت از برای شماست. وعده گاه شما بهشت است. دنیا را برای چه می خواهید، چرا که دنیا از بین رفتنی و فریبنده است؟»

سپس پیغمبر به حضرت فاطمه اطهر دستور داد تا آن انگشتر را زیر جا نماز بگذارد و روی آن به خواب رود. در عالم خواب دید که داخل بهشت شد و دوباره

وارد آن قصر گردید. وقتی به آن تخت رسید دید که تخت دارای چهار پایه است. وقتی علت را جویا شد گفتند: «چون صاحب آن انگشتر آن را برگرداند، این تخت به صورت اولیه خود بازگشت.»

ابوجعفر طوسی در کتاب اختیارالرجال، از امام جعفر صادق علیه السّلام، از سلمان فارسی روایت می کند که فرمود: «روزی که امیرالمؤمنین علی علیه السّلام را از خانه اش به طرف مسجد بردند، فاطمه زهرا هم از خانه خارج شد، کنار قبر پدرش پیغمبر آمد و گفت: «پسر عموی مرا رها کنید! به حق آن خدایی که حضرت محمّد را به حق مبعوث کرده، اگر علی را رها نکنید، موی سرم را پریشان می کنم، پیراهن پدرم رسول خدا را روی سرم می گذارم و به خدا شکایت می برم. نزد خدا ناقه صالح که از فرزندان من عزیزتر نبود.»

سلمان می گوید: «به خدا قسم که دیدم پایه های دیوارهای مسجد به گونه ای از پی کنده شد که اگر شخصی می خواست داخل آنها شود، می توانست. من نزدیک فاطمه اطهر رفتم و گفتم: «ای بانوی بزرگوار! خدای سبحان پدر تو را مبعوث کرد که (برای عالم) رحمت باشد. مبادا تو در حق این مردم نفرین کنی.» ناگاه دیدم پایه های دیوارها به جای خود بازگشتند. به قدری گرد و غبار از زیر آنها برخاست که داخل بینی های ما شد.»

بُرَیده از پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: «موقعی که ملک الموت نزد من آمد گفتم: «صبر کن تا جبرئیل بیاید.» فاطمه اطهر پس از شنیدن این حرف از حال رفت. رسول خدا به وی فرمود: «ای دختر عزیزم! خویشتندار باش، زیرا تو با شوهرت و فرزندانت با من در بهشت خواهید بود.»

ولادت حضرت عیسی به مریم بشارت داده شد. چنان که خدای علیم در این آیه به مریم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَه»(1)، {خدا تو را به ولادت عیسی مژده می دهد. } بشارت ولادت حسن و حسین نیز به فاطمه اطهر داده شد. چنان که در روایت وارد شده: «پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله پیش از ولادت هر یک از

1- . انبیا / 40

ایشان، به فاطمه بشارت داد و فرمود: «مبارک باشد، این امامی که تو به دنیا می آوری بزرگ اهل بهشت خواهد بود، خدا نعمت امامت را در نسل او تکمیل خواهد کرد.»

منظور از این آیه که می فرماید: «وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ»(1)، {و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد.} حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: «مدت باردار بودن حضرت مریم نه ساعت بوده. فاطمه اطهر هم حضرت حسنین را به ترتیبی به دنیا آورد که فاصله بین تولد ایشان شش ماه بود. مریم دختر عمران بود و فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم بود و شریف و محترم بودن انسان ها از ناحیه پدرانشان است.»

مادر حضرت مریم نذر کرد فرزندی بیاورد که جز به عبادت، به کار دیگری نپردازد. حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله در هر حال بیشتر از همه مردم به خدا تقرب می جست. به همین علت زمانی که زهرا را از خدا خواست، خواسته اش فراتر از خواسته مادر مریم بود. زیرا حضرت محمّد بر تمامی خلائق افضل بود (پس باید خواسته وی هم افضل باشد). حضرت مریم را مادرش نذر کرد، ولی فاطمه اطهر را پدرش نذر کرد. معلوم است که اهمیت مادر نصف اهمیت پدر است.

همان طور که خدا در این آیه می فرماید: «وَ کَفَّلَها زَکَرِیَّا»(2)، {حضرت زکریا متکفل مریم شد}، پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله نیز متکفل حضرت فاطمه زهرا گردید. اختلافی نیست که تکفل و سرپرستی پیغمبر اسلام از هر سرپرستی بالاتر است. کفالت یتیم مستحب است ولی کفالت فرزند واجب.

حضرت مریم فرزند خود عیسی را در زمان جاهلیت به دنیا آورد، ولی فاطمه اطهر حضرت حسنین علیهما السّلام را بر فطرت اسلام زایید. خدای علیم حضرت مریم را آگاه کرد که تو و فرزندت به سلامت خواهید بود، از این روی دلیلی نداشت که مریم بیمناک و ترسان باشد. ولی موقعی که حضرت فاطمه زهراحسنین را حامله

1- . زخرف / 40
2- . آل عمران / 33

شد، نمی دانست در زمان حاملگی و زایمان چه حالی خواهد داشت. این خود باعث می شود که ثواب حضرت زهرا بیشتر باشد.

به همین علت است که مقام مسلمین در جنگ بدر از مقام ملائکه بالاتر بود، زیرا مسلمین در مورد سلامتی خود در خوف و رجاء بودند، ولی ملائکه این طور نبودند (یعنی سلامتی ملائکه در معرض خطر قرار نگرفته بود).

به حضرت مریم چنان که در این آیه می فرماید، گفته شد: {محزون مباش}، پیامبر اسلام هم به حضرت زهرای اطهر فرمود: «ای فاطمه! خدا از خشنودی تو خشنود می شود.»

در این آیه درباره حضرت مریم می فرماید: «فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا»(1)، {ما از روح خود به حضرت مریم دمیدیم.} فاطمه هم پنجمین نفر از اهل کساء بود که جبرئیل به وجود ایشان افتخار کرد و گفت: «کیست مثل من، در صورتی که ششمین نفر آنان هستم.»

در این آیات که درباره حضرت مریم می فرماید: «تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا فَکُلِی وَ اشْرَبِی»(2)، {درخت، خرمای تازه برای تو فرو می ریزد. پس تو از آن خرما بخور و از آب نهر بیاشام.} احتمال می رود که آن درخت خرما و نهر آب، پیش از این اتفاق وجود داشته اند، زیرا اثری از آنها باقی نمانده است. ولی اثر زمزم، مقام ابراهیم، موضع تنور، شکافته شدن دریا و برگشتن آفتاب (برای حضرت علی) همچنان باقی است. داستان خرمای صیحانی و آب مقدس درباره حضرت فاطمه است.

روایت شده است که ام ایمن گریان نزد حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت: «یا رسول اللَّه! تو فاطمه را شوهر دادی و چیزی نثار او نکردی!» پیامبر خدا فرمود: «ای ام ایمن، چرا کذب می گویی؟ زیرا موقعی که خدای حکیم فاطمه زهرا را به نکاح علی درآورد، به درختان بهشت دستور داد تا از زر و زیور، یاقوت،

1- . تحریم / 12
2- . مریم / 25 - 26

درّ، زمرد و استبرق خود فرو ریختند و به قدری از این جواهرات برگرفتند که اندازه آن را نمی دانند.»

ملائکه چنان که در این آیه می فرماید: {با حضرت مریم به تکلم درآمدند و گفتند: «خدا ترا برگزید و پاکیزه ساخت و از میان زنان عالم انتخاب کرد.» }، منظور از زنان عالم که قرآن فرموده، فقط زنان زمان حضرت مریم بوده است. همان طور که خدای سبحان در این آیه درباره بنی اسرائیل می فرماید: «وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِین»(1)، {من شما را بر اهل عالم برتری دادم.. } در صورتی که بنی اسرائیل از مسلمانان افضل و برتر نیستند، زیرا خدای رئوف در این آیه درباره مسلمانان می فرماید: «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّه»(2)، {شما بهترین امت هستید. }

صفاتی که در این آیه است با آیه دیگر مشابهت دارند. چنان که در آیه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَم»(3)، {خدا حضرت آدم را برگزید } تا آنجا که می فرماید: «ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْض»(4)، {ذریه ای که بعضی از آنان از بعضی دیگرند. } فاطمه و ذریه وی از همین ذریه اند که قرآن فرموده است.

از طرفی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله درباره فاطمه فرموده است: «فاطمه بزرگ ترین زنان اولین و آخرین اهل عالم است. هر گاه که وی در محراب عبادت می ایستد، هفتاد هزار نفر از ملائکه مقربین به او سلام می کنند و همان سخنی را به او می گویند که به حضرت مریم می گفتند.»یعنی همان سخن که در این آیه به آن اشاره شده و می فرماید: {خدا ترا انتخاب کرد و از بین زنان عالم برگزید. }

در این آیه می فرماید: {هر گاه حضرت زکریا نزد مریم می رفت، غذایی نزد او می یافت. } در این آیه نوشته نشده که خدا غذای حضرت مریم را فورا برای وی مهیا می کرد، یا اینکه ملکی غذای وی را حاضر می کرد. معنایی که از این آیه فقط مستفاد می شود فقط این است که حضرت مریم خیلی شکرگزار بود. مثل اینکه

1- . بقره / 44
2- . آل عمران / 106

3- . آل عمران / 31
4- . آل عمران / 34

بگویی خدا یک درهم به من رزق و روزی داد. همچنین در این آیه به پیغمبر می فرماید: «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّه»(1)، {بگو هر نعمتی از سوی خداست.}

از این قبیل فضائل و مناقب به اندازه ای برای فاطمه برشمارده شده که هیچ مسلمانی آنها را انکار نمی کند. نظیر حدیث مقداد، خبر طیر، انار، انگور، سیب، گلابی و غیره. این موضوع قطعی است که فاطمه زهرا بعد از هبوط حضرت آدم و حوا، میوه هایی مصرف می کرد که برای دیگران نبود.

در حدیث وارد شده که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله یک بار زمانی به خانه فاطمه اطهر آمد که آن بانو در محراب عبادت بود. پشت سر آن بانو کاسه ای غذا قرار داشت که بخار از آن بر می خاست. فاطمه اطهر آن کاسه را نزد پیغمبر و حضرت علی گذاشت تا تناول کنند. علی علیه السّلام به فاطمه گفت: «این غذا از کجا نصیب تو شده؟» گفت: از فضل خدا، زیرا {خدا هر کس را که بخواهد رزق و روزی بی حساب می دهد.}

رزق و روزی حضرت مریم از بهشت عطا شده، ولی فاطمه اطهر از رزق و روزی بهشت آفریده شد. همان طور که در حدیث وارد شده پیغمبر خدا فرمود: «یک بار جبرئیل از رطب های بهشتی به من داد و من آن را خوردم آن میوه به نطفه تبدیل گردید (و فاطمه از آن خلق شد). خدا در قرآن مجید در بیست جا حضرت مریم را مدح فرموده، ولی فاطمه زهرا دارای بیست نام است که هر یک از آنها بر فضیلت او دلالت می کنند. این بیست نام را ابن بابویه در کتاب مولد فاطمه ثبت کرده است.

خدای حکیم در این آیه درباره حضرت مریم می فرماید: «وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها»(2)، {مریم دختر عمران که ناموس خود را نگاه داشت.} منظور از این آیه عفت داشتن است، نه ملامسه و ذریه، زیرا اگر چنین نبود، حمل و زایمانی غیر عادی را برای وی قرار می داد. همین که خداوند حمل و زایمان او را به

1- . نسا / 81
2- . تحریم / 12

طور عادی قرار داده، بر قول ما دلالت می کند. اخباری که بر مدح ازدواج و طلب فرزند و مذمت عزب بودن وارد شده نیز تأیید کننده این موضوع است.

در صورتی که خدا درباره حضرت فاطمه، در این آیه می فرماید: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْت»(1)، {جز این نیست که خدا تصمیم گرفته رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور گرداند. }

حسان بن ثابت می گوید:

مریم ناموس خود را حفظ کرد و عیسی را نظیر ماه شب چهارده به دنیا آورد.

بعد از مریم، حضرت زهرا بود که ناموس خویش را حفظ کرد و دو سبط هدایت گر پیامبر را به دنیا آورد

47. فضائل و روضه الواعظین: یک روز پیامبر معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله نزد امیرالمؤمنین علی علیه السّلام آمد و دید که علی و فاطمه علیهما السّلام مشغول آسیا کردن هستند. رسول خدا فرمود: «کدام یک از شما خسته شده اید؟» علی گفت: «فاطمه.» پیغمبر فرمود: «ای دختر عزیزم برخیز!» فاطمه برخاست و پیامبر به جای وی نشست و با علی علیه السّلام مشغول آسیا کردن گردید.

48. کشف الغمه: از انس، از رسول اعظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: «بهترین زنان مریم است و بهترین زنان، فاطمه دختر حضرت محمّد است.»

همچنین از انس روایت می کند که پیغمبر معظم اسلام فرمود: «بزرگ ترین زنان عالم مریم بنت عمران، خدیجه دختر خُوَیلد، فاطمه دختر حضرت محمّد و آسیه بنت مزاحم زن فرعون است.»

وی همچنین می گوید: «عایشه به فاطمه زهرا می گفت: «مژده باد ترا که من از پیامبر اسلام شنیدم که می فرمود: «زنان بزرگ اهل بهشت چهار نفرند: مریم بنت عمران، فاطمه دختر حضرت محمّد، خدیجه دختر خُوَیلد و آسیه بنت مزاحم زن فرعون.»

1- . احزاب / 34

در کتاب مُسند احمد از عایشه نقل می کند که گفت: یک بار فاطمه زهرا که راه رفتن وی نظیر راه رفتن رسول خدا بود، نزد پدرش آمد. پیامبر اکرم پس از خوشامدگویی به فاطمه، او را طرف راست (یا طرف چپ خویش) جای داد. آنگاه سخنی به گوش فاطمه گفت که وی به گریه افتاد. من به او گفتم: «رسول خدا ترا بالاتر از همه هم صحبت خود قرار می دهد و تو گریه می کنی؟» سپس پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله برای دومین بار سخنی به گوش زهرا گفت که وی خندان شد.

من گفتم: «تا امروز هیچ ندیده بودم که شادمانی به این زودی به غم و اندوه تبدیل شود.» وقتی از فاطمه پرسیدم که پیغمبر چه در گوش تو گفته است، فرمود: «من سّر پیامبر خدا را افشا نخواهم کرد.» هنگامی که رسول خدا از دنیا رحلت کرد، بار دیگرهمین را از فاطمه پرسیدم. در پاسخ فرمود: «پدرم به گوشم گفت: جبرئیل در هر سال یک مرتبه قرآن را با من مقابله می کرد، اما امسال دو مرتبه قرآن را با من مقابله کرده است. این عمل او دلیلی بر فرا رسیدن اجل من است و تو در میان اهل بیت من، اول کسی هستی که به من ملحق خواهی شد و من بهترین گذشتگان تو هستم.» من از شنیدن این خبر گریان شدم. آنگاه پدرم به من گفت: «آیا تو راضی نیستی که بزرگ ترین زنان این امت و بزرگ ترین زنان مؤمن باشی؟» این بار من از شنیدم این حرف خندان شدم.»

ابن خالویه در کتاب آل از حضرت امام حسن عسکری، از پدران بزرگوارش علیهم السّلام روایت می کند که فرمودند: «موقعی که خدای توانا حضرت آدم و حوا را آفرید، آنها در بهشت به خود بالیدند و حضرت آدم به حوا فرمود: «خدا خلقی را نیافریده که از ما نیکوتر باشد.»

خدای علیم به جبرئیل وحی کرد: «این دو نفر بندگان مرا به فردوس اعلی ببر.» وقتی آنان وارد فردوس گردیدند، با دختری مواجه شدند که بر فراز فرشی از فرش های بهشت نشسته بود، تاجی از نور بر سر و دو گوشواره از نور در گوش داشت. از نیکویی صورتش بهشت روشن شده بود.

حضرت آدم علیه السّلام به جبرئیل گفت: «ای حبیب من ! این دختر کیست که بهشت از نیکویی صورتش نورانی گردیده است؟» پاسخ شنید: «این بانو، فاطمه

دختر حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله است که از فرزندان تو محسوب می شود و در آخرالزمان به وجود می آید.» حضرت آدم پرسید: «این تاج چیست که بر سر دارد؟» گفت: «این شوهرش علی بن ابی طالب علیه السّلام است.» (ابن خالویه گوید: بعل (شوهر) در کلام عرب پنج چیز است شوهر، بت برگرفته از آیه «اتدعون بعلاً»(1) و بعل اسم زنی است و به همین نام بعلیک نامیده است، و بعل از درخت خرما همان درختی است که بدون آب دهی با رشته های خودش سیراب می شود و بعل به معنای آسمان و عرب می گوید: آسمان بعل زمین است.)

گفت: «این دو گوشواره چیست که در گوش دارد؟» گفت: «دو فرزندش حسن و حسین علیهما السّلام هستند.» حضرت آدم پرسید: «ای حبیب من جبرئیل! آیا ایشان قبل از من آفریده شده اند؟» گفت: «آری، ایشان چهار هزار سال قبل از اینکه تو آفریده شوی، موجود بوده اند.»

همچنین در کتاب مذکور از حضرت علی بن ابی طالب، از پیامبر معظم اسلام نقل می کند که فرمود: «موقعی که روز قیامت فرا رسد، منادی از وسط عرش ندا می کند: «ای گروه مردم! چشمان خود را ببندید تا فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله عبور کند.»

ابن عرفه اضافه کرده و گفته است: «پیغمبر فرمود: «هنگامی که روز قیامت فرامی رسد، منادی از وسط عرش ندا می کند: ای جمعیت محشر! سرهای خود را فرود آورید و چشمان خود را ببندید تا فاطمه زهرا از صراط عبور کند. آنگاه فاطمه در حالی از صراط عبور می کند که هفتاد هزار حوریه با وی خواهند بود.»

همچنین از نافع بن ابی الحمراء نقل می کند که گفت: «من مدت هشت ماه با پیامبر خدا بودم. هر گاه آن حضرت برای نماز می رفت، از در خانه فاطمه عبور می کرد و می فرمود: السلام علیکم یا اهل البیت و رحمه اللّٰه و برکاته. برای نماز قیام کنید! زیرا خدای سبحان درباره شما فرموده: «إِنَّما یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ

1- . صافات / 125

أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرا»(1)، {جز این نیست که خدا تصمیم گرفته پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند، یک نوع پاکیزگی مخصوص.}

در کتاب ابو اسحاق ثعلبی از عمّه جمیع بن عمیر نقل می کند که گفت: «از عایشه پرسیدم: «چه کسی نزد رسول خدا محبوب تر بود؟» گفت: «فاطمه زهرا.» گفتم: «منظور من از این پرسش در میان مردها بود.» گفت: «شوهرش علی بن ابی طالب. به خدا سوگند من روزه دار شب زنده دار که شایسته باشد که بگوید آنچه خدا دوست دارد و خوشنود از آن است (جز علی) نمی شناسم.

جابر گوید: من ندیدم فاطمه علیها السلام راه رود مگر اینکه به یاد رسول خدا افتادم، گاه به سمت راست و گاه به سمت چپ متمایل می شد.

عایشه می گوید: «گذشته از پیغمبر اکرم، من کسی را راستگوتر از فاطمه زهرا ندیدم.» ابن بابویه در کتاب مولد فاطمه می نویسد: «از پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «بهشت مشتاق وصال چهار زن است: مریم بنت عمران؛ آسیه بنت مزاحم زن فرعون که در بهشت زوجه پیامبر اسلام خواهد بود؛ خدیجه دختر خُوَیلد که در دنیا و آخرت زوجه پیغمبر اسلام است و فاطمه زهرا دختر حضرت محمّد.»

از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت شده که فرمود: روزی ما نزد رسول خدا بودیم. آن حضرت فرمود: «به من بگویید چه چیزی برای زنان بهتر است؟» ما همه از جواب این پرسش حضرت درماندیم تا اینکه عاقبت پراکنده گردیدیم. من نزد فاطمه اطهر آمدم و ماجرای پرسش پیغمبر اکرم و از پاسخ درماندن شنوندگان را برای وی شرح دادم. زهرای اطهر فرمود: «من پاسخ این سئوال را می دانم و آن پاسخ این است که نه مردان زنان را ببینند و نه زنان مردان را مشاهده کنند.»

من به سوی پیامبر خدا بازگشتم و گفتم: «یا رسول اللَّه! شما از ما پرسش کردی که چه چیزی برای زنان بهتر است. پاسخ این است که چیزی برای زنان بهتر

1- . احزاب / 34

از این نیست که آنان مردان را نبینند و مردان هم ایشان را نبینند.» رسول اکرم فرمود: «تا نزد من بودی این جواب را نگفتی. بگو بدانم چه کسی ترا آگاه کرد؟ گفتم: فاطمه زهرا.» پیغمبر اکرم پس از تعجب فراوان گفت: «فاطمه پاره تن من است.»

از مجاهد روایت شده که گفت: «پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلم در حالی که دست فاطمه اطهر را در دست داشت از خانه خارج شد و فرمود: «هر کسی که فاطمه را می شناسد که می شناسد. هر کسی که وی را نمی شناسد (باید بداند که وی) دختر حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله است. این فاطمه پاره تن من است؛ قلب و روح من است؛ کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند برای خشم فاطمه خشم می کند و برای خشنودی او خشنود می شود.»

مشابه همین از امام صادق علیه السّلام روایت شده که به حضرت گفتند: ای فرزند رسول خدا! به ما رسیده که شما فرمودی... و همین روایت را آورده اند. حضرت فرمود: «چه انکاری دارد این مطلب؟ به خدا سوگند خداوند بر خشم بنده مؤمن خود خشم می گیرد و برای خشنودی او خشنود می شود.» و باز رسول خدا فرمود: «فاطمه سلام الله علیها قطعه ای از من است هرچه او را به خشم آورد، مرا به خشم می آورد و هرچه او را خشنود سازد مرا خشنود می سازد.» رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست فاطمه را گرفته بود بیرون آمد و فرمود: «هر کس این فاطمه را شناسد که شناخته و هرکس نمی شناسد بداند که وی دختر محمّد است. او پاره تن من است که در سینه ام است، پس هرکس او را آزار دهد مرا آزار داده و هر کس مرا آزار دهد، خدا را آزار داده است.»

از جابر بن عبداللَّه انصاری، از رسول معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «حقا که فاطمه یگانه دختر من است. کسی که این یگانه دختر مرا اذیت کند بی شک مرا اذیت کرده، کسی که مرا اذیت کند، بی شک خدا را اذیت کرده، کسی که خدا را اذیت کند، خدا او را به قدر ظرفیت آسمان ها و زمین لعنت

خواهد کرد.» حذیفه گوید: پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی خوابید تا آنکه پهنای گونه فاطمه را و یا میان پستان او را ببوسد.

از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: «محال بود که پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله شبی را بخوابد و پیش از آن صورت مبارک خود را در میان پستان های فاطمه اطهر نگذاشته باشد.».

روایت شده است که«محمّد بن ابی بکر، این آیه را این طور تلاوت می کرد: «و ما أرسلنا من قبلک من رسول و لا نبیّ و لا محدث....»(1) {و ما پیش از تو رسول و نبی و محدَّثی را نفرستادیم مگر ... } وی می گوید: «از وی پرسیدم مگر ملائکه با غیر از انبیا هم حدیث می گویند و گفتگو می کنند؟ پاسخ داد: «حضرت مریم پیغمبر نبود (و ملائکه با وی گفتگو می کردند). ساره زوجه حضرت ابراهیم ملائکه را دید. ملائکه به وی بشارت اسحاق و بعد از اسحاق بشارت یعقوب را دادند، در صورتی که او پیغمبر نبود. فاطمه دختر محمّد صلی اللّه علیه و آله پیغمبر نبود، ولی ملائکه با وی سخن می گفتند.»

ام سلمه می گوید: «فاطمه زهرا از لحاظ سیما و اندام، بیشترین شباهت را با پیامبر اسلام داشت.»

از فاطمه اطهر علیها السّلام روایت شده که فرمود: «پدرم رسول خدا به من فرمود: «ای فاطمه! کسی که بر تو صلوات بفرستد خدا او را می آمرزد و در هر جای بهشت که من باشم، وی را به من ملحق می کند.»

از زُهری روایت شده که گفت: «حضرت علی بن ابی طالب از فاطمه زهرا پرسید: «آیا از پدرت پرسیدی که فردای قیامت وی را کجا ملاقات خواهی کرد؟» گفت: «آری، پدرم به من گفت: «کنار حوض کوثر مرا بجوی.» گفتم: «اگر ترا آنجا نیافتم چه؟» گفت: «مرا در سایه عرش پروردگارم خواهی یافت، چرا که غیر از من کسی در سایه عرش نخواهد بود.»

1- . حج / 51

فاطمه اطهر می گوید: «گفتم ای پدر! آیا اهل دنیا در آخرت برهنه و عریان خواهند بود؟» گفت: «آری ای دختر عزیزم.» گفتم: «آیا من هم عریان خواهم بود؟» گفت: «آری، تو نیز عریان خواهی بود، ولی در آن روز هیچ کس متوجه دیگری نخواهد شد.» گفتم: «وای چه بد است برهنگی من نسبت به خدا!» هنوز خارج نشده بودم که پدرم به من فرمود: «این جبرئیل است که بر من نازل شده. می گوید: «یا محمّد! به فاطمه زهرا سلام برسان و او را آگاه کن که چون وی از خدا حیا می کند، خدا هم از او حیا می کند (که وی را برهنه محشور کند)، از این روی به فاطمه وعده می دهد که روز قیامت، دو حله از نور بر بدن او بپوشاند.»

امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرماید: «از حضرت زهرا پرسیدم: «پس چرا درباره پسر عمویت نپرسیدی؟» فاطمه پاسخ داد: «پرسیدم. پدرم گفت: علی نزد خدا از این گرامی تر است که فردای قیامت وی را برهنه و عریان محشور گرداند.»

49. فضائل ماه رمضان: از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام در یک حدیث طولانی روایت می کند که فرمود: «هر گاه هلال ماه رمضان طلوع می کرد، نور فاطمه زهرا آن را تحت الشعاع قرار می داد و هر گاه که فاطمه غایب می شد، نور هلال ظاهر می گردید.»

50. بشاره المصطفی: از جابر بن عبداللّٰه انصاری روایت می کند که گفت: یک روز پیغمبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله پس از خواندن نماز عصر، در میان محراب عبادت نشست و مردم پیرامون آن بزرگوار گرد آمدند. در آن هنگام پیرمردی از مهاجرین عرب که لبا س های مندرسی بر تن داشت و از شدت ضعف و پیری نمی توانست درست روی پاهای خود بایستد، به حضور آن حضرت وارد شد. پیامبر مهربان اسلام رو به او کرد و از حال او جویا شد.

پیرمرد گفت: «یا محمّد! من گرسنه ام، به من غذا بده. برهنه ام، لباس می خواهم. تهیدستم، مرا بی نیاز بگردان!» پیغمبر خدا فرمود: «من که چیزی ندارم به تو عطا کنم، ولی با این حال الدال علی الخیر کفاعله، (یعنی راهنمای خیر نظیر عامل خیر است). برخیز و به سوی خانه کسی برو که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم وی را دوست دارند؛ کسی که خدا را بر خویشتن مقدم می دارد. به طرف

حجره فاطمه برو.» خانه فاطمه اطهر به خانه ای که پیامبر اسلام جداگانه در آن سکونت داشت، متصل بود.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به بلال فرمود: «برخیز و این اعرابی را بر در خانه فاطمه ببر.» وقتی اعرابی با هدایت بلال پشت در خانه فاطمه اطهر رسید، با صدای بلند گفت: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و مختلف الملائکه و مهبط جبرئیل الروح الامین بالتنزیل من عند رب العالمین.» {سلام بر شما ای خاندان نبوت و محل آمد و شد فرشتگان و محل فرود جبرییل روح الامین با آیات الهی از جانب پروردگار جهانیان}

فاطمه اطهر فرمود: «و علیک السّلام، تو کیستی؟» گفت: «من پیرمردی از عرب هستم که از راه دور به سوی پدر تو آمده ام. ای دختر حضرت محمّد! من برهنه ام، گرسنه ام، به من رسیدگی کن. خدا تو را رحمت کند.»

این همه در حالی رخ می داد که سه روز بود پیغمبر اعظم اسلام و نیز حضرت علی و فاطمه زهرا غذا نخورده بودند و رسول خدا از حال علی و زهرا علیهما السّلام آگاه بود. فاطمه زهرا علیها السّلام پوست گوسفندی را که حضرت حسنین علیهما السّلام روی آن می خوابیدند برداشت، آن را به اعرابی عطا کرد و به او گفت: «بگیر! شاید خدای توانا بهتر از این را هم به تو عطا فرماید.»

اعرابی گفت: «ای دختر حضرت محمّد! من از گرسنگی به تو شکایت می کنم، تو یک پوست گوسفند به من عطا می کنی؟ من با این شکم گرسنه و حال نزار این پوست را می خواهم چه کنم؟»

راوی می گوید: وقتی حضرت زهرا این سخن را از اعرابی شنید، گردنبند خویش را که فاطمه دختر حمزه بن عبدالمطب به عنوان هدیه برایش آورده بود از گردن خود باز کرد و آن را به اعرابی عطا کرد و گفت: «این گردنبند را بگیر و بفروش، شاید. خدای مهربان به جایش بهتر از این را به تو عطا فرماید.»

اعرابی پس از آنکه گردنبند را گرفت، به طرف مسجد پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله بازگشت. پیغمبر خدا در میان اصحاب نشسته بود. اعرابی گفت: «یا

رسول اللَّه! این گردنبند را دخترت فاطمه به من عطا کرد و گفت این گردنبند را بفروش، شاید خدا به تو مرحمتی بفرماید.»

پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله که از شنیدن این حرف گریان شده بود فرمود: «چگونه خدا به تو مرحمتی نفرماید در صورتی که فاطمه دختر حضرت محمّد، بزرگ ترین دختران حضرت آدم این گردنبند را به تو عطا کرده است!» عمار بن یاسر برخاست و گفت: «یا رسول اللَّه! آیا اجازه می فرمایی که من این گردنبند را بخرم؟» فرمود: «بخر. اگر ثقلین در خریدن این گردنبند شرکت کنند، خدا آنان را به آتش عذاب نخواهد کرد.»

عمار گفت: «ای اعرابی! این گردنبند را چند می فروشی؟» گفت: «به یک شکم نان و گوشت و یک برد یمانی که عورت خود را به وسیله آن بپوشانم و با آن برای خدا نماز بخوانم، بعلاوه یک دینار که با آن خود را به اهل و عیالم برسانم.»

عمار که سهم غنیمت خیبر را که رسول خدا به وی عطا کرده بود فروخته و چیزی از برایش نمانده بود گفت: «مبلغ بیست دینار و دویست درهم هجریه و یک برد یمانی و شتر راهوار خودم را که تو را به وطنت برساند، بعلاوه یک شکم نان گندم و گوشت به تو می دهم.» اعرابی گفت: «ای مرد! تو چقدر باسخاوتی!» عمار او را با خود برد و آنچه را که وعده داده بود به وی پرداخت.

مدتی بعد اعرابی نزد رسول خدا بازگشت. آن حضرت به وی فرمود: «آیا سیر شدی؟ آیا بدن برهنه ات پوشیده شد؟» گفت: «آری، پدر و مادرم به فدای تو، من بی نیاز گردیدم.» رسول خدا به اعرابی فرمود: «اکنون این عطای فاطمه را تلافی کن!» اعرابی گفت: «پروردگارا! تو خدایی هستی ازلی. ما غیر از تو را نمی پرستیم، تو از هر جهت روزی رسان مایی. بار خدایا! به فاطمه اطهر عطایی کن که چشمی ندیده و گوشی نشنیده باشد!»

پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله پس از اینکه آمین گفت، رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «خدا این دعا را در دنیا در حق فاطمه زهرا مستجاب کرده است، زیرا من پدر فاطمه هستم که احدی نظیر من نیست. علی شوهر فاطمه است که اگر علی نبود محال بود همسر و همانندی برای فاطمه اطهر یافت شود. خدا حسنین را به

فاطمه زهرا عطا کرده که نظیر ایشان در عالم وجود ندارد؛ حسنین بزرگ سبط های پیامبران و بزرگ جوانان اهل بهشتند.» آنگاه آن حضرت به مقداد و عمار و سلمان که در مقابلش بودند گفت: «آیا می خواهید بیش از این برای شما بگویم؟» گفتند: «آری یا رسول اللّه.»

رسول اعظم فرمود: «زمانی جبرئیل نزد من آمد و گفت: «هنگامی که فاطمه اطهر رحلت کند و دفن شود، فرشته ها در قبر از وی می پرسند: «پروردگار تو کیست؟» او خواهد گفت: «پروردگار من خدا است.» از او می پرسند: «پیغمبر تو کیست؟» او خواهد گفت: «پدرم.» می پرسند: «ولی تو کیست؟» می گوید: «همین علی بن ابی طالب که بر لب قبرم ایستاده است.»

آنگاه رسول خدا افزود: «گوش به من بسپارید تا بیش از این از فضائل فاطمه برای شما بگویم. خدای مهربان گروهی از ملائکه را مأمور کرده که فاطمه را از جلو، عقب، راست و چپ محافظت کنند، این ملائکه که در زمان حیات فاطمه و کنار قبر او و موقع رحلت وی با او هستند، صلوات بسیاری به فاطمه و پدر و شوهر و فرزندانش می فرستند. کسی که مرا پس از فوت زیارت کند، گویی مرا در زمان حیات زیارت کرده باشد؛ کسی که فاطمه را زیارت کند، مانند این است که مرا زیارت کرده باشد؛ کسی که علی بن ابی طالب را زیارت کند، مثل این است که فاطمه را زیارت کرده باشد؛ کسی که حسن و حسین علیهما السّلام را زیارت کند، گویی علی بن ابی طالب را زیارت کرده باشد؛ کسی که فرزندان حسنین علیهما السّلام را زیارت کند، مانند این است که خود ایشان را زیارت کرده باشد.»

عمار گردنبند فاطمه زهرا را با مشک خوشبو کرد و آن را در میان یک برد یمانی پیچید. سپس آن را به غلامی که نامش سهم بود داد (این برده را عمّار از سهمی که در جنگ خیبر به او رسیده بود خریداری کرده بود) و به وی گفت: «این گردنبند را بگیر و به حضور پیامبر اعظم اسلام تقدیم کن. من تو را نیز به آن حضرت هدیه کردم.»

غلام گردنبند را گرفت، به حضور رسول خدا آمد و سخن عمار را به عرض آن حضرت رسانید. پیغمبر اکرم به آن غلام گفت: «نزد دخترم زهرا برو، چرا که من

تو را با این گردنبند به وی بخشیدم.» هنگامی که غلام با آن گردنبند به حضور فاطمه اطهر آمد و سخن پیامبر خدا را به عرض او رساند، آن بانو گردنبند را گرفت و خود غلام را در راه خدا آزاد کرد.

غلام پس از شنیدن مژده آزادی اش خندید. فاطمه گفت: «برای چه می خندی ای غلام؟» گفت: «وفور خیر و برکت این گرد بند مرا خندان کرده. زیرا گرسنه ای را سیر کرد، برهنه ای را پوشانید، فقیری را بی نیاز کرد، غلام زر خریدی را آزاد کرد و خود عاقبت به دست صاحب خویش بازگشت !»

توضیح: «سمل» با حرکت عین الفعل به معنای جامه کهنه است. «قد تهلّل» یعنی آن مرد از گفته آنان چهره اش باز شد نورانی شد و آثارش شادی در آن آشکار گشت، و اگر تهلّل به جامه اسناد داده شده، کنایه از پاره شدن جامه است.

یستحثّه الخبر: یعنی از او خبر می گرفت و او را تحریک و ترغیب می کرد که احوالش را بازگو کند.

ارشنی: جزری گوید: «ریاش» به فراوانی، معیشت و مال به دست آمده اطلاق می شود و از همین جاست حدیث عایشه که: «ویریش مملقها»، یعنی نادار را می پوشاند و کمک می کند، و ریشه اش از «ریش» به معنای پر است. فقیر گرفتار نمی تواند بایستد، به سان حیوانی که بالش بریده است. گفته می شود: «راشه یریشه»، زمانی که به او احسان و نیکی کند، و «القرظ» برگ درختی است که با آن دبّاغی می شود. و گفته می شود «ارتاح الله لفلان» یعنی به او رحم کرد (و برایش فراهم نمود). «سغب» گرسنگی است و جزری گوید: «رعله» به دسته ای از سواران گفته می شود و به جمعی از اسبان رعیل و از همین معنی است حدیث علی علیه السّلام که: «سراعاً الی امره رعیلاً» یعنی با شتاب به سوی دستور او در حالی که بر اسبان سوار هستند.

51. تفسیر فرات بن ابراهیم: به نقل از ابو سعید خُدری روایت کرده است که گفت: یک روز صبح حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام به فاطمه زهرا فرمود: «آیا غذایی در خانه پیدا می شود که به من بدهی؟» حضرت زهرا گفت: «نه، به حق آن خدایی که پدرم را به پیامبری برانگیخته و تو را به وصی او قرار داده، از امروز

صبح تا به حال چیزی در خانه نداریم. مدت دو روز است که ما چیزی نخورده ایم، مختصر غذایی بود که من تو را بر خودم و حسنین علیهما السّلام مقدم داشته ام.»

امیرالمؤمنین فرمود: «ای فاطمه! پس چرا مرا آگاه نکردی تا غذایی برای شما تهیه کنم؟» گفت: «یا اباالحسن! من از پروردگار خویش خجالت می کشم از تو چیزی بخواهم که برای تو مقدور نباشد.» حضرت علی بن ابی طالب با توکل و امید به خدا از خانه خارج شد و یک دینار قرض کرد. همان وقت که علی علیه السّلام در نظر داشت آن دینار را بدهد و خورد و خوراکی برای اهل و عیالش بخرد، ناگاه با مقداد مواجه شد که در آن روز بسیار گرم، در زیر آفتاب سوزان عرق می ریخت و در رنج و عذاب بود. وقتی چشم علی علیه السّلام به وی افتاد به او فرمود: «برای چه در چنین موقعی از خانه خود خارج شدی؟» مقداد گفت: «یا علی مرا واگذار و از سرّ دلم چیزی مپرس.» حضرت علی فرمود: «ای برادرم! تا از حاجت تو آگاه نشده ام از تو درنمی گذرم.» گفت: «یا اباالحسن! من راغب ترم که مرا به خود واگذاری و چیزی از حال من نجویی.»

علی علیه السّلام فرمود: «ای برادر من! تو نباید اوضاع و احوال خود را از من پنهان کنی.» مقداد گفت: «یا اباالحسن! اکنون که مرا معاف نمی داری، به حق آن خدایی که محمّد صلی اللّه علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرده و تو را وصی او قرار داده، چیزی جز گرسنگی مرا از خانه ام بیرون نرانده. من اهل و عیال خویش را گرسنه گذاشته ام. وقتی صدای گریه اهل خانه ام را شنیدم، زمین مرا از جای کند و مغموم و سر افکنده از خانه خود خارج شده ام. این است حال و روزگار من که می بینی.»

هنگامی که علی علیه السّلام این ماجرا را از مقداد شنید، چشمانش پر از اشک شد و آنقدر گریست که اشک ریش مبارکش را نمناک کرد. سپس به مقداد فرمود: «قسم به حق آن کسی که تو قسم خوردی، همان دلیلی که تو را از خانه ات خارج کرده، مرا نیز واداشته که از خانه خارج شوم. من یک دینار قرض کرده ام، ولی تو را بر خویشتن مقدم می دارم.»

ص: 87

آنگاه آن بزرگوار آن دینار را به مقداد عطا گرد، به طرف مسجد حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله رفت و نماز ظهر و عصر و مغرب را به جای آورد. رسول خدا پس از بجای آوردن نماز مغرب، نزد حضرت علی که در صف اول نماز بود آمد و به پای خویش به آن حضرت اشاره کرد که برخیزد. علی علیه السّلام برخاست و به دنبال پیغمبر خدا آمد تا در نزدیکی درب مسجد به آن حضرت پیوست. علی سلام کرد و پیغمبر خدا سلام وی را جواب داد. آنگاه فرمود: «یا علی! آیا غذایی داری که ما امشب مهمان تو باشیم؟»

علی علیه السّلام سر مبارک خود را به زیر انداخت و مکث کرد و چون از رسول خدا خجالت می کشید چیزی نمی گفت، زیرا آن حضرت از داستان دیناری که قرض کرده بود و به مقداد عطا کرده بود آگاه بود. خدای علیم به پیغمبر معظم خود وحی کرده بود که امشب باید شام مهمان علی بن ابی طالب علیه السّلام باشد. وقتی پیامبر عزیز اسلام سکوت حضرت علی را دید فرمود: «یا علی! یا بگو نه تا من باز گردم یا بگو آری تا با تو بیایم!» گفت: «یا رسول اللّه! چه کنم، از روی تو خجالت می کشم. چه مانعی دارد، بفرمایید برویم.»

پیغمبر اکرم دست امیرالمؤمنین علی را گرفت و به طرف خانه حضرت علی رفتند. وقتی وارد خانه شدند، دیدند که فاطمه اطهر در محراب عبادت است و نماز خود را تمام کرده. پشت سر فاطمه کاسه ای پر از غذا دیده می شد که بخار از آن برمی خاست. هنگامی که فاطمه زهرا صدای مبارک رسول خدا را شنید، از محل نماز خارج گردید و بر آن حضرت سلام کرد. پیغمبر خدا جواب سلام آن بانو را که نزد او عزیزترین مردم محسوب می شد داد، دست مبارک خود را بر سر فاطمه کشید و به وی فرمود: «ای دخترم! روز خود را چگونه شب کردی؟ خدا تو را رحمت کند، برای ما شام بیاور، خدا تو را آمرزیده است.»

فاطمه زهرا آن کاسه غذا را آورد و در حضور رسول خدا و حضرت مرتضی علی گذاشت. وقتی چشم حضرت علی بن ابی طالب به آن غذا افتاد و بوی آن در مشامش پیچید، با نگاهی شگفت زده به فاطمه اطهر نگریست. فاطمه زهرا گفت: «یا علی! عجب نظر تندی به من می افکنی، آیا من گناهی کرده ام که مستوجب غضب تو

شده باشم؟» علی علیه السّلام فرمود: «چه گناهی بزرگ تر از این که تو مرتکب شده ای؟ مگر نه چنین است که تو روز گذشته قسم خوردی و گفتی که مدت دو روز است غذا نخورده ای؟» فاطمه اطهر سرش را به طرف آسمان گرفت و گفت: «پروردگاری که از آسمان و زمین خود آگاه است، می داند که من حق گفته ام.»

حضرت علی رو به حضرت زهرا کرد و به وی فرمود: «این غذایی که من رنگی نظیر رنگ آن را هرگز ندیده ام و بویی نظیر بوی آن را نبوییده ام و بهتر از آن را نخورده ام، از کجا نصیب تو شده؟» در همین موقع بود که پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله کف دست مبارک خود را میان دو کتف حضرت علی بن ابی طالب گذاشت و فشار داد و به آن بزرگوار فرمود: «یا علی! این غذا عوض و جزای آن دیناری است که تو به مقداد دادی.»آنگاه فرمود: {خدا هر کس را که بخواهد رزق و روزی بی حساب می دهد. }

سپس رسول خدا گریست و فرمود: «سپاس مخصوص آن خدایی است که تا جزایتان را عطا نکند، شما را از دنیا نبرد. یا علی! خدا تو را نظیر حضرت زکریا و فاطمه را نظیر حضرت مریم علیهم السّلام قرار داد، همان طور که می فرماید: {هر گاه حضرت زکریا به محراب عبادت مریم می آمد، غذایی را نزد او می یافت. }

کشف الغمه نیز همین روایت را آورده است.

امالی طوسی نیز مانند این روایت را آورده است.

توضیح: جوهری گوید: «لوّحت الشئ بالنار» یعنی «احمیته»، داغ کردم آن را. در نهایه گوید: در حدیث است که: «ان شئت دعوت الله ان یسمعک تضاغیهم فی النار ای صیاحهم و بکاءهم»، یعنی فریاد کشیدن و گریه کردن. آنان گفته می شود: «ضغا یضغوا ضغواً و ضغاءً» زمانی که فریاد بکشد و از همین معنی است حدیثی که می گوید: «و صبیتی یقضاغون حولی» و فرزندانم در اطرافم فریاد می کشیدند.

رمیاً شحیحاً شحّ: یعنی بخل به همراه حرص و این معنی با این مورد مناسبت ندارد مگر با سختی، و احتمال می رود که اصل عبارت «سحیحاً» با سین بدون نقطه از «سحّ» به معنای جریان باشد، کنایه از مبالغه در نگاه کردن و تیز نگاه کردن و

طبق آنچه در نسخه هاست احتمال می رود که از حرص باشد، کنایه از مبالغه در نگاه کردن یا از بخل باشد، کنایه از نگاه به گوشه چشم از روی کینه.

52. کافی: از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: یک بار فاطمه اطهر راجع از برخی مشکلات زندگی اش به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوه و شکایت کرد. پیغمبر خدا لوحی به وی داد و فرمود: «آنچه را که در آن نوشته شده یاد بگیر.» در آن لوح نوشته بود: «هر کسی به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، نباید همسایه خود را اذیت کند. هر کسی به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، باید به مهمان خود احترام بگذارد. هر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، باید سخن خیر بگوید یا سکوت اختیار کند.»

توضیح: «کرب النحل» همان ریشه های شاخه های درخت خرماست به سان کتف.

53. کافی: از جابر بن عبداللّٰه انصاری روایت می کند که گفت: «یک روز که پیغمبر اسلام به طرف خانه فاطمه زهرا می رفت، من هم با آن بزرگوار بودم. موقعی که پشت در خانه رسیدیم، رسول خدا دست مبارک خود را روی در گذاشت و فرمود: «السلام علیکم.» فاطمه زهرا پاسخ داد: «علیک السلام، یا رسول اللّٰه! داخل شو.» پیامبر اسلام فرمود: «شخصی به همراه من است. آیا با او داخل شوم؟» فاطمه گفت: «من مقنعه ندارم.» پیغمبر خدا فرمود: «گوشه لباس خود را مقنعه قرار بده.» وقتی فاطمه این عمل را انجام داد، رسول خدا دیگر بار فرمود: «السلام علیکم.» فاطمه پاسخ داد: «و علیکم السلام یا رسول اللّٰه! داخل شو.» فرمود: «اجازه هست که داخل شوم؟» فاطمه گفت: «آری.» فرمود: «با شخصی که همراه من است داخل شوم؟» گفت: «آری.»

جابر می گوید: «پیغمبر اعظم داخل شد و من هم داخل شدم.» صورت مبارک فاطمه نظیر شکم ملخ زرد شده بود. رسول خدا به او فرمود: «چرا صورتت زرد شده؟» گفت: «از شدت گرسنگی.» پیامبر خدا دعا کرد و گفت: «ای خدایی که گرسنگان را سیر می کنی! فاطمه دختر محمّد را سیر کن.» جابر می گوید: «به خدا

قسم که (در همان حال) خون در زیر پوست صورت فاطمه اطهر به شکلی جریان یافت که صورتش قرمز و گلگون گردید و بعد از آن روز گرسنه نشد.»

54. تفسیر فرات بن ابراهیم: از پیامبر اسلام روایت می کند که فرمود: «موقعی که روز قیامت فرا می رسد، منادی از وسط عرش ندا می کند: «ای گروه خلائق! چشم خود را ببندید تا دختر حبیب خدا به سوی قصر خود رود!» فاطمه در حالی به طرف قصر خویش می رود که دو چادر سبز بر سردارد و هفتاد هزار ملک در اطراف آن بانو خواهند بود.

هنگامی که زهرا بر در قصر خود می آید، می بیند که حسن ایستاده و حسین در حالی که سر ندارد خوابیده است. به امام حسن می گوید: «این کیست که خوابیده!» می گوید: «برادرم حسین است که امت پدرت او را کشته و سرش را بریده اند.» در همین موقع است که از طرف خدا خطاب می شود: «ای دختر حبیب من! من این ظلم و ستمی را که امت پدرت انجام داده اند، به این دلیل به تو نشان دادم که تسلیتی را بابت آن برایت در نظر گرفته ام با تو بگویم. تسلیت تو این است که من امروز به حساب هیچ کس رسیدگی نخواهم کرد تا تو و فرزندانت و شیعیانت و افرادی که شیعه نبودند ولی به شما خدمتی کرده اند، داخل بهشت شوید.»

در همین موقع است که دخترم فاطمه و فرزندان و شیعیانش و اشخاصی که شیعه نیستند ولی به ایشان خدمتی کرده اند، داخل بهشت خواهند شد. به خدا معنای این آیه که می فرماید: «لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَر»(1)، {جزع و فزع بزرگ ایشان را محزون نخواهد کرد} همین است.

روز قیامت چنان که در این آیه می فرماید: «وَ هُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُون»(2)، {ایشان در حالی در بهشت جاویدان ساکن خواهند بود که هر چه بخواهند موجود است} به خدا قسم منظور از افرادی که این آیه فرموده، فاطمه و فرزندان و شیعیان او و افرادی است که به وی خدمتی کرده باشند.»

1- . انبیاء / 103
2- . انبیاء / 102

55. کافی: از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «روزی پیغمبر معظم اسلام به فاطمه اطهر فرمود: «برخیز و آن ظرف غذا را بیاور.» فاطمه برخاست و آن ظرف ترید و استخوان را در حالی که بخار از آن برمی خاست آورد. پیغمبر خدا، حضرت علی، فاطمه اطهر، حسن و حسین به مدت سیزده روز از آن ظرف غذا خوردند، تا اینکه ام ایمن آن ظرف را در دست امام حسین دید و از وی پرسید: «این غذا را از کجا آورده ای؟» فرمود: «ما چند روز است که از این غذا می خوریم.»

ام ایمن نزد حضرت فاطمه آمد و گفت: «چگونه است که هر گاه غذایی نزد من است تو و فرزندانت در آن سهیم هستید، ولی هر گاه غذایی نزد تو باشد، ام ایمن حقی نسبت به آن ندارد؟» فاطمه اطهر از آن غذا به ام ایمن داد. وقتی ام ایمن از آن خورد، ظرف ناپدید گردید. پیامبر خدا به فاطمه زهرا فرمود: «اگر از این غذا به ام ایمن نداده بودی، تو و فرزندانت تا قیام قیامت از آن می خوردید.» امام محمّد باقر می فرماید: «آن ظرف نزد ماست و امام زمان علیه السّلام در زمان خود آن را ظاهر خواهد کرد.»

توضیح: جوهری گوید: «عرق» استخوانی است که گوشت آن گرفته شده و جمع آن عُراق با ضمّه است.

منظور در اینجا استخوان همراه با گوشت است، همان گونه که در لغت نیز آمده است. فیروز آبادی گوید: عرق و عُراق مانند غراب، استخوانی است که گوشتش خورده شده و جمع آن مانند کتاب و غراب نادر است، و یا عرق، استخوان به همراه گوشت آن است، ولی وقتی گوشتش خورده شود عُراق است، یا هر دو برای هر دو معنا است.

56. کافی: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «بهترین ذکر برای پرستش خدا، تسبیح فاطمه زهراست. اگر چیزی بهتر از آن بود، رسول خدا آن را به فاطمه تعلیم می داد.»

57. تفسیر فرات بن ابراهیم: به نقل از از جابر روایت می کند که گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام گفتم: «فدایت شوم یا ابن رسول اللَّه ! حدیثی

راجع به فضیلت جده ات فاطمه برای من بگو که هر گاه آن را برای شیعیانت نقل کنم خوشحال شوند.»

امام محمّد باقر فرمود: پیامبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «هنگامی که روز قیامت فرا می رسد، منبرهایی از نور برای پیامبران نصب خواهد شد. در آن روز منبر من از منبر همه بالاتر خواهد بود و خدای سبحان می فرماید: «یا محمّد! سخن بگو!» من آن روز خطبه ای خواهم خواند که هیچ کس از انبیا، نظیر آن را نشنیده باشند.

سپس منبرهایی از نور برای وصی های انبیا نصب خواهد شد که منبر وصی من علی بن ابی طالب علیه السّلام در وسط منبرهای آنان قرار خواهد داشت و بالاتر از منبر ایشان خواهد بود. آنگاه خطاب می رسد: «یا علی سخن بگو!» و علی خطبه ای می خواند که هیچ کس از اوصیا، نظیر آن را نشنیده باشند.

بعد از آن منبرهایی از نور برای فرزندان پیامبران نصب خواهند کرد. منبری از نور برای دو فرزندم، دو سبط من، دو نوگل من نصب خواهد شد و به ایشان گفته می شود: «سخن بگویید!» و ایشان خطبه ای می خوانند که احدی از فرزندان انبیا، نظیر آنها را نشنیده باشند.

پس از آن منادی که جبرئیل است ندا می کند: «فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله کجاست؟ خدیجه دختر خُوَیلد کجاست؟ مریم دختر عمران کجاست؟ آسیه دختر مزاحم کجاست؟ ام کلثوم مادر یحیی بن زکریا کجاست؟» وقتی ایشان همه برخاستند، خدای رئوف می فرماید: «ای اهل محشر! امروز کرامت از کیست؟» حضرت محمّد و علی و حسن و حسین علیهم السّلام می گویند: «از خدایی که یکتا و قهار است.» خدای توانا خواهد فرمود: «ای اهل محشر! من کرامت را برای محمّد و علی و حسن و حسین و فاطمه قرار دادم. ای اهل محشر! سرهایتان را به زیر بیندازید و چشم هایتان را ببندید تا فاطمه زهرا به سوی بهشت رود!»

در همین موقع جبرئیل ناقه ای از بهشت برای آن بانو می آورد که دو پهلوی آن را با دیبای بهشتی تزیین کرده اند، مهار آن از مروارید و جهاز آن از مرجان است. جبرئیل ناقه را می خواباند و فاطمه سوار بر آن خواهد شد. آنگاه خدای رئوف صد

هزار ملک می فرستد تا طرف راست آن بانو بایستند، صد هزار ملک دیگر می فرستد تا در طرف چپ وی قرار بگیرند و صد هزار ملک دیگر می فرستد تا فاطمه را بر فراز پر و بال خود به سوی بهشت برند.

موقعی که به در بهشت رسیدند، فاطمه زهرا به پشت سر خود نگاه خواهد کرد. خطاب می رسد که «ای دختر حبیب من! برای چه به پشت سر خویش می نگری، در صورتی که من دستور داده ام که داخل بهشت شوی؟» فاطمه می گوید: «پروردگارا! دوست داشتم در چنین روزی قدر و قابلیت من شناخته شود.» خدا می فرماید: «ای دختر حبیب من! برگرد و ببین و دست هر کس که محبت تو یا یکی از فرزندان تو را در قلب دارد بگیر و او را داخل بهشت کن.»

امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: «ای جابر! به خدا قسم که فاطمه در آن روز شیعیان خود را به گونه ای از میان اهل محشر جدا می کند و نجات می دهد که پرنده دانه های نیکو را از میان دانه های بی ارزش برمی چیند. هنگامی که او با شیعیانش به در بهشت می رسند، خدا به دل شیعیان فاطمه می اندازد که به پشت سر خود بنگرند. وقتی آنها به پشت سرشان نگاه کردند، خدای رئوف می فرماید: «ای دوستان من! برای چه به پشت سر خویش می نگرید، در صورتی که من شفاعت فاطمه، دختر حبیب خود را درباره شما پذیرفتم؟»

می گویند: «پروردگارا ما دوست داریم در یک چنین روزی قدر و اهمیت ما شناخته شود.» خدا می فرماید: «ای دوستان من! برگردید و هر کسی که شما را به خاطر دوستی فاطمه دوست داشته، هر کسی که به خاطر محبت فاطمه به شما غذا داده، هر کسی که بدن شما را به خاطر دوستی فاطمه پوشانیده، هر کسی که یک جرعه آب به خاطر محبت فاطمه به شما داده و هر کسی که به خاطر دوستی فاطمه در غیاب از شما دفاع کرده، دست همه آنان را بگیرید و داخل بهشت کنید.»

حضرت باقر علیه السّلام می فرماید: «به خدا قسم که از آن جماعت، غیر از افراد شکاک و کافر و منافق کسی باقی نخواهد ماند. وقتی که ایشان، یعنی کفار در میان طبقات مردم آمدند، چنان که در قرآن خبر داده، می گویند: «فَلَوْ أَنَّ لَنا کَرَّةً

فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِين»(1)، ما شفیع و دوست مهربانی نداریم، {ای کاش ما نیز چاره ای می داشتیم و از مؤمنین محسوب می شدیم. }

حضرت باقر علیه السّلام گفت: «هیهات هیهات! آنان به خواسته خود نخواهند رسید و چنان که خداوند متعال می فرماید: «وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُون»(2)، {اگر بر می گشتند نیز مشغول آن کاری می شدند که نباید بشوند؛ آنان دروغگو هستند. }

58. تفسیر فرات بن ابراهیم: در تفسیر آیه «انّا انزلناه فی لیله القدر»،(3) { ما قران را در شب قدر نازل کردیم } از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که گفت: «معنی کلمه «لیله» که در آیه یکم این سوره مبارکه آمده، فاطمه و معنی کلمه «قدر» یعنی خدا. پس هر کس که فاطمه را آن طور که باید و شاید بشناسد، لیله القدر را درک کرده است. فاطمه از این روی فاطمه نامیده شد که خلق نتوانستند او را کاملا بشناسند.»

59. مهج الدعوات: از سلمان فارسی روایت می کند که گفت: ده روز بعد از رحلت پیغمبر عزیز اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم از منزل خود خارج و با حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام مواجه شدم. علی به من گفت: «ای سلمان! تو بعد از پیامبر خدا بر ما جفا کردی.» گفتم: «ای حبیب من، ای اباالحسن! جفایی به شما نکرده ام. چیزی که مرا از زیارت شما محروم کرده، غم و اندوه رحلت رسول خداست. علی فرمود: «ای سلمان، به منزل فاطمه زهرا بیا. زیرا او به تو لطف دارد و می خواهد از تحفه ای که از بهشت برایش آمده به تو عطا کند.» من گفتم: «آیا بعد از رحلت رسول اکرم اسلام برای فاطمه از بهشت تحفه آمده؟» فرمود: «آری، دیروز آمده.»

1- . شعرا / 100 - 102
2- . انعام / 28
3- . قدر / 1

سلمان می گوید: من به طرف خانه زهرای اطهر رفتم. وقتی وارد شدم، دیدم فاطمه نشسته و قطعه ای عبا در بر دارد. هر گاه آن عبا را روی سر خود می کشید پاهایش پیدا می شد و هر گاه پای خود را به وسیله آن می پوشاند، سر مبارکش باز می شد. وقتی چشم آن بانو به من افتاد عبا را به سر خود پیچید و گفت: «ای سلمان! تو بعد از رحلت پدرم به من جفا کردی.» گفتم: «ای دختر رسول خدا! مگر می شود که من به شما جفا کنم؟» فرمود: «پس بنشین و درباره آنچه به تو می گویم اندیشه کن.

من دیروز در همین جا نشسته بودم و در خانه بسته بود. من فکر می کردم به این دلیل که وحی از خاندان ما منقطع شده، ملائکه از منزل ما پا کشیده اند. ناگاه دیدم در خانه خود بخود باز شد و سه دختر وارد شدند که کسی به نیکویی، قد و قامت، تازگی صورت و خوشبویی آنان ندیده است. وقتی چشم من به ایشان افتاد، بدون اینکه آنان را بشناسم از جای برخاستم و گفتم: «پدرم به فدای شما! آیا از اهل مکه هستید یا اهل مدینه؟» گفتند: «ای دختر حضرت محمّد! ما اهل مکه و مدینه و اهل زمین نیستیم، بلکه از حوریه های بهشتی هستیم که خدای مهربان ما را برای زیارت تو فرستاده، زیرا ما مشتاق تو هستیم.»

من به یکی از ایشان که به نظرم می آمد از لحاظ سن بزرگ تر بود گفتم: «نام تو چیست؟» گفت: «مقدوده.» پرسیدم: «برای چه به این نام نامیده شدی؟» گفت: «برای اینکه من از برای مقداد بن اسود کندی، صحابه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آفریده شده ام.» از دومی پرسیدم: «نام تو چیست؟» گفت: «نام من ذره است.» گفتم: «تو را برای چه ذره می نامند، در صورتی که به نظر من شخص شریفی می آیی؟» گفت: «به این دلیل که برای ابوذر که صحابه رسول خداست آفریده شده ام.» به سومی گفتم: «نام تو چیست؟» گفت: «نامم سلمی است.» گفتم: «چرا تو را سلمی نام نهاده اند؟» گفت: «برای اینکه من برای سلمان، دوست پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم خلق شده ام.»

فاطمه اطهر گفت: «سپس آن حوریه ها رطب کبود رنگی را که همانند نان قندی بزرگ و از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر بود به من دادند.» آنگاه زهرای

اطهر آن رطب را نزد من آورد و فرمود: «امشب با این رطب افطار کن و فردا هسته آن را نزد من بیاور.»

سلمان می گوید: «پس از گرفتن آن رطب از کنار گروهی از اصحاب پیامبر خدا عبور می کردم. آنها از من پرسیدند: «مگر مشک و عنبر همراه داری؟» گفتم: «آری، دارم.» وقت افطار با آن رطب افطار کردم، اما هسته ای در میان آن نیافتم. روز بعد به حضور دختر پیغمبر خدا رفتم و به وی گفتم: «من با آن تحفه ای که به من عطا کردی افطار کردم، ولی هسته ای در میان آن نیافتم.» فرمود: «ای سلمان! آن رطب نباید هم هسته ای داشته باشد، زیرا درخت این رطب را خدا بابت این دعایی که پدرم به من تعلیم داده و من آن را صبح و شام می خوانم، در بهشت غرس کرده است.» گفتم: آن دعا را به من یاد بده. فاطمه زهرا گفت: «اگر دوست داری تا زنده ای رنج تب به سراغت نیاید، به هوش باش که این دعا را همیشه بخوانی.» دوباره گفتم: «این حرز را به من تعلیم بده.»

فاطمه زهرا فرمود: «بگو بسم اللَّه النور، بسم اللَّه نور النور. بسم اللَّه نور علی نور، بسم اللّٰه الذی هو مدبر الامور، بسم اللَّه الذی خلق النور من النور، الحمد للّٰه الذی خلق النور من النور، و أنزل النور علی الطور، فی كِتابٍ مَسْطُورٍ، فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ، بقدر مقدور، علی نبیّ محبور الحمد للّٰه الذی هو بالعز مذکور، و بالفخر مشهور، و علی السراء و الضراء مشکور، و صلی اللّٰه علی سیدنا محمّد و آله الطاهرین.»

سلمان می گوید: «من این دعا را گرفتم. به خدا قسم من این دعا را به بیشتر از هزار نفر از اهل مدینه و مکه که دچار تب شده بودند تعلیم دادم و تک تک آنان به لطف خدا از مرض تب شفا یافتند.»

توضیح: «اعتجار» پیچیدن عمّامه به سر است. «فمه» به این معنی است که سبب ترک زیارت ما چیست و یا به این معنی است که «اسکت» (خاموش باش) و «تنکّر»، تغیّر است به گونه ای که بخواهد وحشت و ناخوشایندی ایجاد کند، و چون «ذرّه» (مورچه ریز) است، حضرت فرمود: تو با بزرگواری و شرافتی که داری، چرا به نامی که خفارت را می رساند نامیده شده ای، و «الخشکنانج» شاید معرّب است، به معنای نان خشک.

ص: 97

60. در بعضی از کتب مناقب: از اسامه نقل می کند که گفت: من نزد علی و عباس که در مسجد نشسته بودند رفتم. آنان به من گفتند: «برای ما از رسول خدا اجازه ورود بگیر.» من به پیغمبر خدا گفتم: «علی و عباس از شما اجازه تشرف می خواهند.» پیامبر فرمود: «آیا می دانی برای چه می خواهند نزد من بیایند؟» گفتم: «نه به خدا.» فرمود: «ولی من می دانم. اجازه ورود به ایشان بده.» وقتی آنها به حضور آن حضرت مشرف شدند، سلام کردند، نشستند و گفتند: «یا رسول اللّٰه! کدام یک از اهل و عیالت نزد تو عزیزترند؟» فرمود: «فاطمه زهرا.»

همچنین از قول عایشه نقل می کند که هر گاه به یاد فاطمه می افتاد می گفت: «من جز پیامبر اسلام، کسی را راستگوتر از او ندیده ام.»

همچنین از جابر بن عبداللّٰه نقل می کند که گفت: «چند روزی بود که رسول خدا غذا نخورده بود و آن حضرت از این بابت در رنج و تعب بود. ایشان بعد از آنکه به منزل هر یک از زنان خود رفت و غذایی نزد آنان نیافت، نزد فاطمه اطهر رفت و گفت: «ای دختر عزیزم! من گرسنه ام. آیا چیزی داری من بخورم؟»

زهرای اطهر گفت: «نه به خدا.» بعد از خارج شدن پیامبر اسلام از خانه فاطمه، یکی از همسایگان حضرت زهرا دو گرده نان و مقداری گوشت برای آن بانو فرستاد. فاطمه آن غذا را گرفت و در میان کاسه ای گذاشت و سر آن را پوشانید. آنگاه با خویشتن گفت: «اگر پدرم، خودم و اهل خانه ام گرسنه و محتاج غذا باشیم، من پدرم را بر خودم و اهل خانه ام مقدم می دانم.» سپس حسن یا حسین را به دنبال پیغمبر خدا فرستاد و آن حضرت به منزل فاطمه بازگشت.

زهرای اطهر گفت: «پدر جان! خدا مختصر غذایی برای ما عطا کرده که من آن را برای تو نگه داشته ام.» پیامبر اکرم فرمود: «آن را بیاور.» وقتی زهرای اطهر کاسه غذا را آورد و درپوش آن را برداشت، دید کاسه انباشته از نان و گوشت است. فاطمه با مشاهده آن غذا، دریافت که برکت آن از خیر و برکت پروردگار است. پس حمد خدای را به جای آورد و بر پیامبر او صلوات فرستاد.

پیغمبر اعظم فرمود: «ای دختر عزیزم! این غذا را از کجا آورده ای؟» گفت: «خدا آن را رسانده است. {خدا هر کس را که بخواهد رزق و روزی بی حساب می

دهد.} رسول اکرم نیز حمد خدای را به جای آورد و به فاطمه گفت: «خدای را سپاسگزارم که ترا شبیه به حضرت مریم که بزرگ ترین زنان زمان خود بود قرار داد، زیرا حضرت مریم نیز هر گاه خدا رزق و روزی به وی عطا میکرد و از او می پرسیدند: «این غذا از کجا نصیب تو شده؟» می گفت: {از طرف پروردگار، زیرا خدا هر کس را که بخواهد رزق و روزی بی حساب عطا می کند.}

مناقب نیز این روایت را آورده است.

پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به دنبال حضرت علی بن ابی طالب فرستاد که بیاید. آنگاه رسول خدا، علی مرتضی، فاطمه زهرا، امام حسن مجتبی، امام حسین و تمامی زنان پیغمبر اکرم از آن کاسه غذا خوردند تا سیر شدند. ولی غذای آن کاسه هنوز هیچ کاستی نیافته بود. فاطمه زهرا می فرماید: «من آن غذا را بین تمام همسایگانم تقسیم کردم. خدای توانا همان اندازه به آن غذا خیر و برکت داده بود که به غذای حضرت مریم عطا کرده بود.»

61. مناقب: از ابن عباس روایت می کند که گفت: «یک اعرابی از قبیله بنی سلیم به صحرا رفت. ناگاه دید سوسماری دوید و از جلوی او فرار کرد. اعرابی سوسمار را تعقیب کرد و بعد از شکار سوسمار، آن را در میان آستین خود جای داد. آنگاه به حضور پیغمبر معظم اسلام رفت.

وقتی در مقابل آن حضرت قرار گرفت گفت: «یا محمّد یا محمّد!» اخلاق رسول خدا این بود که هر گاه به آن حضرت می گفتند: «یا محمّد!» آن بزرگوار هم می فرمود: «یا محمّد!» هر گاه به او گفته می شد : «یا احمد!» می فرمود: «یا احمد!» هر گاه به آن حضرت گفته می شد: «یا ابوالقاسم!» می فرمود: «یا ابوالقاسم!» ولی هر وقت به آن بزرگوار گفته می شد: «یا رسول اللَّه!» می فرمود: «لبیک و سعدیک!» و صورت مبارکش می درخشید. وقتی آن اعرابی رسول خدا را با گفتن: «یا محمّد! یا محمّد!» خطاب قرار داد، آن بزرگوار هم طبق اخلاقی که داشت فرمود: «یا محمّد یا محمّد!»

آنگاه اعرابی به آن برگزیده خدا گفت: «تو همان جادوگر و دروغگویی هستی که آسمان در زیر خود و زمین در روی خود، همانند تو ندیده است. تو همان

کسی هستی که گمان می کنی در این آسمان خدایی داری و آن خدا هم تو را بر هر سیاه و سفیدی و لات و عزی مبعوث کرده است! اگر من این بیمناک نبودم که قبیله ام مرا مردی عجول و بی صبر بنامند، با همین شمشیرم ضربتی به تو می زدم که تو را هلاک کند و به این ترتیب بر اولین و آخرین سیادت می کردم.»

عمر بن خطاب از جای جست تا به آن مرد حمله کند، ولی پیامبر اسلام رو به او کرد و فرمود: «بنشین! زیرا مقام شخص بردبار و صبور، کم از مقام پیغمبری نیست.» سپس رو به اعرابی کرد و به او فرمود: «ای عرب بنی سلیم! آیا از عرب عملی همچون عملی که تو انجام دادی سر می زند و این طور به ما و مجلس ما هجوم می آورد و این گونه خشونت و درشتی می کند؟ ای اعرابی! قسم به حق آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرده، هر کس که در دنیا به من زیانی برساند، فردای قیامت گرفتار آتش سوزان خواهد شد. ای اعرابی! قسم به آن خدایی که مرا به پیغمبری برگزیده، اهل آسمان هفتم مرا احمد صادق می نامند. ای اعرابی! اسلام بیاور تا از آتش در امان باشی، آنچه که موافق ما باشد، موافق تو نیز باشد، آنچه که بر علیه ما باشد، بر علیه تو نیز باشد و تو برادر دینی ما باشی.»

اعرابی خشمگین شد و گفت: «به حق بت لات و عزی قسم تا این سوسمار به تو ایمان نیاورد، من ایمان نخواهم آورد.» آنگاه آن سوسمار را از آستین خود بیرون آورد. همین که سوسمار روی زمین افتاد، پا به فرار گذاشت. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سوسمار را صدا زد و فرمود: «نزد من بیا!» سوسمار بازگشت، مقابل آن حضرت آمد و به جمال مبارکش نگریست! آنگاه پیغمبر اعظم به سوسمار فرمود: «من کیستم؟»

ناگاه سوسمار با زبانی فصیح به سخن درآمد و گفت: «تو محمّد بن عبداللّه بن عبدالمطب بن هاشم بن عبد مناف هستی.» رسول اکرم به سوسمار فرمود: «تو که را می پرستی؟» گفت: «آن خدایی را می پرستم که دل دانه را می شکافد، انسان را می آفریند و حضرت ابراهیم را خلیل خود و تو را حبیب خویش قرار داده است.» سپس این اشعار را سرود:

ای رسول خدا! حقا که تو راستگو هستی. تو هدایت شده ای با برکت هستی

تو دین یکتاپرستی را برای ما آوردی که همچون الاغ بت ها را پرستش می کردیم.

ای بهترین خوانده شدگان! و ای بهترین فرستاده شدگان به سوی انس و جن!

دعوت تو را لبیک می گویم. ما مردمانی از قبیله سلیم می باشیم که نزد تو آمده ایم تا به مقامی عالی نائل شویم.

تو از طرف خدا دلیل و برهان واضحی آورده ای و ما تو رابه صدق گفتار و پاکیزگی می شناسیم

تو چه در حیات و چه در ممات، چه در کودکی و چه در بزرگسالی، با خیر و برکت بوده و هستی

آنگاه سوسمار دهان از سخن گفتن فرو بست. وقتی مرد اعرابی با این منظره مواجه شد گفت: «شگفتا! این سوسمار که من آن را از بیابان ها شکار کردم و در میان آستین خویشتن جای دادم، این جانداری که دانش و بینش و عقلی ندارد با محمّد این چنین سخن می گوید و چنین شهادتی را درباره نبوت وی می دهد، دیگر من در پی چه برهانی هستم؟» آنگاه رو به پیامبر خدا کرد و گفت: «یا محمّد! دست خود را پیش آور تا من با تو بیعت کنم. من شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و شهادت می دهم که محمّد رسول اوست.» به این ترتیب مرد اعرابی اسلام آورد و در زمره مسلمانان ثابت قدم قرار گرفت.

پس از آن پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله رو به اصحاب خود کرد و به آنان فرمود: «چند سوره ای از قرآن به این اعرابی بیاموزید.» وقتی اعرابی تعدادی از سوره های قرآن را آموخت، رسول خدا به وی پرسید: «آیا از مال دنیا چیزی داری؟» گفت: «قسم به حق آن خدایی که تو را به پیامبری مبعوث فرموده، در میان چهار هزار نفر اهالی قبیله بنی سلیم، من از همه فقیرترم.» پیغمبر اکرم رو به یاران خود کرد و فرمود: «چه کسی یک ناقه به این اعرابی می دهد تا من از طرف خدا تضمین دهم که یک ناقه بهشتی به او عطا فرماید؟» سعد بن عباده برخاست و گفت: «پدر و مادرم به فدای تو! من یک ناقه سرخ دارم و به او می دهم.» پیامبر اعظم به سعد فرمود: «تو به واسطه این ناقه به ما فخر فروشی می کنی؟ آیا دوست داری

صفات آن ناقه را که به تو عطا خواهیم کرد برایت وصف کنم؟» گفت: «آری، پدرم و مادرم به فدای تو!»

فرمود: «ای سعد! آن ناقه، ناقه ای است از طلای قرمز که پاهای آن از عنبر، کرک آن از زعفران، چشم هایش از یاقوت قرمز، گردن آن از زبرجد سبز، کوهان آن از کافور اشهب، چانه آن از درّ و عنان آن از مروارید تازه است. بر پشت آن قبه ای قرار دارد از درّ سفید که باطن آن از ظاهرش و ظاهرش از باطنش دیده می شود. همان ناقه است که پرواز کنان تو را به طرف بهشت می برد.»

آنگاه رسول خدا بار دیگر رو به صحابه کرد و فرمود: «چه کسی عمامه ای به این اعرابی می دهد تا من از طرف خدای تعالی ضامن شوم که تاج تقوا به وی عطا فرماید؟» حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام از جای برخاست و گفت: «پدر و مادرم به فدای تو، یا رسول اللّه! تاج تقوا چگونه تاجی است؟» پس از اینکه رسول خدا وصف آن را شرح داد، علی علیه السّلام عمامه خود را باز کرد و آن را به سر اعرابی بست.

پیامبر اکرم دیگر بار رو به یاران خود کرد و فرمود: «چه کسی به این اعرابی زاد راه و توشه می دهد تا من ضامن شوم که خدا زاد راه و توشه تقوا به وی عطا کند؟» سلمان فارسی از جای برخاست و گفت: «پدر و مادرم به فدای تو، یا رسول اللّه! زاد راه و توشه تقوا چیست؟» فرمود: «ای سلمان! آنگاه که روز آخر عمر تو فرا رسد، خدا شهادت لا اله الا اللّه و ان محمّد! رسول اللّه را به تو تلقین خواهد کرد. اگر تو این شهادتین را بر زبان آوری، مرا ملاقات می کنی و من هم تو را ملاقات خواهم کرد. اگر آن را بر زبان نیاوری، مرا ملاقات نمی کنی و من نیز تو را نخواهم دید.»

سلمان رفت و نه خانه از خانه های پیغمبر خدا را جستجو کرد، ولی غذایی نزد زنان آن بزرگوار نیافت. دست آخر به طرف خانه فاطمه اطهر رفت و با خود گفت: «اگر خیری باشد، در منزل فاطمه دختر حضرت محمّد باید سراغش را گرفت.» وقتی دق الباب کرد، فاطمه زهرا از پشت در فرمود: «کیستی؟» گفت: «من سلمان فارسی ام.» فرمود: «چه حاجتی داری؟» سلمان ماجرای ملاقات اعرابی و

سوسمارش با رسول خدا را شرح داد. فاطمه فرمود: «ای سلمان! به حق آن خدایی که حضرت محمّد را به پیامبری مبعوث فرموده، سه روز است که ما غذایی نخورده ایم. حسن و حسین از شدت گرسنگی بهانه جویی می کنند و حال همچون دو جوجه به خواب رفته اند. با این حال هر گاه خیری بر در خانه من بیاید، من آن را رد نخواهم کرد. بیا ای سلمان! این پیراهن مرا بگیر و نزد شمعون یهودی ببر و به او بگو که فاطمه دختر محمّد می گوید این پیراهن را بردار و در مقابل آن، یک من خرما و یک من جو به من بده تا به خواست خدا بعدا دینم را بپردازم.»

سلمان پیراهن را گرفت، نزد شمعون یهودی رفت و به وی گفت: «این پیراهن فاطمه دختر حضرت محمّد است. فاطمه می گوید این پیراهن را بگیر و در مقابل آن یک من خرما و یک من جو به من بده تا به خواست خدا بعدا دینم را به تو بپردازم. شمعون پیراهن را گرفت و همان طور که آن را با دو دست زیر و رو می کرد، از چشمانش اشک سرازیر بود و می گفت: «ای سلمان! این همان زهد و تقوای واقعی است در دنیا! این همان زهدی است که تورات حضرت موسی به ما خبر داده. من همین حالا شهادت می دهم که خدا یکی است و حضرت محمّد بنده و رسول او است.» به این ترتیب یهودی اسلام آورد و از مسلمانان ثابت قدم شد. سپس یک من خرما و یک من جو به سلمان داد. سلمان هم آنها را برد و به حضرت فاطمه تقدیم کرد.

حضرت زهرا جوها را به دست خود آسیا کرد و از آرد آن نان پخت. آنگاه نان ها را به سلمان داد و به او فرمود: «این نان ها را بگیر و به حضور رسول خدا ببر.» سلمان گفت: «یا فاطمه! یک گرده از این نان ها را برای حسنین بردار که آرام بگیرند.» فاطمه فرمود: «ای سلمان! ما از چیزی که در راه خدا دادیم نمی خوریم.» سلمان نان ها را برداشت و به حضور پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم آورد. وقتی چشم رسول اعظم به سلمان افتاد فرمود: «ای سلمان! این نان ها را از کجا آورده ای؟» گفت: «از منزل دخترت فاطمه.» پیغمبر خدا هم که مدت سه روز بود غذا نخورده بود، پس از مشاهده این صحنه به طرف خانه فاطمه رفت و دق الباب کرد. هر گاه پیامبر خدا دق الباب می کرد، کسی غیر از فاطمه در را باز نمی کرد.

وقتی که فاطمه در را برای پیغمبر خدا باز کرد، چشم مبارک رسول خدا به چهره زرد و چشمان از حدقه بیرون زده فاطمه افتاد و به وی فرمود: «ای دختر عزیزم! چرا رنگ صورتت زرد شده و حدقه چشمانت تغییر کرده؟» گفت: «ای پدر عزیزم! ما سه روز است که غذایی نخورده ایم. حسن و حسین از شدت گرسنگی بهانه گرفته اند و اکنون به خواب رفته اند.» پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله حسنین علیهم السّلام را از خواب بیدار کرد و یکی از آنها را روی زانوی راست و دیگری را روی زانوی چپ نشاند. فاطمه اطهر را هم در مقابل خویش نشاند و دست به گردن او گذاشت. حضرت علی بن ابی طالب هم وارد شد و از پشت سر پیامبر دست به گردن پیامبر گذاشت.

آنگاه پیغمبر خدا سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «بار خدایا! ای مولای من! اینان اهل بیت منند، رجس و پلیدی ها را از ایشان دور نگه دار و ایشان را پاک و پاکیزه کن؛ یک نوع پاکیزگی مخصوص.» سپس فاطمه اطهر داخل اتاق خلوت خویش شد و پس از آنکه دو رکعت نماز خواند، دو دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «پروردگارا! این حضرت محمّد پیامبر تو، این علی پسر عموی او و اینان حسن و حسین دو سبط پیامبر تویند. بار خدایا! برای ما غذایی از آسمان فرو بفرست، همان طور که برای بنی اسرائیل فرستادی. گرچه آنها کفران نعمت ورزیدند، خدایا! اگر آن غذا را برای ما بفرستی، ما به آن ایمان داریم.»

ابن عباس می گوید: «به خدا قسم هنوز دعای فاطمه علیها السّلام تمام نشده بود که یک کاسه در پشت سر او حاضر شد که هنوز بخار از آن برمی خاست؛ بخاری که از مشک اذفر خوشبوتر بود. فاطمه اطهر کاسه غذا را برداشت و به حضور پیغمبر خدا، علی مرتضی و حضرت حسنین آورد. حضرت علی که می دانست آن بانو غذایی در خانه ندارد، وقتی چشمش به آن غذا افتاد از زهرای اطهر پرسید: «این غذا را از کجا آورده ای؟»

پیغمبر اکرم به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: «یا اباالحسن! از این غذا بخور و پرس و جوی مکن. سپاس مخصوص آن خدایی است که تا این فرزند را به من عطا نکرد، مرا از دنیا نبرد؛ فرزندی که نظیر مریم دختر عمران است، همان مریمی

که هر گاه زکریا در میان محراب عبادت نزد او می رفت و غذایی در آنجا می یافت به مریم می فرمود: «این غذا را از کجا آورده ای؟» مریم پاسخ می داد: {از طرف خدا به من عطا شده. خدا هر کس را که بخواهد رزق و روزی بی حساب می دهد.} پیغمبر خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام از آن غذا خوردند و پیامبر اعظم بیرون آمد.

اعرابی زاد راه و توشه خود را گرفت، بر ناقه خود سوار شد و نزد قبیله بنی سلیم بازگشت که چهار هزار مرد بودند. مرد اعرابی به میان آنان رفت، تا جایی که می توانست صدایش را بلند کرد و گفت: «قولوا لا اله الا اللّٰه محمّد رسول اللّٰه.» همین که آنان این سخن را از او شنیدند، از جا جستند، شمشیرهایشان را بیرون کشیدند و به او گفتند: «آیا تو به دین محمّد که شخصی ساحر و دروغگو است گرویدی؟» اعرابی جواب داد: «نه. محمّد ساحر و دروغگو نیست!»

سپس گفت: «ای قبیله بنی سلیم! حقا که خدای حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله بهترین خداست و آن بزرگوار بهترین پیامبر است. گرسنه نزد او رفتم مرا سیر کرد؛ برهنه بودم مرا پوشانید؛ پیاده بودم سواره ام کرد.» آنگاه ماجرای سوسمار را برای آنان شرح داد و اشعاری را که برای رسول خدا سروده بود، برای آنان خواند. در انتها نیز گفت: «ای قبیله بنی سلیم! اسلام بیاورید تا از آتش جهنم در امان بمانید.» در آن روز تعداد چهار هزار مرد ایمان آوردند. اینان صاحب پرچم های سبز هستند که هم اکنون گرد پیغمبر خدا هستند.

مؤلف: این روایت را در کتابی قدیمی از تألیفات اهل سنّت نیز یافته ام.

توضیح: جوهری گوید: «تبدّی الرجل» یعنی «اقام بالبادیه»، یعنی در بیابان زندگی کرد. «ازدلف» یعنی تقدّم یا پیش رفت. «قطع» مانند فرح و کرم، به معنای این است که نمی تواند سخن بگوید و «نقه الحدیث» مانند فرح، یعنی سخن را فهمید. «عشراء» از ناقه ها با ضم عین و فتح شین ناقه ای است که ده ماه یا هشت مامه از حاملگی او بگذرد یا ناقه ای که به سان زن نفساء (زنی که تازه زایمان کرده) باشد.

ذرفت عینه: یعنی «دمعت» (اشکش جاری شد) و گفته می شود «علله بطعام و غیره» یعنی او را به آن مشغول ساخت. «مخدع» یعنی اتاق کوچکی که داخل خانه

بزرگ است و میم مخدع هم مضموم و هم مفتوح خوانده نمی شود. گفته می شود «صبأ فلان»، زمانی که از دینی به دین دیگر رود و گاهی همزه صبأ به او قلب می شود.

62. مناقب: همچنین روایت می کند که زمانی امام حسن و امام حسین لباس های مندرسی در بر داشتند. ایام عید که فرا رسید به مادرشان زهرا گفتند: «فرزندان فلان همسایه لباس فاخر برای خود دوخته اند. ای مادر! تو برای عید ما لباس نمی دوزی؟» فاطمه فرمود: «به خواست خدا برای شما هم دوخته خواهد شد.»

هنگامی که روز عید فرا رسید، جبرئیل دو پیراهن از حله های بهشتی به حضور پیغمبر خدا آورد. رسول خدا به جبرئیل فرمود: «این لباس ها چیست؟» جبرئیل ماجرا را برای آن حضرت شرح داد و گفت: «چون فاطمه فرموده به خواست خدا برای شما هم لباس دوخته می شود، از این روی خدا می فرماید ما نیکو نمی دانیم که فاطمه نزد حسنین دروغگو در آید.»

سعید دیلمی از انس، از پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «در آن هنگامی که اهل بهشت برخوردار از نعمت های بهشتی اند و اهل جهنم در عذاب به سر می برند، نوری از داخل بهشت ساطع می شود. بعضی از اهالی دوزخ می گویند: «این نور از چیست؟ شاید خدای مهربان به ما نظر مرحمتی فرموده باشد!» رضوان به آنان می گوید: «نخیر. علی بن ابی طالب با فاطمه زهرا مزاح کرد و آن بانو لبخندی زد. این نور از دندان های ثنایای وی درخشید.»

نیز از ابن عباس، از رسول اکرم روایت می کند که فرمود: «موقعی که مرا به معراج بردند و داخل بهشت شدم، به قصر فاطمه زهرا رسیدم. در آنجا هفتاد قصر را دیدم از جنس مرجان سرخ و مکلل به مروارید که در و دیوارهای آنها از یک جنس بودند.»

حسن می گوید: «کسی در دنیا از فاطمه اطهر عابدتر نبود، زیرا در حین عبادت، به قدری می ایستاد که پاهایش ورم می کرد.»

ص: 106

63. تنبیه الخاطر: یک روز پیغمبر اکرم و مردم در مسجد، به انتظار بلال بودند که بیاید و اذان بگوید. اما بلال بعد از لختی معطلی آمد. رسول خدا از وی پرسید: «چه شد که دیر آمدی؟» بلال پاسخ داد: «از نزدیک خانه فاطمه اطهر عبور کردم که دیدم آن بانو، با چشم هایی گریان در حال آسیا کردن بود، در حالی که فرزندش حسن را هم در کنار خود داشت. من به او گفتم: «میل داری که در عوض تو آسیا کنم یا اگر می خواهی امام حسن را آرام کنم؟» فرمود: «من به فرزندم مهربان ترم.» من هم مشغول آسیا کردن گردیدم. این شد که دیر آمدم.» پیامبر خدا به بلال فرمود: «خدا تو را رحمت کند که به دخترم فاطمه رحم کردی»

مؤلف: پیامبر فرمود: فاطمه سرور زنان جهانیان است به استثنای مریم بنت عمران. پیامبر فرمود: «فاطمه پاره تن من است هرکس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده و یا او را آزار دهد مرا آزار داده است.»

عمر بن خطاب از پیغمبر عظیم الشأن اسلام روایت می کند که فرمود: «فاطمه، علی، حسن و حسین در حظیره القدس، یعنی فردوس برین، در قبه سفیدی هستند که سقف آن، عرش حضرت پروردگار است.»

مؤلف: از ابو سعید خُدری روایت شده که گفت: «پادشاه حبشه قطیفه ای زرباف به پیغمبر مکرم اسلام اهدا کرد. پیامبر خدا فرمود: «من این قطیفه را به مردی عطا می کنم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست می دارند.» صحابه هر یک به طرف پیامبر خدا گردن کشیدند، ولی آن حضرت فرمود: «علی بن ابی طالب کجا است؟» عمار بن یاسر می گوید: «وقتی من این سخن را از آن حضرت شنیدم، از جا جستم، خود را به حضرت علی بن ابی طالب رساندم و ماجرا را برایش شرح دادم. وقتی علی علیه السّلام به حضور آن حضرت مشرف شد، پیامبر اعظم آن قطیفه را به وی عطا کرد و فرمود: «تو سزاوار این قطیفه خواهی بود.» حضرت علی علیه السّلام قطیفه را گرفت، آن را به بازار برد و فروخت و پول آن را به تساوی بین مهاجرین و انصار تقسیم کرد.

سپس در حالی به طرف خانه بازگشت که یک دینار هم نداشت. فردای آن روز پیغمبر خدا به حضرت علی برخورد و به وی گفت: «یا علی! تو دیروز از

فروش قطیفه سه هزار مثقال طلا گرفتی. فردا من و مهاجرین و انصار برای صبحانه مهمان تو خواهیم بود.» علی گفت: «مانعی ندارد.» فردای آن روز پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله با مهاجرین و انصار به سوی خانه حضرت علی بن ابی طالب رفتند و دق الباب کردند. علی علیه السّلام در حالی به استقبالشان آمد که از خجالت عرق از چهره مبارکش جاری شده بود، زیرا غذا و طعامی در منزل نداشت. پیغمبر اعظم به همراه مهاجرین و انصار داخل خانه علی شدند و نشستند.

وقتی حضرت علی علیه السّلام نزد فاطمه زهرا آمد، دید ظرفی پر از ترید پیش فاطمه است که عطر مشک اذفر از آن برمی خیزد. وقتی که علی دست دراز کرد تا ظرف را بلند کند، از سنگینی آن در شگفت شد. بنابراین با کمک فاطمه اطهر ظرف را به حضور پیامبر اکرم و مهمانانشان آوردند.

پس از اتمام غذا پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نزد فاطمه آمد و گفت: «ای دختر عزیزم! این غذا را از کجا آورده بودی؟» گفت: «پدر جان، این غذا را خدا به من عطا کرد، زیرا {خدا هر کس را که بخواهد رزق و روزی بی حساب عطا می کند.} رسول خدا فرمود: «سپاس مخصوص آن خدایی است که مرا از دنیا نبرد تا معجزه ای را از دخترم ببینم که حضرت زکریا از حضرت مریم دید.» فاطمه زهرا پرسید: «یا رسول اللَّه! من بهترم یا حضرت مریم؟» پیامبر اکرم فرمود: «تو بهترین زنان قوم خود هستی، مریم هم بهترین زنان قوم خود بود.»

64. مصباح الانوار: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که گفت: یک روز فاطمه به حضور پیغمبر اعظم اسلام آمد. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که آثار گرسنگی را در صورت او مشاهده کرده بود به وی گفت: «ای دختر عزیزم! بیا روی زانوی راستم بنشین.» حضرت زهرا گفت: «پدر جان من گرسنه ام.» پیامبر خدا دست های مبارکش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «ای خدایی که تواضع کنندگان را جایگاه بلند می بخشی و گرسنگان را سیر می کنی! فاطمه دختر محمّد را سیر کن.» امام باقر گفت: «به خدا قسم فاطمه بعد از آن، تا روز رحلتش دیگر هیچ گاه گرسنه نشد.»

حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام می فرماید: «یک بار فاطمه اطهر بیمار شد. رسول خدا به عیادت وی آمد و گفت: «حالت چگونه است؟» فاطمه گفت: «میل غذا خوردن دارم.» پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله برخاست و از بالای طاقی که در آن خانه بود، طبقی را که مقداری مویز، نان شیری، کشک، و خوشه انگور در آن بود آورد و مقابل فاطمه گذاشت.

سپس پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله دست مبارک خود را روی آن طبق گذاشت، نام خدای را بر زبان آورد و رو به اهل بیت خود گفت: «بسم اللَّه، بخورید!» رسول خدا، فاطمه زهرا علی مرتضی، امام حسن مجتبی و امام حسین علیهم السّلام مشغول خوردن غذا شدند. اما در همان حین مرد سائلی پشت در خانه آمد و گفت: «السلام علیکم، از آن غذایی که خدا به شما عطا کرده به من هم بدهید.» پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله گفت: «گم شو!» زهرای اطهر با شگفتی گفت: «پدر جان، تاکنون ندیده بودم که با هیچ سائلی این گونه سخن بگویی؟» رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله گفت: «این سائل، شیطان است. این غذا را جبرئیل از بهشت آورده. حال شیطان در این خیال است که از این غذا بخورد، اما هیچ چیز نصیبش نخواهد شد.»

حُذیفه می گوید: «پیامبر معظم اسلام تا صورت یا ما بین پستان های فاطمه را نمی بوسید، نمی خوابید.»

امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: «رسول اکرم اسلام تا صورت مبارک خود را روی سینه فاطمه نمی گذاشت، به خواب نمی رفت.»

65. علل الشرائع: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که گفت: «فاطمه از این روی محدثه نامیده شد که ملائکه از آسمان به زمین می آمدند و آن بانو را ندا می کردند، همان گونه که حضرت مریم بنت عمران را ندا می کردند.

ملائکه به فاطمه زهرا می گفتند: «ای فاطمه! {خدا تو را پاک و پاکیزه کرد و بر زنان عالم برتری داد.} ای فاطمه! «اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِین»،(1) {برای خدای خود قنوت به جای آور و با رکوع کنندگان سجده و رکوع کن.} فاطمه

1- . آل عمران / 37 - 38

با ملائکه و ملائکه با فاطمه گفتگو می کردند. یک شب زهرای اطهر به ملائکه گفت: «آیا نه چنین است که حضرت مریم از زنان عالم افضل بود؟» گفتند: «مریم بر زنان زمان خود افضل و برتر بود، ولی خدا تو را بر تمام زنان زمان خود و زنان زمان حضرت مریم و اولین و آخرین زنان برتری بخشیده است.»

66. علل الشرائع: محمّد بن ابی بکر گوید: چون آیه «و ما ارسلنا من قلبک من رسول و لا نبی و لا محدّث» نازل گردید، پرسیدم: «آیا ملائکه جز با پیامبر سخن می گویند؟ فرمود: مریم پیامبر نبود، ولی محدّثه بود، یعنی فرشته ها را دید و آنان او را «بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوب»(1)، {به اسحاق و از پس اسحاق به یعقوب بشارت دادند}، با اینکه پیامبر نبود و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله محدّثه بود، ولی پیامبر نبود.

شیخ صدوق رحمه الله گوید: خداوند در کتابش خبر داده که از زنان فردی را به سوی مردم به پیامبری نفرستاده است در این آیه که: «و ما ارسلنا قبلک الّا رجالاً نوحی الیهم»(2) {و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می کردیم گسیل نداشتیم.} و نگفته است «نساءً»، و زنانی که فرشته ها با آنان سخن می گویند نه رسول هستند و نه پیامبر.

67. کافی: از ابو عبیده روایت می کند که گفت: «برخی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از آن حضرت پرسیدند که «جفر» چیست. امام صادق علیه السّلام فرمود: «جفر پوست گاوی است که علوم فراوانی بر آن نوشته شده.» پرسیدند: «جامعه چیست؟» فرمود: «جامعه صحیفه ای است به طول هفتاد ذراع و به پهنای یک پوست. در آن جامعه هر آنچه را که مردم نیاز داشته باشند وجود دارد. هیچ موضوعی نیست که در آن نباشد، حتی تاوان و دیه خراش.» پرسیدند: «مصحف فاطمه علیها السّلام چیست؟» امام صادق پس از مکثی طولانی فرمود: «شما درباره موضوعی که تصمیم دارید و ندارید جستجو می کنید.

1- . هود / 71
2- . انبیاء / 7

فاطمه اطهر بعد از رحلت رسول خدا، با دلی بسیار محزون به مدت هفتاد و پنج روز زنده بود. در این مدت جبرئیل نزد او می آمد و به خاطر رحلت پیامبر خدا به او تسلیت می گفت، او را از مکان پدرش آگاه می کرد و از مصائبی که فرزندانش بعدها به آن مبتلا می شدند با خبر می کرد. علی ابن ابی طالب علیه السّلام این موضوعات را می نوشت. این نوشته ها مصحف فاطمه است.»

68. بصائرالدرجات: از حماد بن عثمان روایت می کند که گفت: «از امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: «در سال 128 قمری زندیق هایی به وجود خواهند آمد. من با نگاه به مصحف فاطمه این خبر غیبی را می دهم.» من از امام صادق پرسیدم: «مصحف فاطمه چیست؟» فرمود: «موقعی که خدای توانا پیامبر خود را قبض روح کرد، چنان غم و اندوه ژرفی فاطمه اطهر را فرا گرفت که جز خدا کسی از وسعت آن با خبر نبود. خدای رئوف ملکی را نزد او فرستاد که به او تسلیت بگوید و با او گفتگو کند. فاطمه این مطلب را برای علی علیه السّلام شرح می داد. حضرت علی به وی می گفت: «هر گاه که صدای آن ملک را احساس کردی به من بگو.»

به این ترتیب هر گاه که فاطمه اطهر مطلبی را از آن ملک می شنید، برای حضرت علی شرح می داد و آن بزرگوار هم آن را می نوشت. نوشته های آن حضرت را مصحف فاطمه می گویند. حکم حلال و حرامی در آن نیست، ولی علم به امور آینده در آن موجود است»

69. کافی نیز همین روایت را آورده است.

مؤلف: بسیاری از فضیلت ها و منقبت ها و سیره های حضرت را در باب «غصب فدک» و نیز باب «فضیلت های اصحاب کساء» آورده ایم.

مجاهد گوید: رسول خدا دست فاطمه را گرفته بیرون آمد و فرمود: «هرکس این فاطمه را شناخته که شناخته است ولی هرکس که نشناخته، این فاطمه دختر محمّد است و این پاره تن من است و این قلب من در سینه ام است. هرکس او را آزار دهد، مرا آزار داده و هرکس مرا آزار دهد، خدا را آزار داده است.»

طبری در کتاب دلائل الامامه، از حضرت فاطمه زهرا روایت می کند که فرمود: «پدرم رسول خدا به من گفت: «به تو بشارت می دهم هر گاه که خدای رئوف بخواهد در بهشت برای زوجه ولی و دوست خود تحفه ای عطا کند، نزد تو می فرستد که تو از زر و زیور خود برایش بفرستی.»

ص: 112

1. قرب الاسناد: از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: حضرت علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام، از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله تقاضا کردند که آن حضرت دستور و برنامه زندگی ایشان را تعیین کند. پیغمبر اکرم امور داخلی خانه را بر عهده حضرت فاطمه و کارهای خارج از منزل را بر عهده حضرت علی بن ابی طالب گذاشت. حضرت زهرای اطهر از اینکه پیامبر خدا با این دستور خود او را از معامله کردن با مردان نجات داده بود، به قدری خوشحال شد که فقط خدا می دانست.

2. عیون اخبار الرضا: از اسماء بنت عُمَیس روایت می کند که گفت: «من نزد فاطمه زهرا بودم که حضرت رسول اعظم صلی اللّه علیه و آله به منزل آن بانو آمد. گردنبندی در گردن فاطمه اطهر بود که علی بن ابی طالب آن را از سهم غنیمت خود خریده بود. پیغمبر اکرم به فاطمه اطهر فرمود: «ای فاطمه! مبادا مردم بگویند فاطمه دختر محمّد، لباس و زر و زیور ستمکاران را پوشیده است!» فاطمه گردنبند را باز کرد، آن را فروخت و با پول آن غلام زر خریدی را در راه خدا آزاد کرد.»

3. علل الشرائع: از حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام روایت می کند که گفت: «شب های جمعه فاطمه اطهر را می دیدم که تا طلوع صبح مشغول رکوع و سجود بود و می شنیدم که مادرم، برای زنان و مردان مؤمن دعا می کرد و نام ایشان را می برد و مکررا برای آنان دعا می کرد، ولی برای خود دعا نمی کرد. من از مادرم پرسیدم: «پس چرا همچنان که برای دیگران دعا می کنی، برای خود دعا نمی کنی؟» گفت: «ای پسر عزیزم! اول همسایه، سپس اهل خانه.»

4. علل الشرائع: همچنین از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «فاطمه اطهر برای مؤمنین و مؤمنات دعا می کرد و برای خویش دعا نمی کرد. وقتی از آن بانو پرسیده می شد: «تو برای مردم دعا می کنی، پس چرا برای خود دعا نمی کنی؟» می فرمود: «اول همسایه، دوم اهل خانه.»

5. علل الشرائع: همچنین روایت می کند که حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام به یکی از مردان بنی سعد فرمود: «می خواهی داستان خودم و فاطمه را برای تو باز گویم؟ بدان که فاطمه اطهر زوجه من، نزد رسول خدا از محبوب ترین اهل و عیالش بود.

فاطمه آنقدر با مشک آب می آورد که اثر آن در سینه اش بر جای می ماند؛ آنقدر آسیا کرده بود که دست هایش پینه بسته بودند؛ آنقدر خانه را رفت و روب می کرد که لباس هایش غبارآلود می شد؛ آنقدر در زیر دیگ آتش می افروخت که لباس هایش چرک می شد. به همین خاطر او دچار زحمت و مشقت شدیدی شده بود. یک بار به حضرت زهرا گفتم: «کاش پیش پدرت پیغمبر خدا می رفتی و از آن حضرت تقاضا می کردی که یک خدمتکار به تو عطا کند تا یاور و کمک حال تو باشد!»

هنگامی که زهرای اطهر برای این درخواست به حضور پیامبر اسلام رفت، دید گروهی با آن حضرت مشغول گفتگو می باشند. پس فاطمه زهرا خجالت کشید و مراجعت کرد. چون پیغمبر اعظم اسلام دریافت که فاطمه حاجتی داشته، فردای آن روز صبح زود که ما هنوز در خواب بودیم، آن بزرگوار به خانه ما آمد و گفت: «السلام علیکم.» ما سکوت اختیار کردیم و چون به وقت آمدن آن حضرت خوابیده بودیم، خجل شدیم. رسول خدا برای دومین بار گفت: «السلام علیکم» و ما همچنان ساکت ماندیم. وقتی برای سومین بار گفت: «السلام علیکم»، ما ترسیدیم که اگر جواب آن حضرت را نگوییم مراجعت فرماید، زیرا سه مرتبه به ما سلام کرده بود. و رسم رسول خدا بود که سه مرتبه سلام می داد، اگر اجازه ورود به خانه به ایشان داده می شد وارد می شدند وگرنه باز می گشتند. من گفتم: «و علیک السلام یا

رسول اللَّه، وارد شو!» وقتی وارد شد بالای سر ما نشست و به فاطمه اطهر گفت: «دیروز چه حاجتی داشتی که نزد من آمده بودی؟»

من ترسیدم اگر جواب آن برگزیده خدا را ندهیم، برخیزد و برود. بنابراین سر خود را از زیر لحاف در آوردم و گفتم: «یا رسول اللَّه! من ماجرا را برایتان شرح می دهم. بدان که فاطمه زهرا آنقدر با مشک آب آورده که اثر مشک بر سینه او مانده؛ آنقدر آسیا کرده که دست هایش پینه بسته؛ آنقدر خانه را رفت و روب کرده که لباس هایش غبار آلوده شده؛ آنقدر در زیر دیگ آتش افروخته که لباس هایش چرک شده. من به فاطمه زهرا گفتم کاش نزد پدرت رسول خدا می رفتی و تقاضا می کردی که یک خدمتکار به تو عطا کند تا در این امور یاور و کمک حال تو باشد.»

پیامبر اعظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «آیا بهتر نیست دعایی به شما تعلیم دهم که از خدمتکار برایتان بهتر باشد؟ هر گاه خواستید بخوابید سی و سه مرتبه سبحان اللَّه، سی و سه مرتبه الحمدللَّه و سی و چهار مرتبه اللَّه اکبر بگوید.» فاطمه زهرا سر خود را از زیر لحاف خارج کرد و سه مرتبه گفت: «من از خدا و رسول راضی شدم.»

توضیح: جزری گوید: «مجلت یده»، تمجل مجلاً هنگامی که پوست دستش در کار یا چیزهای سفت و سخت، کلفت شود و از همین جاست حدیث فاطمه علیها السلام که: «شکّت الی علی علیه السّلام مجل یدها من الطحن» حضرت علی علیه السّلام از کلفت شدن پوست دستش به خاطر آسیاب کردن شکوه کرد.

انّها أوقدت القدر حتّی دکنت ثیابها: آنقدر زیر دیگ را روشن کرد تا آنجا که لباس هایش چرکین گشت. «دکن الثوب» زمانی است که رنگ لباس چرک و غبار آلود شود. یدکن دَکناً مضارع و مصدر آن است.

لفاع: پارچه ای است که روی همه بدن می افتد، چه کساء باشد یا غیر آن و از همین است حدیث علی علیه السّلام و فاطمه که: «و قد دخلنا فی اناعنا»، یعنی در لحاف.

و باز گوید: در حدیث فاطمه است که او خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و دید نزد پیامبر حدّاث هستند. «حدّاث» جماعتی هستند که گفتگو می کنند.

حدّاث جمع غیر قیاسی است، مانند مشابه های دیگرش مثل سامر و سمّار چون سمّار هم به معنای حدّاث است.

فلم یعدان جلس: یعنی از جلوس فراتر نرفت، از عدوا یعدو. جوهری گوید: «عداه» یعنی «جاوزه»، از آن گذشت. و «ما افلان ان صنع کذا» یعنی از انجام این کار نگذشت.

6. کافی و مکارم الاخلاق: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کنند که فرمود: «هر گاه رسول اعظم اسلام صلی اللّه علیه و آله می خواست مسافرت کند، اهل بیت خویش را وداع می گفت. آخرین نفری که به وداعش می رفت، حضرت فاطمه اطهر بود. آنگاه از خانه فاطمه زهرا به مسافرت می رفت. پس از بازگشت از سفر نیز قبل از همه جا، به خانه زهرای اطهر سر می زد. یک بار پس از عزیمت پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله، حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام مقداری از غنیمت هایی را که سهم آن حضرت شده بود به فاطمه زهرا داد. پیامبر به مسافرت رفت و حضرت زهرا سلام الله علیها با آن غنیمت دو عدد النگوی نقره و یک پرده برای در اتاق خود خرید. وقتی پیغمبر خدا از سفر بازگشت، وارد مسجد شد و مثل همیشه به طرف خانه فاطمه زهرا رفت. فاطمه اطهر از جای برخاست و با شوق فراوان به پیشواز پدرش رفت.

هنگامی که چشم پیامبر اسلام به النگوهای نقره حضرت زهرا و پرده در خانه وی افتاد، نشست و با دیدگانی شگفت زده به فاطمه زهرا نگریست. فاطمه اطهر که سابقه چنین رفتاری را از پدرش به یاد نداشت، غمگین شد، به گریه افتاد و گفت: «پدرم قبلا چنین رفتاری با من نمی کرد.»

آنگاه حضرت حسنین علیهما السّلام را صدا زد، پرده را کند، النگوها را از دستش درآورد، پرده را به یکی از آنها و النگوها را به دیگری داد و به آنان فرمود: «اینها را نزد پدرم پیغمبر خدا ببرید. سلام مرا به ایشان برسانید و بگویید ما بعد از مسافرت تو چیزی غیر از اینها به دارایی خود اضافه نکرده ایم. اکنون هر معامله ای که می پسندی با این النگوها و پرده انجام بده.» هنگامی که حضرت حسنین آمدند و

پیام مادر خود را رسانیدند، پیغمبر خدا ایشان را بوسید و به خود چسبانید و بر زانوهای مبارک خود نشاند.

آنگاه دستور داد تا النگوها را قطعه قطعه کردند. سپس اهل صفه را خواست و تکه های النگوها را بین آنان تقسیم کرد. اهل صفه که از مهاجرین بودند، منزل و اموالی نداشتند. پس از تقسیم النگوها پیامبر خدا افرادی را از اهل صفّه که لباسی برای ستر عورت خود نداشتند صدا می زد و به اندازه یک لنگ از آن پرده را که طولانی بود ولی چندان عرضی نداشت، به ایشان عطا می کرد. تا اینکه آن کل پرده را بین آنان تقسیم کرد. سپس به زنان دستور داد وقتی به نماز می ایستند، قبل از آنکه مردان سر از رکوع و سجود بر نداشته باشند، سر از رکوع و سجود بر ندارند. زیرا مردان به دلیل کوچک بودن لنگی که عورت خود را با آن می پوشاندند، هر گاه که به رکوع و سجود می رفتند، عورت ایشان از عقب پیدا می شد. بدین جهت است که سنّت شد زنان نباید قبل از مردان سر از رکوع و سجود بردارند.»

پس از این اتفاق پیغمبر معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «خدا فاطمه را رحمت کند. خدا در ازای پرده ای که زهرا در راه خدا داد، از لباس های بهشتی به وی می پوشاند و در عوض این دو النگویی که داد، از زر و زیورهای بهشتی به او عطا می کند.»

حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام می فرماید: «یک بار پیغمبر اسلام نزد فاطمه اطهر رفت. اما با دیدن یک گردنبند در گردن آن بانو، از او رویگردانی کرد. وقتی فاطمه زهرا گردنبند را باز کرد و کنار گذاشت، رسول خدا به وی فرمود: «تو از من هستی. اکنون نزد من بیا!» سپس شخص سائلی از راه رسید و حضرت زهرا آن گردنبند را به او عطا کرد.»

7. مناقب: عایشه گفت: من هرگز راستگوتر از فاطمه کسی را ندیدم جز پدرش. و میان فاطمه و عایشه جریانی بود. عایشه گفت: ای رسول خدا! از فاطمه بپرس، او دروغ نمی گوید

و حسن بصری گوید: در میان این امّت عابدتر از فاطمه نبود. او آنقدر به نماز می ایستاد که پا هایش ورم می کرد.

پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله به فاطمه اطهر فرمود: «چه چیزی برای زن بهتر است؟» زهرای اطهر پاسخ داد: «اینکه زن مرد نامحرمی را نبیند و مرد نامحرمی هم او را نبیند.» پیغمبر خدا آن بانو را به خود چسبانید و فرمود: «ذریه ای که بعضی از آنها از بعضی دیگرند.»

زهری گوید: آنقدر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آرد کرد تا آنجا که دستانش پینه بست (پوست آن کلفت شد)

توضیح: «طبّ ای تأنّی فی الامور» و تلطّف و شاید معنی این باشد که آسیاب کم کم در او اثر گذاشت و شاید در این عبارت غلط نوشتاری رخ داده باشد.

8. مناقب: در صحیحین آمده است: حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام از بس با مشک آب کشیده بود، از این کار خسته شده بود. فاطمه اطهر فرمود: «من هم از بس آسیا کرده ام دستم خسته شده.» چون تعدادی اسیر نزد پیامبر خدا بودند، از این روی حضرت علی علیه السّلام به فاطمه فرمود: «از پدرت بخواه که یکی از این اسیران را به منظور خدمتکاری به تو عطا کند.» فاطمه زهرا به حضور پیغمبر اکرم مشرف شد و سلام کرد، ولی (بدون اظهار حاجت) به خانه بازگشت. امیرالمؤمنین علی به او فرمود: «پس چه شد؟» فاطمه گفت: «به خدا قسم وقتی هیبت پدرم را دیدم، نتوانستم با آن حضرت سخن بگویم!» علی و زهرا علیهما السّلام با یکدیگر برای عرض حاجت خود به حضور پیغمبر اکرم رفتند. رسول خدا فرمود: «گویا حاجتی دارید؟» علی گفت: «کنیزی برای فاطمه می خواهیم.» رسول معظم خدا فرمود: «نه، من این کار را نمی کنم. بلکه این اسیرها را می فروشم و پول آنها را به مصرف اهل صفه می رسانم.» آنگاه تسبیح حضرت زهرا را به آن بانو تعلیم داد.

در کتاب شیرازی آمده است: «هنگامی که فاطمه زهرا شرح حال خود را گفت و از رسول خدا کنیزی تقاضا کرد، پیامبر اکرم گریان شد و فرمود: ا ی فاطمه! قسم به حق آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرده، چهارصد مرد فقیر در مسجد من زندگی می کنند که نه غذا دارند و نه لباس. اگر من از یک خصلتی نمی ترسیدم، خواسته تو را انجام می دادم. ای فاطمه! من نمی خواهم که اجر و ثواب تو نصیب یک کنیز شود. من می ترسم که علی بن ابی طالب فردای قیامت پیش خدا حق خود

را از تو مطالبه کند.» سپس حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله تسبیح معروف فاطمه زهرا را به آن بانو تعلیم داد.» حضرت علی بن ابی طالب با خوشحالی فراوان به فاطمه فرمود: «گرچه تو به منظور حاجت دنیوی به حضور پدرت مشرف شدی، ولی خدای رئوف ثواب اخروی را به ما عطا فرمود !»

ابو هُریره می گوید: «وقتی پیغمبر خدا از نزد فاطمه خارج شد، این آیه نازل شد که می فرماید: «وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَهٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها»(1)، {اگر از آنها رویگردان شدی که به رحمت پروردگار خود امیدوار باشی، پس در جواب ایشان سخن نیکویی بگو. } منظور از رحمت پروردگار این آیه شریفه، همان چیزی است که رسول اکرم برای فاطمه اطهر می خواست.

زمانی که این آیه شریفه نازل شد، پیامبر اعظم اسلام صلّی اللَّه علیه و آله و سلم کنیزی را برای خدمت فاطمه به خانه اش فرستاد که نامش فضه بود.

ثعلبی و قُشَیری در تفسیرهای خود از امام جعفر صادق و جابر انصاری روایت می کنند که پیغمبر اعظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله، فاطمه را در حالی دید که عبایی از پشم شتر به دوش انداخته و با دست خود مشغول آسیا کردن و شیر دادن فرزندش است. پیامبر خدا که چشمانش پر از اشک شده بودبه فاطمه فرمود: «ای دختر عزیزم ! مرارت و تلخی های دنیا را در مقابل شیرینی آخرت قرار بده.»

فاطمه زهرا گفت: «یا رسول اللَّه ! الحمد للَّه علی نعمائه و الشکر للَّه علی آلائه.» {خدای را بر نعمتهایش حمد و سپاس می گویم } در همین موقع بود که خدای رئوف این آیه را نازل کرد که می فرماید: «وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی»(2)، {پروردگار تو به قدری از گنهکاران را به تو ببخشد که راضی شوی. }

ابن شاهین و احمد، از ابوهریره و ثوبان روایت می کنند که گفت: «هر گاه پیغمبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله از سفر باز می گشت، فاطمه اولین کسی بود که

1- . اسراء / 30
2- . الضحى / 5

پیامبر به دیدارش می رفت و هر گاه به سفر می رفت، فاطمه آخرین کسی بود که پیامبر با وی وداع می گفت.»

یک بار فاطمه زهرا هنگام بازگشت پیامبر خدا و شوهرش از سفر، یک پرده از کسای خیبری بر در خانه اش آویخت. وقتی رسول خدا از راه رسید و چشم مبارکش به آن پرده افتاد، آثار غضب در صورت مقدسش مشاهده شد و نزد منبر نشست. فاطمه زهرا گردنبند، دو گوشواره، النگو و پرده را به حضور پدر بزرگوارش فرستاد و پیغام داد که اینها را در راه خدا مصرف کن! زمانی که آنها را به رسول خدا تقدیم کردند، سه مرتبه فرمود: «پدرش به فدای او باد که کار خوبی کرده! محمّد و آل محمّد را با دنیا چه کار! زیرا ایشان برای آخرت آفریده شده اند و دنیا از برای ایشان خلق شده است.»

در روایت احمد آمده است که: «پیغمبر فرمود اینان اهل بیت منند و من دوست ندارم چیزهای طیب و طاهر خود را در دنیا داشته باشند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله بر دخترشان فاطمه علیه السّلام وارد شدند در گردن حضرت فاطمه سلام الله علیها گردنبندی بود پیامبر از حضرت زهرا سلام الله علیها رو گرداندند حضرت زهرا آن گردنبند را از گردنش بیرون آورد و تکه تکه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه تو از منی!» آنگاه سائلی آمد و حضرت زهرا گردنبند را به او داد.

ابوالقاسم قشیری در کتاب خود از شخصی نقل می کند که گفت: «یک بار در صحرا از کاروان دور افتادم و با زنی رو به رو شدم. از وی پرسیدم: «تو کیستی؟» پاسخ داد: «و قل سلام فسوف یعلمون»(1)، {و بگو سلام، پس خواهند دانست} به او سلام کردم و پرسیدم اینجا چه می کنی، گفت: «مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فلا مضل له»(2) {و هر که را خدا هدایت کند گمراه کننده ای ندارد.} گفتم از جنی یا انس؟ گفت: «یا بَنِی آدَمَ

1- . زخرف / 89
2- . زمر / 28 . در قران آیه بدین صورت است: «من یهد الله فما له من مضل»

خُذُوا زِينَتَكُمْ»(1)، {ای فرزندان آدم، جامه خود را در هر نمازی برگیرید.} پرسیدم از کجا می آیی؟ گفت: «يُنادَوْنَ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ»(2)، {و [گويی] آنان را از جايی دور ندا می دهند!} گفتم به کجا می روی؟ گفت: «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ.»(3) {و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است.} گفتم چند وقت است که از قافله دور افتادی؟ گفت: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ ... فِی سِتَّهِ أَيَّامٍ»(4)، {و در حقیقت، آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش هنگام آفریدیم.} گفتم آیا میل به غذا داری؟گفت: «وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ»(5)، {و ایشان را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم.}

پس از آنکه به وی غذا دادم، گفتم هروله کن ولی تعجیل نکن! گفت: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»(6)، {خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند.} گفتم بیا تا تو را در ترک زین خود سوار کنم. گفت: «لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا»(7)، {اگر در آنها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباه می شد.} وقتی من پیاده شدم و او را سوار کردم گفت: «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا»(8)، {پاک است کسی که این را برای ما رام کرد.} وقتی به قافله رسیدیم به وی گفتم: «آیا کسی را در این قافله داری؟» گفت: «يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِيفَةً فِی الْأَرْضِ(9)... وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ (10)...، يا يَحْيى خُذِ الْكِتابَ (11)...،

1- . اعراف / 29
2- . فصلت / 44
3- . آل عمران / 91
4- . ق / 37
5- . انبیا / 8
6- . بقره / 286
7- . انبیا / 22
8- . زخرف / 12
9- . ص / 25
10- . آل عمران / 138
11- . مریم / 13

یا مُوسی إِنِّی أَنَا اللَّهُ»(1)، {ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم...و محمد، جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست...ای یحیی، کتاب [خدا] را به جد و جهد بگیر... «ای موسی، منم، من، خداوند، پروردگار جهانیان.» }

آنگاه صاحبان این نام ها را صدا زد و دیدم چهار جوان به سوی او شتافتند. از زن پرسیدم اینها چه نسبتی با تو دارند؟ گفت: «الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیاهِ الدُّنْیا»(2)، {مال و پسران زیور زندگی دنیایند.} وقتی آن چهار جوان به مقابل او رسیدند گفت: «یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ، إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ»(3)، {«ای پدر، او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی: هم نیرومند [و هم] درخور اعتماد است.» } آنان اشیایی به من عطا کردند و زن گفت: «وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ»(4)، {و خداوند برای هر کس که بخواهد [آن را] چند برابر می کند.} آنها چیزهای دیگری نیز به من دادند. من از آن چهار جوان پرسیدم این زن کیست؟ گفتند: «این مادر ما فضه است که خادمه فاطمه زهرا بوده. الان مدت بیست سال است که جز با آیات قرآن سخن نمی گوید.»

9. الدروع الواقیه: وقتی این آیات که می فرماید: «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِینَ لَها سَبْعَهُ أَبْوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُوم»(5)، {حتما جهنم جایگاه جمیع آنان خواهد بود. جهنم دارای هفت در است که هر دری مخصوص گروهی خواهد بود} نازل شد، پیامبر اعظم اسلام به شدت گریان شد و اصحاب آن حضرت هم از گریه او به گریه افتادند. آنها نمی دانستند که جبرئیل چه آیه ای نازل کرده است و کسی از صحابه هم این جسارت را نداشت که با آن حضرت سخن بگوید.

1- . طه / 11 - 13
2- . کهف / 44
3- . قصص / 26
4- . بقره / 263
5- . حجر / 43 - 44

چون پیغمبر اعظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله هر گاه فاطمه را می دید خوشحال می شد، بنابراین یکی از صحابه به سوی خانه فاطمه زهرا رفت. وقتی پشت در خانه آن بانو رسید، دید مقداری جو در مقابل آن شفیعه روز جزاء بود و در حالی که جوها را آسیا می کرد، این آیه را می خواند که می فرماید: «وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى»(1)، {آنچه نزد خدا باشد بهتر و باقی خواهد بود. } آن مرد به حضرت زهرا سلام کرد و ماجرای گریه رسول خدا را شرح داد. فاطمه اطهر از جای برخاست و لباس مندرس خود را که دوازده نقطه با شاخه درخت خرما به هم دوخته شده بود پوشید. وقتی فاطمه اطهر از اتاق خود خارج شد تا نزد رسول خدا بیاید، سلمان فارسی لباس آن بانو را که مشاهده کرد به گریه افتاد و گفت: «آه آه ! که دختران قیصر و کسری غرق ابریشم هستند و لباس دختر حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم تکه پشمینه ای است مندرس که از دوازده نقطه وصله دارد !»

هنگامی که حضرت زهرای اطهر به حضور پیامبر اکرم مشرف شد گفت: «یا رسول اللَّه ! سلمان از دیدن لباس من شگفت زده گردیده. به حق آن خدایی که تو را به حق مبعوث کرده، پنج سال است که من و علی بن ابی طالب علیه السّلام جز تکه ای پوست گوسفند که روزها شتر ما روی آن علف می خورد و شب ها آن را به جای فرش می گسترانیم چیزی نداریم. متکای ما نیز از تکه پوستی است که آن را با لیف خرما پر کرده ایم.» آنگاه رسول اکرم رو به سلمان کرد و فرمود: «دخترم فاطمه از گروه سابقین و پیشتازان است.»

سپس حضرت فاطمه اطهر به رسول اکرم گفت: «فدای تو گردم ! چه چیز تو را گریان کرده؟» رسول اکرم نیز ماجرای آن دو آیه ای را که جبرئیل آورده بود برای حضرت زهرا شرح داد. فاطمه اطهر پس از شنیدن این موضوع چهره خود را روی زمین نهاد و گفت: «وای بر آن کسی که داخل دوزخ شود ! وای بر آن کسی که داخل دوزخ شود !» هنگامی که سلمان فارسی با این منظره مواجه شد گفت: «کاش من

1- . قصص / 60

گوسفندی بودم و اهل و عیالم گوشت مرا می خوردند و پوستم را پاره می کردند، اما این داستان جهنم را نمی شنیدم.»

ابوذر می گفت: «ای کاش مادرم نازا بود و مرا نمی زایید و داستان جهنم به گوشم نمی خورد!» مقداد می گفت: «ای کاش من پرنده ای بودم، در بیابان ها می زیستم و حساب و عقابی نمی داشتم و این شرح دوزخ را نمی شنیدم!»

حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام می فرمود: «ای کاش درندگان گوشت مرا پاره پاره می کردند و مادرم مرا نمی زایید و این داستان جهنم را نشنیده بودم.» سپس آن امام عالی مقام دستش را بالای سر مبارک خود گذاشت و با چشمانی گریان فرمود: «آه از دوری سفرت آخرت! آه از اندکی زاد و توشه سفر قیامت! به سوی آتش می روند و ربوده می شوند. بیمارانی هستند که عیادتی از آنان نمی شود؛ مجروحینی هستند که مداوا نمی شوند و اسیرانی که آزاد نمی گردند، از آتش می خورند، از آن می آشامند، در میان طبقات جهنم می غلتند وپاره های آتش را به جای لباس می پوشند، در صورتی که قبلا لباس های نرم پنبه ای بر تن می کردند؛ با شیاطین همنشین خواهند شد، در صورتی که در دنیا زنان خویش را در آغوش می کشیدند.»

10. کشف الغمّه: احمد بن حنبل در کتاب مُسند خود از ثوبان غلام پیغمبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت می کند که گفت: «هر گاه رسول خدا به سفرمی رفت، آخرین کسی که با او وداع می کرد فاطمه زهرا بود و هر گاه که از سفر باز می گشت، اولین کسی را که دیدار می کرد، آن بانو بود.»

یک بار رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از یکی از جنگ ها مراجعت فرمود. وقتی به در خانه فاطمه آمد، دید که حضرت حسنین علیهما السّلام دستبند نقره بر دست دارند. آن حضرت از همان جا برگشت و به دیدن فاطمه نرفت. وقتی فاطمه اطهر با این منظره مواجه شد، دریافت که پیغمبر خدا به خاطر آن دستبندها مراجعت کرده. او فورا آن پرده ای را که داشت کند و دستبندهای حسنین را باز کرد و آنها را به حسنین داد. آنها نیز با چشم هایی گریان به حضور پیغمبر خدا مشرف شدند. رسول خدا پرده و دستبندها را از آنان گرفت و به ثوبان داد و گفت: «اینها را

ببر نزد فلان قبیله مدینه و برای فاطمه یک جامه یمانی و دو دستبند عاج خریداری کن. آنها اهل بیت منند و من دوست ندارم اشیای نیکو و نفیس خود را در دنیا به مصرف برسانند.»

توضیح: «قلب» با ضمه به معنای «سوار» است، سوار یعنی دستبند. جزری گوید: در حدیث ثوبان آمده که فاطمه علیها سلام حسن و حسین با دو دستبند فضّه زینت کرد. قلب به معنای سوار است.

و گوید: در حدیث ثوبان آمده که به ثوبان گفت: برای فاطمه گردنبندی از رشته های پارچه ای و دو دستبند از عاج خریداری کن. خطّابی در معالم گوید: اگر پارچه ها یمانی نباشد من نمی دانم که چیست و من فکر نمی کنم که گردنبند از این پارچه های یمانی درست شود. ابو موسی گوید: نزد من این احتمال می رود که روایت این گونه بوده. «عَصب» به فتح صاد و آن طناب هایی است که از مفاصل حیوان درست می کنند و آن چیز مدوّری است، پس احتمال می رود که آنان عصب برخی از حیوانات پاک را می گرفتند و آن را می بریدند و مثل بند در می آوردند و چون خشک می شد، از آنها دستبند ساخته می شد. می توان از رگ های مشابه، بندی ساخت که گردنبندها را درست کند.

او گوید: برخی از اهل یمن برایم گفته اند که عصب دندان حیوانی دریایی است که اسب فرعون نام دارد که از این دانه ها و غیر دانه ها مثل دسته کارد و غیر کارد از آن ساخته می شود و آن سفید است.

11. کافی: از فرات بن احنف روایت می کند که گفت: «از امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «در تمام روی زمین گیاهی شریف تر و نافع تر از خُرفه نیست؛ خُرفه سبزی فاطمه است.» آنگاه فرمود: «خدا بنی امیه را لعنت کند، زیرا آنان به دلیل بغضی که با ما و عداوتی که با فاطمه داشتند، این گیاه را «گیاه احمق» نامیدند.»

12. کافی: همچنین از امام جعفر صادق روایت می کند که گفت: «کاسنی سبزی حضرت رسول، ریحان سبزی حضرت علی بن ابی طالب و خُرفه سبزی فاطمه زهرا است.»

13. تهذیب: از صادق آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: «حضرت زهرا صبح روزهای شنبه به سراغ قبور شهدای احد می رفت، کنار قبر حضرت حمزه می ایستاد و بر او رحمت می فرستاد و برایش طلب مغفرت می کرد.»

14. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم سبب نزول این آیه را که می فرماید: «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَیْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُون»(1)، {چنان نجوایی صرفاً از [القائات] شیطان است، تا کسانی را که ایمان آورده اند دلتنگ گرداند، و[لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی رساند، و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند.} از امام جعفر صادق بدین شرح نقل می کند: «یک شب فاطمه زهرا در عالم خواب دید که پیغمبر اکرم، فاطمه اطهر، علی مرتضی، امام حسن مجتبی، و امام حسین علیهم السّلام تصمیم گرفتند که از مدینه طیبه خارج شوند. وقتی از دیوارهای مدینه گذشتند، بر سر یک دو راهی رسیدند. رسول خدا راه دست راست را انتخاب کرد و رفتند تا به منطقه ای که دارای نخلستان و آب بود رسیدند. آنگاه پیغمبر گوسفندی خرید که در یکی از گوش هایش خال ها و نقطه های سفیدی دیده می شد. سپس دستور داد تا آن را سر بریدند و وقتی از گوشت آن خوردند، همگی وفات کردند. فاطمه زهرا لرزان و هراسان از خواب بیدار شد، ولی چیزی از خواب خود به پیغمبر خدا نگفت.

صبح که شد رسول خدا الاغی آورد و حضرت زهرا را بر آن سوار کرد. آنگاه دستور داد که امیرالمؤمنین علی علیه السّلام و حسن و حسین علیهم السّلام هم از مدینه خارج شوند. سپس آنها همان گونه که حضرت فاطمه در عالم خواب دیده بود، از مدینه بیرون رفتند. وقتی از دیوارهای مدینه گذشتند و بر سر دو راهی رسیدند، پیغمبر خدا همان طور که فاطمه در خواب دیده بود، راه دست راست را برگزید و رفتند تا به منطقه ای رسیدند که دارای نخلستان و آب بود. سپس حضرت

1- . مجادله / 10

محمّد همان طور که فاطمه در خواب دیده بود، گوسفندی خرید و دستور داد تا آن را ذبح و کباب کردند.

هنگامی که نشستند تا از آن کباب بخورند، فاطمه زهرا برخاست و به گوشه ای رفت. آنگاه از ترس اینکه مبادا بمیرند، شروع کرد به گریه کردن. پیامبر خدا به دنبال او رفت و وقتی چشم های اشکبار دخترش را دید، پرسید: «ای دختر عزیزم! برای چه می گریی؟» گفت: «یا رسول اللّه! من شب گذشته چنین خوابی دیده ام و چون شما درست همان اعمالی را انجام دادی که من در خواب دیده ام، از شما دور شدم تا شاهد مرگ شما نباشم.»

رسول اکرم از جای برخاست و پس از اینکه دو رکعت نماز بجا آورد، با خدای خویش در این باره مناجات کرد. جبرئیل نازل شد و گفت: «یا محمّد! شیطانی وجود دارد که به او «دهار» می گویند. اوست که باعث شده فاطمه چنین خواب وحشتناکی ببیند؛ اوست که مؤمنین را اذیت و مؤمنین را دچار خواب های وحشتناک و حزن انگیز می کند.» رسول خدا فرمود تا جبرئیل آن شیطان را نزد او آورد و آنگاه از او پرسید: «تو فاطمه را دچار چنین خوابی کرده ای؟» گفت: «آری.» پیغمبر خدا سه مرتبه آب دهان به او افکند که هر کدام آنها بر یکی از مواضع بدن او اثر گذاشت.

آنگاه جبرئیل به حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم گفت که هر گاه تو یا یکی از مؤمنین خوابی خوفناک دیدید، بگویید: «اعوذ به ما عاذت به ملائکه اللّه المقربون و انبیائه المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رئیت و من رؤیای.» سپس سوره حمد و سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخوانید و سه مرتبه آب دهان به طرف چپ خود بیندازید. هر کس که این کار را انجام دهد، ضرری از خواب های ترسناکش متوجه او نخواهد شد.» به همین جهت بود که آیه «انّما النجوی من الشیطان» بر حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله نازل شد.

توضیح: واژه «کبراء» و مانند آن را در کتاب های لغتی که در اختیار داشتم به این معنی ندیدم.

15. تفسیر عیاشی: از صادق آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «فاطمه اطهر در عالم خواب دید که گویا حسن و حسین ذبح یا کشته شدند. چون آن بانو از دیدن این خواب محزون شده بود، پدرش پیامبر خدا را از آن آگاه کرد. پیغمبر فرمود: «ای رویا، بیا!» وقتی رویا نزد آن حضرت مجسم شد، پیامبر خدا به وی گفت: «تو این خواب وحشتناک را به فاطمه نمایان کردی؟» گفت: «نه.» رسول خدا گفت: «ای اضغاث! آیا تو فاطمه زهرا را دچار این خواب خوفناک کردی؟» گفت: «آری یا رسول اللَّه!» فرمود: «از این کار چه منظوری داشتی؟» گفت: «می خواستم فاطمه را اندوهناک کنم.» پیامبر خدا رو به فاطمه کرد و گفت: «ببین چه می گوید و اطمینان داشته باش که چیزی نیست.»

16. نوادر راوندی: از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت می کند که گفت: «یک بار شخص کوری از فاطمه زهرا اجازه خواست که به حضورش مشرف شود. فاطمه اطهر اجازه داد که آن شخص کور به حضورش برسد، اما خود را از وی پوشانید. پیامبر اسلام به زهرا گفت: «این مرد کور بود و تو را را نمی دید. چرا خود را از او پوشاندی؟» فاطمه پاسخ گفت: «اگر چه او مرا نمی دید، ولی من او را می دیدم. گذشته از این بویم به مشام او می رسید!» رسول خدا فرمود: «شهادت می دهم که تو پاره تن من هستی.»

نیز می نویسد: «پیغمبر عظیم الشأن اسلام از اصحاب خود پرسید: «زن چیست؟» گفتند: «زن عورت است.» (یعنی باید از انظار نامحرمان پوشیده باشد) فرمود: «زن چه موقع به خدای خود نزدیک تر است؟» اصحاب نتوانستند به این پرسش پیامبر اسلام پاسخ دهند. موقعی که این پرسش به گوش فاطمه اطهر رسید گفت: «نزدیک ترین اوقات زن به خدای خود هنگامی است که در اندرون خانه خود باشد.» پس از این جواب بود که پیامبر خدا گفت: «حقا که فاطمه پاره تن من است.»

1. اقبال الاعمال: ازدواج فاطمه زهرا دختر حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله با حضرت علی بن ابی طالب، در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم سال سوم هجری واقع شد. روزه گرفتن در این روز مستحب است. به پاس شکر خدا که توفیق داد حجت او (علی علیه السّلام) و برگزیده او (فاطمه سلام الله علیها) با هم ازدواج کنند.»

در تاریخ بغداد از ابن عباس روایت می کند: آن شبی که فاطمه زهرا را به خانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام بردند، پیغمبر معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله جلو فاطمه، جبرئیل سمت راست، میکائیل طرف چپ و تعداد هفتاد هزار ملک در پشت سر آن بانو بودند که خدا را تا طلوع فجر تسبیح و تقدیس می گفتند.

2. مصباح: رسول خدا روز اول ماه ذی الحجه و به قولی روز ششم این ماه، فاطمه اطهر را به نکاح حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام درآورد.

3. عیون اخبار الرضا: از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت می کند که گفت: «پیغمبر اکرم اسلام به من گفت: «یا علی! گروهی از مردان قریش درباره فاطمه زهرا مرا مورد عتاب قرار دادند و گفتند که ما خواستگار فاطمه بودیم و تو نپذیرفتی، اکنون او را به علی بن ابی طالب دادی.» من گفتم: «به خدا قسم من نبودم که درخواست ازدواج شما با فاطمه را رد کردم، بلکه خدا خواستگاری شما را نپذیرفت و فاطمه را برای علی تزویج کرد، زیرا جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «خدای تعالی می فرماید اگر من علی را خلق نمی کردم، از حضرت آدم به بعد شوهری که شایسته فاطمه باشد در روی زمین یافت نمی شد.»

عیون اخبار الرضا باز به سند دیگر، مانند این روایت را آورده است.

4. امالی طوسی: از ضحاک بن مزاحم نقل می کند که گفت: ازحضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «یک روز ابوبکر و عمر نزد من آمدند و گفتند که کاش پیش رسول خدا می رفتی و درباره ازدواج فاطمه گفتگو می کردی. وقتی که من نزد پیامبر خدا رفتم و آن بزرگوار مرا دید، خندید و گفت: «یا اباالحسن! آیا برای حاجتی که داری نزد من آمده ای؟» من خویشاوندی و پیشقدمی در اسلام و یاری های خود به آن حضرت و جهادهایی را که در راه خدا کرده بودم، برای آن حضرت شرح دادم. پیغمبر اکرم فرمود: «یا علی! راست می گویی. مقام تو بالاتر از این است که ذکر کردی.» گفتم: «یا رسول اللَّه! فاطمه زهرا را به همسری من درآور!» گفت: «یا علی! قبل از تو چند نفر دیگر این درخواست را از من کرده اند، ولی هر بار که به فاطمه می گفتم اظهار بی میلی می کرد. لختی بمان تا من نزد او بروم و برگردم.»

هنگامی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نزد فاطمه اطهر رفت، آن بانو از جای بر خاست، عبای پدر خود را گرفت، نعلین های آن حضرت را از پا خارج کرد، آب آورد و پاهای آن حضرت را با دست های خود شستشو کرد و آنگاه نشست. پیغمبر خدا فرمود: «ای فاطمه!» گفت: «لبیک یا رسول اللَّه!» گفت: «تو خود از خویشاوندی، فضایل و پیشقدمی علی بن ابی طالب در اسلام آگاهی. من از خدای سبحان خواسته ام که ترا به همسری بهترین و محبوب ترین خلق خود درآورد. علی درباره ازدواج با تو با من سخن گفته. تو چه صلاح می دانی؟» فاطمه اطهر ساکت شد و صورت خود را از پیغمبر خدا بر نگردانید. رسول خدا عدم رضایت فاطمه را از صورتش دریافت، از این روی برخاست و فرمود: «اللَّه اکبر! سکوت فاطمه دلیل بر رضایت وی خواهد بود.»

پس از این ماجرا جبرئیل نزد پیامبر اکرم آمد و گفت: «یا محمّد! فاطمه را به نکاح حضرت علی بن ابی طالب درآور، زیرا خدا راضی است که زهرا برای علی و علی برای زهرا باشد.» حضرت امیر می فرماید: «رسول خدا فاطمه را به نکاح من درآورد، آنگاه نزد من آمد، دستم را گرفت و فرمود: «بسم اللَّه! برخیز و این دعا را بخوان: «علی برکه اللّه، و ما شاءَ اللّهُ، لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ، تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ!» سپس مرا

آورد و نزد حضرت زهرای اطهر نشانید. آنگاه فرمود: «بار خدایا ! اینان نزد من محبوب ترین خلق تویند. تو ایشان را دوست داشته باش و خیر و برکت به فرزندانشان عطا بفرما و ایشان را محفوظ بدار. پروردگارا ! من ایشان و ذریه ایشان را از شر شیطان رجیم به تو می سپارم.»

توضیح: «رِسل» با کسره، به معنای تأنّی و رفق است.

5. امالی طوسی: همچنین از حضرت صادق آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «هنگامی که پیغمبر معظم اسلام فاطمه اطهر را به عقد علی بن ابی طالب درآورد و نزد فاطمه آمد، دید آن بانو گریان است. فرمود: «برای چه گریانی ! به خدا قسم اگر در میان اهل بیت من کسی از علی بهتر می بود، من تو را به عقد او در می آوردم. نه اینکه من تو را تزویج کرده باشم، بلکه خدا تو را برای علی تزویج کرده و مادامی که آسمان ها و زمین برقرار باشند، خمس را به جای مهریه تو قرار داده است.»

حضرت امیر می فرماید: «پیغمبر خدا به من فرمود که برخیز و برو زره خود را بفروش. من برخاستم و رفتم زره خود را فروختم، پول آن را گرفتم و به حضور پیامبر اکرم آوردم. آن بزرگوار پول ها را در کنار خود ریخت و از من نپرسید که چه مبلغ پول است. من هم چیزی به آن حضرت نگفتم. سپس بلال را خواست، یک مشت از آن پول ها را برگرفت و به وی داد و فرمود: «با این پول برای فاطمه عطر خریداری کن.» بعد هر دو مشت خود را از آن پول ها پر کرد، آن را به ابوبکر داد و به وی فرمود: «با این پول برای فاطمه لباس و اثاثیّه منزل خریداری کن.»

آنگاه عمار بن یاسر و گروه دیگری از اصحاب را همراه ابوبکر روانه کرد. هنگامی که آنها وارد بازار شدند، اشیایی را که به دنبالش بودند انتخاب می کردند، ولی نمی خریدند تا ابوبکر آنها را پسند کند، آنگاه آنها را خریداری می کردند.»

یک پیراهن به مبلغ هفت درهم؛ یک نقاب به مبلغ چهار درهم؛ یک قطیفه مشکی خیبری؛ یک تخت که وسط آن را با لیف خرما بافته بودند؛ دو عدد تشک که یکی از آنها را از لیف خرما و دیگری را از پشم پر کرده بودند؛ تعداد چهار متکا از پوست طائف که وسط آنها را با علف اذخر پر کرده بودند؛ یک پرده پشمی؛ یک

حصیر حجری؛ یک آسیای دستی؛ یک بادیه مسی؛ یک ظرف آبخوری که از پوست ساخته شده بود؛ یک کاسه چوبی برای شیر؛ یک مشک آب؛ یک آفتابه قیر اندود؛ یک سبوی سبز و چند کوزه سفالی.

هنگامی که اشیای مذکور را خریدند، ابوبکر مقداری از آنها را برداشت و بقیه آنها را هم اصحاب پیامبر خدا برداشتند و به طرف منزل رسول اکرم رفتند. وقتی که آنها را به رسول خدا عرضه کردند، آن حضرت آنها را با دست مبارک خود زیر و رو می کرد و می فرمود: «خدا اینها را برای اهل بیت من مبارک گرداند!» حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام می فرماید: «من پس از این ماجرا به مدت یک ماه با پیغمبر معظم اسلام نماز می خواندم و به منزل خویش بازمی گشتم، بی آنکه درباره فاطمه اطهر چیزی به رسول خدا بگویم. تا اینکه زنان پیامبر اکرم به من گفتند: «می خواهی ما از حضرت رسول اکرم خواهش کنیم که فاطمه را در اختیار تو بگذارد؟» گفتم بلی. وقتی آنها به حضور رسول مشرف شدند، ام ایمن گفت: «یا رسول اللّه ! اگر خدیجه کبرا زنده بود چشمش به خاطر عروسی فاطمه زهرا روشن می شد. علی بن ابی طالب علیه السّلام دوست دارد که فاطمه را ببرد. ما تقاضا داریم چشم فاطمه را به علی روشن کنی و ایشان را در اختیار یکدیگر بگذاری تا چشم های ما هم روشن گردد.

رسول اعظم فرمود: «پس چرا علی زوجه خود را از من مطالبه نمی کند، در صورتی که من انتظار داشتم علی این کار را کند؟» من گفتم: «یا رسول اللّه ! من از شما خجالت می کشیدم.» سپس آن بزرگوار رو به سوی زنان کرد و فرمود: «چه کسانی اینجایند؟»ام سلمه گفت: «من و زینب و فلان و فلان.» فرمود: «یکی از حجره های مرا برای پسر عمویم علی و دخترم فاطمه زهرا آماده کنید.» ام سلمه گفت: «کدام حجره یا رسول اللّه؟» فرمود: «حجره تو.» آنگاه به زنان خویش دستور داد تا خود را آراستند و لوازم عروسی زهرای اطهر را مهیا کردند.

ام سلمه می گوید: «من به فاطمه اطهر گفتم آیا برای خود عطری تهیه کرده ای؟» فرمود آری. فاطمه زهرا یک شیشه عطر آورد و مقداری از آن در دست من ریخت. آن عطر شمیم خوشی داشت که من هرگز بویی نظیر آن را نبوییده بودم.

از فاطمه پرسیدم: «این عطر را از کجا آورده ای؟» فرمود: «هر گاه دحیه کلبی به حضور رسول خدا مشرف می شد، آن حضرت به من می فرمود که برای عموی خود پشتی بگذار. بعد از آنکه برایش پشتی می گذاشتم، چیزی از میان لباس های او فرو می ریخت و به من دستور می داد که آن را جمع کنم.» حضرت علی بن ابی طالب از رسول خدا پرسید: «این چیست که فرو می ریزد؟» فرمود: «عنبری است که از بال های جبرئیل فرو می ریزد.»

حضرت علی علیه السّلام می فرماید: «پیامبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله به من فرمود: «یا علی! غذای فراوانی برای عروسی و اهل و عیال خود درست کن! یا علی! گوشت و نان به عهده ما، خرما و روغن هم به عهده تو.» من رفتم مقداری خرما و روغن خریدم. پیغمبر معظم اسلام آستین های خود را بالا زد، خرماها را خرد کرد و در میان روغن ریخت و با آن غذایی طبخ کرد که به عربی آن را خبیص می نامند. آنگاه گوسفند فربهی نیزبه ما عطا کرد و نان فراوانی را تدارک دید.

آنگاه حضرت رسول به من فرمود: «هر کسی را که دوست داری برای صرف غذای عروسی خود دعوت کن.» من وارد مسجد که تمام صحابه در آن حضور داشتند شدم. خجالت کشیدم که گروهی را دعوت کنم و گروهی دیگر را دعوت نکنم. از این روی بالای یک بلندی که در آنجا بود رفتم و ندا در دادم که بیایید و از ولیمه عروسی فاطمه بهره مند شوید! جمعیت زیادی از مردم آمدند. من از کثرت جمعیت و کمبود غذا خجالت می کشیدم. وقتی پیغمبر از دلیل خجلت من آگاه شد فرمود: «یا علی! من دعا می کنم که خدا به غذای شما برکت دهد.»

علی علیه السّلام می فرماید: «جمعیت که بیشتر از چهار هزار نفر بودند، تا آخرین نفر از غذا و آب خوردند و آشامیدند تا همه سیر شدند و باز هم غذا اضافه آمد. آنان برای من دعای خیر و برکت کردند. آنگاه پیغمبر اعظم اسلام دستور فرمود کاسه هایی را پر از غذا کنند و آنها را برای زنان خویش عطا کرد. سپس آن بزرگوار کاسه ای را پر از غذا کرد و فرمود: «این هم برای فاطمه و شوهرش.»

نزدیکی های غروب حضرت رسول به ام سلمه فرمود که فاطمه زهرا را بیاورد. ام سلمه رفت و حضرت زهرا آورد. پر لباس های آن حضرت به زمین کشیده

می شد و به قدری از روی پدر بزرگوارش خجالت می کشید که یک بار به زمین خورد. پیامبر خدا به او فرمود: «خدا تو را در دنیا و آخرت از زمین خوردن نگه دارد.» موقعی که فاطمه اطهر مقابل پدر خود رسید، رسول خدا نقاب را از صورت آن بانو برداشت تا حضرت علی سیمای آن شفیعه روز جزا را ببیند. سپس حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله دست فاطمه عزیز را گرفت، دستش را در میان دست امیرالمؤمنین گذاشت و فرمود: «یا علی! خدا قدم این دختر پیغمبر را برای تو مبارک کند! یا علی! فاطمه خوب زوجه ای است، ای فاطمه! علی خوب شوهری است. حال به خانه روید و عملی انجام ندهید تا خود بیایم.»

حضرت امیر می فرماید: «من دست فاطمه را گرفتم و به طرف خانه رفتیم. وقتی به آنجا رسیدیم وی گوشه ای نشست و من هم کنار او نشستم. من و فاطمه هر کدام به این دلیل که از یکدیگر خجالت می کشیدیم، به زمین نگاه می کردیم. سپس پیامبر خدا آمد و فرمود: «چه کسی اینجاست؟» گفتیم: «یا رسول اللّه! بفرمایید، بسیار خوش آمدید!» رسول خدا وارد شد، فاطمه اطهر را در یک طرف خود نشاند و به وی فرمود: «مقداری آب برایم بیاور.»

فاطمه زهرا برخاست، ظرفی را پر از آب کرد و به حضور آن حضرت آورد. رسول خدا مقداری از آن آب را در دهان مبارک خود ریخت و پس از مضمضه کردن آب، دوباره آن را در کاسه ریخت و پس از آنکه مقداری از آب کاسه را به سر فاطمه اطهر ریخت به بانو فرمود: «نزدیک من بیا!» وقتی نزدیک آمد مقداری از آن آب را در میان پستان های آن بانو پاشید. سپس به او فرمود که برگردد. وقتی برگشت مقدار دیگری از آن آب را در میان دو کتف وی پاشید و فرمود: «بار خدایا! این دخترم محبوب ترین خلق است نزد من. پروردگارا! این علی برادر من است که محبوب ترین مخلوق است نزد من. بار خدایا! این علی را ولی و مطیع خود قرار بده و اهل و عیالش را برایش مبارک بگردان!» پس از این سخنان فرمود: «یا علی! اکنون نزد زوجه ات برو! برکت و رحمت خدا که پسندیده و با عظمت است بر شما اهل بیت باد!»

ص: 134

توضیح: «مزمّل» یعنی ملفوف (پیچیده شده). «شریط» برگ درخت خرماست که به شکل مفتولی درآمده و با آن تخت و مانند آن بسته می شود.

فیروز آبادی گوید: «خیش» پارچه هایی است که در بافت آن لطافتی است و نخ های آن کلفت است از پارچه های کتان پس از رسیدن آن و یا از رشته های پارچه ای کلفت.

من جزّ الغنم: با کسره یعنی پشمی از گوسفند بریده می شود و «مخضب» مانند منبر به معنای مرکن است، مرکن یعنی طشت.

فقّر عین فاطمه: ظاهر آن این است که به صیغه امر است، بنابر اینکه ثلاثی مجرد آن نیز متعدی باشد ولی در کتاب های لغتی که ما داریم متعدّی نیامده است.

جوهری گوید: «شدخ» شکستن چیز توخالی است و نیز گوید: «حین» خرمایی است که با روغن و پنیر مخلوط شده است. «سحب» به معنای کشیدن است. «قعب» کاسه چوبی است،

بک حفیّاً: جوهری گوید: می گویی «حفیت به» با کسره یعنی در تکریم و لطف به او مبالغه کردم.

بنابر این «حفّنابک» یعنی مطیع تو در نهایت اطاعت و یا با محبّت به خلق و خیر خواهی آنان به سبب اطاعت از دستور تو.

6. امالی طوسی: از یونس بن ظبیان روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «اگر خدا حضرت علی بن ابی طالب را خلق نمی کرد، در سراسر زمین کفو و همسری برای فاطمه زهرا پیدا نمی شد .»

7. امالی طوسی: همچنین نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام، شانزده روز بعد از رحلت رقیه خواهر حضرت زهرا علیها السّلام، با فاطمه اطهر عروسی کرد. این عروسی در چند روزی که از ماه شوال می گذشت و علی علیه السّلام تازه از جنگ بدر مراجعت کرده بود انجام گرفت. بنا به روایتی حضرت علی در روز سه شنبه که ششم ماه ذیحجه بود عروسی کرد. و خدای متعال می داند.

8. خصال: از ابو ایوب انصاری روایت می کند که گفت: «یک بار پیغمبر اکرم اسلام بیمار شد و فاطمه زهرا در مدتی که رسول خدا دوره نقاهت را طی می کرد، به

عیادت پدرش آمد. هنگامی که ضعف و ناتوانی پیامبر اکرم را مشاهده کرد، چنان محزون و دلشکسته شد که اشک از گونه های مبارکش جاری شد. پیغمبر اکرم به حضرت زهرا فرمود: «خدای علیم عنایتی به زمین کرد و شوهر تو را انتخاب کرد. آنگاه به من وحی کرد تا تو را به نکاح او در آوردم.ای فاطمه! آیا نمی دانی که خدا تو را گرامی داشته؟ زیرا تو را به همسری علی درآورده که در اسلام آوردن پیشقدم همگان است، حلمش سرآمد و علمش فراتر از دیگران است؟»

فاطمه اطهر پس از شنیدن این مژده بسیار شادمان شد. پیغمبر اعظم اسلام بر آن شد خصالی را که خدا به علی بن ابی طالب نصیب کرده، بیشتر برای فاطمه شرح دهد. از این روی فرمود: «ای فاطمه! حضرت علی بن ابی طالب دارای هشت خصلت است: به خدا ایمان دارد؛ دارای علم است؛ حکمت دارد؛ زوجه ای مثل تو و فرزندانی چون حسن و حسین دارد؛ دارای مقام امر به معروف است؛ نهی از منکر می کند و قضاوت هایش طبق قرآن مجید است. ای فاطمه! ما اهل بیتی هستیم که خدا هفت خصلت به ما عطا کرده که آن هفت خصلت را پیش از ما به هیچ کس عطا نفرموده است و بعد از ما نیز هیچ کس به این خصلت ها نخواهد رسید. این هفت خصلت عبارتند از: پیغمبر ما که پدر تو باشد، بهترین پیامبران است؛ وصی پیغمبر ما که شوهرت علی باشد، بهترین اوصیا است؛ حضرت حمزه که عموی پدر تو است، بزرگ شهیدان و از ما است؛ جعفر طیار که با دو بال خود در بهشت پرواز می کند از ماست و حسنین که فرزندان و دو سبط این امت به شمار می روند، از ما هستند.»

9. امالی صدوق: از ابن عباس، از رسول خدا روایت می کند که فرمود: «خدای سبحان بین من و علی بن ابی طالب عقد برادری قرار داد؛ دخترم فاطمه را در بالای آسمان های هفتگانه به نکاح علی درآورد و ملائکه مقربین را شهود این ازدواج قرار داد و علی را وصی و خلیفه من کرد. پس علی از من و من از علی هستم. دوست علی دوست من، و دشمن وی دشمن من خواهد بود. ملائکه مقربین به وسیله محبت علی بن ابی طالب به خدا تقرب می جویند.»

10. امالی صدوق: همچنین از حضرت علی بن ابی طالب روایت می کند که فرمود: «یک بار ام ایمن در حالی که چیزی در میان چادر خود داشت، به حضور

رسول خدا مشرف شد ، رسول اکرم به او فرمود: «این چیست که همراه داری؟» گفت: «من به عروسی فلان دختر رفته بودم. چیزی که در زیر چادر دارم، یکی از چیزهایی است که برای عروس نثار کرده بودند.» آنگاه ام ایمن به گریه افتاد و گفت: «یا رسول اللّٰه ! تو فاطمه را عروس کردی، ولی چیزی برایش نثار نکردی.» پیغمبر خدا به او فرمود: «دروغ مگو ! زیرا وقتی خدای رئوف فاطمه را به نکاح علی درآورد، به درختان بهشت دستور داد تا از زیور، حله، یاقوت، درّ، زمرد و استبرق خود برای آنان نثار کردند و آنها به اندازه ای از آنها برگرفتند که کسی غیر از خدا نمی داند. خدا درخت طوبا را مهریه فاطمه زهرا قرار داده که در منزل بهشتی علی علیه السّلام قرار دارد»

تفسیر عیّاشی نیز همین روایت را آورده است.

11. تفسیرعلی بن ابراهیم قمی: هر کس نزد رسول خدا به خواستگاری حضرت فاطمه می رفت، آن بزرگوار به او جواب منفی می داد تا اینکه کار به جایی رسید که مردم به کلی از ازدواج با فاطمه اطهر مأیوس شدند.

وقتی رسول خدا بر آن شد که حضرت فاطمه را به نکاح حضرت علی درآورد و با فاطمه اطهر در این باره مشورت کرد، زهرای اطهر گفت: «پدر جان ! در این مورد نظر شما بر نظر من مقدم است، اما زنان قریش می گویند که علی شکم بزرگی دارد، ساق دست هایش بلند و بند استخوان هایش ضخیم است، جلوی سرش مو ندارد، چشمان بزرگی دارد، دائما خنده بر لب دارد و از مال و ثروت هم بی بهره است.»

رسول اعظم در جوابش فرمود: «آیا نمی دانی که خدای علیم عنایتی به زمین کرد و مرا از میان مردان عالم انتخاب کرد. آنگاه بار دیگرعنایت فرمود و علی ابن ابی طالب را از میان مردان جهان برگزید. سپس برای بار سوم عنایتی کرد و تو را از میان زنان عالمین انتخاب کرد؟ ای فاطمه ! وقتی مرا به آسمان بردند، دیدم بر سنگ بیت المقدس نوشته شده«خدایی غیر از خدای یکتا نیست، محمّد رسول خدا است من محمّد را به وسیله وزیر او تأیید و یاری کرده ام» من از جبرئیل پرسیدم: «وزیر من کیست؟» گفت علی بن ابی طالب. هنگامی که به سدره المنتهی رسیدم، دیدم بر

آن نوشته شده «من خدایی هستم که غیر از من خدایی نیست، محمّد صلی اللّٰه علیه و آله برگزیده من است من محمّد را به وسیله وزیرش تایید و نصرت کرده ام.» گفتم: «جبرئیل! وزیر من کیست؟» گفت علی بن ابی طالب. موقعی که از سدره المنتهی گذشتم و به عرش پروردگار عالم رسیدم، دیدم بر یکی از ستون های عرش نوشته شده «من همان خدایی هستم که غیر از من خدایی نیست، محمّد حبیب من است من او را به وسیله وزیرش تأیید و یاری کرده ام.»

وقتی داخل بهشت شدم درخت طوبا را دیدم. ریشه آن درخت در منزل علی بن ابی طالب بود. هیچ قصر و منزلی در بهشت نیست که یکی از شاخه های آن درخت در آن وجود نداشته باشد؛ بالای آن درخت سبدهایی پر از سندس و استبرق وجود دارد که در هر سبدی، هزار هزار سبد وجود دارد و در هر سبدی صد هزار حله است؛ هیچ حله ای در آن نیست که به دیگری شباهت داشته باشد، با اینکه هر کدام به رنگی هستند. آنها لباس های اهل بهشت هستند. در وسط آن سایه ای است کشیده شده، پهنای بهشت به اندازه پهنای آسمان و زمین است. بهشت برای افرادی که به خدا و رسولش ایمان داشته باشند آماده شده است.

اگر کسی سواره مدت صد سال در آن سایه راه طی کند، آن سایه تمام نخواهد شد و همین است قول خدا که می فرماید: «وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ»(1)، { سایه کشیده. } اهل بهشت میوه خود را از زیر آن درخت می گیرند. غذای اهل بهشت در میان خانه هایشان آویزان است. در هر شاخه از آن درخت، صد رنگ میوه وجود دارد که بعضی از آن رنگ ها را در دنیا دیده و شنیده اید و بقیه دیگر را نه دیده و نه شنیده اید. هر گاه یکی از آن میوه ها چیده شود، میوه دیگری به جای آن نمایان می شود. آن میوه ها هیچ گاه پایان نمی پذیرند و ممنوع نخواهد شد.

نهری در زیر آن درخت در جریان است که چهار نهر دیگر از آن جاری می شود. آن چهار نهر همان است که قرآن می فرماید: «أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى»،

1- . واقعه / 29

{نهرهایی از آبی که فاسد نمی شود؛ نهرهایی از شیری که طعم آن تغییر نمی کند؛ نهرهایی از خمر که به آشامندگان لذت می دهند؛ نهرهایی از عسل تصفیه شده. }(1) ای فاطمه ! خدای رئوف هفت خصلت به علی عطا فرموده که عبارتند از:

علی اولین کسی است که با من از قبر خارج خواهد شد.

علی اولین کسی است که با من بر لب صراط می ایستد و به آتش می گوید: «این شخص را بگیر و آن را رها کن.»

علی اولین کسی است که بدنش بعد از من پوشیده خواهد شد.

علی اولین کسی است که با من در طرف راست عرش توقف خواهد کرد.

علی اولین کسی است که با من در بهشت را خواهد کوبید.

علی اولین کسی است که با من ساکن علیین خواهد شد.

علی اولین کسی است که با من از شراب سر به مهر بهشت می آشامد؛ همان شرابی که مهر آن از مشک است و افراد راغب به آن رغبت پیدا می کنند.

ای فاطمه ! اینها نعمت هایی هستند که خدای رئوف برای اینکه علی در دنیا ثروتی ندارد، در عالم آخرت در بهشت به وی عطا فرموده است. اما اینکه می گویی علی دارای شکم بزرگی است؛ علی دارای علم مخصوصی است که به واسطه آن خدا او را در میان امت من گرامی داشته است. اما اینکه می گویی جلوی سر علی مو ندارد و چشمانی بزرگ دارد، برای این است که خدا او را به صفت حضرت آدم آفریده است. علت بلند بودن دست های علی این است که دشمنان خود و دشمنان رسول را با آنها به قتل برساند. به وسیله علی است که خدا دین خود را ظاهر می کند، ولو اینکه مشرکین نپسندند. به وسیله علی است که خدا فتح و فیروزی به اسلام می دهد و مشرکین را همان طور که در قرآن نازل شده، به قتل می رساند. او ستمکاران و پیمان شکنان و فاسقین را که از منافقین باشند، با تأویل قرآن به قتل خواهد رسانید. خدا از صلب علی دو بزرگ جوانان اهل بهشت را که زینت بخش بهشت می شوند خارج می کند. ای فاطمه ! خدا هر پیغمبری را که مبعوث کرده، از صلب او

1- . قتال / 17

ذریه و نسلی قرار داده، ولی نسل مرا از صلب علی قرار داده است. اگر علی نبود من ذریه و نسلی نمی داشتم.

پس از این گفتگوها فاطمه اطهر گفت: «یا رسول اللَّه ! من احدی از اهل زمین را بر علی مقدم نخواهم داشت.» آنگاه پیغمبر خدا حضرت فاطمه را به نکاح علی درآورد.

ابن عباس می گوید: «به خدا قسم که غیر از علی کسی لایق و همانند فاطمه یافت نمی شد.»

توضیح: «دحداح» یعنی کوتاه قد و چاق. «اندّح بطنه اندحاحاً»، «اتّسع»، شکمش بزرگ شد و هر دو استخوانی که در مفصل به هم می رسند کردوس نام دارد مانند دو شانه و دو زانو و دو ران، و «انزع» کسی است که موی سرش از دو سوی پیشانی اش عقب نشینی کرده است و شاید در اصل چنین بود که: «له مشاش کمشاش البعیر»، و «مشاش» سرهای استخوان ها است.

الّا و فیها فتر: با فاء کسره دار مابین کنار انگشت ابهام اشاره و در بعضی از نسخه ها با قاف آمده. فیروز آبادی گوید: «فتر» به معنای قدر است و عین الفعل آن حرکت داده می شود و در برخی نسخه ها «قِنو» با کسره است، یعنی «عذق» (شاخه). و «تدّلل» همان است کشیده شدن و «آسن» همان آجن به معنای متغیّر است و شرح دیگر بندهای روایت در کتاب فتن و نیز کتاب احوال امیر مؤمنان علیه السّلام گذشت.

12. امالی صدوق: از حضرت علی بن ابی طالب روایت می کند که فرمود: «من در این آرزو بودم که با فاطمه دختر حضرت محمّد ازدواج کنم، ولی جرات نمی کردم این مطلب را با رسول خدا در میان بگذارم.این آرزو پیوسته در سینه من بود، تا اینکه بالاخره به حضور پیامبر خدا مشرف شدم. آن حضرت به من فرمود: «یا علی !» گفتم: لبیک یا رسول اللَّه ! فرمود: «تصمیم به ازدواج داری؟» گفتم: «رسول خدا بهتر می داند.» پیغمبر خدا در نظر داشت که یکی از زنان قریش را برایم بگیرد، ولی من این خوف را داشتم که مبادا فاطمه از دستم برود.

هنگامی که پیامبر خدا شخصی را نزد من فرستاد و مرا احضار فرمود، من در حالی که از شدت شادمانی سر از پا نمی شناختم به حضور آن حضرت مشرف شدم که در آن موقع در اتاق ام سلمه بود. دیدم آن برگزیده خدا به قدری مسرور و خوشحال است که تا آن روز ندیده بودم. وقتی چشم مبارک آن حضرت به من افتاد، صورت مبارکش می درخشید و آنقدر شادمان و متبسم بود که سفیدی و درخشندگی دندان هایش را به روشنی می دیدم.

رسول خدا به من فرمود: «یا علی! مژده باد تو را! زیرا خدا آن غم و اندوهی که من درباره ازدواج تو داشتم بر طرف کرد.» گفتم: «چگونه یا رسول اللّه!» فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و یک سنبل و قرنفل بهشتی به من داد. من آنها را گرفتم و بوییدم و از جبرئیل پرسیدم: «این سنبل و قرنفل برای چیست؟» گفت: «خدای توانا به ملائکه و ساکنین بهشت دستور داده که بهشت را با درخت و میوه و قصرهای آن را زینت کنند. باد بهشت را مأمور کرد تا انواع و اقسام عطر و بوی خوش را در بهشت منتشر کند. حورالعین بهشتی را دستور داده که سوره طه و طاسین ها و یاسین و حمعسق را تلاوت کنند. سپس منادی از زیر عرش ندا در داده که: «آگاه باشید که امروز روز ولیمه و عروسی علی بن ابی طالب علیه السّلام است. من شما را شاهد می گیرم که فاطمه زهرا دختر محمّد را با رضایت خود به نکاح علی بن ابی طالب درآوردم.»

آنگاه خدای رئوف ابر سفیدی را فرستاد تا لؤلؤ و زبرجد و یاقوت بر سر آنها نثار کند. سپس ملائکه برخاستند و سنبل و قرنفل بهشت را نثار آنها کردند که این سنبل و قرنفل از جمله همان هاست. پس از این ماجرا خدا ملکی را که نامش راحیل است و در میان ملائکه خطیبی بلیغ تر از او وجود ندارد، مامور خواندن خطبه کرد. راحیل خطبه ای خواند که اهل آسمان و زمین نظیر آن را نشنیده بودند، آنگاه منادی بار دیگر در بهشت ندا کرد: «ای ملائکه و ساکنین بهشت من! ازدواج علی بن ابی طالب را که حبیب محمّد است با دختر محمّد تبریک بگویید، زیرا من هم به ایشان تبریک گفته ام. آگاه باشید که من بعد از پیامبران و رسولان، محبوب ترین زنان را به نکاح محبوب ترین مردان درآوردم.»

ص: 141

راحیل گفت: «پروردگارا! چه برکتی بیشتر از آنچه که ما شاهدیم در بهشت به آنها داده ای، به آنها عطا خواهی کرد؟» خدای رئوف فرمود: «برکت بیشتری که به ایشان می دهم این است که آنها با محبت من زندگی خواهند کرد و آنها را برای خلق خود حجت قرار داده ام. به عزت و جلال خودم قسم که من مخلوقی از ایشان به وجود می آورم و نسلی از ایشان ایجاد می کنم که خزانه داران زمین و معدن علم و طرفداران دین خواهند بود و بعد از پیامبران، به وسیله آنان بر خلقم اتمام حجت می کنم.»

پس مژده باد تو را یا علی! زیرا خدا هیچ کس را به اندازه تو گرامی نداشته است. یا علی! من دخترم فاطمه را برای تو تزویج کردم، همان طور که خدای رحمان و رحیم تزویج کرده است. من برای زهرا به همان چیزی راضی شده ام که خدا راضی شده است. اکنون این زن تو و در اختیار تو است. تو از من به وی محق تر و سزاوارتری. جبرئیل به من خبر داده که بهشت مشتاق شما دو نفر است. اگر چنین نبود که خدای توانا مقدر فرموده فرزندانی از شما به وجود بیاید که بر خلق حجت باشند، دعای بهشت و بهشتیان را در حق شما مستجاب می کرد و شما را زودتر به بهشت می برد. یا علی! تو بهترین برادر و بهترین داماد و بهترین همدم منی. یا علی! برای تو همین بس که خدا از تو راضی است.

علی علیه السّلام می فرماید: از رسول خدا پرسیدم: «آیا مقام من به آنجا رسیده که در بهشت از من نام برده شود و خدا ملائکه را برای ازدواج من شاهد بگیرد؟» پیغمبر اکرم فرمود: «خدای رئوف هر گاه ولی و دوست خود را گرامی بدارد، به نوعی گرامی می دارد که تا آن زمان نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده باشد. آری، خدا این مقام را به تو عطا فرموده است.» علی علیه السّلام فرمود: «رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَی»(1)، {پروردگارا! به من توفیق بده که در برابر نعمت تو شکرگزار باشم.} پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: آمین!»

عیون اخبار الرضا علیه السّلام به دو سند این روایت را آورده است.

ص: 142

1- . نمل / 19

13. تفسیر فرات بن ابراهیم: این روایت با اندک اختلافی در آخر آن نقل شده است.

14. قرب الاسناد: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «موقعی که فاطمه اطهر با حضرت علی بن ابی طالب ازدواج کرد، فرش ایشان تکه ای پوست گوسفند بود. هر گاه می خواستند روی آن بخوابند، آن را بر می گرداندند و روی پشم آن می خوابیدند. متکای آنان از پوستی بود که آن را با لیف خرما پر کرده بودند. مهریه فاطمه اطهر نیز یک زره آهنی بود.»

15. امالی طوسی: از جابر بن عبداللّه انصاری روایت می کند که گفت: هنگامی که رسول خدا فاطمه زهرا را به نکاح حضرت علی درآورد، گروهی از قریش نزد پیغمبر خدا آمدند و گفتند: «تو فاطمه را با مهریه اندکی به همسری علی درآوری!» آن حضرت فرمود: «من فاطمه را به نکاح علی درنیاوردم، بلکه آن شبی که مرا به معراج بردند، خدا کنار سدره المنتهی ازدواج فاطمه را انجام داد و به سدره المنتهی فرمود آنچه درّ و گوهر و مرجان داری برای فاطمه زهرا نثار کن. آنگاه حوریان بهشتی سبقت گرفتند و آنها را جمع کردند و فخریه کردند و گفتند: «اینها از نثارهای فاطمه زهرا است!»

هنگامی که شب عروسی فاطمه زهرا فرا رسید، پیغمبر معظم اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم استر خود را آورد، قطیفه ای روی آن افکند و به فاطمه فرمود که سوار شود. آنگاه به سلمان دستور داد تا مهار آن را بکشد و خود آن حضرت آن استر را می راند. در بین راه بود که رسول خدا صدایی شنید. ناگاه دید جبرئیل و میکائیل هر کدام با هفتاد هزار ملک آمده اند. پیامبر خدا به ایشان فرمود: «برای چه به زمین آمده اید؟» گفتند که ما آمده ایم فاطمه زهرا را برای علی بن ابی طالب ببریم. سپس جبرئیل و میکائیل و رسول خدا تکبیر گفتند. از آن زمان به بعد بود که تکبیر گفتن در عروسی ها رواج یافت.

توضیح: «وجبه» افتادن با شدّت و صداست و در برخی نسخه ها وجیبه با حاء بی نقطه و یاء دو نقطه آمده است، و وحی سخن نهانی است.

ص: 143

16. عیون اخبار الرضا: از پیغمبر اکرم روایت می کند که فرمود: «تا وقتی خدا به من دستور نداد، من فاطمه را تزویج نکردم.»

17. عیون اخبار الرضا: همچنین از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «ملکی نزد من آمد و گفت: «یا محمّد! خدا تو را سلام می رساند و می فرماید که چون من فاطمه را به نکاح علی درآوردم، تو نیز این کار را بکن. من به درخت طوبا دستور داده ام که درّ و یاقوت و مرجان ها را آماده کنند. اهل آسمان از این ازدواج مسرور و خوشحال شدند. به زودی دو فرزند از او به وجود می آید که زینت و بزرگ جوانان اهل بهشت خواهند بود. یا محمّد! مژده باد تو را که تو بهترین اولین و آخرین خواهی بود.»

صحیفه الرضا علیه السّلام نیز همین روایت را آورده است.

18. امالی طوسی: از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت می کند که فرمود: یک بار پیغمبر اعظم اسلام از ام ایمن پرسید: «برادرم کجا است؟» گفت: «برادرت کیست؟» فرمود علی. گفت: «یا رسول اللّٰه! تو دختر خود را به همسری علی داده ای و باز هم به او می گویی برادرم؟» فرمود: «آری ای ام ایمن! به خدا قسم که من دخترم را به همسری داده ام که در دنیا شریف است و در دنیا و آخرت بسیار آبرومند و از مقربین خواهد بود.»

19. امالی طوسی: همچنین از حضرت امام جعفر صادق روایت می کند که فرمود: «خدای رئوف یک چهارم دنیا را مهریه فاطمه قرار داده است. بنابراین یک چهارم دنیا مال فاطمه است. گذشته از این، بهشت و دوزخ را نیز مهریه زهرا قرار داده است. زهرا دشمنان خود را روانه دوزخ و دوستان خود را وارد بهشت می کند. فاطمه صدیقه کبرا است و قرن های گذشته نسبت به وی معرفت داشتند.»

20. قرب الاسناد: از حضرت صادق آل محمّد روایت می کند که فرمود: «پیامبر خدا فاطمه را در مقابل یک زره که معادل سی درهم بود، به نکاح علی علیه السّلام درآورد.»

مؤلف: در ازدواج امام جواد علیه السّلام می آید که فرمود: محمّد بن علی بن موسی از امّ الفضل دختر عبدالله خواستگاری می کند و مهر جدّه اش فاطمه را که پانصد درهم کامل بود را به عنوان صداق به او می دهد.

21. خرائج و جرائح: «هنگام عروسی حضرت فاطمه که فرا رسید، پیغمبر اکرم غذایی از خرما و روغن که آن را خبیص می گویند تهیه کرد و به حضرت علی فرمود: «مردم را برای ولیمه حضرت فاطمه دعوت کن.»امیرالمؤمنین می گوید: «من نزد مردم آمدم و به آنها گفتم که بیایید و از ولیمه عروسی استفاده کنید. وقتی مردم آمدند رسول خدا فرمود: «ده نفر ده نفر بر سر سفره حاضر شوند.» پیامبر خدا علاوه بر اینکه به آنها غذا می داد، روغن و خرما هم به ایشان عطا می کرد. با این حال غذا همچنان برکت می کرد. هنگامی که غذای مردها را داد به طرف ظرف غذا رفت، آب دهان مبارک خود را به آن زد و از خدا خواست که به آن برکت دهد. سپس از آن غذا برای زنانش فرستاد و فرمود بخورید.

آنگاه پیغمبر خدا کاسه ای خواست، مقداری غذا در آن ریخت و به من فرمود: «این غذا هم برای تو و زوجه ات است.» آنگاه جبرئیل با گروهی از ملائکه نازل شدند و هدیه ای آوردند. رسول خدا به ام سلمه فرمود: «این ظرف را پر از آب کن.» بعد به من فرمود: «یا علی! نصف این آب را بیاشام.» سپس به فاطمه فرمود که تو نیز مقداری از این آب را بیاشام. آنگاه پیامبر خدا بقیه آن آب را گرفت و به صورت و گلوی فاطمه پاشید. رسول خدا پس از این کار، سبدی را که مقداری نان قندی و موز و کشمش در میان آن بود باز کرد و فرمود: «اینها هدیه جبرئیل است.» سپس یک گلابی از توی سبد بیرون آورد و فرمود: «این نیز هدیه بهشتی است.» آنگاه آن را به دو قسمت تقسیم کرد، یک قسمت آن را به علی و قسمت دیگرش را به فاطمه زهرا عطاء کرد.

22. مناقب ابن شهرآشوب: از گروهی از اهل تسنن و حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که درباره معنای این آیه که می فرماید: «وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ

ص: 145

مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْرا»(1)، {خدا آن خدایی است که بشری را از آب آفرید و آن را نسب و نسل و داماد قرار داد. } فرمود: «منظور از این افراد حضرت محمّد، علی، حسن و حسین علیهم السّلام و حضرت قائم در آخرالزمان است، زیرا از میان صحابه تنها کسی که با رسول خدا هم نسبت، هم پیوند سببی و هم خویشاوندی داشت، حضرت علی علیه السّلام بود. به همین دلیل است که به دلیل نسب و سبب ارث می برد.»

بنا به روایتی منظور از کلمه «بشر» که در این آیه شریفه آمده، حضرت رسول، مقصود از «نسب» حضرت فاطمه و منظور از کلمه «صهر» حضرت علی است. ابن سیرین گوید: این آیه در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام شوهر حضرت فاطمه سلام الله علیها نازل شده است حضرت علی پسر عموی پیامبر و شوی دختر اوست پس علی علیه السّلام هم نسب و هم صهر است (هم خویشاوند و هم داماد)

ابن حجّاج گوید:

به مصطفی و به داماد او و وصی او در روز غدیر

کعب بن زهیر گوید:

داماد پیامبر و بهترین همه مردم

امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند متعال به رسولش وحی کرد که به فاطمه بگو از علی سرپیچی نکنی، چرا که اگر علی غضب کند، من برای غضب او غضب خواهم کرد.

به پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد تزویج فاطمه با علی علیه السّلام ایرادی گرفته شد. حضرت فرمود: اگر خداوند علی بن ابی طالب را نیافریده بود، برای فاطمه همتایی نبود. و در روایتی آمده: «اگر تو ای علی نبودی، برای فاطمه همتایی در روی زمین نبود.»

1- . فرقان / 56

امام صادق علیه السّلام فرمود: «اگر چنین نبود که خداوند امیرالمؤمنان علی علیه السّلام را آفرید، برای فاطمه بر روی زمین همتایی نبود از آدم گرفته تا پس از او.»

و گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله از شیخین (ابوبکر و عمر) زن گرفت و به عثمان دو دختر تزویج کرد.

مؤلف: تزویج کردن دلالت بر فضیلت ندارد و تنها بر پایه اظهار شهادتین (اسلام) استوار است. گفتنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از گروهی زن گرفته اند و اما عثمان در ازدواج او اختلاف بسیار است و اینکه پیامبر آن دو را پیش عثمان به ازدواج دو کافر در آورده بوده است، ولی حکم فاطمه مثل اینها نیست، چون فاطمه علیها السّلام زاییده اسلام و از اهل عبا و مباهله و هجرت در سخت ترین شرایط است. درباره ایشان آیه تطهیر آمده و جبرئیل افتخار کرده که از اینان است، و خداوند گواهی راستی و درستی اینان است و او مادر امامان تا روز قیامت است. حسن و حسین علیهما السلام و نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله از فاطمه است.

فاطمه سرور زنان عالمیان است و شوهر او و از ریشه اوست و بیگانه نیست. و امّا شیخین (ابوبکر و عمر) با تزویج دختر به حضرت پیامبر، خواستند با پیامبر خویشاوند بشوند، امّا در مورد علی علیه السّلام پیامبر خواسته تا با علی علیه السّلام خویشاوند بشود، آن هم پس از آنکه خواستگاری آن دو را ردّ کرد و کسی که عقد علی و فاطمه را خوانده، خود خداست و کسی که قبول کرده جبرئیل بوده و خطبه خوان عقد فرشته راحیل بوده است و شاهدان حاملان عرش الهی بوده اند و آن کس که شاباش کرده، رضوان (خازن بهشت) بوده است و طبق شاباش درخت طوبا و خود شاباش همان درّ و یاقوت و مرجان بوده است. و رسول خدا آرایش کننده او بود و اسماء آماده ساز حجله او بود و فرزندان این ازدواج امامان علیهم السّلام بودند.

ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را خواستگاری کرد حضرت فرمود: «منتظر قضای الهی برای فاطمه هستم.» پس از آن عمر خواستگاری کرد و حضرت فرمود: «در انتظار قضای الهی برای فاطمه هستم...»

ابن عبّاس گوید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه سلام الله علیها را با علی علیه السّلام تزویج کرد، به علی علیه السّلام گفت چیزی به فاطمه بده علی علیه السّلام گفت: چیزی ندارم حضرت فرمود: آن زره حطمیّه ات کجاست؟ و در نقل دیگر آمده که علی علیه السّلام فرمود: آن زره را دارم و پیامبر فرمود: پس آن را به زهرا بده.

ابن مسعود گوید: در صبح روز عروسی حضرت فاطمه اضطرابی داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای فاطمه! بزرگ مردم دنیا را به ازدواج تو در آوردم و او در آخرت از صالحان است. ای فاطمه! چون خدای متعال خواست که من تو را به ازدواج علی در آوردم. خدای متعال به جبرئیل دستور داد در آسمان چهارم بایستد و فرشتگان در صفوفی بایستد. آنگاه جبرئیل برای فرشتگان خطبه خواند و تو را به ازدواج علی علیه السّلام درآورد. سپس خداوند سبحان به درخت بهشت دستور داد تا بار زیور و حلّه برگیرد و آنگاه به او دستور داد تا آنها را بر روی فرشتگان بریزد و هرکس که از این شاباش بیشتر از دیگران برگرفته، تا روز قیامت به آن افتخار می کند.» ام سلمه گوید: «فاطمه بر زنان افتخار می کرد، چرا که او کسی است که جبرئیل خطبه عقد او را خوانده است.»

و روایت شده است که ابوبکر و عمر چند بار از پیامبر فاطمه را خواستگاری کردند، ولی حضرت آن در را جواب رد داد. و روایت شده است که ابوبکر و عمر از فاطمه نزد رسول خدا خواستگاری کردند حضرت فرمود: فاطمه کوچک است و روایت شده که عبدالرحمن خواستگاری کرد، اما پیامبر به او جوابی نداد. و در روایت دیگری است که او گفت: این اندازه مهر می دهم، ولی پیامبر خشمگین شد و دست به سنگریزه ها برد و آنها را برداشت و سنگریزه ها در دست پیامبر تسبیح گفتند و حضرت آن ها را در دامنش ریخت و درّ و مرجان شدند و با این کار پیامبر خواست به مهر دادن عبدالرحمن تعریضی بزند.

و چون علی علیه السّلام خواستگاری کرد گفت: ای رسول خدا! از شما شنیدم که می فرمودید: «هر سبب و نسبی قطع می گردد جز سبب و نسب من.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اما سبب را خداوند سببیّت داده است و نسب

ص: 148

خویشاوندگی و نزدیکی را هم خداوند نزدیک ساخته است.» و حضرت به روی علی علیه السّلام تبسّم و شادی کرد و گفت: «آیا تو چیزی داری که تو را به ازدواج فاطمه درآورم؟» حضرت گفت: «حال من بر شما پنهان نیست؛ من اسب و استر و شمشیر و زره دارم.» حضرت فرمود: «زره را بفروش !»

و روایت شده که سلمان نزد امیرالمؤمنین علی علیه السّلام آمد و گفت: رسول خدا تو را می خواهد. چون علی علیه السّلام نزد پیامبر رفت، حضرت فرمود: «ای علی! بشارت باد تو را خداوند تو را در آسمان به ازدواج زهرا در آورد، پیش از آنکه من تو را به ازدواج او در زمین درآورم، و فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمّد! بشارت باد تو را به جمع شدن پراکندگی نسل. من گفتم: نام تو چیست؟ گفت: نسطائیل از موکّلان پایه های عرش الهی. من از خدا خواستم که این بشارت را به شما بدهم و جبرئیل از پی من می آید.»

علی علیه السّلام از حضرت فاطمه سلام الله علیها خواستگاری کرد پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: مرحباً و اهلاً (خوش آمدی و شایسته ای). به حضرت علی علیه السّلام گفته شد یکی از این دو که پیامبر به تو گفت برایت کافی است. پیامبر اهلیّت و شایستگی را به تو داد و نیز گسترش و خوشامدی را.

ابن عبّاس و انس بن مالک گویند: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند، علی آمد. پیامبر فرمود: «ای علی! برای چه آمده ای؟» علی گفت: «آمده ام تا به شما سلام بدهم.» حضرت فرمود: «این جبرئیل است که به من خبر می دهد که خداوند عزّوجل تو را با فاطمه تزویج کرده است و بر این تزویج، چهل هزار فرشته را شاهد گرفته است و به درخت طوبا وحی کرده که درّ و یاقوت نثار فرشتگان کند و طوبا هم درّ و یاقوت نثار کرده است و حورالعین شتاب کرده اند و از طبق های درّ و یاقوت برمی گیرند. و حور العین اینها را تا قیامت میان خود هدیه به یکدیگر می دهند و می گویند این تحفه بهترین زنان است!» و در روایت است که کسی که در آن روز بیشتر یا چیزی بهتر از دوستش گرفته باشد، بر دوستش تا قیامت افتخار می کند.

ص: 149

علقمه گويد: چون على عليه السّلام با فاطمه ازدواج كرد، ميوه هاى بهشتى بر فرشتگان نثار شد.

پيامبر فرمود: «جبرئيل و ميكائيل در آسمان عقد ازدواج خواندند؛ جبرئيل از سوى على سخن مى گفت و ميكائيل از سوى من جواب مى داد.»

در روايت است كه: خداوند تعالى به جبرئيل وحى كرد نور را با نور تزويج كن و ولى اين ازدواج، خداوند و خطبه خوان، جبرئيل و منادى، ميكائيل و دعوتگر، اسرافيل و نثارگر، عزرائيل و شاهدان عقد، فرشتگان آسمان ها و زمين ها بودند. سپس خداوند به درخت طوبا وحى كرد كه هرچه بر روى توست نثار كن! طوبا هم درّ سفيد و ياقوت سرخ و زبرجد سبز و لؤلؤ تازه نثار كرد و حور العين شتاب كردند و از آنچه نثار شده بود برگرفتند و به يكديگر هديه دادند.

امام صادق عليه السّلام در روايتى فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله على را خواند و فرمود: «بشارت باد تو را اى على! چون خداوند فكر ازدواج تو را كه داشتم كفايت كرد مرا.»

سپس ابن شهر آشوب مختصرى از مطالب گذشته را به نقل شيخ صدوق رحمه الله آورده و گويد: در برخى از كتاب ها آمده كه راحيل در بيت المعمور در جمع اهالى هفت آسمان خطبه خواند و گفت:

الحمد لله الأول قبل أوليه الأولين الباقى بعد فناء العالمين نحمده إذ جعلنا ملائكه روحانيّن و بربوبيّته مذعنين و له على ما انعم علينا شاكرين حجبنا من الذنوب و سترنا من العيوب أسكننا فى السّماوات و قرّبنا الى السّرادقات و حجب عنّا النّهم للشهوات و جعل نهمتنا و شهوتنا فى تقديسه و تسبيحه الباسط رحمته الواهب نعمته جلّ عن إلحاد أهل الأرض من المشركين و تعالى بعظمته عن إفك الملحدين.

{سپاس براى خداوندى كه اوّل است پيش از همه اول ها و و باقى است بعد از فنا و نيستى همه جهانيان. او را سپاس مى گوييم چون ما را فرشتگان روحانى قرار داد در حالى كه به خدايى اش معترفيم و نيز به خاطر نعمت هايى كه به ما ارزانى داشته است، شكرگزار او هستيم. ما را از گناهان باز داشته است و از عيبها پوشيده است. در آسمانها جايمان داده است و به سراپرده عرشش نزديكمان كرده

است. و از رغبت به شهوتها محجوبمان کرده و رغبت و میل ما را در تقدیس و تسبیح خودش قرار داده است. رحمتش را گسترده و نعمتش را بخشیده. منزه از الحاد و شرک ورزی مشرکان اهل زمین و متعالی از دروغ بافی های ملحدین است. }

سپس افزود: اختار الملک الجبّار صفوه کرمه و عبد عظمته لأمته سیّده النساء بنت خیر النبییّن و سیّد المرسلین و إمام المتّقین فوصل حبله بحبل رجل من أهله و صاحبه المصدّق دعوته المبادر ألی کلمته؛ علیّ الوصول بفاطمه البتول ابنه الرّسول.

{ملِک جبار گزیده کرامتش و بنده بزرگی اش را [علی علیه السلام] برای کنیزش سرور زنان و دختر بهترینِ پیامبران و سرور رسولان و پیشوای پرهیزگاران برگزید و رشته او را به رشته مردی از اهل و همراهش که تصدیق کننده دعوتش و شتابنده به پیامش بود، پیوند زد. یعنی علیّ وصول (پیوند خورده با پیامبر) را به فاطمه بتول و دختر رسول صلی الله علیه و آله }

روایت شده که جبرئیل این خطبه را از قول حضرت پروردگار برای فاطمه اطهر خواند: «الحمد ردایی، و العظمه کبریائی، و الخلق کلهم عبیدی و امائی زوجت فاطمه امتی من علی صفوتی، اشهدوا ملائکتی.» {حمد ردای من و بزرگی شکوه من است و مردم همه بندگان و کنیزان من اند. کنیزم فاطمه را به همسری علی، برگزیده ام، در آوردم. ای فرشتگانم شاهد باشید. }

و فاصله تزویج امیرمومنان و فاطمه علیها السّلام در آسمان تا تزویج اینان در زمین چهل روز بود. رسول خدا فاطمه را در روز اوّل ذی الحجّه به ازدواج علی علیه السلام درآورد و روایتی گوید: در روز ششم ذی الحجّه.

23. معانی الاخبار: از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «روزی رسول خدا نشسته بود. ملکی به حضور آن حضرت مشرف شد که دارای بیست و چهار صورت بود. رسول اکرم به او فرمود: «ای حبیب من جبرئیل! من تا به حال تو را به این صورت ندیده بودم؟» گفت: «من جبرئیل نیستم، بلکه نام من محمود است. خدا مرا فرستاده که نور را به نکاح نور درآوردم.» پیغمبر خدا فرمود: «یعنی که را به نکاح که درآوری؟» گفت فاطمه را برای علی. وقتی آن ملک برگشت، پیامبر خدا دید که در میان دو کتف او نوشته بود: «محمّد رسول اللّه، علی

وصیه.» پیغمبر خدا به وی فرمود: «چند وقت است که این عبارت در میان دو کتف تو نوشته شده است؟» گفت: «بیست و دو هزار سال قبل از اینکه حضرت آدم آفریده شود.»

24 - مناقب ابن آشوب: از علی بن جعفر مانند این روایت آورده است و در پایان افزوده که: «در روایتی آمده بیست و چهار هزار سال.»

باز دیگران روایت کرده اند که: «فرشته ای با بیست سر و در هر سر هزار زبان و نام فرشته صوصائیل است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدای متعال به من دستور داد تا فاطمه را به ازدواج علی علیه السّلام در بیاورم.»

عمر خطاب از علی علیه السّلام یاد کرد و گفت: او داماد رسول خداست. جبرئیل بر رسول خدا فرود آمد و گفت: «خداوند به تو دستور می دهد که فاطمه را به علی تزویج کنی.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من از جایگاه سفید مأمور شدم که تو را تزویج کنم» و در روایتی «از آسمان مأمور شده ام.»

پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: «علی بن ابیطالب از کسانی است که قرابت و نزدیکی او و فضیلت او را در اسلام می دانی و من از پروردگارم خواسته ام که تو را به بهترین خلقش و محبوب ترین آنان در نزد خدا تزویج کنم و او درباره تو سخنی گفته (خواستگاری کرده) نظر تو چیست؟» حضرت زهرا سکوت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد، در حالی که می گفت: «الله اکبر! سکوت او اقرار و پذیرش است.»

و ابن مردویه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: «برای خودت خطبه ای بخوان!» علی علیه السّلام گفت: «ستایش ویژه خداوندی است که به کسانی که به او را حمد می گویند نزدیک است و نیز به کسانی که از او چیزی می طلبند نزدیک است. بهشت را به کسانی که تقوا دارند وعده داده و هرکس را که معصیت او کند، با آتش بیم داده است. او را بر احسان و نعمت های قدیمی اش حمد می کنیم؛ حمد کسی که می داند خدا خالق او و آفریننده او و

میراننده و زنده کننده اوست. از او درباره بدی هایش بازخواست می کند و ما از او کمک می خواهیم و از او هدایت می طلبیم. به او ایمان می آوریم و از او می خواهیم که ما را کفایت کند و شهادت می دهیم که جز الله خدایی نیست؛ یگانه و بی شریک است، شهادتی که به او برسد، راضی سازد.

و گواهی می دهم که محمّد بنده و رسول او. درودی بر او می فرستیم که او را نزدیک و بهره مند سازد و بالا برد و برگزیند و ازدواج امر الهی و رضایت اوست و این جمع ما مورد تقدیر الهی و اذن اوست. و این رسول خداست که دخترش فاطمه را با پانصد درهم به من تزویج کرد و من راضی شدم. از او بپرسید و شاهد باشید.»

و در روایتی است که: «من دخترم فاطمه را به تو تزویج کردم، آنگونه که خداوند رحمان به تو تزویج کرد و من راضی شدم به آنچه خداوند برای فاطمه پسندید. پس خانواده ات را بگیر که تو از من به او سزاوارتری.»

و در روایتی آمده که: «تو خوب برادری و خوب دامادی و خوب رفیقی هستی و همین که خداوند تو را پسندیده و به تو راضی شده، برای تو کافی است.» در اینجا علی علیه السّلام به سجده شکر افتاد، در حالی که می گفت: «پروردگارا! به من توفیق ده که سپاس نعمتی که به من داده ای را بکنم...»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آمین! (مستجاب کن) و چون سرش را بالا برد، پیامبر فرمود: «خداوند به شما دو نفر برکت دهد و در شما دو نفر برکت قرار دهد و تلاش شما را موفّق بدارد و شما را با هم جمع کند و از شما نسل بسیار و پاک بیرون آورد.» آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که طبقی خرمای بسر بیاودند و دستور داد که هرکس از آن بردارد و خودشان وارد اتاق زنان شدند و دستور زدن دف را صادر کردند.

حضرت امام حسین علیه السّلام فرمود: «پیامبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله، فاطمه اطهر را به همسری امیرالمؤمنین درآورد و مهریه آن بانو مبلغ چهار صد مثقال نقره بود.» بنا به روایتی این مبلغ پانصد درهم بوده که قول دوم صحیح تر است. و سبب اختلاف مهر، روایتی است که عمرو بن ابی المقدام و جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام دارند که حضرت فرمود: مهر فاطمه علیها السّلام نوعی برد یمنی و نیز

پوست دباغی نشده یک گوسفند به همراه یک گیاه خوشبو بود و نیز روایتی که از امام صادق علیه السّلام است که فرمود: «مهر حضرت فاطمه علیها السّلام زره خاصّی و پوست گوسفند فر و یا پوست بزی بود.» در کافی آمده که: پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را با یک برد یمانی کهنه ای به همسری علی علیه السّلام در آورد.

به رسول خدا گفته شد: «ما اندازه مهریه فاطمه را در زمین می دانیم، اکنون می خواهیم بدانیم مهریه وی در آسمان چقدر است؟» فرمود: «چیزی بپرسید که ثمری داشته باشد. مطلبی را که فایده ای ندارد رها کنید.» گفته شد: «یا رسول اللّٰه! این از آن مطالبی است که برای ما مفید است.» فرمود: «مهریه فاطمه را در آسمان یک پنجم زمین قرار داده اند. پس کسی که با عداوت نسبت به فاطمه و فرزندانش روی زمین راه برود، تا قیام قیامت حرام است.»

از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود: «مهریه فاطمه اطهر یک پنجم دنیا، یک سوم بهشت و چهار نهر بوده که عبارتند از: نهر فرات، نیل مصر، نهروان و نهر بلخ.» خدا فرمود: «یا محمّد! تو مهریه فاطمه را به ظاهر مبلغ پانصد درهم قرار بده که برای امت تو سنت و دستوری باشد.» و در روایت خبّاب بن ارث است که آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم را به دستور خدا به ازدواج با تو درآوردم، با مهر یک پنجم زمین و چهارصد و هشتاد درهم مدّت دار و آن یک پنجم زمین و نقد آن چهارصد و هشتاد درهم.»

از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: «خدای علیم یک چهارم دنیا را مهریه فاطمه زهرا قرار داد. پس یک چهارم زمین از آن ایشان است. همچنین بهشت و جهنم را نیز صداق آن بانوی معظم قرار داد. فاطمه دوستان خود را داخل بهشت و دشمنان خویشتن را داخل جهنم خواهد کرد.»

امالی طوسی گوید: امام صادق در روایتی فرموده است: پیامبر درهم ها را در دامنش ریخت، یک مشت آن را که شصت و شش درهم بود به امّ ایمن داد برای خرید لوازم خانه و یک مشت درهم هم به اسماء داد برای خرید عطر و یک مشت هم به امّ سلمه داد برای خرید خوراکی. و عمّار و ابوبکر و بلال را هم برای خرید چیزهایی که برای حضرت زهرا مناسب است فرستاد.

مؤلف: سپس مشابه نقلی که از امالی شیخ داشتیم آورده تا اینکه گفته: «و جرّه خضراء»، و ظرفی گلی و سبز شبیه تنگ و کوزه های گلی است. سپس گوید: و در روایتی آمده: «و پوست تختی و عبای خاصّی و مشک آبی.»

وهب بن وهب قرشی می گوید: «حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام ریگ های نرمی کف خانه خود ریخته بود و یک چوب را از دیواری تا دیوار دیگر نصب کرده بود برای لباس ها؛ فرش اتاق آن حضرت یک پوست گوسفند بود و مخده (بالش) آن بزرگوار از لیف خرما پر شده بود. اینها برخی از لوازم منزل حضرت بود.»

ابوبکر مردویه در حدیث خود گفته است که: علی علیه السّلام بیست و نه شب صبر کرد. جعفر و عقیل به او گفتند: «از پیامبر بخواه که همسرت را برایت بیاورد.» ام ایمن از این جریان با خبر شد و گفت: «این کار زنان است!» ام سلمه با پیامبر خلوت کرد و از پیامبر خواست که این کار را انجام دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السّلام را خواست و فرمود: «حبّاً و کرامه»، یعنی این کار را دوست دارم و بسیار خوب است. در این زمان بود که صحابه هدایای خود را آوردند. حضرت رسول دستور آرد کردن گندم و نان درست کردن را داد و به علی علیه السّلام دستور داد که گوسفند را ذبح کند و پیامبر گوشت ها از هم جدا و تکه تکه می کرد و بر دست پیامبر اثر خون دیده نشد. و چون از پخت غذا فارغ شدند، پیامبر دستور داد که منادی بر فراز خانه اش فریاد کند که ای مردم! به خدمت رسول خدا حاضر شوید و دعوت رسول خدا را پاسخ دهید! و این به سان آیه «و آذن فی الناس بالحج»(1)، {اعلام حج در میان مردم کن} می ماند.

مردم از باغستان های خرما و زراعت ها آمدند. فرش ها در مسجد گسترده شد و حدود بیش از چهار هزار مرد و همه زنان مدینه آمدند و هرچه خواستند از غذا خوردند، ولی چیزی از غذا کم نشد. سپس در روز دوم مجدّداً آمدند و خوردند و در روز سوّم آنچه را که ابو ایّوب فرستاده بود خوردند.

1- . حج / 27

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله ظرف ها را خواست. پس پر از غذا شد و به منزل های زنان حضرت فرستاده شد. آنگاه حضرت ظرفی را گرفتند و فرمودند: این ظرف برای فاطمه و شوهر اوست. سپس فاطمه را خواستند و دست او را گرفتند و در دست علی علیه السّلام گذاشتند و فرمودند: «خدا برای تو در مورد دختر رسول خدا برکت دهد. ای علی! فاطمه خوب همسری است و ای فاطمه! علی خوب شوهری است.»

و پیامبر صلی الله علیه و آله به زنانش دستور داد که فاطمه را زینت کنند و او را مرتب سازند. در اتاق ام سلمه آنان از فاطمه علیها السّلام عطری خوشبو خواستند. فاطمه ظرفی شیشه ای آورد. آنان پرسیدند: «این چیست؟» فاطمه گفت: «وقتی دحیه کلبی خدمت رسول خدا می آمد، پدرم به من می گفت بالشت را بیاور و آن را برای عمویت بینداز و چون بر می خاست، از لابلای لباس هایش چیزی می ریخت و پیامبر به من می فرمود که آنها را جمع آوری کنم.» از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره سوال شد فرمود: آن عنبری است که از بال های جبرئیل می ریزد. و باز حضرت زهرا گلابی آورد. ام سلمه درباره آن پرسید. حضرت زهرا فرمود: «این عرق رسول خداست. این عرق را از پیامبر به هنگامی که نزد من خواب قیلوله می کردند می گرفتم.»

و روایت شده که جبرئیل لباسی آورد که به قیمت دنیا بود و چون حضرت فاطمه آن لباس را پوشید، زنان قریش از آن لباس به حیرت افتادند و گفتند: «از کجا برایت آمده؟» حضرت زهرا فرمود: «این از نزد خداست.»

و باز از ابن عباس و جابر نقل کرده اند که چون شب زفاف فاطمه شد، پیامبر در پیش فاطمه و جبرئیل از سمت راست او و میکائیل در سمت چپ و هفتاد هزار فرشته پشت سر او بودند که خدا را تسبیح و تقدیس می کردند، تا آنکه فجر طلوع کرد.

ابن بابویه در کتاب مولد فاطمه می نویسد: «پیغمبر اعظم اسلام به دختران عبدالمطب و زنان مهاجرین و انصار دستور داد تا با حضرت فاطمه حرکت کنند،

اظهار شادمانی و مسرت کنند، رجز بخوانند، تکبیر بگویند و حمد خدای را به جای آورند، ولی سخنی نگویند که خدا ناراضی باشد.»

جابر می گوید: «پیامبر خدا فاطمه زهرا را بر ناقه و به روایتی بر استر خود سوار کرد و سلمان مهار آن را گرفت. در اطراف آن بانو نیز هفتاد هزار ملک حرکت می کرد. رسول اعظم اسلام، حمزه، عقیل، جعفر و اهل بیت با شمشیرهای کشیده از پشت سر حضرت زهرای اطهر می رفتند. زنان حضرت رسول جلوی آن بانو حرکت می کردند و ام سلمه این ارجوزه را می خواند:

ای کنیزان من ! به یاری خدا حرکت کنید، خدا را در هر حال شاکر باشید

یادآور نعمت های خدای بزرگ شوید که چه آفت ها و ناراحتی هایی را بر طرف کرده است

خدا ما را که کافر بودیم هدایت کرد و به ما نیرو بخشید

با بهترینِ زنان جهان حرکت کنید، عمه و خاله هایش به فدایش باد !

ای دختر آن کسی که خدای بزرگ او را به وسیله وحی و پیامبری برتری و فضیلت داد !

شعر عایشه

ای زنان ! معجر بپوشید و یاد کنید از هرچه که در این جایگاه ها نیکوست

یادآور پروردگار خلق شوید، زیرا ما و هر بنده شاکری را به دین خود هدایت کرده است

حمد مخصوص خدایی است که ما را برتری داد؛ شکر مخصوص آن خدایی است که مقتدر است

با فاطمه حرکت کنید که خدا ذکر او را عطا کرده و وی را به همسری شوهری که پاک و پاکیزه استدرآورده

شعر حفصه دختر عمر

فاطمه بهترین زنان آدمیان است؛ فاطمه چهره ای دارد چون قمر

خدا تو را توسط آن کسی که به واسطه آیه های سوره زمر اختصاص داده شده برتری عطا کرده

ص: 157

خدا تو را به همسری جوانی با فضیلت، یعنی علی بن ابی طالب درآورد که بهترین افرادی است که وجود دارند

ای کنیزان من! فاطمه را ببرید، زیرا که وی بزرگوار و دختر شخصی عظیم الشأن است.

شعری دیگر:

گفته ای گویم که در آن است آنچه در آن است و از خوبی یاد می کنم و آن را آشکار می سازم

محمّد بهترین فرزندان آدم است کبر و تکبّری در او نیست با فضیلتی که داشت ما را با راه هدایتمان آشنا ساخت

خداوند جزای خیر به او بدهد ما با دختر پیامبر صلی علیه و آله هدایت که صاحت شرافت است

و جایگاه شرافت است و جایگاه راسخی در شرافت دارد و در قلّه بلندی است

همراهیم و چیزی را نمی بینیم که نزدیک به او باشد

و این زنان بیت اوّل هر رجزی را می خواندند و آنگاه تکبیری می گفتند و در این حال وارد خانه می شدند.

زمانی که داخل خانه شدند، رسول اکرم شخصی را به دنبال حضرت امیر فرستاد تا او را به مسجد آورد. آنگاه فاطمه را هم خواست. سپس دست فاطمه را گرفت و در دست علی گذاشت و فرمود: «خدا این عروسی را برای دختر پیغمبر مبارک فرماید!» پیامبر آبی خواست از آن آب جرعه ای گرفت و با آن مضمضه کرد. آنگاه آن را در کاسه ریخت و پس از آن، آب را بر سر فاطمه ریخت آنگاه فرمود: «ای فاطمه رو کن!» فاطمه که رو کرد، حضرت آبی را در میان دو پستان او پاشید. سپس فرمود: «فاطمه پشت کن!» و چون پشت کرد، میان دو کتفش آب پاشید و آنگاه برای هر دو دعا چنین کرد: خدایا! به این دو برکت ده و بر این دو برکت ده و برای این دو در دو فرزندشان برکت ده!»

و روایت شده که پیامبر فرمود: «خدایا! این دو محبوب ترین خلقت در پیشگاه تواند. این دو را دوست بدار و در نسلشان برکت قرار ده و بر این دو از سوی خود نگهبانی بگمار و من این دو و نسلشان را از شر شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می دهم.»

و روایت شده که پیامبر برای فاطمه دعا کرد و گفت: «خداوند از تو پلیدی را ببرد و تو را پاک سازد.»

و روایت شده که پیامبر فرمود: «مرحبا به دو دریا که با یکدیگر دیدار می کنند و دو ستاره که با هم همراه می شوند!»

سپس پیامبر خدا از در خارج شد و فرمود: «خدا شما و نسل شما را پاک و پاکیزه قرار داد. من با کسی که با شما صلح باشد صلح هستم؛ من با کسی که با شما بجنگد می جنگم؛ من شما را به خدا می سپارم.» بنا به وصیت حضرت خدیجه کبرا، اسماء بنت عمیس مدت یک هفته نزد حضرت زهرا ماند و پیغمبر خدا برای دنیا و آخرت وی دعا کرد.

صبح آن شب رسول خدا نزد حضرت علی و فاطمه آمد و فرمود: «السّلام علیکم! آیا اجازه ورود به من می دهید؟» اسماء در را باز کرد. علی و فاطمه علیها السّلام در زیر کسا خواب بودند. پیغمبر خدا به آنها فرمود که بخوابند. سپس آن حضرت پای خود را زیر کسا برد. منظور از این آیه که می فرماید: «تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ»(1)، {پهلوهای خود را از رختخواب جدا می کنند.} همین ذکر و اوراد حضرت امیر و فاطمه زهرا است.

پیغمبر معظم اسلام رو به علی علیه السّلام کرد و فرمود: «زن خود را چگونه یافتی؟» گفت: «برای اطاعت خدا، بهترین یار و یاور است.» پیامبر اسلام همین پرسش را از فاطمه درباره علی کرد. فاطمه گفت: «بهترین شوهر است!» رسول خدا دعا کرد و گفت: «بار خدایا! یگانگی ایشان را محفوظ بدار؛ قلب ایشان را با یکدیگر مهربان فرما؛ آنها و فرزندانشان را وارث بهشت برین قرار بده؛ نسل پاک و

1- . سجده / 16

مبارکی به ایشان عطا بفرما؛ خیر و برکت در فرزندان ایشان قرار بده؛ ذرّیه آنها را پیشوایانی قرار بده که مردم را به سوی اطاعت از تو راهنمایی کنند و دستور به اموری دهند که رضایت خاطر تو را برآورده سازد.» سپس رسول خدا به اسماء فرمود که خدا به تو پاداش خیر دهد و به او دستور داد تا از اتاق بیرون رود. آنگاه حضرت علی به دستور پیامبر خدا با فاطمه اطهر خلوت کرد.

صبح شب عروسی فاطمه، پیغمبر خدا یک ظرف شیر آورد و به حضرت زهرا فرمود: «پدرت به فدایت، بیاشام!» بعد به حضرت علی هم فرمود: «بیاشام پسر عمویت به فدایت!»

25. مکارم الاخلاق: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «رسول خدا در حالی فاطمه زهرا را به خانه علی علیه السّلام فرستاد که پوشاک آن بانو یک عبا، فرش او یک پوست گوسفند و متکای وی تکه پوستی بود که از لیف پر شده بود. و چوبی را نصب کرده بود که مشک آب روی آن گذاشته می شد پس آن را با عبایی پوشانده بودند حسین بن نعیم گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را نزد علی علیه السّلام برد، در حالی که پوشش فاطمه یک عبا و فرش او پوست دبّاغی نشده یک گوسفند و بالشت حضرت زهرا یک پوست بود که با رشته های لیف خرما پر شده بود.

توضیح: فیروز آبادی گوید: «مسد» ریسمانی است از مطلق لیف (پوست درخت) یا لیف درخت خرما و یا از هر چیزی که باشد.

26. کشف الغمه: از اسماء بنت عمیس، از حضرت فاطمه روایت می کند که فرمود: «شبی که به خانه علی رفتم دچار ترس و وحشت شدم.» پرسیدم: ای بانوی زنان! ترسیدی!؟» فرمود: «آری، زیرا شنیدم که زمین با علی گفتگو می کرد و آن حضرت هم با زمین مشغول گفتگو بود. ماجرا را برای پدرم پیغمبر شرح دادم، آن بزرگوار سجده ای طولانی به جای آورد، آنگاه سر مبارک خود را بلند کرد و به من فرمود: «ای فاطمه! تو را به داشتن نسلی پاکیزه مژده می دهم، زیرا خدای توانا شوهر تو را بر سایر مردم فضیلت و برتری بخشیده و به زمین دستور فرموده که

اخبار خود و آنچه را که در شرق و غرب آن رخ می دهد، برای حضرت علی علیه السّلام شرح دهد.»

27. در کتاب کامل الزیاره و کتاب اقبال نیز با سند این اتفاق را نقل کرده اند.

28. کشف الغمه: از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «از فاطمه اطهر نزد رسول خدا خواستگاری شد. زنی از نزدیکانم به من گفت: «آیا می دانی که فاطمه اطهر را از رسول اکرم خواستگاری کرده اند؟» گفتم نه. گفت: «آری، او خواهان دارد. چه اشکالی دارد که نزد پیغمبر خدا مشرف شوی تا زهرا را به نکاح تو درآورد؟» من گفتم: «آخر من چیزی ندارم که ازدواج نمایم؟» گفت: «اگر تو نزد پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله مشرف شوی، حتما فاطمه را به تو خواهد داد.» وی همچنان مرا ترغیب می کرد تا بالاخره روزی به حضور حضرت رسول مشرف شدم. آن برگزیده خدا عظمت و ابهت بسیاری داشت. وقتی در حضور آن بزرگوار نشستم سکوت اختیار کردم، چون به خدا قسم که قدرت سخن گفتن نداشتم.

رسول اعظم صلی اللَّه علیه و آله و سلم به من فرمود: «برای چه نزد من آمده ای، آیا حاجتی داری؟» من سکوت کردم. فرمود: «شاید برای خواستگاری فاطمه آمده ای؟» گفتم آری. فرمود: «آیا چیزی داری که با او ازدواج کنی؟» گفتم: «نه به خدا قسم.» فرمود: «آن زره جنگی ات که تو را مسلّح به آن کرده بودم چه شد؟» پاسخ دادم: «در خانه است. اما به حق آن خدایی که جان علی در دست قدرت اوست، آن زره که چهار صد درهم قیمت دارد. چرا که از نوع زره حطميّه است (زرهی که سازنده خاصّی داشته باشد)» فرمود: «مانعی ندارد. من فاطمه را با همان زره به نکاح تو در می آورم. آن را برای زهرا بفرست و با وی ازدواج کن و این مهر حضرت زهرا سلام الله علیها بود

توضیح: جزری گوید: در حدیث علی علیه السّلام آمده که: «ما زالت تزجینی حتّی دخلت علیه» یعنی مرا پیوسته سوق می داد و هل می داد تا اینکه نزد پیامبر رفتم.

29. کشف الغمه: همچنین به نقل از انس بن مالک آمده است که گفت: «من در حضور حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله بودم که وحی بر آن بزرگوار نازل شد. وقتی حال طبیعی خود را بازیافت به من فرمود: «آیا می دانی جبرئیل از طرف خدای عرش چه دستوری برای من آورد؟» گفتم: «خدا و رسول بهتر می داند.» فرمود: «خدا مرا مأمور کرده که زهرا را به همسری علی درآورم.»

سپس به من فرمود: «برو ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر و به تعداد آنها چند تن از انصار را نزد من بیاور!» وقتی من پیام رسول خدا را به آنها رساندم و آنها در مجلس آن حضرت حاضر شدند، پیغمبر معظم اسلام خطبه مفصلی خواند بدین شرح: «الحمد للّٰه المحمود بنعمته، المعبود بقدرته، المطاع فی سلطانه المرهوب من عذابه، المرغوب الیه فیما عنده، النافذ امره فی ارضه و سمائه، الذی خلق الخلق بقدرته، و میزهم باحکامه، و اعزهم بدینه و اکرمهم بنبیه. ثمّ ان الله جعل المصاهره نسباً لاحقاً و أمراً مفترضاً و شجّ بها الأرحام و الزمها الأنام فقال تبارک اسمه و تعالی جدّه «و هو الّذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً و کان ربّک قدیراً» فأمر الله یجری الی قضائه و قضائه یجری الی أمره فلکلّ قدر أجل و لکلّ أجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب»

{سپاس خدایی را که به واسطه نعمتش ستوده و به واسطه قدرتش پرستیده است. در سلطنتش فرمان برده شده و از عذابش ترسیده شده است. و همه به آنچه نزد اوست، راغبند. فرمانش در زمین و آسمان نافذ و جاری است. خدایی که انسانها را با قدرتش آفرید و با احکامش آنان را امتیاز داد و با دینش عزیزشان گردانید و با پیامبرش کرامتشان داد. سپس دامادی را فامیلی ملحق شونده و امری واجب قرار داد و خویشان را بدان پیوند داد و مردم را بدان ملزم نمود. پس فرمود: «و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نَسَبی و دامادی قرار داد، و پروردگار تو همواره تواناست.» پس امر خدا به سوی قضایش روانه است و قضایش به سوی امرش. برای هر اندازه ای مهلتی است و برای هر مهلتی نوشته ای. خداوند محو و ثابت می کند آنچه را بخواهد و نزد اوست اصل کتاب.}

سپس به حاضرین در مجلس فرمود: «من شما را شاهد می گیرم بر اینکه فاطمه زهرا را با مهریه چهار صد مثقال نقره، در صورت رضایت علی بن ابی طالب به نکاح او درمی آورم.» در آن زمان پیغمبر خدا حضرت علی را به دنبال کاری فرستاده بود. بعد از این سخنان رسول خدا دستور داد تا یک طبق بسر، یعنی خرمای نارس در جلوی ما گذاشتند و به ما فرمود: «از اینها بخورید.» در همان موقع حضرت علی وارد شد. رسول خدا به روی علی علیه السّلام لبخندی زد و به وی فرمود: «خدا مرا مأمور کرده که فاطمه را به نکاح تو درآورم. من او را با صداق چهار صد مثقال نقره برای تو عقد کردم. آیا راضی هستی؟» گفت: «آری یا رسول اللّه!» سپس علی برخاست و سجده شکر به جای آورد و پیغمبر خدا به او فرمود: «خدا خیر پاک و فراوانی به شما عطا کرده و به شما برکت داده است.

انس می گوید: «به خدا قسم که خداوند از فاطمه خیر و خوبی فراوانی بیرون آورد.» در مناقب این خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است.

توضیح: جزری گوید: «و شجت العروق و الاغصان» یعنی «اشتبکت»، به این معنی که رگ ها یا شاخه ها در هم فرو رفت. «و وشبح بینها و بین ازواجها» یعنی مخلوط کرد و مأنوس ساخت.

30. کشف الغمّه و مناقب: از پیغمبر معظم اسلام صلی اللّه علیه و آله روایت می کنند که به فاطمه فرمود: «شوهر تو در دنیا بزرگ و در آخرت از نیکوکاران است. وقتی خدا تصمیم گرفت که من تو را به نکاح علی درآورم، به جبرئیل دستور داد تا در آسمان چهارم در میان صفوف ملائکه بایستد، برای آنان خطبه بخواند و تو را برای علی عقد کند. آنگاه به درختان بهشت فرمود تا زیور و حله های خود را بر سر ملائکه نثار کنند. هر کدام از آنها که از این زیورها بیشتر از دیگران برداشته باشد، تا روز قیامت به آن مباهات می کند.»

همچنین از ابن عباس نقل می کند که گفت: کسان زیادی حضرت فاطمه را از رسول خدا خواستگاری می کردند، اما هر کس که در این مورد به رسول خدا چیزی می گفت، آن حضرت از او رویگردان می شد. تا جایی که مردم به کلی از ازدواج با فاطمه زهرا مأیوس شدند.

ص: 163

روزی سعد بن معاذ با حضرت علی ملاقات کرد و به وی گفت: «به خدا قسم که نظر من بر این است پیغمبر خدا، فاطمه را برای تو نگه داشته است.» علی علیه السّلام فرمود: «چگونه چنین نظری داری؟ به خدا قسم من یکی از آن دو مرد نیستم. من ثروت دنیوی ندارم که کسی به آن طمع کند. رسول خدا می داند که من طلا و نقره ای ندارم.» سعد گفت: «من از تو تقاضا می کنم این خواسته مرا انجام دهی و مرا خوشحال گردانی.» علی پرسید من به پیامبر خدا چه بگویم؟ گفتم: «به رسول اکرم بگو که من آمده ام فاطمه را از خدا و رسول او خواستگاری کنم.»

وقتی حضرت امیر به حضور پیغمبر خدا مشرف شد، رسول خدا به وی فرمود: «یا علی! گویی حاجتی داری؟» گفت: «آری، من آمده ام که فاطمه را از خدا و رسول خدا خواستگاری کنم.» پیامبر خدا فرمود: «مرحبا، خوش آمدی!» البته نرم و ضعیف. حضرت علی نزد سعد بازگشت و جریان را بازگو کرد سعد گفت: «رسول خدا فاطمه را به عقد تو درآورد.» سعد افزود: «به حق آن خدایی که او را به پیغمبری مبعوث کرده، آن حضرت خلف وعده نمی کند و از دروغ مبراست. من از تو خواهش می کنم که فردا به حضور آن حضرت مشرف شوی و بگویی: «یا نبی اللّٰه! زمان این کار را برای من معلوم کن.» علی علیه السّلام فرمود: «این مرتبه از مرتبه اول برای من مشکل تر است. مگر اینکه بگویم ای رسول خدا کار من چه شد؟ سعد گفت: «اینکه می گویم بگو.»

حضرت علی برای دومین بار نزد پیامبر خدا آمد و گفت: «یا رسول اللّٰه! وقت ازدواج مرا تعیین کن.» فرمود: «زمان آن امشب است.» سپس بلال را خواست و به او فرمود: «من دخترم فاطمه را به عقد پسر عمویم درآوردم. من دوست دارم که امتم به هنگام عروسی ولیمه بدهند. برو یک گوسفند و چهار چارک غذا و یک کاسه یا سینی بزرگ نزد من بیاور تا مهاجرین و انصار را دعوت کنم و به آنها غذا بدهم. هر گاه اینها را آماده کردی مرا آگاه کن.

بلال رفت و پس از آنکه مأموریت خود را انجام داد، کاسه غذا را آورد در مقابل رسول خدا گذاشت. پیامبر اعظم دست مبارک خود را روی غذا گذاشت و به بلال فرمود: «مردم را دسته دسته دعوت کن، به شرط آنکه دو مرتبه نیایند.» مردم

همچنان دسته دسته می آمدند و غذا می خوردند تا همگان سیر شدند. سپس پیغمبر اکرم بقیه آن غذا را گرفت، آب دهان مبارک خود را به آن زد و به بلال فرمود: «این غذا را برای زنان من ببر و بگو هم خودشان از آن بخورند و هم به اطرافیان خود بدهند.»

رسول اعظم صلی اللَّه علیه و آله و سلم پس از این اتفاق برخاست، نزد زنان آمد و فرمود: «من دخترم را به عقد پسر عمویم درآوردم. در صورتی که شما از مقام و منزلت فاطمه نزد من آگاهید، شما هم به فکر دختران خود باشید. زنان برخاستند و حضرت فاطمه را با عطرهایی که داشتند معطر و خوشبو کردند و به وی زر و زیور دادند، فرش و متکای لیف و کسای خیبری در میان خانه اش انداختند، و ظرفی برایش آوردند و ام ایمن را دربان قرار دادند.

سپس پیغمبر اکرم داخل شد. وقتی زنان آن حضرت را دیدند از جای جستند، ولی بین رسول خدا و زنان یک پرده آویخته بودند.اسماء بنت عمیس در جای خود ماند. پیغمبر خدا به او فرمود: «در جای خود باش! تو کیستی؟» گفت: «من کسی هستم که از دختر تو مواظبت می کنم، زیرا هر دختری باید در شب عروسی زنی را در کنار خود داشته باشد که از او مواظب کند تا اگر به چیزی احتیاجی پیدا کرد یا کاری داشت، برایش انجام دهد.» پیامبر خدا فرمود: «من از خدا می خواهم که تو را از چهار جهت از شر شیطان رجیم حفظ فرماید.»

آنگاه پیامبر خدا فاطمه را احضار فرمود. وقتی فاطمه آمد و علی را دید که پهلوی رسول خدا نشسته است، شرمزده شد و به گریه افتاد. رسول خدا از گریه وی ناراحت شد، زیرا علی مال و ثروتی نداشت. پیغمبر خدا به فاطمه اطهر فرمود: «چرا گریه می کنی؟ به خدا قسم که من درباره تو به جان خودم هیچ کوتاهی نکردم، من بهترین کس را در میان اهل خود برای تو انتخاب کردم. قسم به حق آن خدایی که جان من در دست قدرت او است، من تو را به همسری کسی دادم که در دنیا بزرگ و در آخرت در زمره نیکوکاران است.» پس از این سخنان بود که علی علیه السّلام برای زهرا سلام الله علیها نرم شد و فاطمه با علی علیه السّلام دست داد.

سپس حضرت رسول به اسماء فرمود که طشت بیاورد. اسماء طشت را پر از آب کرد و آورد. رسول خدا بعد از اینکه آب دهان مبارک خود را در آن آب ریخت، پاها و صورت حضرت علی را با آن شستشو داد. آنگاه فاطمه اطهر را صدا زد و یک مشت از آن آب را بر سر آن بانو ریخت و یک مشت هم به جلوی او پاشید. سپس مقداری از آن آب را روی پوست بدن علی و زهرا پاشید. آنگاه رسول خدا نزدیک فاطمه آمد و فرمود: «پروردگارا! این فاطمه از من و من از اویم. بار خدایا! همچنان که پلیدی ها را از من دور کردی و مرا پاک و پاکیزه کردی، فاطمه را هم پاکیزه بگردان!»

پس از آن پیامبر خدا طشت دیگری خواست، حضرت علی بن ابی طالب را احضار کرد و همان کارها را که با فاطمه انجام داده بود، با علی نیز انجام داد. آنگاه همان دعایی را در حق علی کرد که در حق فاطمه کرده بود. بعد به علی و فاطمه علیهما السّلام فرمود: «برخیزید و به سوی خانه خود روید. خدا شما را نسبت به یکدیگر مهربان کند! به نسل شما برکت دهد و عاقبت شما را بخیر کند!» سپس رسول خدا برخاست و در خانه خود را بست.

ابن عباس می گوید: «اسماء بنت عمیس به من گفت: «پیامبر خدا همچنان در حق علی و زهرا دعا می کرد و کسی را در دعای آنان شریک نمی کرد تا اینکه داخل حجره خویش گردید.»

توضیح: «ما انا بواحد الرجلین» (من یکی از آن دو مرد نیستم) یعنی از آن کسانی نیستم که مورد توجّه مردم و معروف میان مردم است تا آنکه گفته شود این یکی از دو فرد معروف است، و احتمال می رود که گفته حضرت که من دنیا دار نیستم که تفصیل بیان دو فرد باشد و امام یکی از دو فرد را ذکر کرده و دیگری را به ظهورش واگذاشته است، یعنی من معروف میان مردم نیستم یا مخاطب به امام مهلت نداده که فرد دیگر را ذکر کند.

جزری گوید: در حدیث تزویج فاطمه علیها السّلام است که حضرت غذایی آماده کرد و به بلال گفت: «ادخل الناس علیّ زفّه زفّه» مردم را بر من دسته دسته و گروه گروه وارد ساز، دسته را «زفّه» نامیدند، چون در راه رفتن شتاب دارد به

سرعت می آید. «لا تغاد زفزفه» یعنی دسته ای را فرو گذاری نکنی و به دیگران بپردازی و تفسیر این جمله (ظاهراً آنچه در متن روایت آمده که یک گروه دو بار غذا نخورند) بعید می نماید.

در نهایه گوید: در حدیث ازدواج فاطمه علیها السّلام آمده: چون فاطمه علیها السّلام علی علیه السّلام را در کنار پیامبر دید، حضرت «و بکت» گریست، یعنی شرم کرد ، گویا که موضوع برای او سخت و تنگ آمد آن گونه که زندان بر زندانی تنگ می شود.

و گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: چرا گریه می کنی؟ من درباره تو و خودم کوتاهی نکرده ام. به جان خودم بهترین خاندانم را برای تو گرفته ام، یعنی من در مورد تو و خودم کوتاهی نکردم، چون برای تو علی را شوهر گرفته ام. این گفته که: «فلان منها» من برای تبعیض است یعنی مقداری از حضرت نرم شد و منظور حصول بخشی از نرمی و انقیاد برای حضرت است.

31. کشف الغمه: از بلال بن حمامه روایت می کند که گفت: «یک روز پیغمبر خدا در حالی نزد ما آمد که صورت مبارکش نظیر قرص ماه می درخشید. عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت: «یا رسول اللّه ! این چه نوری است؟» فرمود: «برای مژده ای است که از طرف پروردگارم درباره برادرم و پسر عمویم با دخترم به من داده شده. آن مژده این است که خدا فاطمه را به عقد امیرالمؤمنین درآورده است. خدا به خازن بهشت دستور داده که درخت طوبا را حرکت دهد تا رقعه هایی به شماره دوستان اهل بیت من حمل کند و در زیر آن درخت ملائکه ای از نور آفریده و به هر یک از آنان یک رقعه عطا کرده است. هنگامی که قیامت از راه برسد، ملائکه دوستداران اهل بیت را در میان خلائق ندا می کنند وتمام دوستداران اهل بیت من به وسیله پسر عمویم علی و دخترم فاطمه از جهنم نجات خواهند یافت.»

در خرایج و جرایح مانند این حدیث آمده است.

مناقب ابن شهر آشوب نیز این روایت را آورده سپس افزوده که: در روایتی است که در این برگه های نجات از آتش، از سوی پروردگار بلند مرتبه و جبّار برای شیعه علی و فاطمه است.

ص: 167

32. کشف الغمّه و مناقب: از ابن عبّاس روایت کرده اند که گفت: چون شب زفاف فاطمه شد و او را برای علی علیه السّلام می بردند، پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش روی فاطمه و جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ فاطمه و هفتاد هزار فرشته از پشت سر فاطمه بودند که تسبیح خدا و تقدیس او را می کردند تا طلوع فجر .

و در مناقب ابن شهر آشوب از علی علیه السّلام روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمّد! خداوند عزّوجل بر تو درود می فرستد و می گوید: من فاطمه را به علی تزویج کرده ام، تو هم فاطمه را به علی تزویج کن. من دستور داده ام که درخت طوبا درّ و یاقوت و مرجان برگیرد و آسمانیان برای این جریان خوشحال شده اند و به زودی از این دو نفر، دو فرزند متولد می شوند که سرور جوانان اهل بهشتند و بهشت با این دو زینت می شود. ای محمّد! بشارت باد تو را! چرا که تو بهترین اولین و آخرین هستی.

و باز در مناقب ابن شهر آشوب روایت می کند که ام سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب علیه السّلام همه گفته اند: «هنگامی که فاطمه دختر پیغمبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله به سن بلوغ رسید، بزرگان قریش که در اسلام پیشقدم شده و اهل فضل و کمال و جاه و جلال و دارای مال و اموال بودند، به خواستگاری فاطمه اطهر می آمدند. هر گاه یکی از آنان در این باره با پیامبر خدا سخن می گفت، آن حضرت به شکلی از او رویگردانی می کرد، تا جایی که بعضی از آنها گمان می کردند که رسول خدا از دستشان خشمناک شده یا در این باره از آسمان وحی بر آن بزرگوار نازل گردیده! ابوبکر، فاطمه اطهر را از رسول اکرم اسلام خواستگاری کرد، ولی پیامبر اسلام فرمود: «اختیار فاطمه با خدای سبحان است.» بعد از ابوبکر، عمر بن خطاب خواهان فاطمه زهرا علیها السّلام شد، ولی رسول اعظم همان جوابی را به وی داد که به ابوبکر فرموده بود.

روزی ابوبکر، عمر و سعد بن معاذ در مسجد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نشسته بودند. آنها مدتی درباره فاطمه اطهر گفتگو کردند. ابوبکر گفت: «اشراف قریش به حضور پیامبر خدا رسیده و خواستگار فاطمه زهرا شده اند، اما آن بزرگوار

فرمود است که اختیار فاطمه با خداست و هر گاه که خود بخواهد، وسیله ازدواج وی را مهیا می کند. علی بن ابی طالب فاطمه زهرا را از رسول خدا خواستگاری نکرده و در این باره سخنی با ایشان نگفته. من علت عدم خواستگاری علی را جز تهیدستی چیز دیگری نمی بینم. آن طور که من دریافته ام، خدا و رسول او، فاطمه اطهر را برای علی نگاه داشته اند.

سپس ابوبکر رو به عمر بن خطاب و سعد بن معاذ کرد و گفت: «آیا صلاح می دانید نزد علی بن ابی طالب برویم و راجع به این موضوع با وی گفتگو کنیم و چنانچه معلوممان شود که تهیدستی مانع علی است، ما به وی کمک کنیم؟ سعد بن معاذ گفت: «ای ابوبکر! خدا تو را توفیق دهد، برخیزید تا به امید خدا برویم.»

سلمان فارسی می گوید: «آنان از مسجد خارج شدند و برای یافتن علی به طرف منزل آن حضرت رفتند، ولی او را نیافتند. علی با شتری که داشت، برای درختان خرمای یکی از انصار آب می کشید و اجرت می گرفت. هنگامی که آنها به سوی علی رفتند و چشم آن حضرت به آنان افتاد فرمود: «چه خبر دارید و برای چه منظوری نزد من آمده اید؟» ابوبکر گفت: «یا علی! تو در هر خصلت نیکویی سرآمد همگانی. تو نزد پیغمبر اسلام از نظر خویشاوندی و دوستی و پیشقدمی از اسلام آوردن مقامی داری که خود بهتر می دانی. گروهی از اشراف قریش برای خواستگاری فاطمه زهرا نزد پیغمبر معظم اسلام رفته اند و آن بزرگوار دست رد به سینه آنها زده و در جوابشان فرموده است که اختیار فاطمه در دست قدرت خداست، اگر بخواهد او را شوهر دهد، می دهد. یا علی! چه مانعی دارد که تو فاطمه اطهر را از پیامبر اسلام خواستگاری کنی؟ زیرا من گمان می برم که خدا و رسول او، فاطمه را برای تو نگه داشته اند.»

راوی می گوید: «چشمان مبارک حضرت امیر پر از اشک شدند و فرمود: «ای ابوبکر! تو ذهن آرام مرا به غلیان درآوردی و مرا نسبت به مطلبی که از آن غافل بودم، بیدار کردی. به خدا قسم که من به فاطمه زهرا رغبت دارم و چون منی نمی تواند نسبت به او بی میل باشد. ولی تنها چیزی که مانع من است، تهیدستی

است.» ابوبکر گفت: «یا علی! این سخن را مگوی، زیرا دنیا و آنچه که در آن است در چشم خدا و رسول بی مقدار است.»

پس از این اتفاق، علی علیه السّلام شترش را باز کرد، آن را به خانه برد و درآنجا بست. آنگاه نعلین های خود را پوشید و به سراغ پیغمبر معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله رفت. رسول خدا آن روز در خانه زوجه اش ام سلمه مخزومی حضور داشت. وقتی علی در زد، ام سلمه پرسید کیست که در می زند؟ قبل از اینکه حضرت علی بگوید منم، پیامبر اکرم فرمود: «برخیز در را باز کن و به وی بگو که وارد شود. وی مردی است که خدا و رسول او را دوست دارند و او هم خدا و رسول را دوست دارد.»

ام سلمه گفت: پدر و مادرم به فدای تو یا رسول اللَّه! این کیست که تو هنوز او را ندیده ای، اما این چنین درباره اش می فرمایی؟» فرمود: «ای ام سلمه! آرام باش! این مردی نیست که سفیه و سبک باشد و زود عصبانی شود. وی برادر و پسر عمویم و محبوب ترین مردم است نزد من.» ام سلمه می گوید: «من با عجله برای باز کردن در شتافتم، جوری که پایم به دامنم پیچید و نزدیک بود به زمین بخورم. وقتی در را گشودم، با علی بن ابی طالب مواجه شدم. آن حضرت تا وقتی یقین پیدا نکرد که من به جایگاه خود بازگشته ام، وارد خانه نشد. پس از ورود به رسول خدا گفت: «السلام علیک یا رسول اللَّه و رحمت اللَّه و برکاته.» پیغمبر خدا در جوابش فرمود: «و علیک السلام یا اباالحسن، بنشین!»

علی علیه السّلام در حالی که نگاهش را به زمین دوخته بود در حضور پیغمبر معظم اسلام نشست. به نظر می آمد که خواسته ای دارد، ولی از اظهار آن خجالت می کشد و سرش را پایین انداخته است. پیامبر اعظم اسلام که انگار از قلب علی آگاه بود، به وی فرمود: «یا اباالحسن! به نظرم می آید که حاجتی داری.اشکالی ندارد، حاجت قلبی خود را بگو، زیرا حاجت تو نزد من روا خواهد شد.» علی علیه السّلام گفت: «پدر و مادرم به فدایت یا رسول اللَّه! می دانی که خودت مرا از عمویت ابوطالب و فاطمه بنت اسد گرفتی. من کودکی بودم و عقلی نداشتم، تو مرا با خویش هم غذا کردی. لطف و شفقتی که تو در حقم کردی، از پدرم ابو طالب و مادرم فاطمه

بنت اسد افضل نیز برتر بود؛ خدای رئوف مرا به وسیله تو و در دست تو هدایت کرد؛ خدا مرا از حیرت و سرگردانی هایی که پدران و عموهایم دچارش بودند نجات داد. یا رسول اللّٰه! تو در دنیا و آخرت برای من ذخیره و پناهگاهی. یا رسول اللّٰه! من دوست دارم با تمام لطفی که در حق من روا داشته ای، خانه و زوجه ای داشته باشم که با او انس بگیرم. یا رسول اللّٰه! من نزد تو آمده ام که تقاضا کنم دخترت فاطمه را به همسری من درآوری. آیا تقاضایم را می پذیری؟»

ام سلمه می گوید: «دیدم صورت مبارک پیغمبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله از شدت مسرت و خوشحالی به درخشش درآمد. آنگاه به حضرت علی فرمود: «یا اباالحسن! آیا تو چیزی داری که من فاطمه را به تو بدهم؟» علی علیه السّلام گفت: «پدر و مادرم به فدایت! اوضاع زندگی من که از تو مخفی نیست. من فقط یک شمشیر و یک زره و یک شتر دارم که با آن آب می کشم. غیر از اینها چیزی ندارم.» رسول خدا فرمود: «یا علی! به شمشیرت که احتیاج داری، زیرا باید با آن در راه خدا جهاد کنی و با دشمنان خدا بجنگی؛ شتر خود را نیز لازم داری تا با آن برای درختان خرما و خانه ات آب بکشی و بار سفر را به پشت آن بگذاری.آری، من فاطمه را با همان زره ای که داری به نکاح تو درمی آورم. یا اباالحسن! دوست داری مژده ای به تو دهم؟» گفت: «آری، پدر و مادرم به فدای تو! گفتار تو همیشه با برکت و هدایت بخش بوده است، صلوات خدا بر تو باد.»

پیامبر خدا به او فرمود: «یا اباالحسن! خدا قبل از اینکه من فاطمه را در زمین به عقد تو درآورم، وی را در آسمان به عقد تو درآورده است. قبل از اینکه تو نزد من بیایی، ملکی نزد من آمد تا در همین مورد چیزی را با من بگوید. این ملک دارای چندین صورت و چندین پر و بال بود، به گونه ای که من نظیر او را در میان

ملائکه ندیده بودم، او پس از گفتن السّلام علیک و رحمت اللّٰه و برکاته به من، گفت: «مژده باد تو را به یگانگی و پاکیزگی نسل!» پرسیدم این چه بشارتی است؟ گفت: «نام من سیطائیل است. من موکل یکی از ستون های عرشم و از خدا خواهش کردم به من اجازه دهد که این مژده رابه تو دهم. این جبرئیل است که به دنبال من می آید و می خواهد تو را از کرامت پروردگار آگاه گرداند.»

هنوز سخن وی تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد و گفت: «السّلام علیک و رحمت اللَّه و برکاته یا نبی اللَّه!» سپس تکه ای حریر سفید از حریرهای بهشتی را که با نور دو سطر بر آن نوشته شده بود، توی دست من نهاد. گفتم: «ای حبیب من! این حریر و این خط چیست؟» گفت: «یا محمّد! خدای علیم عنایتی به زمین کرد و تو را از میان خلق خود برگزید و به پیامبری مبعوث کرد. برای دومین بار عنایتی به زمین کرد و یک وزیر، همصحبت و دامادی برای تو انتخاب کرد و دخترت فاطمه را به عقد او درآورد.» گفتم: «ای حبیب من! این مرد کیست؟» گفت: «یا محمّد! وی برادر و پسر عموی تو علی بن ابی طالب است. خدای توانا به بهشت دستور داد تا خود را زینت کند. به درخت طوبا امر کرد که زر و زیور و حله ها را آماده کند. حورالعین خود را زینت کرده اند. به ملائکه دستور داده که در آسمان چهارم نزد بیت المعمور گرد هم آیند. ملائکه ما فوق بیت المعمور به جانب آن فروآمدند و ملائکه پایین بیت المعمور، به طرف آن فراآمدند.

خدای رحمان و رحیم به رضوان امر کرده تا منبر کرامت را بر در بیت المعمور نصب کنند، این همان منبری است از نور است و حضرت آدم بر فراز آن رفت و نام های موجودات را بر ملائکه عرضه کرد. خدا به یکی از ملائکه حجب خود که به او راحیل می گویند، وحی کرد تا بر فراز آن منبر برود و حمد و ثنای خدا را آن طور که باید و شاید به جای آورد. در میان ملائکه از لحاظ زیبایی بیان و شیرین زبانی، ملکی بهتر از راحیل وجود ندارد. راحیل بر فراز منبر رفت و آن طور که باید و شاید حمد و ثنای خدا را به جای آورد و به همین خاطر اهل آسمان ها غرق سرور شدند.

جبرئیل گفت: «خدای سبحان به من دستور داد که عقد نکاح را جاری کن، زیرا من کنیز خودم فاطمه اطهر دختر حبیب خودم محمّد را برای بنده ام علی بن ابی طالب تزویج کردم. من عقد نکاح را جاری کردم و تمام ملائکه را بر آن شاهد گرفتم، شهادت آنها بر این پارچه حریر نوشته شده. خدای من دستور داده که این حریر را به تو نشان دهم، بعد آن را با عطر و مشک مهر کنم و به رضوان تحویل دهم. خدای تعالی پس از اینکه ملائکه را بر این ازدواج شاهد گرفت، به درخت طوبا امر کرد که زر و زیور و حله ها را نثار کند. ملائکه و حورالعین از این زیورها

برگرفتند و تا قیامت به داشتن آنها مباهات می کنند. یا محمّد! خدای تعالی به من فرموده تا به تو بگویم که فاطمه را به نکاح حضرت علی بن ابی طالب درآوری و آنها را به برخوردار شدن از دو پسر بشارت دهی که در دنیا و آخرت، با زکاوت، نجیب، طاهر، طیب، خیرخواه و با فضیلت خواهند بود.»

آنگاه پیامبر خدا به حضرت علی بن ابی طالب فرمود: «به خدا قسم هنوز آن ملک از نزد من بالا نرفته بود که تو در زدی. من امر پروردگارم را درباره تو اجرا خواهم کرد. یا اباالحسن! تو قبل از من به مسجد برو تا من بیایم و فاطمه را در حضور مردم برای تو عقد کنم و آنقدر از فضائل تو بگویم که چشم تو و دوستانت در دنیا و آخرت روشن شود.»

علی علیه السّلام می فرماید: «من با شتاب از حضور آن حضرت خارج شدم، در حالی که از خوشحالی سر از پای نمی شناختم. عمر و ابوبکر به استقبال من آمدند و پرسیدند چه خبر؟ گفتم: «حضرت رسول دخترش فاطمه را به نکاح من درآورد و فرمود که خدا در آسمان فاطمه را برای تو تزویج کرده است. اکنون پیغمبر می آید تا این موضوع را در حضور مردم بگوید.» آنها خوشحال شدند و با من به سوی مسجد بازگشتند. هنوز ما به وسط مسجد نرسیده بودیم که پیامبر خدا در حالی که از خوشحالی نور از صورت مبارکش ساطع می شد از راه رسید. آنگاه بلال را خواست. بلال گفت: «لبیک یا رسول اللَّه!» فرمود: «مهاجرین و انصار را نزد من بیاور.»

موقعی که آنان حضور یافتند، آن حضرت پا به پله منبر نهاد و پس از حمد و ثنای خدای جهان فرمود: «ای گروه مردم! جبرئیل نزد من آمد و گفت که خدای سبحان ملائکه را نزد بیت المعمور جمع کرده و آنان را شاهد گرفته که فاطمه زهرا دختر محمّد را برای علی بن ابی طالب علیه السّلام تزویج کرده و مرا هم مأمور کرده که این امر را در زمین انجام دهم و شما را بر آن شاهد بگیرم.» سپس آن حضرت نشست و به حضرت علی فرمود: «برخیز و برای خود خطبه بخوان.»

علی علیه السّلام برخاست و پس از حمد و ثنای خدا این خطبه را خواند: «الحمد للَّه شکرا لانعمه و ایادیه، و لا اله الا اللَّه شهاده تبلغه و ترضیه و صلی اللَّه

علی محمد صلاه تزلفه و تحظیه، و النکاح مما امر اللّٰه عز و جل و رضیه، و مجلسنا هذا مما قضاه اللّٰه و اذن فیه.» {سپاس برای خداوند به خاطر نعمتها و بخشهایش و شهادت لا اله الا الله به گونه ای که به خداوند برسد و او را خشنود سازد. و درود خداوند بر محمد، درودی که بر مرتبت او بیفزاید. ازدواج سفارش خداوند و مایه رضایت اوست و این مجلس ما مورد تایید و با اجازه خداوند است.} پیغمبر معظم اسلام دخترش فاطمه را به عقد من درآورده و زره مرا مهریه وی قرار داده و من به این ازدواج راضی ام. از او بپرسید و شاهد باشید.

مسلمانان به رسول خدا گفتند: «یا رسول اللّٰه! دخترت فاطمه را به عقد علی درآوردی؟ فرمود: «آری.» گفتند: «خدا این ازدواج را مبارک و یگانگی ایشان حفظ کند.» پیغمبر اعظم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پس از این اتفاق به سراغ زنان خویش رفت و به ایشان دستور داد تا مراسم عروسی را شروع کنند.

حضرت امیر می فرماید: «رسول خدا بازگشت و به من فرمود: «همین حالا برو، زره خود را بفروش و پول آن را نزد من بیاور تا وسیله عروسی شما را مهیا کنم.» من رفتم و زره خود را به چهار صد درهم سیاه هجریه به عثمان بن عفان فروختم. هنگامی که پول را گرفتم و زره را تحویل دادم عثمان گفت: «یا اباالحسن! من نسبت به این زره از تو سزاوارتر نیستم، ولی تو نسبت به این پول از من سزاوارتری. گفتم آری. گفت: «پس من این زره را به تو هدیه می کنم.» من زره و پول را از او گرفتم، به حضور پیغمبر خدا مشرف شدم و جریان عثمان را برایش شرح دادم. پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله یک مشت از آن پول ها را برگرفت، ابوبکر را احضار کرد، آن پول ها را به وی داد و فرمود: «این پول را ببر و برای دخترم فاطمه لوازم منزل خریداری کن.» آنگاه سلمان و بلال را با وی فرستاد تا آنچه را که او می خرد بیاورند.

ابوبکر می گوید: «پولی که رسول خدا به من داد شصت و سه درهم بود. من به بازار رفتم و یک نوع فرش کتان مصری که با پشم پر شده بود؛ یک سفره چرمی و یک مخده که از لیف خرما پر شده بود؛ یک عبای خیبری؛ یک مشک آب؛ چند کوزه و ظرف آب سفالی بزرگ؛ یک آفتابه و یک چادر پشمی خریدم. آنگاه آنها را

آوردیم و به حضور پیغمبر اکرم تقدیم کردیم. وقتی چشم رسول خدا به آنها افتاد، اشک از چشم هایش جاری شد، سر مبارک خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: «بار خدایا! به خاندانی که ظرف هایشان سفالی است خیر و برکت عطا کن!» حضرت امیر می فرماید: «پیامبر خدا مابقی پول زره را به ام سلمه داد و به وی فرمود: «این پول نزد تو باشد.» تا یک ماه من راجع به فاطمه اطهر با پیغمبر اکرم گفتگو نمی کردم، زیرا از آن حضرت خجالت می کشیدم. ولی آن بزرگوار هر گاه که به حضورش مشرف می شدم می فرمود: «یا اباالحسن! زوجه تو بسیار نیکو است! یا اباالحسن! مژده باد تو را، زیرا من بزرگ ترین زنان عالم را به همسری تو درآورده ام!»

یک ماهی که از این جریان گذشت، برادرم عقیل نزد من آمد و گفت: «یا علی! هیچ نعمتی مرا بیشتر از این خوشحال نکرده است که تو با فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله ازدواج کرده ای. یا علی! پس چرا از رسول خدا تقاضا نمی کنی که فاطمه را در اختیار تو بگذارد تا چشمان ما به در کنار هم بودن شما روشن شود؟» علی علیه السّلام فرمود: «آری، خودم خیلی مایلم که این آرزو بر آورده شود. هیچ مانعی هم در کار نیست، ولی از پیغمبر اعظم اسلام صلی اللّه علیه و آله خجالت می کشم.» عقیل گفت: «تو را به خدا قسمت می دهم که برخیزی و با من به حضور رسول خدا بیایی!»

برخاستیم تا به حضور آن حضرت مشرف شویم که در راه با ام ایمن کنیز پیامبر اکرم مواجه شدیم. وقتی او را از تصمیم خود آگاه کردیم گفت: «شما این کار را نکنید. بگذارید ما زنان این مطلب را با آن حضرت در میان بگذاریم، زیرا سخن زنان در این باره بهتر در دل مردان جای خواهد گرفت.» آنگاه ام سلمه موضوع را به زنان پیغمبر اکرم گفت و آنها را جمع کرد. آنان به حضور پیامبر که در خانه عایشه بود مشرف شدند و پس از اینکه در اطراف آن حضرت حلقه زدند گفتند: «یا رسول اللّه! پدر و مادرمان به فدای تو! ما برای موضوعی نزد تو آمده ایم که اگر خدیجه کبرا زنده بود، چشمانش از به وقوع پیوستن آن روشن می شد .»ام سلمه می گوید: «وقتی ما نام خدیجه کبرا را بردیم، آن حضرت گریان شد و فرمود: «زنی مثل

خدیجه پیدا نخواهد شد. خدیجه در آن زمان که مردم مرا تکذیب می کردند، مرا تصدیق کرد و ثروت خود را در راه پیشرفت دین خدا بذل کرد. خدا به من دستور داد خدیجه را بشارت دهم که در بهشت صاحب قصری از زمرد خواهد شد که هیچ رنج و زحمتی در آن نیست.»

ام سلمه می گوید: «گفتیم یا رسول اللّه! پدر و مادر ما به فدای تو باد! آری خدیجه همین طور بود که شما می فرمایید، اما به هر تقدیر او به سوی رحمت پروردگار خود رفت. خدا این نعمت را برای وی مبارک گرداند و ما را هم با او در درجات بهشتی و در رضوان و رحمت خود جای دهد. یا رسول اللّه! علی علیه السّلام در دنیا برادر و پسر عموی توست. او دوست دارد که فاطمه را در اختیارش بگذاری تا با یکدیگر مأنوس شوند.»

رسول اعظم اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم به ام سلمه فرمود: «پس چرا علی این موضوع را با من در میان نمی گذارد؟» گفت: «از شما خجالت می کشد.» ام ایمن می گوید: پیغمبر خدا به من فرمود که بروم و علی را نزد ایشان بیاورم. وقتی که به سراغ علی رفتم، دیدم آن حضرت چشم انتظار من است تا جواب رسول خدا را به او بگویم. وقتی مرا دید فرمود: «چه خبر؟» گفتم: «پیامبر خدا تو را می خواهد.»

حضرت امیر می فرماید: «هنگامی که من به حضور آن برگزیده خدا مشرف شدم، زنان آن حضرت برخاستند و به حجره های خود رفتند. من در حالی که از خجالت سر خود را به زیر انداخته بودم، در حضور رسول خدا نشستم. پیغمبر خدا فرمود: «آیا دوست داری که زوجه ات را در اختیارت بگذارم؟» من همان طور که به زمین می نگریستم گفتم: «آری، پدر و مادرم به فدایت باد!» فرمود که بسیار خوب، امشب یا فردا شب این خواسته تو بر آورده خواهد شد و من با یک دنیا خوشحالی برخاستم.»

سپس آن حضرت به زنان خود دستور داد: «فاطمه را زینت و معطر کنید و یک اتاق را برایش فرش کنید تا شوهرش نزد او بیاید.» رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم مبلغ ده درهم پولی را که به ام سلمه داده بود پس گرفت، آن را به من داد

و فرمود که بروم روغن و خرما و کشک خریداری کنم. من آنها را خریدم و به حضور پیغمبر اعظم آوردم. رسول خدا آستین های خود را بالا زد و یک سفره پوستی خواست. آنگاه خرما و کشک را با هم مخلوط و غذایی درست کرد که آن را به عربی حیس می گویند.

آنگاه به من فرمود: «یا علی! برو هر کسی را دوست داری دعوت کن.» من به طرف مسجد رفتم. بیشتر اصحاب پیامبر در مسجد بودند. به آنان گفتم: «دعوت پیغمبر خدا را اجابت کنید.» آنهانیز همگی برخاستند و به طرف خانه آن حضرت رفتیم. من به پیامبر خدا گفتم: «تعداد مهمان ها زیاد است.» رسول خدا پارچه ای روی سفره انداخت و به من فرمود: «مهمان ها را ده نفر ده نفر نزد من بفرست.» من اطاعت کردم. آنان ده نفر ده نفر وارد می شدند، غذایشان را می خوردند و خارج می شدند، ولی از غذا چیزی کم نمی شد . تا اینکه به برکت پیامبر خدا، هفتصد نفر مرد و زن از آن غذا خوردند.»

ام سلمه می گوید: «پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فاطمه و حضرت علی علیهما السّلام را خواست. علی را سمت راست و فاطمه اطهر را طرف چپ خود جای داد، او را به سینه مبارک خود چسبانید و بین چشم او را بوسید و پس از آنکه فاطمه را به حضرت علی سپرد فرمود: «یا علی! زوجه تو خوب زوجه ای است.» سپس رو به فاطمه کرد و فرمود: «شوهر تو خوب شوهری است.» آنگاه آن حضرت برخاست و در حالی که بین آن دو حرکت می کرد، آنها را به طرف حجره ای برد که برای ایشان مهیا شده بود. سپس از حجره خارج شد و دو طرف در را گرفت و گفت: «خدا خود شما و نسل شما را پاک و پاکیزه گرداند. من با کسی که با شما آشتی باشد آشتی هستم و با کسی که با شما بجنگد، می جنگم. من شما را به خدا می سپارم.»

حضرت امیر می فرماید: «پیغمبر اسلام صلّی اللّٰه علیه و آله تا سه روز نزد ما نیامد. صبح روز چهارم که فرارسید، آن حضرت می خواست نزد ما بیاید که پشت در با اسماء بنت عمیس مواجه شد. به وی فرمود: «برای چه اینجا ایستاده ای، در حالتی که مردی در میان این اتاق است؟» گفت: «پدر و مادرم به فدایت! هر گاه دختری به

خانه شوهر می رود، به زنی احتیاج دارد که خواسته های او را انجام دهد. من اینجا ایستاده ام تا اگر فاطمه فرمانی داشته باشد انجام دهم.» رسول اکرم به وی فرمود: «خدا نیازمندی های دنیوی و اخروی تو را روا فرماید.»

حضرت علی علیه السّلام می فرماید: «صبح زود بود و من و فاطمه اطهر زیر عبا خوابیده بودیم. وقتی صدای گفتگوی رسول خدا و اسماء را شنیدیم تصمیم گرفتیم که برخیزیم، ولی آن حضرت به ما فرمود: «به حق آن حقی که من به گردن شما دارم از یکدیگر جدا نشوید تا من نزد شما بیایم.» ما به جای خود بازگشتیم، آن حضرت آمد و بالای سر ما نشست و پاهای مبارک خود را زیر عبای ما داخل کرد. من پای راست آن بزرگوار و فاطمه پای چپ او را به سینه خود چسبانیدیم و به این شکل پاهای مبارک آن حضرت را گرم کردیم.

آنگاه پیغمبر خدا فرمود: «یا علی یک کوزه آب برای من بیاور.» وقتی آب را برای آن حضرت آوردم، سه مرتبه از آب دهان مبارک خود به آن آب زد و چندین آیه از قرآن مجید را بر آن خواند. سپس به من فرمود: «یا علی! از این آب بیاشام و کمی از آن را باقی بگذار.» من امر ایشان را اطاعت کردم و آن حضرت مابقی آن آب را بر سر و سینه من پاشید و فرمود: «یا اباالحسن! خدا پلیدی را از تو دور و تو را پاک کرد؛ یک نوع پاک کردن مخصوصی.» سپس به من فرمود که کوزه ای دیگر آب برایش بیاورم. آن بزرگوار همان عمل را تکرار کرد، بعد آن آب را به فاطمه زهرا عطا کرد و به وی فرمود: «بیاشام و اندکی از آن را باقی بگذار.» فاطمه نیز اطاعت کرد. رسول اکرم مابقی آن آب را بر سر و سینه آن بانو پاشید و به او فرمود: «خدا پلیدی را از تو دور و تو را پاک و پاکیزه کرد؛ یک نوع پاک کردن مخصوصی.»

آنگاه به من فرمود از حجره خارج شوم و پس از آنکه رسول خدا با فاطمه در میان اتاق تنها ماند، به فاطمه فرمود: «شوهرت را چگونه یافتی؟» گفت: «پدر جان! علی بهترین شوهر است. ولی زنان قریش به من می گویند که شوهر تو تهیدست است.» پیغمبر خدا به وی فرمود: «ای دختر عزیزم! پدر و شوهر تو فقیر نیستند، زیرا خزانه های طلا و نقره زمین به من عرضه شد، ولی من آنچه را که نزد

پروردگارم است انتخاب کردم. ای دختر عزیزم! اگر آنچه را که پدرت می داند تو می دانستی، دنیا در نظرت ناچیز می آمد. به خدا قسم من درباره نصیحت تو کوتاهی نکرده ام. من تو را به علی دادم که از لحاظ اسلام بر همه مقدم و از نظر علم و حلم از همه برتر است. ای دختر عزیزم! خدای توانا عنایتی به زمین کرد و دو مرد را انتخاب کرد؛ یکی از آنها پدر و دیگری شوهر تو هستند. ای دختر من! شوهر تو خوب شوهری است. مبادا نسبت به وی نافرمانی کنی!»

سپس آن برگزیده خدا مرا صدا زد. گفتم: «لبیک یا رسول اللَّه!» فرمود: «داخل حجره خود شو و نسبت به زوجه ات مهربانی و مدارا کن، زیرا فاطمه پاره تن من است. آنچه که ویرا ناراحت کند مرا ناراحت می کند و آنچه که او را مسرور گرداند، مرا مسرور می گرداند.» حضرت امیر می فرماید: «به خدا قسم من فاطمه را تا آخر عمر غضبناک و ناراحت نکردم. فاطمه هم هیچ گاه مرا خشمناک و از من نافرمانی نکرد. هر گاه که من محزون و اندوهناک می شدم، برای رفع غم و اندوه خود به فاطمه می نگریستم.».

علی علیه السّلام می فرماید: «وقتی پیغمبر اسلام برخاست که برود، فاطمه اطهر به او گفت: «پدر جان! من طاقت اداره کردن امور خانه را ندارم، یک کنیز برای من بگیر تا در امور خانه یاور و کمک حال من باشد.» رسول اعظم در جوابش فرمود: «آیا دوست داری که چیزی بهتر از خادم به تو عطا کنم؟» حضرت امیر به فاطمه فرمود: «بگو آری.» فاطمه فرمود: «آنچه از خادم بهتر است می خواهم.» رسول خدا فرمود: «در هر روز سی و چهار مرتبه سبحان اللَّه، سی و سه مرتبه الحمد اللَّه و سی و سه مرتبه اللَّه اکبر بگو. در این دعا زبان صد بار به کار می افتد، اما در میزان عمل دارای هزار ثواب خواهد بود. ای فاطمه! اگر تو این ذکرها را هر روز صبح بگویی، خدا امور دنیوی و اخروی تو را عهده دار خواهد شد.»

توضیح: مؤلف: مشابه همین روایت را از کتاب کفایه الطالب تألیف محمّد بن یوسف کنجی شافعی با سند خودش از ابن عبّاس با کمی اختصاص و تغییر آمده که ما ذکر نمی کنیم، چون مفاد آن تکراری است

آنگاه گوید: محمّد بن یوسف گوید: ابن بطّه این روایت را آورده و آن نیکو و عالی است، ولی ذکر اسماء بنت عمیس در روایت صحیح نیست، چون این اسماء همسر جعفر بن ابی طالب است که ابوبکر پس از جعفر با او ازدواج کرد و از اسماء محمّد بن ابی بکر را پیدا کرد و چون ابوبکر مرد، علی بن ابی طالب علیه السّلام با او ازدواج کرد و آن اسماء که در عروسی حضرت فاطمه علیها السلام حاضر بوده، همانا اسماء بنت یزید بن سکن انصاری است و اسماء بنت عمیس با شوهرش جعفر در حبشه بوده و جعفر به همراه وی در روز فتح خیبر در سال هفتم هجری از حبشه به مدینه آمده است. اسماء که در این حدیث آمده، همان بنت یزید باشد وی از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیثی دارد.

مؤلف: «مرط» پوششی است از پشم و یا خز که به مانند ازار پوشیده می شود، و «حذر» به کسر به معنای پوشش است. «ممّا کان علیه آبائی» (از آنچه پدرانم بر آن بودند) منظور حیرت در برخی امور است که امیر مؤمنان بدان ها راه یافته بود و نیز برخی از علوم ربّانی است و شرک تنها برای عموها است (نه پدرها) و یا اینکه منظور حضرت بعضی از جدّهای مادری است (نه جدّهای پدری)

جزری در تفسیر میمون النقبه گوید: یعنی کارش موفق است و در رسیدن به مطلوب ها پیروز، و «نقیبه» به معنای نفس است و برخی گفته اند که به معنای طبیعت و خلیقه است. او گوید: «طائر الانسان» مقدراتی است که برای بنده نزد خداست و از همین جاست حدیث «بالمیمون طائره»، یعنی بهره مبارکی دارد و می شود که اصل طائر از طیر به معنای پرنده باشد، پرنده خوشبختی که از سمت راست می آید و پرنده ای شوم که از سمت چپ می آید (او پرنده ای مبارک است)

تزلفه: یعنی نزدیک می کند آن را. «و تخطیه» از باب افعال است. گفته می شود «أحضی منّی»، یعنی اقرب الیه منی او از من به وی نزدیک تر است.

ثم انثنت: یعنی بازگشت. جوهری گوید: ثنیته یعنی او را از حاجتش برگرداندم و جزری گوید: «صخب» همان ضجّه و همهمه صداها برای درگیری و صحبت است و از همین ریشه است حدیث خدیجه که «لا صخب فیه و لا نصب»، در او صخب نیست.

ص: 180

مجلّل السفره: یعنی هرچه در سفره بود با حوله ای پوشاند تا کسانی که از سفره می خواهند بخورند در دل سفره نبینند و برکت در آن پیدا شود و این عمل در روایاتی که موضوع اعجاز برکت در آنهاست مکرّر آمده است.

33. کشف الغمه: از حضرت علی بن ابی طالب روایت می کند که فرمود: «ابوبکر و عمر از پیغمبر اسلام خواهان فاطمه زهرا شدند، ولی رسول اکرم نپذیرفت. عمر به من گفت: «یا علی! تو لیاقت فاطمه را داری.» گفتم من غیر از زره ام که آن را گرو می گذارم چیزی ندارم. وقتی پیامبر خدا فاطمه را به عقد حضرت امیر درآورد و وقتی این موضوع به گوش آن بانوی معظمه رسید، به گریه افتاد. پیغمبر اکرم نزد حضرت زهرا آمد و فرمود: «برای چه گریه می کنی؟ به خدا قسم من تو را به نکاح کسی درآورده ام که علم و حلمش از همه بیشتر است و در اسلام آوردن پیشقدم همه شده است.»

و امام صادق علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام با فاطمه سلام الله علیها در ماه رمضان ازدواج و در ذی الحجه سال دوّم هجری با وی عروسی کرد.

علی علیه السّلام فرمود: از فاطمه علیه السّلام نزد رسول خدا خواستگاری شد. زنی از نزدیکان به من گفت: «آیا می دانی که از فاطمه علیها السّلام خواستگاری شده است؟» گفتم: نه. آن زن گفت: «آری خواستگاری شده است. پس چه چیزی مانع رفتن توست که نزد رسول خدا بروی و فاطمه را به ازدواج تو در آورد؟» گفتم: «آیا من چیزی دارم که با آن ازدواج کنم؟» او گفت: «اگر تو پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بروی، او فاطمه را به تو تزویج می کند.» به خدا سوگند پیوسته مرا امیدوار می ساخت. تا اینکه خدمت رسول خدا رفتم. حضرت جلال و هیبتی داشت. چون در مقابلش نشستم ساکت ماندم. حضرت فرمود: «برای چه آمده ای؟ کاری داری؟» من ساکت ماندم. حضرت فرمود: «شاید آمده ای از فاطمه خواستگاری کنی؟» گفتم: آری. حضرت فرمود: «آیا چیزی داری که با آن فاطمه را بگیری؟» گفتم: «نه به خدا سوگند ای رسول خدا!» حضرت فرمود: «آن زرهی که تو را به آن مسلّح کردم چه شد؟» گفتم: «نزد من است. به آن کس که جانم در دست اوست آن زره حطمیّه است و تنها چهارصد درهم ارزش دارد.» حضرت

فرمود: «من تو را به ازدواج فاطمه درآوردم. زرهت را بفرست.» و این زره مهر حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

توضیح: می گویی «سلّحته و أسلحته»، زمانی که به او سلاح داده باشی. جزری گوید: در حدیث ازدواج فاطمه است که پیامبر به علی فرمود: «آن زره حطمیّه ات کجاست؟» زره حطمیّه زرهی است که شمشیرها را می شکند و گفته شده آن زره عریض و سنگین است. و گفته شده منسوب به قبیله ای از عبد قیس است که به آنها حطمه بن محارب گویند. اینها کارشان ساخت زره بوده است و این از دیگر نظرها در تفسیر حطمیّه، به واقع شباهت بیشتر دارد.

34. کشف الغمه: همچنین روایت می کند که چون علی علیه السّلام از فاطمه خواستگاری کرد، رسول خدا نزد فاطمه آمد و گفت: علی علیه الس،لام از تو یاد کرده. زهرا ساکت شد. پیامبر بیرون رفت و زهرا را به علی تزویج کرد. و نیز گروهی از انصار به حضرت علی ابن ابی طالب گفتند: «فاطمه را از پیغمبر خدا خواستگاری کن.» حضرت امیر به حضورآن حضرت آمد و سلام کرد. رسول خدا به وی فرمود: «چه حاجتی داری؟» گفت: «برای خواستگاری فاطمه زهرا آمده ام.» پیامبر خدا فرمود: «مرحبا! خوش آمدی!» و چیز دیگری نفرمود.

وقتی حضرت علی نزد آن گروه که در انتظارش بودند بازگشت، از او پرسیدند: «چه شد؟» فرمود: «نمی دانم، فقط آن حضرت به من فرمود مرحبا، خوش آمدی.»گفتند: «همین که آن بزرگوار به تو فرموده مرحبا، خوش آمدی برای تو کافی است.»

پس از این ماجرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! عروسی ولیمه لازم دارد.» سعد گفت: «من یک گوسفند دارم. گروهی از انصار هم مقداری ذرت دارند.»

وقتی شب عروسی فرا رسید، رسول اکرم به حضرت امیر فرمود: «تا من نیامده ام عملی انجام نده.» سپس پیغمبر اکرم آب خواست و پس از اینکه وضو گرفت، آن آب را به حضرت امیر پاشید و فرمود: «بار خدایا! این ازدواج را برای

علی و زهرا و دو فرزندش مبارک بگردان!» ابن ناصر گوید فرمود: «در نسلشان برکت ده.»

اسماء بنت عمیس گوید: در شب زفاف فاطمه دختر رسول خدا بودم. چون صبح کردیم پیامبر صلی الله علیه و آله پشت در آمد و گفت: «ای ام ایمن! برادرم را صدا بزن.» ام ایمن گفت: «او برادر توست و دخترت را به او می دهی؟» حضرت فرمود: «آری ای ام ایمن!» ام ایمن گوید: زنان صدای پیامبر را شنیدند و دور شدند، ولی من در گوشه ای پنهان شدم. علی علیه السّلام آمد. پیامبر از آب پاشید و برای علی علیه السّلام دعا کرد.

سپس به من فرمود: «فاطمه را صدا بزن.» فاطمه آمد در حالی که از شرم و حیاء در تنگی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آرام باش! من محبوب ترین فرد از خانواده ام را به ازدواج تو در آورده ام.» و از آن آب بر حضرت پاشید و برای حضرت زهرا علیها السّلام دعا کرد. سپس رسول خدا برگشت و سیاهی ای در پیش رویش دید. فرمود: «این کیست؟» گفتم: «من اسماء بنت عمیس هستم.» حضرت فرمود: «در مراسم زفاف فاطمه آمده ای که او را بزرگ بداری؟» گفتم: آری. اسماء گوید: حضرت برایم دعا کرد.

همچنین از اسماء بنت عمیس روایت می کند که گفت: «با نزدیک شدن زمان وفات حضرت خدیجه کبرا، روزی آن حضرت به گریه افتاد. من از وی پرسیدم: «چرا گریه می کنی؟ در صورتی که تو بزرگ ترین زنان جهانیان و زوجه پیغمبر اسلامی که با زبان مبارکش بشارت بهشت را به تو داده؟» فرمود: «من از مردن نیست که می گریم. بلکه گریه ام برای این است که دخترم در شب عروسی، زنی را لازم دارد تا امور شخصی او را انجام دهد و به خواسته های او رسیدگی کند. ولی فاطمه زهرا دختر بچه ای بیش نیست. می ترسم در شب عروسی دخترم فاطمه، کسی نباشد که به داد او برسد.» من گفتم: «ای بانوی من! من این تعهد را می دهم که اگر تا آن موقع زنده باشم، به جای تو برای فاطمه اطهر انجام وظیفه کنم.»

هنگامی که شب عروسی فاطمه علیها السّلام فرا رسید و پیامبر خدا آمد و فرمود که زنان از اتاق خارج شوند، من خارج نشدم. پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله

به وقت خروج از اتاق حضرت زهرا، سیاهی مرا دید و فرمود: «کیستی؟» گفتم: «اسماء بنت عمیس.» فرمود: «مگر من دستور خروج به تو ندادم؟» گفتم: «چرا یا رسول اللَّه! پدر و مادرم به فدای تو! مقصود من مخالفت با دستور شما نیست، بلکه آن تعهدی را که به حضرت خدیجه کبرا داده بودم، انجام دادم.» آنگاه ماجرای گفتگوی خود را با حضرت خدیجه برایش شرح دادم. آن حضرت با چشمانی اشکبار از من پرسید: «تو را به خدا برای همین منظور اینجا مانده ای؟» گفتم: «آری به خدا قسم!» آنگاه آن حضرت برای من دعا کرد.»

و از اسماء بنت عمیس روایت است که گفت: من فاطمه بنت رسول خدا را بر اینکه نزد حضرت علی بن ابی طالب برود آماده ساختم و داخل فرش و بالش های آنان جز لیف (پوست درخت خرما) نبود. حضرت علی علیه السّلام برای فاطمه ولیمه داد و ولیمه ای در آن زمان بهتر از ولیمه او نبود. زرهش را نزد یک یهودی گرو گذاشت و ولیمه اش غذایی از جو و خرما و میس بود.

توضیح: جزری گوید: در حدیث تزویج فاطمه علیها السلام آمده: چون صبح شد پیامبر فاطمه را خواست. فاطمه در فشار از شرم و حیاء آمد، یعنی شرم زده و مدهوش از فشار و تحیّر، و احتمال آن می رود که با حاء بدون نقطه و زاء نقطه دار باشد، یعنی «حزقه» که نزدیکی گام ها به هنگام راه رفتن است.

جوهری گوید: «حزق» کوتاه قدی است که گام هایش نزدیک به هم باشد و همینطور است «الحزقّه». و روایت شده که حضرت زهرا علیها السّلام به خدمت پیامبر آمد در حالی که از خجالت پایش در پوشش گیر می کرد. جوهری گوید: «و قضینا الیه ذلک الأمر»، یعنی آن را به او رساندیم.

35. کشف الغمه: از جابر بن سَمُره، از پیغمبر معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «ایهاالناس! این علی بن ابی طالب است. شما گمان می کنید که من دخترم فاطمه را به نکاح او درآورده ام و خواسته اشراف قریش را که خواستگار فاطمه بودند اجابت نکرده ام؟ من در موضوع ازدواج دخترم زهرا، منتظر خبر آسمانی بودم. تا اینکه جبرئیل در شب بیست و چهارم ماه رمضان نزد من آمد و گفت: «یا محمّد! خدای علی اعلی به تو سلام می رساند. خدای توانا ملائکه

روحانیین و کروبین را در مکانی در زیر درخت طوبا که آن را

افیح می گویند جمع کرده و فاطمه زهرا را به عقد حضرت علی بن ابی طالب درآورده است. من خطبه را خواندم و خدای سبحان ولی این امر بود. خدای توانا به درخت طوبا دستور فرمود تا زر و زیور و حله ها و درّ و یاقوت ها را حمل و نثار کند و حورالعین را مأمور کرده که جمع شوند و آن زر و زیورها را برگیرند و تا قیامت به داشتن آنها مباهات کنند.»

حضرت فاطمه سلام الله علیها را در شب صبح عروسی اضطرابی گرفت. پیامبر صلّی الله علیه و آله به او فرمود: «من تو را به ازدواج فردی که در دنیا بزرگ و در آخرت از صالحان را در آوردم. ای فاطمه! چون خواستم تو را به علی علیه السّلام بدهم، خداوند به درخت بهشت دستور داد درخت زیور و لباس هایی را در بر گرفت و خدا به آن دستور داد که آنها را بر فرشتگان نثار کند. پس هر کس در آن روز از آن نثار و شاباش بیش از دوستش یا بهتر از او بهره گرفت، به آن بر دوستش تا قیامت افتخار می کند.»

ام سلمه گوید: فاطمه بر زنان افتخار می کرد، چون اولین زنی بود که جبرئیل بر او خطبه عقد خواند.

روایت شده است که در شب عروسی حضرت فاطمه علیها السّلام، پیغمبر اعظم صلی اللّٰه علیه و آله یک ظرف شیر آورد و به حضرت زهرا فرمود: «پدرت به فدایت، از این شیر بیاشام! آنگاه به حضرت امیر هم فرمود: «پسر عمویت به فدایت، از این شیر بیاشام!»

همچنین روایت شده که در شب عروسی فاطمه اطهر، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با هفتاد هزار ملک نازل شدند. و استر پیامبر اکرم در حالی که فاطه سلام الله علیها بر آن سوار بود در جلو قرار گرفت. سپس جبرئیل مهار آن استر را گرفت، اسرافیل رکاب آن را گرفت و میکائیل هم به دنبال آن بود. پیغمبر خدا نیز لباس های فاطمه را آراسته می کرد. سپس جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و ملائکه تکبیر گفتند. به همین دلیل است که تکبیر گفتن در شب عروسی، تا قیامت مرسوم و مستحب است.

ص: 185

توضیح: در نهایه گوید: «اشتمال» با افتعال، از «شمله» است به معنای کسایی که با آن بدن را می پوشانند و آن را به بدن می پیچند. و گوید: «ثفر» چهارپا همان است که در زیر دمش قرار داده می شود.

36. کشف الغمه: از حضرت صادق آل محمّد صلی اللّه علیه و آله، از پدرانش علیهم السّلام روایت می کند که ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای رسول خدا! فاطمه را به من تزویج کن!» حضرت رسول از او روگرداند. عمر خدمت پیامبر آمد و همین خواسته را داشت. باز پیامبر از او هم روگرداند. هردو نزد عبدالرحمن بن عوف رفتند و گفتند: «تو از همه قریش مالدارتری. کاش نزد رسول خدا می رفتی و از او فاطمه را خواستگاری می کردی که در این صورت خداوند بر مالت و شرافتی بر شرافتت می افزود.» او هم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و همین درخواست را به حضرت گفت. حضرت از او هم روگرداند. او هم نزد آن دو بازگشت و به آنان گفت: «همان که برای شما پیش آمد، برای من هم پیش آمد.»

آنگاه آن دو نزد علی بن ابی طالب رفتند، در حالی که حضرت درخت های خرمایی را که داشت، آب می داد. گفتند: «ما خویشاوندی تو را با رسول خدا و سابقه تو را در اسلام می شناسیم. کاش تو نزد رسول خدا می رفتی و فاطمه را از ایشان خواستگاری می کردی که در این صورت خدا بر فضل تو فضلی و بر شرافتت شرافتی می افزود.»

حضرت علی علیه السّلام فرمود: «شما دو نفر توجّهم دادید.» حضرت رفت و وضو گرفت. سپس غسل نمود و یک کسای قطری پوشید و دو رکعت نماز گذارد. آنگاه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: «ای رسول خدا! فاطمه را به من تزویج کنید.» حضرت فرمود: «هنگامی که تو را به تو تزویج کنم، چه چیزی مهر می دهی؟» حضرت فرمود: «شمشیر و زره و شتر آبکش خودم را مهر او می کنم.» پیامبر فرمود: «امّا شتر آبکش و شمشیر و اسبت که مورد نیاز توست، چه که با مشرکان می جنگی. ولی زرهت را هرگونه خواستی خود دانی.» پس علی علیه السّلام رفت و زره خود را چهارصد و هشتاد درهم قطری فروخت و آنها را در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله ریخت و رسول خدا از مقدار آن پول ها نپرسید

و حضرت علی علیه السّلام هم از مقدار آنها چیزی به رسول خدا چیزی نگفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله یک مشت از آن درهم ها را به مقداد بن اسود داد و فرمود: «وسائل فاطمه را با این خریداری کن و عطر برای فاطمه زیاد تهیه کن!» مقداد رفت و یک آسیا، یک مشک ، یک بالش پوستی و یک حصیر قطری خریداری کرد و آنها را آورد و پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت، در حالی که اسماء بنت عمیس با او بود. اسماء گفت: «ای رسول خدا! سن داران و مالداران قریش از تو خواستگاری کردند، ولی به آنان ندادی، اما او را به این جوان تزویج کردی؟» حضرت فرمود: «ای اسماء! هش دار که تو هم با این جوان در آینده ازدواج خواهی کرد و فرزندی برای او می زایی!» (این نقل با توجّه به روایتی که می گوید اسماء در حبشه بوده، غریب به ذهن می آید. همین اسماء با امیرالمؤمنین علیه السّلام ازدواج کرد و همان گونه که پیامبر یاد کرد، از حضرت علی علیه السّلام فرزند آورد.) در چنین حالی بود که پیامبر از پشت سر خود حرکتی را احساس کرد. نگاه کرد و دید که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل به همراه جمع بسیاری از فرشته ها هستند. گفت: «ای جبرئیل! چه چیزی شما را به زمین آورده است؟» جیرئیل گفت: «ما فاطمه را برای شوهرش می بریم.» جبرئیل تکبیر گفت، آنگاه میکائیل و سپس اسرافیل و بعد از آن فرشتگان تکبیر گفتند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از ایشان سلمان فارسی چنین کردند. و تکبیر پشت سر عروسی ها از این شب سنّت گشت.

پیامبر صلّی الله علیه و آله فاطمه را برد و او را در کنار علی علیه السّلام بر روی حصیر قطری نشاند. سپس فرمود: «ای علی! این دختر من است. هرکس او را اکرام کند، مرا اکرام کند مرا اکرام کرده و هر کس به او اهانت کند، مرا اهانت نموده است.»

سپس فرمود: «خدایا! مبارک ساز برای این دو و نسل پاکی برایشان قرار ده که تو دعا را می شنوی.» سپس فاطمه زهرا برخاست و به پیامبر صلی الله علیه و آله چسبید و گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «چرا گریه می کنی؟ در

حالی که من تو را به آن کس که از اینان عظیم تر است و علمی بیشتر دارد تزویج کردم.»

توضیح: جزری گوید: «انّه علیه السّلام کان متوشحاً بثوب قطری» (جامه ای بر خود پیچیده بود)، جامه قطری نوعی از برد است که در آن سرخی است و در آن خط ها و نشانه هایی است که مقداری زبر است، و گفته شده جامه قطری لباس های خوبی است که از سوی بحرین می آمده است. و ازهری گوید: در اطراف بحرین روستایی است به نام قطر و فکر می کنم که جامه قطری منسوب به آنجا باشد که قاف را کسره داده اند برای نسبت و تخفیف داده اند.

37. کشف الغمه: همچنین از پیغمبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «اگر علی بن ابی طالب نمی بود، برای فاطمه زهرا کفو و همانندی پیدا نمی شد .»

نیز روایت می کند که رسول اکرم به حضرت علی بن ابی طالب فرمود: «خدا فاطمه را به نکاح تو درآورد و زمین را مهریه آن بانو قرار داد. پس راه رفتن کسی که بغض تو را داشته باشد بر روی زمین حرام است.»

ابن بابویه در حدیثی طولانی که آن در باب تزویج امیرمؤمنان با فاطمه سلام الله علیها آورده روایت می کند که:

پیامبر صلی الله علیه و آله در دهان خود آبی را گرفت و فاطمه را خواست و او را در برابر خود نشاند. آنگاه آب را در ظرف (طشت) ریخت و قدم ها و صورت فاطمه را شست. سپس فاطمه را خواست و یک کف از آب گرفت و آن را بر سر فاطمه ریخت و یک کف آب هم در برابرش و سپس به پوست بدن فاطمه آب پاشید. آنگاه طشت دیگر طلبید و علی را خواست و همان کار که با فاطمه کرد، با علی کرد. سپس هر دو را به خود چسباند و گفت: «خدایا ! این دو از من و من از این دو هستم. خدایا ! همان گونه که پلیدی را از من بردی و مرا پاک کردی، از اینان هم پلیدی را ببر و آنان را پاک ساز!» سپس فرمود: «برخیزید و به خانه تان بروید. خداوند میان شما را با هم جمع کند. و در رفتارتان برکت دهد و کارتان را سامان دهد.»

سپس حضرت برخاست و با دست خویش در را بر علی و فاطمه بست. ابن عباس گوید: اسماء برایم گفت که زیر چشمی به رسول خدا نگاه می کرده که پیوسته برای تنها آن دو دعا می کرد و کسی را در دعایش شریک نساخت، تا آنکه آنها در حجره رفتند و از دیده پنهان شدند.

و در روایتی است که حضرت فرمود: «خداوند در رفتارتان برکت دهد و امور متفرّقان را جمع کند و بین دل هایتان برایمان الفت ایجاد کند به اهلت توجّه داشته باشد و سلام بر شما دو نفر!»

جابر بن عبدالله گوید: چون رسول خدا فاطمه را به علی تزویج کرد، خداوند متعال از بالای عرشش او را تزویج نمود و جبرئیل خطبه خوان و میکائیل و اسرافیل همراه با هفتاد هزار فرشته شاهد بودند. و خداوند به درخت طوبا وحی کرد که آنچه در تو از در و یاقوت و لؤلؤ است، نثار کن و بریز. و خداوند بر حورالعین وحی نمود که آنها را جمع آوری کنید. آنان تا روز قیامت از روی شادی به ازدواج فاطمه با علی، اینها را هدیه می دهند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در صبح عروسی زهرا با ظرفی شیر بر فاطمه وارد شد و فرمود: «پدرت به فدایت، بنوش!» سپس به علی علیه السّلام فرمود: «پسر عمویت به فدایت، بنوش!»

شرحبیل گوید: چون صبح عروسی شد، لرزه و اضطرابی فاطمه را گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو را به بزرگ در دنیا و کسی که در آخرت از صالحان است تزویج کرده ام.»

از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود: «حضرت زهرای اطهر از حضرت امیر به پیغمبر خدا شکایت کرد و گفت: «یا رسول اللّٰه! علی تمام رزق و روزی خود را بین بینوایان تقسیم می کند.» پیامبر خدا فرمود: «ای فاطمه! تو می خواهی مرا نسبت به برادرم و پسر عمویم خشمگین کنی، در صورتی که خشم علی خشم من و خشم من خشم خدا است؟» فاطمه اطهر گفت: «از خشم خدا و رسول به خداپناه می برم.»

ص: 189

از اصبغ بن نُباته روایت شده که گفت: «از حضرت امیر شنیدم که می فرمود: «به خدا قسم سخنی می گویم که هر کس غیر از من بگوید دروغگو است. من وارث پیغمبر رحمت هستم؛ زوجه ام بهترین زنان امت است و من بهترین وصی هستم.»

38. کافی: از ابن ابی یعفور روایت کند که گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «علی علیه السّلام با فاطمه سلام الله علیها بر پایه مهر یک برد کهنه، یک زره و زیراندازی که از پوست دباغی نشده گوسفندی بود ازدواج کردند.»

توضیح: «علی جرد برد» یعنی برد کهنه.

39. کافی: از ابن بکیر روایت می کند که گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را بر پایه مهر یک زره حطمی که سی درهم ارزش داشت شوهر داد.»

40. کافی: از معاویه بن وهب، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را بر پایه یک زره حطمی به علی علیه السّلام تزویج کرد، و زیراندازشان پوست دباغی نشده گوسفند بود و هر زمان که می خوابیدند، پشم پوست را زیر پهلوهایشان قرار می دادند.»

41. کافی: از عبدالله بن بکیر، از امام صادق علیه السّلام روایت کند که حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را با یک زره حطمی که معادل سی درهم بود، به تزویج فاطمه سلام الله علیها در آورد.»

توضیح: می توان بین این روایات به چند گونه جمع کرد:

1) اینکه منظور آن است که زره بخشی از مهر بوده است.

2) معنی این است که اگر آن زره امروز بود، معادل سی درهم بود، گرچه قیمت آن در آن زمان بیشتر بوده است.

3) زره معادل سی درهم بوده، لکن پانصد درهم فروخته شده است.

4) اینکه بعضی از روایات بر تقیّه حمل شود.

42. کافی: از امام باقر علیه السّلام روایت کند که فرمود: «مهر فاطمه برد کهنه خاصّی و زره حطمی بوده است، و زیرانداز حضرت پوست دباغی نشده گوسفندی بود که آن را می انداختند و فرش می کردند و روی آن می خوابیدند.

ص: 190

43. کافی: از یعقوب بن شعیب روایت کند که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را به تزویج علی علیه السّلام در آورد، بر زهرا وارد شد، در حالی که زهرا می گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله به زهرا فرمود: «چرا می گریی؟» به خدا سوگند اگر در خاندانم بهتر از علی علیه السّلام بود، من تو را به ازدواج او در نمی آوردم. و من تو را به ازدواج او در نیاورده ام، بلکه خداست که تو را تزویج کرده و برای تو خمس را مهر قرار داده، مادامی که آسمان ها و زمین هست.

44. کافی: از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: فاطمه علیها السّلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مرا با مهر کم و بی ارزش شوهر دادی.» رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «من تو را شوهر ندادم، خدا بود که از آسمان تو را شوهر داد و مهر تو را خمس دنیا قرار داد تا آن زمان که آسمان ها و زمین است.»

45. کافی: از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: پس از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «کاری نکنید تا من به سوی شما دو نفر باز گردم» و آن زمان که رسول خدا نزد آن دو آمد، پاهایش را میان آن دو در بستر کرد، دیگر در مورد حلال، غیرت معنی ندارد.

46. کافی: از برقی مرفوعاً روایت کند که گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را به همسری علی علیه السلام در آورد، مردم گفتند: با سازگاری و فرزندان پسر همراه باشد. پیامبر فرمود: «نه بلکه با خیر و برکت همراه باشد.»

توضیح: جزری گوید: «نهی أن یقال للتمزوج بالرفاء و البنین » از اینکه برای فردی که ازدواج کرده دعا شود که همراه با رفاء و بنین باشد نهی شده است. و تنها از این دعا نهی شده، البته به شکل کراهت، چون این دعا عادت آنان بوده و لذا در این مورد غیر این دعا سنّت شده است.

47. کافی: از امام باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من انسانی مثل شما هستم که در میان شما ازدواج می کنم و شما را تزویج می نمایم، به استثنای مورد فاطمه که تزویج وی از آسمان فرود آمد.»

ص: 191

48. تفسیر فرات کوفی: از ابن عباس در مورد گفته خداوند متعال که فرمود : «و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً» روایت کرده که: خداوند نطفه سفیدی را آفرید و آن را در پشت آدم نهاد. آنگاه از پشت آدم به شیث و از پشت شیث به پشت أنوش و از پشت أنوش به پشت قینان منتقل کرد. تا آنکه پشت های بزرگوار آنها را در ارحام پاک و پاکیزه به ارث گذاشت.

تا آنکه خداوند آن را در صلب عبدالمطلب قرار داد. سپس آن را دو بخش کرد؛ نیمی از آن را در پشت عبدالله انداخت و نیمی را به پشت ابوطالب. و آن نطفه نسلی است که از عبدالله، محمّد را زایید و از ابوطالب، علی علیه السّلام را این گفته خدای تعالی است که: «و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً»

و فاطمه دختر محمّد را به علی تزویج کرد، پس علی از محمّد و محمّد از علی است و حسن و حسین و فاطمه نسب است و علی داماد.

49. مصباح الانوار و المحتضر: روایت کرده اند که پیامبر فرمود: «اگر علی علیه السّلام نبود، همتایی برای فاطمه علیها السّلام نبود.» و پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «ای علی! خداوند عزوجل تو را به ازدواج فاطمه در آورد و مهر فاطمه را زمین قرار داد. پس هرکس که با خشم بر تو بر روی زمین راه رود، به حرام بر روی زمین راه رفته است.»

1. علل الشرائع: از ابو هریره روایت می کند که گفت: «یک روز پیغمبر اعظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلم نماز صبح را بجای آورد. آنگاه با سیمایی اندوهناک برخاست و ما هم با آن حضرت برخاستیم. آن بزرگوار به طرف منزل فاطمه اطهر رفت و حضرت علی را دید که جلو در روی خاک ها خوابیده است.

پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله خاک ها را از پشت امیرالمؤمنین پاک کرد و فرمود: برخیز «فداک ابی و امی یا ابا تراب!» یعنی پدر و مادرم به فدای تو ای ابو تراب! سپس دست مبارک حضرت امیر را گرفت و با یکدیگر وارد منزل حضرت زهرا شدند. ما مختصری مکث کردیم، آنگاه صدای خنده ای به گوش ما رسید. سپس مشاهده کردیم که پیامبر خدا با چهره ای بشاش و متبسم از خانه فاطمه خارج شد. گفتیم: «چه شد یا رسول اللَّه! با صورتی مغموم و اندوهناک وارد و با چهره ای شادمان خارج شدید؟» فرمود: «چرا شادمان نباشم، در صورتی که بین دو نفر را که نزد اهل آسمان محبوب ترین مردم زمین هستند صلح و سازش دادم.»

توضیح: «دقعاء» یعنی خاک. علامه مجلسی می فرماید این گونه اخباری را که مشتمل بر نزاع بین حضرت امیر و حضرت زهرا هستند باید تأویل و تفسیر کرد، که برگردد به نوعی از مصلحت تا فضل این دو بر مردم روشن شود و یا جهت دیگری که بر ما مخفی است.

2. علل الشرائع: از حبیب بن ابی ثابت روایت می کند که گفت: «بین حضرت زهرا و علی بن ابی طالب علیهم السّلام گفتگویی در گرفت. پس از آن رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نزد ایشان وارد شد، آنها فرشی برای آن حضرت گستردند و

رسول خدا روی آن خوابید. حضرت امیر نیز آمد و یک طرف آن بزرگوار خوابید. پیغمبر خدا دست حضرت علی را گرفت و روی ناف خود گذاشت. بعد دست فاطمه زهرا را هم گرفت و روی ناف خود نهاد. وقتی بین ایشان صلح و سازش برقرار کرد خارج شد.از آن حضرت پرسیدند: «یا رسول اللّٰه! تو با حال مخصوصی وارد خانه علی و زهرا شدی، ولی اکنون می بینیم با چهره ای چنین شادمان خارج می شوی؟» فرمود: «چگونه شاد نباشم، درصورتی که بین دو نفر را که نزد من محبوب ترین اهل زمینند صلح و سازش دادم.»

صدوق می گوید که این خبر نزد من معتبر و مورد اعتماد نیست. زیرا بین علی و فاطمه سخنی در نمی گرفت که رسول خدا بیاید و بین ایشان صلح و سازش برقرار کند. علی علیه السّلام سید الوصیین و فاطمه اطهر سیده زنان عالم است. ایشان از نظر اخلاق به حضرت رسول اعظم اسلام اقتدا می کردند.

مصباح الانوار نیز از حبیب بن ثابت مشابه این روایت را آورده است.

توضیح: فیروز آبادی گفته است که «مثال» با کسره، زیرانداز است.

3. علل الشرائع: از ابوذر روایت می کند که گفت: «در آن زمان که من و جعفر بن ابی طالب به سوی حبشه هجرت می کردیم، کنیزکی را به جعفر بن ابی طالب هدیه کردند که قیمت آن چهار هزار درهم بود. هنگامی که به مدینه آمدیم، جعفر آن کنیزک را به حضرت علی بن ابی طالب تقدیم کرد که خدمتگزار آن بزرگوار باشد. حضرت امیر نیز آن کنیزک را در خانه فاطمه اطهر جایداد.

یک روز که حضرت فاطمه زهرا داخل خانه گردید، مشاهده کرد که حضرت علی ابن ابی طالب سر مبارک خود را در دامن آن کنیزک نهاده بود. فاطمه به حضرت علی گفت: «آیا با این کنیزک عملی انجام داده ای؟» فرمود نه. به خدا قسم من عملی انجام نداده ام. منظور تو چیست؟ گفت: «به من اجازه می دهی تا به خانه پدرم بروم.» فرمود: «مانعی ندارد.»

وقتی حضرت فاطمه اطهر لباس پوشید و نقاب زد تا به خانه پدر بزرگوار خویشتن برود، جبرئیل نازل شد و گفت: «یا محمّد! خدای رئوف به تو سلام می رساند و می فرماید که اکنون فاطمه زهرا نزد تو می آید و از علی

شکایت می کند، ولی تو به شکایت او توجهی نکن!» وقتی حضرت فاطمه به حضور پیامبر خدا

ص: 194

مشرف شد، آن حضرت فرمود: «گمانم آمدی که از علی شکایت کنی؟ گفت: «آری به خدا قسم!» رسول اکرم فرمود: «برگرد و به علی بگو که من علی رغم عنف خود، راضی ام به رضای تو!»

فاطمه اطهر به خانه بازگشت و سه مرتبه به آن بزرگوار گفت: «یا اباالحسن! من علی رغم عنف خود به رضای تو راضی ام.» علی علیه السّلام فرمود: «شکایت مرا به دوست و حبیبم پیغمبر اکرم کردی؟ آه از شرمندگی من نزد پیامبر خدا! ای فاطمه! من خدا را شاهد می گیرم که این کنیزک را در راه رضای خدا آزاد کردم. و آن چهار صد درهمی که از عطای من زیاد آمده را به فقرای مدینه صدقه می دهم.»

حضرت امیر علیه السّلام پس از این گفتگوها لباس و نعلین های خود را پوشید که به حضور حضرت رسول اکرم مشرف شود. جبرئیل نازل شد و گفت: «یا محمّد! خدای مهربان سلام می رساند و می فرماید که به حضرت امیر بفرما من به خاطر اینکه آن کنیز را برای رضایت فاطمه آزاد کردی، بهشت را به تو عطا کردم و جهنم را برای آن چهار صد درهمی که صدقه دادی، در اختیار تو نهادم. پس تو هر کسی را که می خواهی با اجازه من داخل بهشت کن و هر کسی را که می خواهی، به واسطه عفو و بخشش من از جهنم آزاد کن!» به همین دلیل بود که حضرت امیر می فرمود من از طرف خدا تقسیم کننده بهشت و جهنم هستم.

مناقب ابن شهر آشوب و بشاره المصطفی مشابه این روایت را نقل کرده اند.

4. مناقب: هنگامی که فاطمه زهرا علیها السّلام از نزد ابوبکر بازگشت و پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، به آن حضرت گفت: ای فرزند ابوطالب! به عادت جنین خودت را جمع کرده ای و چون فرد متّهم که خود را می پوشاند نشسته ای؛ تو آن کسی بودی که پرهای بزرگ شاهین را شکستی، حال چه شده که این پرهای بی ارزش دست و پای تو را بسته اند. چهره ات را ذلیل کردی آن زمان که عظمت و تلاشت را ضایع نمودی؛ گرگ ها را دریدی، ولی هم اکنون بر روی خاک افتاده ای؛ گوینده ای را باز نمی داری و در برابر باطل کاری نمی کنی. این فرزند ابو قحافه است که هدیه پدرم و وسیله معاش فرزندم را از من به زور می ستاند. به خدا سوگند آشکارا دشمنی و مجادله با من می کند و او را می بینم که

سرسختانه با من سخن می گوید، تا آنجا که انصار یاری شان را از من دریغ داشتند و مهاجرین پیوندشان را از

ص: 195

من بازداشتند و مردمان چشم از من پوشاندند؛ نه کسی از من دفاع کرد و نه کسی از جفای به من بازداشت. با خشم فروبرده از خانه بیرون آمدم و با ناخوشنودی برگشتم. هیچ اختیاری ندارم. کاش پیش از این زمانم و قبل از این خواری ام می مردم. یاور من نسبت به تو که دیگران را از ستم به من باز می داری و از من حمایت می کنی، خداوند است. وای من در هر صبح و طلوع! وای من که تکیه گاهم مرد و بازویم سست شد! و گلایه ام را به نزد پدرم و ستمی که بر من رفته را به نزد خدایم می برم. خدایا تو قدرتمندتری!

امیرمؤمنان علیه السّلام در پاسخ حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: «وای بر تو نیست، بلکه وای بر دشمن توست. مرا از خشم و نارضایتی ات دور بدار ای به پا شده برگزیده و ای باقیمانده پیامبری! من نسبت به دینم سستی نکردم و تا حدّ توانم خطایی نکرده ام. اگر تو وسیله معاش می طلبی، روزی ات ضمانت شده است و آن کس که به عهده گرفته، امین است و آنچه برای تو فراهم آمده، بهتر از آنچه است که از تو بریده شده است، به حساب خدا بگذار.»

حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: «خدا مرا کفایت می کند و او وکیل خوبی است.»

مؤلف: تصحیح واژه های این کلام زهرا سلام الله علیها و شرح آن در ابواب فدک گذشت.

5. مناقب: همچنین از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «زنان قریش به حضرت فاطمه گفتند که فلان و فلان خواستگار تو بودند، پدر تو آنان را رد کرد و تو را به مردی شوهر داد که تهیدست است. وقتی پیغمبر اکرم نزد آن بزرگوار آمد فاطمه گفت: «پدر جان! تو مرا به شخصی دادی که تهیدست است!» پیامبر اکرم با دست مبارک خود مچ دست فاطمه اطهر را تکان داد و به وی فرمود: «نه ای فاطمه! بلکه تو را به شخصیتی دادم که در اسلام آوردن بر همگان پیشقدم، از نظر علم از همه داناتر و از نظر حلم از همه برتر است.ای فاطمه! آیا نمی دانی که علی در دنیا و آخرت برادر من است؟» فاطمه زهرا پس از این سخنان خندید و گفت: «یا رسول اللّٰه! راضی شدم.»

و در روایت ابو قبیل است که: من تو را به علی علیه السّلام تزویج نکردم تا آنکه جبرئیل به من دستور داد. و در روایت عمران بن حصین و حبیب بن ابی ثابت آمده: «آگاه باش که من تو را به بهترین کسی که می شناختم تزویج کردم.» و در روایت ابن غسّان است که: «تو را به بهترین آنان تزویج کردم.» و در کتاب شاهین آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو را به ازدواج کسی در آوردم که محبوب ترین خاندانم نزد من بود.»

6. روضه و فضائل: از سلمان فارسی روایت می کند که گفت: «باری نزد پیامبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ایستاده بودم و روی دست های مبارک آن حضرت آب می ریختم که در همان حال حضرت فاطمه زهرا، گریان وارد شد. پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دست مبارک خود را روی سر فاطمه گذاشت و فرمود: «چه باعث گریه تو شده؟ خدا چشم تو را گریان نکند ای حوریه!» گفت: «من به گروهی از زنان قریش که خضاب کرده بودند رسیدم. وقتی چشمشان به من افتاد، در مورد پسر عمویم به من طعنه زدند.» فرمود: «چه سخنی از ایشان شنیدی؟»گفت: «گفتند چه ناگوار است که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله می خواهد دختر خود را به مردی از قریش بدهد که فقیر است.» فرمود: «دخترم! من تو را شوهر ندادم، بلکه خدا تو را به نکاح علی درآورده. زیرا موقعی که فلان و فلان خواستگار تو بودند، من پاسخی به آنها ندادم و مسئله ازدواج تو را به خدا واگذار کردم. تا اینکه روزی نماز صبح جمعه را که خواندم، صدای ملائکه را شنیدم. ناگاه جبرئیل را با هفتاد هزار صف از ملائکه دیدم که تاج به سر گذاشته اند، گوشواره پوشیده اند و النگو به دست کرده اند. گفتم: «ای جبرئیل! این سر و صداها چیست که از آسمان می شنوم؟» گفت: «یا محمّد! خدای توانا عنایتی به زمین کرد و از مردان علی و از زنان فاطمه را برگزید. تو فاطمه را برای علی تزویج کن.»

حضرت زهرای اطهر سر خود را به سوی آسمان بلند کرد، در میان گریه تبسمی کرد و گفت: «راضی شدم به رضای خدا و رسول.» رسول اعظم فرمود: «آیا می خواهی بیش از این درباره مقام علی بگویم تا به وی رغبت پیدا کنی؟» گفت آری. فرمود: «گرامی تر از ما چهار نفر کسی نیست که سواره بر خدا وارد شود: برادرم حضرت صالح که بر ناقه خود سوار است؛ عمویم حمزه که بر ناقه عضباء

سوار می شود؛ من که بر براق سوارم و شوهر تو علی بن ابی طالب که بر یکی از ناقه های بهشتی سوار خواهد شد.» فاطمه اطهر گفت: «وصف آن ناقه را برای من بگو که از چه چیزی آفریده شده؟»

رسول اکرم فرمود: «ناقه ای است که از نور خدا آفریده شده و وصف آن چنین است: دو پهلوی آن آراسته و زرد رنگ است؛ سری قرمز، چشم هایی سیاه و پاهای از طلا دارد؛ پوزه آن از لؤلؤ تازه، چشمان آن از یاقوت و شکم آن از زبرجد سبز است؛ قبه ای از لؤلؤ سفید بر پشت آن است و باطن آن از ظاهر آن، و ظاهر آن از باطن آن دیده می شود. آن ناقه از عفو خدا آفریده است. این ناقه که از ناقه های خداست دارای هفتاد هزار رکن است. بین هر رکن تا رکن دیگر هفتاد هزار ملک حضور دارند که به انحای مختلف سرگرم تسبیح پروردگار جهان هستند. علی علیه السّلام از مقابل هر گروه از این ملائکه که عبور می کند آنها می گویند: «این بنده کیست؟ چقدر خدای رئوف او را گرامی داشته است! گویا پیغمبری مرسل است، یا ملکی مقرب، یا حامل عرش، یا حامل کرسی است!»

آنگاه منادی از وسط عرش ندا می کند: «ایها الناس! این شخص پیغمبر مرسل و ملک مقرب نیست، بلکه این علی بن ابی طالب است.» سپس گروهی دسته دسته به شتاب می آیند و می گویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. این را برای ما می گفتند، ولی ما باور نمی کردیم؛ ما را نصیحت می کردند، ولی نمی پذیرفتیم. افرادی که این علی را دوست داشته باشند، به دستگیره محکمی چنگ زده اند که در آخرت این چنین نجات پیدا می کنند.»

ای فاطمه! دوست داری بیشتر از این درباره علی بگویم تا بیشتر راغب وی شوی؟» گفت آری. فرمود: «علی از حضرت هارون پیش خدا عزیزتر است، زیرا هارون حضرت موسی را به غضب در آورد، اما علی بن ابی طالب هرگز مرا به غضب در نیاورده است. ای فاطمه! باز هم دوست داری که از مقام علی برای تو شرح دهم؟ گفت آری یا نبی اللّه! فرمود: «جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمّد! از طرف خدا به علی سلام برسان.»

فاطمه از جای برخاست و فرمود: «راضی شدم که خدا پروردگار من باشد و تو ای پدر جان، پیغمبر من باشی و پسر عمویم هم شوهر و ولی من باشد!

7. کافی: از حضرت صادق آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: «حضرت امیر علیه السّلام هیزم می آورد، آب می آورد و جارو می کرد. فاطمه زهرا علیها السّلام هم آسیا می کرد، خمیر می کرد و نان می پخت.»

در امالی طوسی نیز همین روایت آمده است.

8. امالی طوسی: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «خدای علیم به رسول عظیم الشأن خود وحی کرد که به فاطمه بگو مبادا نسبت به علی نافرمانی کنی! زیرا اگر علی غضب کند، من هم غضب خواهم کرد.»

9. در کتاب دیوانی که اشعار آن منسوب به حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام است، درمرثیه فاطمه اطهر می فرماید:

حقا که زندگی من بعد از تو ای دختر احمد به آشکار کردن چیزی که مخفی کرده ام سخت است

ولی گردن های ما برای عظمت خدا فروتنی می کنند و برای انجام امر خدا هیچ عملی سخت نخواهد بود

آیا تب مرا نزد تو می اندازد و من به تو شکایت کنم، در صورتی که در میان مردان نظیر من وجود ندارد

من صبر می کنم و به حاجت خویش دست می یابم، آنگاه که بسیار بعید است صبر بتواند مردان را سست گرداند

در این تب دلیلی است که برای مرگ و موت مردم نوعی پیشوا و قاصد است.

توضیح: «و انّ حیاتی منک» یعنی زندگی ام به سبب تو سخت شد و چون لازم شد تا بیماری مخفی ام را آشکار سازم. در تفسیر این جمله این گونه به ذهنم رسیده است و گفته شده «منک» یعنی پس از تو و گفته شده یعنی زندگی ام از توست و به سبب توست و من نسبت به اظهار آنچه مخفی داشته ام سخت هستم. یعنی آن را آشکار نمی کنم ولی این دو

گفته بعید است. «تضر» یعنی خضوع می کند. «جلید» یعنی سخت. «ندید» یعنی مثل و مانند و «خوّار» یعنی ضعیف و صحیه کننده.

10. دعوات راوندی: از سوید ابن غفله روایت می کند که گفت: «علی علیه السّلام دچار تهیدستی شدیدی شد. حضرت زهرای اطهر به حضور رسول اکرم

ص: 199

مشرف شد تا در این باره با او سخن بگوید. هنگامی که در زد پیغمبر اعظم فرمود: «من احساس می کنم که حبیبه ام پشت در است! ای ام ایمن، بر خیز ببین کیست؟» وقتی ام ایمن در را باز کرد و فاطمه زهرا داخل شد، پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به وی فرمود: «یک موقعی نزد ما آمدی که هیچ وقت نمی آمدی؟» پرسید: «یا رسول اللّه! غذای ملائکه نزد خدای ما چیست؟» فرمود: «گفتن الحمد اللّه.» گفت: «غذای ما چیست؟» فرمود: «قسم به حق آن خدایی که جان من در دست قدرت او است، یک ماه تمام است که آتش در خانه ما روشن نشده، (یعنی غذای پختنی در کار نبوده) ولی من پنج کلمه ای را که جبرئیل به من تعلیم داده به تو یاد می دهم.» گفت: «کدام پنج کلمه یا رسول اللّه؟» فرمود: «بگویا رب الاولین و الآخرین، یا ذا القوه المتین، و یا راحم المساکین، و یا ارحم الراحمین.»

فاطمه اطهر پس از شنیدن این کلمات به خانه برگشت. وقتی چشم حضرت امیر به وی افتاد فرمود: «پدر و مادرم به فدایت! چه خبر آوردی؟» گفت: «من به منظور کار دنیا رفتم، ولی با امر اخروی بازگشتم.» علی علیه السّلام دو مرتبه فرمود: «خیر فراوان نثار تو باد!»

11. مصباح الانوار: از حضرت امام محمّد باقر روایت می کند که فرمود: «حضرت زهرا از دست علی علیهما السّلام به رسول خدا شکایت کرد و گفت: «علی همه رزق و روزی خود را بین فقرا تقسیم می کند.» رسول اعظم فرمود: «ای فاطمه! آیا می خواهی مرا نسبت به پسر عمویم خشمناک کنی؟ در صورتی که خشم او خشم من و خشم من خشم خدا است.»

12. امالی طوسی: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «تا وقتی که که فاطمه اطهر زنده بود، خدای سبحان زنان دیگر را بر حضرت علی ابن ابی طالب علیه السّلام حرام کرده بود. زیرا حضرت زهرا پاک و پاکیزه بود و حیض نمی شد .»

توضیح: علامه مجلسی درباره تعلیلی که امام جعفر صادق فرموده حضرت زهرا حیض نمی شد، می فرماید: این تعلیل وجوهی دارد. اول اینکه چون فاطمه اطهر حیض نمی شد ، علی علیه السّلام از نظر زناشویی احتیاجی به زنان دیگر

نداشت. بنابراین خدای علیم زنان دیگر را بر حضرت علی برای احترام فاطمه زهرا حرام کرده بود.

دوم اینکه منظور این باشد که جلالت حضرت او را از این باز می دارد و از این جملات به برخی از صفات ویژه حضرت تعبیر کرده است.

13. مناقب: از عالم (شاید منظور حضرت صادق یا موسی بن جعفر علیهما السّلام باشد) پرسیده شد: «سوره مبارکه «هل اتی» که در شأن اهل بیت علیهم السّلام نازل شده حاوی هر نعمتی هست، ولی چرا نامی از حورالعین در این سوره برده نشده؟» فرمود: «این نوعی احترام و تجلیل است که خدا از فاطمه زهراکرده است. (زیرا مقام حضرت فاطمه از مقام حورالعین بالاتر است) ابوصالح در تفسیر «وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ»(1)، {و آنگاه که جان ها به هم درپیوندند} می گوید: «روز قیامت هر مؤمنی که از صراط عبور کند، خدای رئوف بر در بهشت چهار زن از زنان دنیا و هفتاد هزار حوریه را به نکاح او در می آورد. فقط حضرت علی بن ابی طالب که زوجه اش در دنیا فاطمه زهرا بوده، در آخرت هم آن حضرت زوجه اش خواهد بود. علی علیه السّلام در بهشت غیر از حضرت زهرا زوجه ای از زنان دنیا نخواهد داشت. ولی امیرالمؤمنین علی در بهشت دارای هفتاد هزار حوریه است که هر یک از ایشان دارای هفتاد هزار خادم هستند.»

مؤلف: برخی از روایات این باب، در باب «غسل و دفن حضرت» خواهد آمد.

1- . تکویر / 1

1. خصال: از صادق آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: «افرادی که بسیار گریستند پنج نفر بودند: آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه، دختر حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و علی بن الحسین علیهم السّلام. حضرت آدم به قدری در فراق بهشت گریه کرد که اثر اشک نظیر دو جوی، در دو گونه اش باقی ماند. حضرت یعقوب به اندازه ای از فراق یوسف گریه کرد که بینایی اش را از دست داد و به وی گفته شد: «تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ»(1)،

{به خدا قسم تو تا افسرده نشوی یا خودت را نابود نکنی، یوسف را از خاطر نخواهی برد.} حضرت یوسف به قدری برای پدرش یعقوب گریست که سایر زندانیان به ستوه آمدند و به وی گفتند: «یا شب گریه کن و روز ساکت بمان یا روز گریه کن و شب ساکت باش.» یوسف هم با یکی از پیشنهادهای آنها موافقت کرد.

حضرت فاطمه اطهر به اندازه ای از فراق پیغمبر خدا گریه کرد که اهل مدینه خسته و ناراحت شدند و به او گفتند: «صدای گریه های همیشگی ات ما را اذیت می کند. از این روی حضرت زهرا از مدینه خارج می شد، کنار قبر شهدا می رفت و

1- . یوسف / 85

پس از خالی کردن عقده های قلبی اش به مدینه برمی گشت. حضرت علی بن الحسین علیهم السّلام مدت بیست یا چهل سال بر حضرت حسین گریست. هر غذایی که مقابل آن حضرت می گذاشتند، او به گریه می افتاد. کار آن حضرت به جایی رسید که یکی از غلامانش به وی گفت: «یاابن رسول اللَّه! فدای تو شوم، من می ترسم که خود را (به وسیله کثرت گریه) هلاک گردانی!» فرمود: «قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون»(1)، {چاره ای نیست، جز اینکه غم و اندوه خود را به خدا شکایت کنم من از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.} هر گاه که به یاد قتلگاه فرزندان فاطمه علیها السّلام می افتم، گریه راه گلویم را سد می کند.»

امالی صدوق همین روایت را آورده است.

2. امالی طوسی: موقعی که وفات پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلم نزدیک گردید، آن حضرت به قدری گریست که ریش مبارکش تر شد. پرسیدند یا رسول اللَّه! چرا گریه می کنی؟ فرمود: «برای ذریه و فرزندانم و آن ستم هایی که بعد از من از دست ستمکاران امتم به آنها می رسد می گریم. به نظرم می رسد که دخترم فاطمه زهرا را می بینم که بعد از من مظلوم واقع شده و هر چه صدا می زند«یا ابتاه!»، هیچ کس از امت من به فریاد او نمی رسد.»

وقتی فاطمه اطهر این مطلب را شنید به گریه افتاد. پیغمبر اکرم به وی فرمود: «ای دختر عزیزم! گریه نکن!» فاطمه گفت: «پدر جان! من برای ظلم هایی که بعد از تو خواهم دید گریه نمی کنم، بلکه از دوری و فراق توست که اشک می ریزم.» پیغمبر اعظم فرمود: «ای دختر محمّد! مژده باد تو را! زیرا در میان اهل بیتم تو اولین کسی هستی که به من ملحق خواهی شد.»

3. قصص الأنبیاء: از ابن عباس نقل می کند که گفت: «فاطمه زهرا علیها السّلام در ایام بیماری رسول خدا و پیش از رحلت ایشان، به حضور آن حضرت مشرف شد. پیامبر خدا فرمود: «اجل من فرا رسیده است.» حضرت زهرا به گریه افتاد. رسول اکرم فرمود: «گریه نکن! زیرا تو بعد از من بیشتر از هفتاد و دو روز و

1- . يوسف / 86

نصفی زنده نخواهی بود و به من ملحق خواهی شد. وقتی هم که به من ملحق شوی، از میوه های بهشتی به عنوان تحفه به تو عطا می شود.» فاطمه اطهر پس از شنیدن این بشارت خندان شد!

4. خرائج و جرائح: از صادق آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «حضرت فاطمه بعد از پدر بزرگوارش به مدت هفتاد و پنج روز زنده بود و در این مدت از فراق پدر خود، دچار غم و اندوه شدیدی شده بود. جبرئیل نزد آن بانو می آمد، او را تسلی می داد و او را از پدر و از مکان پدرش که در بهشت است آگاه می کرد. بعلاوه او را از مصائبی که فرزندانش بعدا به آن دچار شدند با خبر می کرد. حضرت امیر نیز این گونه مطالب را می نوشت.

5. مناقب: ام سلمه به حضور حضرت فاطمه اطهر مشرف شد و گفت: «یا بنت رسول اللَّه! امشب را چگونه صبح کردی؟» فرمود: «شب من با افسردگی و اندوه از دست دادن پدرم و مظلوم شدن شوهرم گذشت. پرده او به خدا سوگند که دریده شد؛ کسی که امامتش گرفته شد بر غیر آنچه خداوند در تنزیل تشریع کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله سنّت آن را در تأویل گذاشته است، ولی کینه های بدری و تبعات احدی است که دل های نفاق بر آن کمین کرده بود. چون دروغگویان و نمّامان جاگیر شده بودند و چون امامت را هدف گرفتند، نشانه های آثار آن از ابر نفاق فرو ریخت و کمان ایمان را از سینه سخت آن قطع کرد و طبق وعده ای که خداوند داده که رسالت را حفظ می کند و از مؤمنان کفالت می کند، بدین گونه غرور دنیا را به چنگ آوردند پس از پیروزی بر کسی که در جایگاه های سختی و منزل های شهادت پدران اینان را کشته بود.»

مؤلف: این روایت در کتابی که از آن گرفته شده (مناقب) تحریف شده بود و من این روایت را در جای دیگر نیافتم تا با آن تصحیح کنم، لذا همان گونه که یافته ام آوردم.

6. در بعضی از کتب مناقب، از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل شده که فرمود: «من بدن مبارک پیغمبر خدا را با پیراهنش غسل دادم. فاطمه اطهر به من گفت که پیراهن پدرم را به من نشان بده. وقتی پیراهن را بویید از حال رفت.

ص: 204

زمانی که من با این صحنه مواجه شدم، پیراهن رسول خدا را از نظر فاطمه پنهان کردم.»

7. من لا یحضره الفقیه: روایت شده که وقتی پیغمبر خدا از دنیا رحلت کرد، بلال از اذان گفتن خودداری کرد و گفت: «من بعد از پیامبر اسلام برای هیچ کس اذان نخواهم گفت.» یک روز فاطمه زهرا فرمود: «من دوست دارم صدای اذان مؤذن پدرم را بشنوم.» وقتی این سخن به گوش بلال رسید، مشغول گفتن اذان شد. موقعی که بلال دو مرتبه گفت «اللّٰه اکبر»، حضرت زهرای اطهر به یاد روزگار پدرش رسول خدا افتاد و نتوانست جلوی گریه اش را بگیرد. وقتی بلال گفت «اشهد ان محمّدا رسول اللّٰه»، فاطمه اطهر صیحه ای زد، با صورت به زمین افتادو غش کرد. مردم به بلال گفتند: «از گفتن اذان خودداری کن! زیرا فاطمه دختر پیغمبر از دنیا رفت.» مردم فکر می کردند که فاطمه مرده است. بلال پس از این اتفاق اذان را قطع کرد و آن را نیمه کاره گذاشت. زمانی که فاطمه زهرا به هوش آمد، به بلال گفت: «اذان را تمام کن!» ولی بلال نپذیرفت و به حضرت زهرا گفت: «ای بزرگ ترین زنان! من از اینکه تو هر گاه صدای اذان مرا می شنوی این چنین ناراحت می شوی، بیمناکم.» بنابراین حضرت فاطمه علیها السّلام وی را از این کار معاف کرد.

8. معانی الاخبار: از فاطمه دختر امام حسین علیه السّلام روایت کرده است که گوید: آنگاه که بیماری حضرت فاطمه سلام الله علیها دختر رسول خدا سخت شد و بر او چیره گشت، زنان مهاجر و انصار (به قصد عیادت) نزد فاطمه سلام الله علیها گرد آمدند و به او گفتند: «ای دختر رسول خدا! با این بیماری چه می کنی؟» حضرت فرمود: «سوگند به خدا دنیای شما را ناگوار می دانم و با مردانتان بغض و کینه دارم. آنان را به سان لقمه ای که هنوز دندان بر آن ننهاده ای از دهان بیرون افکنده ام و پس از آزمودن آنان، کینه ایشان را به دل گرفته ام. چه زشت است به کندی گراییدن تیزی شمشیر و از کار افتادن نیزه و تزلزل اندیشه. «ما قَدَّمَتْ لَهُمْ

أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِى الْعَذابِ هُمْ خالِدُون»(1)، {چه بد است آن خشم الهی که خود برای خویش فراهم آورده اند آنان همیشه در عذاب خواهند بود. }

به ناچار آنان را در بند کارهای زشتشان می دانم و ننگ این رخداد بر آنان است. بردگی، نابودی و نفرین بر قوم ستمگر باد! شگفتا از آنان، چگونه از آنان خلافت را از سنگ پایه های پیامبری و جایگاه وحی و آنکه در امر دنیا و دین، دانا و روشن بود دور ساختند. «أَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِین»(2)، {آری به راستی این زیان فراوان و آشکار است. }

ازابوالحسن علی علیه السّلام چه چیزی را نپسندیدند؟ به خدا سوگند آنان بی پروایی شمشیر ابوالحسن، استواری گام ها، سختی کارزار و خشم خدایی او را خوش نداشتند.

به خدا سوگند، اگر آنان از مرکب خلافتی که پیامبر به علی سپرده بود، دست می کشیدند، وی با آن دمساز می گشت و مردم را نرم و آسان راه می برد، آن گونه که نه بینی شتر خلافت آسیب بیند و نه سوارش به رنج افتد، و مردم را به چشمه همواره جوشان و سرشار و سرریز می رساند و آنان را سیراب باز می گرداند، به گونه ای که شگفت زده می شدند، ولیکن او خود جز به قدر فرو نشاندن آتش تشنگی بر نمی گرفت، کمتر از آنکه او را سیراب کند.

آنگاه، تحقیقاً برکت های آسمان و زمین برآنان گشوده می گشت - لیکن اکنون - خداوند آنان را به زودی در دام کرده های خویش، گرفتار خواهد نمود.

بیا و بشنو! که تا زنده ای روزگاران تو را به شگفتی خواهد انداخت و حقّاً آن شگفتی پیامد این حادثه است. شگفتا! به کدامین تکیه گاه پیوستند و به چه دستاویزی چنگ زده اند. بر جای پیشتازان، سفله گان را نشاندند و وازده گان را جایگزین برجستگان کردند. بینی گروهی که «یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً»(3) «أَلا إِنَّهُمْ هُمُ

1- . مائده / 80

2- . زمر / 15
3- . كهف / 104

الْمُفْسِدُونَ وَ لکِنْ لا یَشْعُرُونَ»(1) «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونِ»(2)، {می پندارند کار نیکی به انجام رسانده اند» بر خاک باد. «راستی آنان همان فساد پیشگانند لیکن خود نمی دانند»، «آیا آنکه به حق راه یافته است شایسته رهبری است یا آنکه خود راهبر نیست جز اینکه راه را به او بنمایند؟ چیست شما را چگونه داوری می کنید؟ }

آگاه باش، سوگند به خداوند که تحقیقاً شتر خلافت آبستن حوادث است، دمی درنگ کنید تا فرزندش را به دنیا آورد. آنگاه از پستان شتر خلافت، جامی لبریز از خون تازه و زهری تلخ بدوشند. «یَخْسَرُ الْمُبْطِلُون»(3)، {آن هنگام است که باطل پیشه گان زیانمند می شوند. } و آیندگان پیامد آنچه را پیشینیان بنیاد نهادند در خواهند یافت.

آنگاه، باید از خود دست بشویند و خود را به فتنه بسپارند و بر شما بشارت باد به شمشیری برنده و از هم گسسته ای فراگیر و بیداد ستمگران، که اموالتان را کم ارزش خواهند کرد و کشته شما را خویش درو خواهند کرد.

اندوه بر شما، و با شما چه باید کرد که «أَ نُلْزِمُکُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها کارِهُون»، (4)

{امر روشن بر شما مشتبه شده است. آیا می توان حقیقت روشن را بر شما تحمیل کرد با اینکه خود نمی خواهید. }

سخن فاطمه زهرا علیها السّلام خطاب به زنان مهاجر و انصار در اینجا به پایان رسید.

سوید بن غفله (یکی از راویان این خطابه) گفته است که زنان، پیام زهرا را بر مردان خویش بازگفتند. پس گروهی از سران مهاجر و انصار برای عذر خواهی به نزد آن حضرت آمدند و گفتند: «ای سرور زنان! اگر ابوالحسن علی علیه السّلام پیش

1- . بقره / 12
2- . یونس / 35

3- . جاثیه / 27
4- . هود / 28

از آنکه ما پیمان خویش را با دیگران محکم سازیم از ما خواسته بود، هرگز از او به دیگری نمی پیوستیم.»

فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود: «از من دست بدارید بعد از این کار زشت جای پوزش نیست و بعد از کوتاهی کردن شما جای کاری نیست.» (چه می شود کرد)

آنگاه شیخ صدوق از علی بن ابی طالب روایت کند که فرمود: چون زمان وفات حضرت زهرا سلام الله علیها فرا رسید، به امام وصیّت کرد و گفت: هنگامی که من مردم، مرا در شب دفن کن و آن دو مرد را که گفتم با خبر مساز. حضرت فرمود: وقتی بیماری فاطمه شدّت گرفت زنان مهاجران و انصار نزد او گرد امدند و از وی پرسیدند: ای دختر رسول خدا با بیماری ات چه می کنی؟ حضرت سلام الله علیها پاسخ داد: سوگند به خدا نسبت به دنیایتان غضبناکم .... و بعد مشابه همین روایت را ذکر کرده است.

شیخ صدوق رحمه الله علیه گوید: از ابا احمد حسین بن عبدالله بن سعید عسکری درباره معنای این روایت پرسیدم. او گفت: امّا گفته حضرت زهرا سلام الله علیها که عاًلفهً... تا آخر سخنی که شیخ صدوق درباره تفسیر این خطبه نقل می کند.

و ما همه آن سخن را در لابلای شرح خطبه با توجّه به اختلاف روایات آن می آوریم.

9. احتجاج: از سوید بن غفله نقل می کند که فرمود: «موقعی که بیماری حضرت زهرای اطهر شدت گرفت، زنان مهاجرین و انصار در اطراف او گرد آمدند و به وی گفتند: «ای دختر رسول خدا ! امشب را با بیماری ات چگونه صبح کردی؟» فرمود: «در عین حالی که از دنیای شما بیزارم، دشمن مردان شمایم. من آنان را پس از اینکه آزمایش کردم از نزد خویشتن راندم. من ایشان را بعد از اینکه آزمودم، ملول و محکوم کردم. چقدر قبیح است که تیزی شمشیرشان کند شده و پس از جدّ به بازی گرفتن و کوبیدن سنگ و شکافتن نیزه و تزلزل اندیشه ها و لغزش هوا ها، چه بد آنچه که پیشاپیش برای خود تدارک دیدند، و آن چیز این است که خدای قهار بر آنها خشم گرفت و دائما در عذاب خواهند بود. آنها مقام خلافت را به خود بستند و

سنگینی بار آن را بر دوش خود گذاشتند و دامنه غارت های خود را گسترش دادند. افراد ظالم و ستمکار دچار دماغ سوختگی و قطع اعضا و محرومیت خواهند شد. وای بر ایشان که مقام خلافت را از خاندان رسالت، پایه های نبوت و هدایت، مهبط روح الامین و آن کسی که از امور دین و دنیا آگاه بود (یعنی علی علیه السّلام)، غصب و دور کردند.

آگاه باشید! همانا این عمل یک زیانکاری آشکار است. چه چیزی را از ابوالحسن علی علیه السّلام بد دانستند به خدا سوگند از شمشیر او، نهراسیدن از مرگ، جنگاوری بی امان، عقاب و جدال و غضب کردن برای خدای او بدشان می آید. به خدا قسم که اگر آنان بعد از واگذاری مقام خلافت را به علی، از طریق واضح و حق و قبول حجت و برهان روشن منحرف و رویگردان می شدند، علی ایشان را به راه راست و حق راهنمایی و هدایت می کرد و آنان را به آرامش می رساند؛ محل لجام او مجروح نمی شد؛ راننده وی رنج نمی برد؛ سوار او ملول نمی شد؛ علی آنان را به سر چشمه ای می رساند که صاف و گوارا باشد؛ دو طرف آن پر می شد، دو طرف آن گل آلود نمی شد؛ آنها را از پر خوری بازمی داشت؛ در خلوت و جلوت آنان را نصیحت می کرد؛ از دنیا و مادیات آن فایده ای نمی برد؛ از دنیا از چیزی برخوردار نمی شد، مگر به قدری که شخص تشنه آب بنوشد و شخص گرسنه قوت لا یموت برگیرد.

علی شخص زاهد و دروغگو و راستگو را به ایشان معرفی می کرد. خدا می فرماید: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ»(1) «وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزِين»(2)، {اگر اهل قریه ها ایمان می آوردند و پرهیزکار می شدند، ما برکات آسمان و زمین را برای ایشان می فرستادیم، ولی افسوس که حق را تکذیب کردند و ما آنان را به جزای اعمال زشت و ناپسندشان رساندیم. در

1- . اعراف / 96
2- . زمر / 51

میان این عده آن افرادی که ظلم و ستم کردند، به زودی به جزای اعمال خود خواهند رسید و معجزه و قدرتی هم نخواهند داشت. }

بیا و بشنو! در طول عمرت روزگار مطالب شگفت آوری را به تو نشان خواهد داد! اگر تعجب می کنی، از سخنان آنان تعجب کن! کاش من می دانستم که ایشان به چه سندی استناد کردند؟ به چه تکیه گاهی اعتماد کردند؟ به چه دستگیره ای چنگ زدند؟ بر علیه چه خاندانی قیام کردند! چه سرپرست و همدم بدی برگزیدند! افراد ظالم بد چیزی را برگزیدند! به خدا قسم که دنباله روان را با پیشتازان عوض کردند و عقب افتادگان را با برآمدگان. سوخته باد دماغ گروهی که گمان می کنند عمل نیکویی انجام دادند! بدانید که ایشان فساد می کنند، ولی نمی دانند. وای بر ایشان! آیا باید از کسی پیروی کرد که مردم را به راه حق راهنمایی می کند یا از پی کسی رفت که نمی تواند بشر را هدایت کند؟

شما را چه شده؟ چگونه قضاوت می کنید؟ به جان خودم قسم که فتنه آنان باردار حوادثی است، در انتظار باشید تا ببینید چه ثمری از آن حاصل می شود. سپس آن را نظیر یک قدح، پر از خون تازه و زهر کشنده کردند. در آن موقع است که طرفداران باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیانگذار پیشینیان را خواهند شناخت. سپس از دنیای خود درگذرید و مطمئن باشید که گرفتار فتنه خواهید شد. مژده باد شما را به شمشیری برنده و ظلمی شدید، به فتنه ای عمومی و استبدادی از ستمکاران که اندکی شما را واگذار می کنند، آنگاه هستی شما را به یغما می برد. وا حسرتا بر شما! در کجا هدایت می شوید؟ در صورتی که هدایت از شما رخت بربست. آیا ما می توانیم شما را ملزم و مجبور به راه راست کنیم، در صورتی که شما از راه راست بیزارید؟»

سوید بن غفله گوید: زنان گفته حضرت را بر مردانشان بازگو کردند. دسته ای از شخصیت های مهاجر و انصار نزد حضرت آمده و عذر خواهی کردند و گفتند: «ای سرور زنان! اگر ابوالحسن این موضوع را برای ما پیش از آنکه پیمان را محکم کنیم و عقد وفاداری با دیگران را استحکام بخشین می گفت، ما از او به دیگری رو نمی

ص: 210

کردیم.» حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: «از من دور شوید! عذری نمی ماند پس از تقصیر شما و امری نیست پس از کوتاهی شما.»

10. امالی طوسی: از ابن عباس روایت کرده که گوید: زنان مهاجر و انصار خدمت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و در بیماری اش از او عیادت کردند و گفتند: «سلام بر تو ای دختر رسول خدا! چگونه ای؟»

حضرت فرمود: سوگند به خدا دنیای شما را ناگوار می دانم و با مردانتان بغض و کینه دارم. آنان را به سان لقمه ای که هنوز دندان بر آن ننهاده ای، از دهان بیرون افکنده ام و پس از آزمودن آنان کینه ایشان را به دل گرفته ام.

چه زشت است سستی رأی بودن و تزلزل در گفتار و از کار افتادن نیزه؛ {چه بد است آن خشم الهی که خود برای خویش فراهم آورده اند آنان همیشه در عذاب خواهند بود.}

به ناچار آنان را در بند کارهای زشتشان می دانم و ننگ این رخداد بر آنان است. بردگی، نابودی برای قوم ستمگر باد!

شگفتا از آنان! چگونه آنان خلافت را از ابوالحسن دور ساختند. به خدا سوگند از ابوالحسن تنها بی پروایی شمشیر و سختی کارزار و خشم خدایی او را خوش نداشتند. به خدا سوگند اگر آنان از مرکب خلافتی که پیامبر به علی سپرده بود دست می کشیدند و با علی می شدند، وی با آن دمساز می گشت و آنگاه مردم را نرم و آسان راه می برد، چرا که اوست پایه های نبوّت و سنگ پایه های رسالت و جایگاه روح الامین و آنکه در امر دنیا و دین و آخرت روشن بود. {آری به راستی این زیان فراوان و آشکار است.}

به خدا سوگند بینی شتر خلافت آسیب نمی دید و سوار آن به رنج نمی افتاد و وی مردم را به چشمه سیراب و همواره جوشان و سر ریز وارد می کرد و آنان را سیراب بیرون می آورد، به گونه ای که از سیرابی سنگین شده باشند. ولیکن او خود جز کفی از آب و جز به قدر فرو نشاندن شدّت گرسنگی بر نمی گرفت. آنگاه تحقیقاً برکت های آسمان و زمین برآنان گشوده می گشت. لیکن اکنون خداوند آنان را به زودی در دام کرده های خویش گرفتار خواهد نمود. بیا و بشنو! که تا زنده ای

روزگاران تو را به شگفتی خواهد انداخت و حقّاً آن شگفتی پیامد این حادثه است. شگفتا! به کدامین تکیه گاه پیوستند و به چه دستاویزی چنگ زده اند! «لَبِئْسَ الْمَوْلی وَ لَبِئْسَ الْعَشِیرُ وَ بِئْسَ لِلظّالِمِینَ بَدَلا»(1)، {بد سرپرستی و بد گروه همراهی است و بد جایگزینی است برای ستمگران.}

بر جای پیشتازان، سفله گان را نشاندند و چموش عصیانگر را با شجاع آماده عوض کردند و وازده گان را جایگزین برجسته گان کردند. نابود باد گروهی که می پندارند کار نیکی به انجام رسانده اند! راستی آنان همان فساد پیشگانند، لیکن خود نمی دانند {آیا آنکه به حق راه یافته است شایسته رهبری است یا آنکه خود راهبر نیست جز اینکه راه را به او بنمایند؟ چیست شما را چگونه داوری می کنید؟}

تحقیقاً شتر خلافت آبستن حوادث است، درنگ تا فرزندش را به دنیا بیاورد! آنگاه از پستان شتر خلافت جامی لبریز از خون تازه و زهری تلخ بدوشند {آن هنگام است که باطل پیشه گان زیانمند می شوند.} و آیندگان پیامد آنچه را پیشینیان بنیاد نهادند، درخواهند یافت.

آنگاه، باید از خود دست بشویید و خود را به فتنه بسپارید. و بر شما بشارت باد به شمشیری برنده و از هم گسسته ای فراگیر و دائم و بیداد ستمگران، که اموالتان را به ناحق می گیرند و آنچه جمع کردید را درو می سازند.

اندوه بر آنان! {امر روشن بر آنان مشتبه شده. آیا می توان حقیقت روشن را بر شما تحمیل کرد با اینکه خود نمی خواهید.}

توضیح: مؤلف: صاحب کشف الغمّه هر دو روایتی را که صدوق آورده، از کتاب سقیفه با حذف سند روایت کرده است. و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه، از احمد بن عبد العزیز جوهری، از محمد بن زکریا، از محمد بن عبد الرحمن تا پایان آنچه که صدوق آورده را روایت کرده است و تنها ما به این دلیل تکرار این روایات را آورده ایم چون بین روایات، اختلاف بسیار بود و شدید. این روایات مهم

1- . حج / 13

بود و این را علاوه بر آنچه صدوق آورده شرح می کنیم، چرا که بیشتر بندهای آن نیاز به شرح و بیان دارد و از خدا کمک می طلبیم.

عائفهً: یعنی «کارهه» (خوش نداشتم). گفته می شود: عاف الرجل الطعام یعافه عیافاً. در زمانی که از آن غذا خوشش نیاید و «قالیه» یعنی «مبغضه» (کینه داشتم). خدای متعال فرمود: «ما ودّعک ربّک و ما قلی»، پروردگارت تو را ترک نکرده و دشمن نداشته است.

و لقطت الشئ من فمی: یعنی آن را انداختم و پرت کردم. و «عجم»: دندان گرفتن. می گویی: «عجمت العود». اعجمه با ضمّه زمانی که آن را دندان بگیری و «شنأه» ماند منعه و سمعه، به معنای أبغضه است، یعنی دشمن داشت او را. و «سبرتهم» یعنی اختبرتهم (آزمودم آنان را). طبق اکثر روایات معنی چنین می شود که: آنان را پرت کردم و دشمن داشتم آنان را پس از آزمودن آنان و دیدن رفتارها و حالاتشان. و طبق روایت شیخ صدوق معنی این است که: من آگاه از زشتی رفتار و بدی باطن آنان بودم. پس آنان را پرت کردم. سپس هنگامی که آنان را آزمودم، با آنان بد شدم و کینه آنان را به دل گرفتم، یعنی پس از آزمایش، انکارم نسبت به رفتارشان موکّد شد.

و احتمال می رود که اوّلی اشاره به زشتی حالات ظاهری آنان باشد و دوّمی به پلیدی باطن درونشان. «فقبحاً لفلول الحدّ» تا «خالدون قبحاً» با ضمّه، مصدر است که فعلش حذف شده. یا از گفته اینان: «قبحه الله قبیحاً» و یا از «قبح» با ضمّه قباحهً، پس حرف جر بنابر اوّل داخل بر مفعول است و بنابر دوّم بر فاعل. و «فلول» با ضمّه جمع فلّ است و آن به معنای «ثلمه» یا سوراخ و شکستگی در لبه تیز شمشیر است. خلیل در کتاب العین حکایت کرده که مصدر است و شاید این با مورد ما مناسب تر باشد.

و حدّ الشئ: تیزی آن است، «و حدّ الرجل» دلاوری و بی باکی او، و «خور» با فتحه و حرکت، به معنای ضعف است. و «تناه» یعنی نیزه، و «خطل» با حرکت عین الفعل، منطق فاسد و تزلزل است و «خطل الرأی» یعنی فساد و اضطراب و تزلزل رأی است.

اللعب بعد الجدّ: یعنی دینتان را به بازی و باطل گرفتید.

و قرع الصفاه: صفاه به معنای سنگ صاف است، یعنی خودتان را محل کوبیدن دشمنانتان قرار دادید تا آنجا که سنگ صاف شما را نیز کوبیدند. جزری گوید: در حدیث معاویه است که «یضرب صفاتها بمعوله» سنگ صاف او را چکش می کوبید و این تمثیل است، یعنی تلاش کرد و در آزمایش و امتحان آنان مبالغه نمود و از همین معنی است روایت که: «لا یقرع ام صفاه»، یعنی احدی نمی تواند به آنان بدی برساند. پایان.

مؤلف: بعید نیست که این جمله کنایه از عدم تأثیر حیله آنان پس از این و پس از کند شدن تیزی شمشیر آنان باشد، همانگونه که آن کس که با شمشیر بر سنگ صاف می زند، در آن اثری نمی گذارد و شمشیر کند می شود.

و صدع القناه: یعنی شکافتن نیزه، و «سأمه» یعنی ملال. و جزری گوید: در حدیث علی است که «ایاک و مشاوره النّساء فإن رأیهنّ إلی أفن»، از مشورت با زنان بپرهیز، چرا که رأی آنان به سستی و ضعف است. «أفن» یعنی نقص و کاستی و «رجل أفن و مأفون»، یعنی ناقص العقل. و گفته خدای متعال که: «ان سخط الله» مخصوص به ذم است و علّت ذمّ و مخصوص محذوف است، یعنی این گونه بوده: «لبئس شیئاً ذلک لأن کسبهم السخط و الخلود.»

لا جرم لقد قلّدتهم ربقتها: «لا جرم» واژه ای است که برای تثبیت یک شئ می آید و «ربقه» (دستگیره) در آن است. ربق و رباق و ارباق و ضمیر در رتقبها به خلافت برمی گردد که مورد بر آن دلالت دارد یا به فدک یا به حقوق اهل بیت علیهم السّلام، یعنی گناه آن را به گردن آنان قرار می دهم، مانند گرد بندها.

و شننت علیهم غارها: «شنّ» یعنی پاشیدن آب پاشیدن پراکنده و «سنّ» با سین بدون نقطه، به معنای ریختن پیوسته است و از همین است گفته آنان که: «سنّت علیهم الغاره»، زمانی که از هر جهت بر آنان ریخته شود.

و حملتهم اوقتها: جوهری گوید: «اوق» به معنای سنگینی گفته می شود. القی علیه أوقه و نیز تداوقته تأویقاً یعنی سختی و ناخوشایندی بر او باد کردم.

فجدعاً و عقراً: «جدع» بریده شدن بینی یا گوش و یا لب و البنه با بینی مناسب تر است، و نیز به معنای حبس خواهد بود و «عقر» به فتح، جراحت است و در نفرین بر انسان گفته می شود: «عقراً له و حلقاً» یعنی خداوند تن او را مجروح سازد و درد گلو بگیرد. و اصل عقر زدن پاهای شتر یا گوسفند با شمشیر است سپس وسعت پیدا کرده و در کشتن و هلاک شدن به کار رفته است و این مصادر فعلشان باید حذف گردد و سحق با ضمّه، یعنی بعد و دوری.

ویحهم انّی زحزحوها عن رواسی الرساله: «ویح» واژه ای که در رقم ترحم و اظهار همدردی و تعجّب و شگفتی به کار می رود و «زحزمه» به معنای دور کردن و «زعزمه» حرکت دادن است و «رواسی» از کوه ها، همان کوه های ثابت و راسخ است و «قواعد البیت»، یعنی اساس و پایه های خانه.

طبین: با طاء بدون نقطه به معنای زیرک ماهر است.

و ما نقموا من ابی الحسن تا این گفته که فی ذات الله: در کشف الغمه است: «و ما الذی نقموا من ابی الحسن» گفته می شود «نقمت علی الرجل» مانند ضربت، و کسائی گوید: مانند علمت نیز لغتی است، یعنی بر او عقاب کردم و چیزی از او را خوش نداشتم.

تنکیر: به معنای انکار کردن است.

تنکّر: متغیّر شدن از حالی که توان را خوش نداری و اسم مصدر آن نکیر است و نکیر در اینجا دو معنی را احتمال می دهد و اول روشن تر است یعنی انکار شمشیر او، چرا که او شمشیرش را نمی کشد مگر برای تغییر دادن منکرها.

و طأه: گرفتن سخت و فشار و اصل «مرطی» قدم نهادن است و بر جنگ و کشتار نیز اطلاق می شود. چون کسی که با دو پا روی یک چیز می رود در هلاکت آن و اهانت به آن حدّ نهایت را رفته است.

نکال: به معنی کیفر است که مردم را تکّه تکّه می کند و «وقعه» به معنای آسیب جنگ است. و «تنمّر فلانٌ» یعنی تغیر کرد و انکار یک چیزی را نمود و وعید داد، چون پلنگ را تو همیشه با تنکّر و غضب می بینی.

فی ذات الله: طیبی گوید: ذات شئ خود آن شئ و حقیقت آن است و منظور در اینجا همان چیزی است که ذات به او اضافه شده است. شیخ طبرسی در گفته خدای متعال «و أصلحوا ذات بینکم» گوید: کنایه از منازعه و خصومت است و ذات همان ساختمان است. گفته می شود «فلان فی ذاته صالح»، فلانی در ذاتش صالح است، یعنی در خلقت و ساختمان وجودی اش صالح است، یعنی اصلاح کنید هر چیزی که بین شماست، یعنی اصلاح کنید و همین طور است معنای آن این است که حقیقت ارتباط را اصلاح کنید و همین طور است معنای «اللهم أصلح ذات البین»، یعنی اصلاح کن حالی را که بدان مسلمانان با هم اجتماع می کنند. پایان.

مؤلف: پس منظور از «فی ذات الله» یعنی «فی الله و لله»، درباره خدا و برای خدا. بنا بر اینکه منظور از ذات حقیقت باشد یا در امور و حوالی که متعلّق به خداست مانند دین و شریعت و دیگر چیزها مانند گفته خدای متعال «أنّه علیم بذات الصدور»، یعنی به آنچه در دل ها نهان است آگاه است.

و تالله لومالوا: منظور پس از آنکه امام را در جایگاه خلافت تمکین دهند.

و تالله لو تکافّوا تا آنجا که می گوید: بما کانوا یکسبون: «تکّاف» باب تفاعل از مادّه کفّ است، به معنای دفع کردن و صرف و بازگرداندن. «زمام» مانند کتاب نخی است که در بره و یا چوبی است که در بینی حیوان می کنند بسته می شود و کنار آن افسار بسته می شود و گاهی افسار، زمام نامیده می شود. «نبذه» یعنی «طرحه» یعنی انداخت آن را. در کتاب صحاح آمده: «اعتلقه» یعنی أحبّه و شاید در اینجا به معنای تعلّق به باشد، یعنی به او می چسبد. گرچه این معنی را در کتاب های لغتی که داریم ندیده ایم.

«سجح» با دو ضمّه، به معنای نرم آسان است. و «کلم» به معنای جراحت و «خشاش» با کسر خاء نقطه دار، چوبی است که در بینی شتر قرار می دهند و زمام به آن بسته می شود تا بهتر شتر را تحت بیاورد، و «تعتعت الرجل» یعنی او را در فشار و تنگنا قرار دادم.

و «منهل» یعنی محل ورود آب و آن چشمه آب است که شتر در چراگاه ها بر آن وارد می شود و منزل هایی که در بیابان ها بر سر راه مسافران قرار دارد، مناهل

نامیده می شود، چرا که در آنها آب است، این را جوهری گوید. و نیز گوید: «ماء غیر» یعنی آب گوارا پاکیزه باشد یا نه. شیخ صدوق به نقل از حسین بن عبدالله بن سعید عسکری گوید: «غیر» آبی است که در بدن رشد می کند. و جوهری گوید: روی ابر با باران بزرگ و فرو ریختن سخت و گفته می شود، شربت شرباً رویّاً و فضفاض یعنی گسترده. گفته می شود: ثوب فضفاض و یا فضفاض و درع فضفاضه ضفّتا النهر با کسره و برخی با فتحه، به معنای دو طرف نهر است و «تطفح» یعنی پر می شود، تا آنجا که سر می رود.

و «رنق الماء» مانند فرح و نصر و نیز «ترّنق» یعنی آب کدورت پیدا کرد. و نیز «صار الماء رونقه» یعنی گل بر خاک غالب شد، و «ترنوق» یعنی همان گلی که در نهرها و محل جریان سیل هاست. پس ظاهراً منظور از گفته حضرت که «و لا یترنّق جانباه» این است که آب کم نمی شود تا گل و لای از دو سوی نهر آشکار شود و آب بدان کدر گردد. و «بطن» مانند علم، یعنی شکمش از سیر خوری بزرگ شد و از همین معنی است حدیث «تغذو خماصاً و تروح بطاناً»، صبح با شکم خالی اند و شب با شکم سیر. و منظور در اینجا بزرگی شکم آنان از سیرابی است.

و تحیّر الماء: یعنی آب جمع شد و دور زد مانند فرد متحیّر (که می چرخد) نهایت آن به نزدیک تر آن باز می گردد. و گفته می شود: «تحیّرت الارض بالماء»، زمانی که زمین پر از آب شود و شاید «با» به معنای «فی» است، یعنی سیرابی در آنان متحیّر می شود یا برای تعدیه است، یعنی متحیّر می شوند به دلیل زیادی سیرابی و «ریّ» به کسر و فتح، بر ضدّ عطش است.

و در روایت شیخ است که «قد ختر» با خاء نقطه دار و ثاء سه نقطه، یعنی سنگین کرد آنان را، از این است که گفته شده «اصبح فلان خاثر»، یعنی فلان صبح کرد در حالی که سنگین و بی نشاط و بی حال است. و «حلی منه بخیر» مانند رضی، یعنی به خیری دست یافت. جوهری گوید: گفته اینان که: «لم یحل منها بطائل» یعنی از آن فایده زیادی به دست نیامد.

و «تحلّی» یعنی «تزیّن» و طائل، به معنای غنا و بی نیازی و نهیت و گشایش و فضّل و تغمّر است. و «تغمّر» به معنای نوشیدن آب کمتر از آن مقدار که سیراب

شوی، از «غُمَر» گرفته شد و با ضم غین نقطه دار و فتح میم و آن کاسه کوچک است.

و «ناهل» به معنای فرد تشنه و یا فرد سیراب است و در اینجا منظور اولی است. و «ردع» به معنای کشف و بازداشتن است و ردعه به معنای یک بار بازداشتن است، و در همه روایات سوای روایت معانی الاخبار آمده: «سوره الساغب»، ولی در معانی الاخبار آمده: «شرره الساغب» و شاید این از تصحیف ناسخان باشد. و «شرر» آتشی که بالا می رود است و بعید نیست که از «شره» به معنای حرص باشد. و «سوره الشئ» با فتحه، تیزی و سختی آن است و «سغب» به معنای گرسنگی است.

فیروز آبادی گوید: «خطوه» با ضمّه و کسره و خطه مانند عده مکانت و بهره ورزی است، و «خطی کلّ واحد من الزوجین عند صاحبه» مانند رضی، یعنی هر کدام از مرد و زن نزد دیگری بهره مند شدند، و «نائل» یعنی «عطیّه» و شاید در آن شبه قلبی باشد.

فیروز آبادی گوید: «کافل» یعنی «عائل» (کسی که عائله و خانواده دارد) و نیز کافل کسی است که نمی خورد یا کسی که روزه اش را پیوسته می کند و نیز به معنای ضامن است. پایان.

مؤلف: کافل ممکن است در اینجا به هر یک از دو معنی اوّل باشد، و ممکن است به معنای کافل یتیم باشد، چون برای خوردن جز به اندازه زنده بماند جایز نیست و نتیجه معنای این است که اگر هر یک مردم دیگران را از زمانی که پیامبر به امیرالمؤمنان علیه السّلام واگذار کرده بود، باز می داشتند، که این زمام، همان زمام تولی امور امّت است، هرآیینه امیرالمؤمنان علیه السّلام به آن می چسبید یا آن را با محبّت می گرفت و مردم را به راه حق می برد، بدون اینکه چیزی از اوامر الهی را رها کند و یا از حدی از حدود الهی تعدّی نماید، و باز بدون اینکه بر امّت سخت بگیرد و چیزی ما فوق طاقت و وسع آنان بر آنان تحمیل نماید، مردم به زندگی خوش و خوبی در دنیا و آخرت دست می یافتند و خود حضرت از دنیای مردم و از ولایت بر آنان به اندازه زنده بماند و گرسنگی اش را سدّ کند بهره نمی برد.

ص: 218

ألا هلّم فاسمع: در روایت ابن ابی الحدید آمده: «ألا هلّمنّ فاسمعن و ما عشتنّ اراکنّ الدهر عجباً الی ایّ لجأ لجأوا واستندوا و بأیّ عروه تمسّکوا لبئس المولی و لبئس العشیر و لبئس للظالمین بدلاً.» جوهری گوید: «هلّم یا رجل» به فتح میم، به معنای «تعال» یعنی بیا است و مفرد و جمع و تذکیر و تأنیث در آن یکسان است. در لغت اهل حجاز و اهل نجد، هلّم را صرف می کنند و خطاب به دو نفر می گویند هلّما و خطاب به جمع می گویند هلّموا و به زن می گویند هلّي و به زنان می گویند هلّمنّ با کسر میم و در تثنیه هلّمان برای مؤنث و مذکّر و نیز می گویند هلُمَّ یا رجال با ضمّه میم و هلمنانّ یا نسوه. پایان.

و طبق روایات دیگر خطاب عمومی است.

و ما عشتّن: یعنی روزگار شگفت انگیز به شما نشان خواهد داد که در مدّت حیات شگفتی و غرابت آن از بین نرود و یا اینکه برای شما هر روز امر عجیبی که مترتّب برای حادثه غریب است تجدید می شود.

جوهری گوید: «شعرت بالشی» أشعر به شعراً یعنی متوجّه آن شدم و از همین معنی است «لیت شعری»، یعنی کاش می دانستم. و «لَجَأ» با حرکت عین الفعل، به معنای پناهگاه و جای بستن است، مانند ملجأ و لجأت الی فلان، زمانی که به او تکیه کنی و از او کمک بگیری، و «سناد» چیزی است که به آن تکیه می شود.

جوهری گوید: «احتنک الجراد الأرض» یعنی ملخ هر چه بر زمین بود خورد و نابود کرد روییدنی های زمین را؛ و گفته خدای متعال به حکایت از ابلیس: «لأحتنکنّ ذریّته». فرّا گوید: منظور این است که من بر آنان مسلّط می گردم و منظور از ذرّیه، ذرّیه رسول صلی الله علیه و آله است.

مولی: یعنی یاور و دوست و «عشیر» یعنی رفیقی که با انسان معاشرت و آمیزش دارد، و «لبئس للظالمین بدلاً» یعنی بد جایگزینی است که انتخاب کرده اند و بر امام عادل یعنی امیرالمؤمنان علیه السّلام مقدّم داشته اند.

استبدلوا تا این گفته که: کیف تحکمون: «ذنابی» با ضمّه، دم پرنده و محل رویش دم است و ذنابی در پرنده بیش از دم استعمال می شود، ولی در مورد اسب و شتر و مانند این دو «ذنب» بیشتر استعمال می شود (نه ذنابی) و در بال پرنده، چهار

ذنابی که پس از «خوافی» است و خوافی، همان جلو بال قبل پرهای دهگانه است که «قوادم» نامیده می شود و ذنابی از مردم پست و دنباله روان هستند.

و «حرون» اسبی است که رام نمی شود و هنگامی که حرکت او شدید و تند می شود، می ایستد. و «قحم فی الأمر قحوماً» یعنی بدون فکر خودش را در آن کار انداخت. اوّلی استعاره از ترسو و جاهل است و دوّمی برای شجاع و عالم به امور است که نیاز به فکر و تأمل ندارد. و «عجز» مانند عضد آخر شی است مؤنث و مذکر است و برای مرد و زن است. و «کاهل» همان «حارک» است و آن همان فاصله دو کتف است، و «کاهل القوم» همان مهم ترین آنان در کارها و گروه مورد توجّه آنان در سختی ها و گرفتاری هاست.

و «رغماً» با سه حرکت، مصدر «رغم انفه» است، یعنی به «رغام»، یعنی خاک چسبید و رغم الانف در ذلّت و عجز از پیروزی و تن دادن به اکراه استعمال می شود. و «معاطس» به کسره و فتحه و آن بینی است و در آیه این گونه قرائت شده که «یَهِدّی» با فتح ها و کسر آن و تشدید دال که اصلش یهتدی بوده و نیز با تخفیف دال و سکون هاء.

اما لعمر الهک تا پایان روایت: در بعضی نسخه های ابن ابی الحدید آمده، اما «لعمر الله» و در برخی «اما لعمر الهکنّ»، و «عمر» با فتح و ضم، به معنای زندگی طولانی است و در مورد قسم تنها عمر با فتحه به کار گرفته می شود. و رفع عمر بنابر ابتدائیت است، یعنی عمر الله قسمی و معنای عمر الله همان بقا و دوام خداست.

و «لقحت» مانند علمت، یعنی «حلمت» (بار گرفت) و فاعل آن همان فعلتهم یا فعالهم و یا فتنه و یا ازمنه است. و «نظره» با فتح نون و کسر خاء، به معنای تأخیر است و نظره اسمی است که به جای انظار = مهلت دادن می نشیند و نظره یا مرفوع است بنا بر خبریّت و مبتداء محذوف است، مثل آیه قرآن که «فنظره الی میسره»، یعنی واجب مهلت دادن و مانند آن است و یا منصوب است بنا بر مصدریّت، یعنی انتظروا یا انظروا نظره قلیله و احتمال اخیر روشن تر است، همان گونه که شیخ صدوق همین را انتخاب کرده است.

ص: 220

و ریثما تنتج: یعنی به اندازه ای که نتیجه دهد. گفته می شود «نتجت الناقه» به صیغه مجهول تنتج نتاجاً و قد نتجها اهلها نتجاً و أنتجت الفرس زمانی که زاییدن آن فرا رسد.

و «قعب» ظرفی چوبی است که سیراب می کند مرد را یا ظرفی درشت است، و «احتلاب طلاع القعب» این است که این ظرف از شیر پر شود، تا آنجا که از ظرف بیرون زند و جاری کرد. و «عبیط» یعنی تازه و «ذعاف» مانند غراب، یعنی سمّ و «مقر» با کسر قاف، یعنی صبر (مادّه تلخی است) و چه بسا ساکن می شود. و «أمقر» یعنی تلخ شد، و «مبید» یعنی مهلک، و «أمضّه الجرح» یعنی جراحت او را به درد آورد. و «غبّ کلّ شئ» همان عاقبت آن است و «طاب نفس فلان بکذا» یعنی به آن راضی شد، بدون اینکه احدی او را مجبور به آن کند، و «طاب نفسه عن کذا» یعنی خوشنود شد و اینکه آن را ببخشد.

و «نفساً» منصوب است بنا بر اینکه تمیز باشد، و در کتاب ناظر عین الغریبین آمده: «طأمنته» یعنی او را آرام کردم و پس آرام گرفت، و «جأش» با همزه، به معنای نفس و قلب است.ر یعنی دل هایتان را برای نزول فتنه آرام قرار دهید. و «سیف صارم» یعنی شمشیر برنده و «غشم» یعنی ظلم و هرج یعنی فتنه و بهم ریختگی و در روایت ابن ابی الحدید است که و قرح شامل منظور از شمول قرح یا شمول آن نسبت به افراد است یا نسبت به اعضاء.

و استبداء به شئ همان تفرّد به آن است و ضمیر مرفوع در «یدع» به استبداد بر می گردد. و فتی همان غنیمت، خراج و آنچه از اموال کافران بدون جنگ برای مسلمین فراهم می شود.

«زهید» یعنی کم، «حصید» یعنی درد شده و طبق نقلی آمده: «زرعکم» که کنایه از گرفتن اموال آنان به ناحق است. و طبق نقل «جمعکم» همین معنی نیز احتمال می رود و باز اینکه کنایه از کشتن آنان و نابود کردن آنان باشد.

«و أنّی بکم» یعنی چگونه هدایت به شما برسد، و «عمیت علیکم» با تخفیف، بر شما مخفی شد و مشتبه گردید و با تشدید، به صیغه مجهول یعنی مشتبه گردانیده شد و بر شما و در آیه به هر دو گونه قرائت شده است.

و ضمائر آیه گفته شده که به رحمت برمی گردد، همان رحمتی که عبارت از نبوّت است و گفته شده به بیّنه که همان معجزه است برمی گردد یا به یقین یا به بصیرت در امر خدا. و در مورد روایت می تواند به رحمت خدا که شامل امامت و هدایت به راه مستقیم با طاعت از امام عادل یا به امامت صفّه و طاعت کسی که خداوند او را انتخاب نموده و طاعت او را واجب کرده یا به بصیرت در دین و مانند آن برگردد.

و «الیکم عنّی» یعنی دست نگه دارید و امساک کنید و «بعد تعذیرکم»، یعنی پس از شما، و «معذر» چیزی است که عذر را به بهانه ابراز می کند، بدون اینکه حقیقت داشته باشد.

11. دلائل الامامه: از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام روز سه شنبه، سوم ماه جمادی الثانی سال 11 هجری از دنیا رحلت کرد. علت وفات آن حضرت، همان ضربه ای بود که قنفذ غلام آن مرد به امر او به ایشان وارد آورد. حضرت زهرا به علت آن ضربه، محسن را سقط کرد و به همین دلیل به شدت بیمار شد و اجازه نداد هیچ یک از آن افرادی که وی را اذیت کرده بودند، به حضور او برسند. آن دو نفر که از اصحاب پیامبر خدا بودند، از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام تقاضا کردند که شفاعت آنها را نزد فاطمه کند. وقتی حضرت امیر برای آنان اجازه گرفت و به حضور آن حضرت مشرف شدند، گفتند: «ای دختر پیغمبر خدا! در چه حالی؟» فرمود: «خدای را شکر، خوبم.» آنگاه به ایشان فرمود: «آیا نشنیدید که پیامبر خدا می فرمود «فاطمه بضعه منی، فمن آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی اللّه!؟» یعنی فاطمه پاره ای از تن من است، کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده؟ گفتند چرا. فرمود: «به خدا قسم که شما مرا اذیت کرده اید.» آنها در حالی از نزد فاطمه اطهر خارج شدند که آن بانو سخت بر آنان خشمناک بود.

محمد بن همام می گوید: «روایت شده که حضرت فاطمه اطهر، در روز بیستم ماه جمادی الآخر وفات یافت. عمر آن حضرت هجده سال و هشتاد و پنج روز بود. حضرت امیر علیه السّلام آن بانو را غسل داد. در موقع غسل دادن وی غیر

از حضرت امیر، حضرت حسنین، زینب، ام کلثوم، فضه خادمه و اسماء بنت عمیس کسی حضور نداشت. آنگاه جنازه آن بانو را شبانه به همراه حضرت حسین علیهما السّلام به طرف بقیع بردند و بر بدن آن حضرت نماز خواندند. کسی از فوت آن بانو آگاه نشد و جز آن افرادی که گفته شد، هیچ کس از مردم بر بدن آن بانو نماز نخواند. جسد مبارک آن حضرت را در روضه مقدسه دفن و محل قبرش را پنهان کردند. صبح آن شبی که فاطمه زهرا را دفن کردند، اثر چهل قبر جدید در قبرستان بقیع مشاهده می شد .

هنگامی که مسلمانان از رحلت حضرت فاطمه آگاه شدند و به سوی بقیع رفتند، با چهل قبر جدید رو به رو شدند و نتوانستند قبر حضرت زهرا را از میان آن چهل قبر تشخیص دهند. همه مردم از این مصیبت ضجه کردند و یکدیگر را ملامت کردند و گفتند: «پیغمبر شما بیشتر از یک دختر به یادگار نگذاشت. فاطمه رحلت کرد و دفن شد و شما در موقع مردنش حاضر نشدید، نماز بر جنازه اش نگذاشتید و جای قبر او را هم نمی دانید!» آنگاه زعمای قوم گفتند: «گروهی از زنان مسلمان را احضار کنید که این قبرها را بشکافند تا جنازه فاطمه را به دست بیاوریم، بر بدن او نماز بخوانیم و قبرش را زیارت کنیم.»

هنگامی که خبر این توطئه به گوش حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام رسید، آن حضرت با چهره ای خشمناک و چشمانی سرخ و در حالی که رگ های گردنش برآمده بود و قبای زرد رنگی را که در موقع غضب و ناراحتی می پوشید بر تن کرده و بر ذوالفقار تکیه داده بود، آمد تا به بقیع رسید. شخصی در میان مردم رفت و گفت: «این علی بن ابی طالب است که با این حالت آمده است. علی قسم می خورد که اگر یک سنگ از این قبور جابه جا شود، شمشیر را در میان همه شما می گذارد و تا آخرین نفرتان را معدوم می کند.» عمر و یارانش نزد حضرت امیر علیه السّلام رفتند و گفتند: «یا اباالحسن! چه منظوری داری؟ به خدا قسم که ما قبر حضرت فاطمه را می شکافیم و بر جنازه اش نماز می گذاریم.» حضرت امیر لباس های وی را چسبید، او را از جای برکند و بر زمین کوبید و فرمود: «ای فرزند زن سیاه! من حق (یعنی مقام خلافت) خود را بدین جهت از دست دادم که مبادا مردم از دین خود

برگردند. اما درباره قبر فاطمه، به حق آن خدایی که جان علی در دست قدرت اوست، اگر تو و یارانت با این قبرها کاری کنید، زمین را از خون شما سیراب خواهم کرد. عمر! از این خیال درگذر.»

پس از آن، ابوبکر نزد حضرت امیر آمد و گفت: «یا اباالحسن! تو را به حق پیغمبر اسلام و آن کسی که بالای عرش است قسم می دهم که از عمر دست برداری، زیرا ما از انجام دادن عملی که تو نمی پسندی خودداری می کنیم.» راوی می گوید: «علی علیه السّلام عمر را رها کرد. مردم هم پراکنده شدند و دیگر دنبال این کار را نگرفتند.»

12. امالی طوسی: از سلمی زن ابو رافع روایت می کند که گفت: «در آن روزی که وفات حضرت زهرای اطهر نزدیک بود، به من فرمود: «لباس جدیدی برایم بیاور.» وقتی لباس را برایش بردم و او آنها را پوشید، وارد خانه شد و فرمود: «فرش را در میان خانه بینداز.» آنگاه آن بانو رو به قبله خوابید، دست های مبارک خود را زیر گونه مقدسش گذاشت و فرمود: «من الساعه قبض روح می شوم. مبادا لباس من را درآورید، زیرا من بدنم را شستشو داده ام.» این بفرمود و از دنیا رفت.

موقعی که حضرت امیر آمد و من جریان را برایش شرح دادم، فرمود: «آری، مبادا بدن فاطمه باز و بدون لباس باشد. آنگاه آن بزرگوار، جسد زهرای اطهر را برد و غسل داد.»

توضیح: شاید حضرت زهرا سلام الله علیها از کشف عورت و کشف بدن برای نظافت نهی کرده اند، ولی از غسل دادن نهی نکرده اند.

13. امالی صدوق: از پیغمبر اکرم روایت می کند که فرمود: «فاطمه دختر من بزرگ ترین زنان اولین و آخرین اهل جهان است. فاطمه زهرا پاره تن من است. زهرا نور دو چشم من است. زهرا میوه قلب من است که در میان دو پهلویم جا دارد. زهرا روح و جان من است. زهرا حوریه ای است که به قیافه انسان در آمده. هنگامی که فاطمه در مقابل پروردگار خود در میان محراب عبادت می ایستد، نور او نظیر نور ستارگان از برای اهل زمین، برای ملائکه آسمان می درخشد. خدای رئوف به ملائکه خود می گوید: «ای ملائکه من! به فاطمه که بزرگ ترین کنیزان من است. نظر کنید

که چگونه در مقابل من قرار گرفته است. اعضا و جوارح او از خوف من می لرزد. فاطمه با توجه قلبی مشغول عبادت من شده است. من شما را شاهد می گیرم که شیعیان وی را در امان می گذارم.»

سپس پیامبر خدا فرمود: «هر گاه زهرا را می بینم، به یاد آن ستم هایی می افتم که بعد از من در حق او خواهد شد. گویا می بینم که ذلت داخل خانه وی شده؛ احترامش را از او سلب کرده اند؛ حقش را غصب کرده اند؛ از دریافت ارث خود ممنوع شده؛ پهلوی او را شکسته اند؛ جنین وی سقط شده و او فریاد می زند: «یا محمّداه!» ولی کسی به دادش نمی رسد؛ استغاثه می کند، ولی کسی به فریادش نخواهد رسید. لذا بعد از من همواره محزون و غصه دار می شود و می گرید؛ گاهی به یاد می آورد که وحی از خانه اش قطع شده، گاهی به یاد جدایی و دوری از من می افتد. شب ها از اینکه دیگر صدای تلاوت قرآن مرا در نماز شب نمی شنود، دچار وحشت خواهد شد. سپس خویشتن را که در ایام پدرش عزیزترین افراد بود، ذلیل خواهد دید.

تا اینکه خدای رئوف ملائکه را مونس فاطمه قرار می دهد. ملائکه فاطمه را به همان ندایی ندا می کنند که حضرت مریم را ندا کردند و به وی می گویند: {ای فاطمه! خدا تو را از میان زنان جهانیان انتخاب کرده است.} ای فاطمه! «اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِین»(1)، {فرمانبردار پروردگار خود باش و با افراد سجده کننده و رکوع کننده، ساجد و راکع باش.} سپس درد و مرض بر او غلبه خواهد کرد. آنگاه خدای سبحان حضرت مریم را می فرستد تا پرستار و مونس فاطمه اطهر باشد. در همین موقع است که زهرا می گوید: «پروردگارا! من از زندگی سیر شده و از مردم دنیا بیزارم. مرا به پدرم ملحق فرما!» و آنگاه خدای توانا او را به من ملحق می کند. در میان اهل بیت من، زهرا اولین کسی است که به من ملحق خواهد شد. فاطمه زهرا در حالی که محزون و غصه دار است، حقش را غصب کرده اند و شهیدش ساخته اند بر من وارد خواهد شد. من در آن موقع می گویم: «بار خدایا! هر کسی را

1- . آل عمران / 37 - 38

که به فاطمه ظلم کرده لعن کن ! آن کسی را که حق زهرا را غصب کرده عقاب و عذاب کن ! آن کسی را که فاطمه را ذلیل کرده، ذلیل کن ! آن کسی را که ضربه به پهلوی فاطمه زد تا بچه خود را سقط کرد، در دوزخ جاودانی کن ! ملائکه می گویند آمین !»

14. امالی صدوق: از جابر بن عبداللَّه روایت می کند که گفت: «سه روز قبل از رحلت پیغمبر معظم اسلام، از آن حضرت شنیدم که به حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام می فرمود: «ای پدر دو نوگل من ! سلام بر تو باد ! من سفارش دو نوگل دنیوی خود را به تو می کنم و آنها را به تو می سپارم. به زودی تو دو رکن خود را از دست خواهی داد. من تو را به خدا می سپارم.» هنگامی که پیامبر اسلام از جهان رحلت کرد، علی بن ابی طالب فرمود: «این یکی از آن دو رکن من بود که رسول خدا به من خبر داد.» زمانی که حضرت فاطمه زهرا از دنیا رفت، حضرت امیر فرمود: «این هم دومین رکنی بود که پیغمبر خدا خبرش را به من داده بود.»

معانی الاخبار هم همین روایت را آورده است.

15. مؤلف: در بعضی از کتاب ها روایتی درباره وفات حضرت فاطمه علیها السّلام یافتم که دوست دارم آن را بنویسم، گرچه از کتاب مورد اعتمادی نیست. آن روایت این است: ورقه بن عبداللَّه ازدی می گوید: «من برای رضای خدا به مکه معظمه مشرف شدم. هنگامی که مشغول طواف بودم با کنیزکی که گندمگون، خوش صورت و خوش کلام مواجه شدم. وی با فصاحت و بلاغت مشغول خواندن این دعا بود: «اللهم رب الکعبه الحرام، و الحفظه الکرام، و زمزم و المقام، و المشاعر العظام، و رب محمّد خیر الانام صلی اللَّه علیه و آله البرره الکرام، اسألک ان تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و ابنائهم الغر المحجلین المیامین.» {خداوندا ! ای پروردگار کعبه صاحب حرمت، و پروردگار حافظان با کرامت آن و پروردگار زمزم و مقام ابراهیم و مشاعر بزرگ و ای پروردگار بهترین انسانها حضرت محمد که درود خداوند بر او و خانواده نیک و بزرگ مرتبه اش باد، از تو می خواهم که مرا با بزرگان پاکم و فرزندان شریف مشهور خجسته شان محشورم کنی }

ای گروه حجاج! آگاه باشید که آقایان من خوب ترین خوبان و برگزیدگان نیکان است، افرادی هستند که قدر و قابلیت آنان از دیگران بالاتر است و نام ایشان در همه شهرها مشهور و این لباس افتخار را پوشیده اند.

ورقه بن عبداللّه می گوید که من به آن کنیزک گفتم: «این طور به نظرم می آید که تو از دوستداران اهل بیت باشی؟» گفت آری. گفتم: «از کدام دوستان ایشان هستی؟» گفت: «من فضه کنیز فاطمه زهرا دختر پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله هستم.» گفتم: «مرحبا بک، اهلا و سهلا! من مشتاق شنیدن سخن و منطق تو بودم. اکنون جواب پرسشی را که از تو می کنم بگو. هنگامی که از طواف فراغت حاصل کردی، در بازار طعام فروشان توقف کن تا من بیایم، این عمل برای تو ثواب دارد.» پس از این گفتگوها از یکدیگر جدا شدیم.

زمانی که من از طواف فراغت یافتم و راهی منزل خود شدم، به طرف بازار طعام فروشان رفتم. دیدم آن کنیزک در کناری نشسته است. به طرفش رفتم، او را در کناری بردم و هدیه ای به وی دادم که صدقه نبود. سپس به او گفتم: «مرا از بانوی خودت فاطمه اطهر آگاه کن و آن چه را که بعد از فوت پدرش متحمل شد برایم شرح بده!» ورقه بن عبداللّه می گوید وقتی او سخن مرا شنید، چشمانش پر از اشک شد. آنگاه با ناله و ندبه گفت: «ای ورقه بن عبداللّه! غم و اندوه مرا تازه کردی. نگرانی هایی را که در قلب من نهان بودند زنده کردی! اکنون بشنو تا آنچه را که از حضرت فاطمه اطهر مشاهده کردم برایت بگویم.

بدان وقتی که پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از دنیا رحلت کرد، مردم از صغیر و کبیر برای آن حضرت ضجه و گریه کردند. مصیبت رحلت پیامبر خدا برای نزدیکان و یاران، دوستان و غریبان و خویشاوندان بسیار جانکاه بود. هیچ زن و مردی را نمی دیدی که سر به گریبان گریه و ناله و ندبه نداشته باشد. در میان اهل زمین و اصحاب و خویشاوندان و دوستان، کسی نبود که هم اندازه بانوی من حزن و اندوه داشته باشد. هر روز که می گذشت غم و غصه بانوی من بیشتر می شد و گریه اش شدت می گرفت.

هفت روز بود که ناله فاطمه اطهر آرام نمی شد و ضجه اش آرام نمی گرفت. هر روز گریه حضرت زهرا از روز گذشته بیشتر می شد. روز هشتم که فرا رسید، فاطمه اطهر هر آنچه غم و اندوه که در درونش داشت بیرون ریخت و از روی بی قراری از خانه خارج شد و فریاد کشید. تو گویی که او با دهان مبارک پیامبر اسلام سخن می گوید. در همین موقع بود که زنان مدینه دویدند، کودکان از جایگاه خود خارج شدند، صدای گریه و ضجه مردم بلند شد. مردم از هر طرف آمدند، چراغ ها را خاموش کردند که صورت زنان پیدا نباشد. زنان خیال می کردند که پیغمبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم سر از قبر بیرون آورده ! مردم از مشاهده آن منظره دلخراش دچار دهشت و حیرت شده بودند. حضرت زهرای اطهر برای پدر بزرگوارش ناله و ندبه می کرد و می فرمود: «وا ابتاه ! وا صفیاه ! وا محمداه ! وا ابا القاسما ! وا ربیع الارامل و الیتامی ! من للقبله و المصلی؟ و من لابنتک الواله و الثکلی !» {ای پدرجان، ای برگزیده خداوند، ای محمد، ای ابالقاسم، و ای مایه دلگرمی بیوه زنان و یتیمان، دیگر چه کسی به قبله و مسجد بپردازد و چه کسی از دختر سرگشته و فرزند مرده حمایت کند؟ } سپس در حالی که دامن لباسش به زمین کشیده می شد ، به سوی قبر پدر بزرگوارش رفت. در حالی که از شدت اشک به خوبی مقابلش را نمی دید، همچنان رفت تا نزدیک قبر پدر بزرگوارش رسید. وقتی به طرف حجره نگاه کرد و چشمش به محلی افتاد که در آنجا اذان گفته می شد ، پاهایش از حرکت ماند. در همان حال آنقدر ناله و گریه کرد تا از حال رفت.

آنگاه زنان دویدند و آب بر بدن و سینه و پهلوهای او پاشیدند تا به هوش آمد. وقتی حواس خود را بازیافت، برخاست و فرمود: «قدرت و قوت من به آخر رسیده، طاقتم تمام شده. دشمن من مرا شماتت و سرزنش کرد. غم و اندوه مرا می کشد، پدر جان ! من سرگردان و تنها و حیران مانده ام، صوت و صدای من ساکت شده، پشت من خم و زندگی من ناگوار و روزگارم تیره و تار گردیده.

پدر جان ! بعد از تو انیس و مونسی ندارم، کسی نیست که گریه مرا تسکین دهد و در موقع ناتوانی یار و یاور من باشد. بابا ! بعد از تو مکان نزول قرآن از بین رفت، محل هبوط جبرئیل و میکائیل ناپدید شد. پدر جان ! بعد از تو سبب ها دگرگون

شدند، درهای چاره به روی من بسته شد! بعد از تو دنیا را ترک کرده ام. بابا جان! تا نفس من بالا بیاید برای تو گریه می کنم و در اشتیاق توام و غم و اندوه من برای تو ادامه دارد.»

سپس گفت:

حقا که غم و اندوه من برای تو تجدید می شود، به خدا قسم که قلب من فرو می ریزد

و در هر روزی افسوس من اضافه خواهد شد، رنج من از دوری ات تمامی ندارد

این پیش آمد ناگوار برایم عزا و مصیبتی بزرگ است، گریه من همه وقت تجدید می شود

حقا آن قلبی که در عزا و مصیبت تو صبور باشد، بسیار شکیبا و پر طاقت خواهد بود

آنگاه فرمود: «پدر جان! بعد از رفتن تو نور از دنیا رفت، دنیا آن تر و تازگی را که با حضور تو داشت از دست داد و روزگار دنیا تیره و تار گردید. تاریکی های دنیا تر و خشک آن را فرا گرفت. پدر جان! من تا آن زمان که به دیدار روی تو نائل شوم در افسوس خواهم بود. پدر جان! از هنگام جدایی از تو خواب به چشم من نرفته است. پدر جان! کیست که به داد بیوه زنان و بینوایان برسد؟ کیست که تا روز قیامت به داد امت تو برسد؟ پدر جان! بعد از تو ما ضعیف و ناتوان شدیم. پدر جان! مردم از ما رویگردان شده اند، در صورتی که ما به واسطه وجود تو در میان مردم بزرگ و عزیز به شمار می آمدیم. کدام چشم است که در فراق تو نبارد! کدام غم و اندوه است که در مصیبت تو همیشگی نباشد! کدام پلک چشم است که بعد از تو برای خواب فرو افتد! با توجه به اینکه تو بهار دین و نور پیامبران بودی، چگونه است که کوه ها فرو نمی ریزند، دریاها فرو نمی روند و زمین طعمه زلزله نمی گردد؟پدر جان! من گرفتار مصیبت بزرگی شده ام، مصیبت من مصیبت کوچکی نیست. پدر جان! من در پنجه این عزای بزرگ و این رخداد هولناک گرفتار گردیده ام. پدر جان! ملائکه برای تو گریان شدند و افلاک از حرکت باز ماندند. بعد

از تو منبرت دچار وحشت و محرابت از وجود تو خالی شد، قبر تو از اینکه تو را در برگرفته خوشحال و بهشت مشتاق تو و دعا و نماز توست.

پدر جان ! آن مجالسی که تو درآنها می نشستی گرفتار ظلمتی بزرگ شده اند. تا وقتی که به زودی نزد تو بیایم، در افسوس تو به سر می برم. ابوالحسن (یعنی حضرت علی) تو را از دست داد؛ همان ابوالحسنی که مؤمن، پدر دو فرزند تو حسن و حسین، برادر تو، دوست تو و محبوب توست؛ همان علی که تو او را از زمان کودکی پرورش دادی و آنگاه که بزرگ شد با وی برادر شدی؛ همان علی که محبوب ترین اصحاب تو بود؛ همان علی که در اسلام آوردن و هجرت کردن و یاری رساندن به تو از همه پیشی گرفت. ما تو را از دست دادیم، گریه قاتل ما خواهد بود. گرفتار افسوس و حسرت شده ایم.»

سپس آن بانو ناله ای کرد و فریادی زد که نزدیک بود روح از بدنش جدا شود. آنگاه این اشعار را بر زبان آورد:

صبر من قلیل و عزای من آشکار شد بعد از آنکه خاتم انبیا را از دست دادم

ای چشم من ! اشک فراوان بریز. ای چشم من ! وای بر تو ! بخل مکن و خون گریه کن.ای رسول خدا !

ای برگزیده خدا ! ای پناگاه یتیمان و ضعیفان. حقا که کوه ها و وحوش و پرندگان و زمین بعد از گریه کردن آسمان برای تو گریان شدند.

پدر جان ! قبرستان حجون و رکن و مشعر و بطحاء از برای تو گریان شدند

محراب عبادت و مجلس درس قرآن که در هر صبح و شام تشکیل می شد ند، برای تو گریه می کنند

دین اسلام که در میان مردم غریب شده، در مصیبت تو گریان گردید

کاش می دیدی آن منبری را که بر فراز آن می رفتی، چگونه بعد از نور، ظلمت آن را فرا گرفته

ای خدای زهرا! اجل مرا به زودی برسان! زیرا زندگی من تیره و تار گردیده است

ص: 230

سپس به منزل خود بازگشت و شب و روز گریست و ناله کرد؛ آن گونه که نه چشمه اشکش خشک می شد و نه ناله و ضجه اش آرام می گرفت. بزرگان مدینه گرد هم آمدند، به حضور امیرالمؤمنین علی علیه السّلام مشرف شدند و گفتند: «یا اباالحسن! فاطمه شب و روز گریه می کند، هیچ کدام از ما شب در رختخواب به خواب نمی رویم. روزها هم بر مشغله و کسب معاش آرام و قرار نداریم. ما از تو تقاضا می کنیم که فاطمه یا شب ها گریه کند یا روزها.» حضرت امیر فرمود: «اشکالی ندارد.» وقتی علی علیه السّلام به سراغ فاطمه اطهر رفت، دید که گریه آن بانوی معظمه دمی آرام نمی گیرد و تسلیت گویی به او ثمری ندارد. هنگامی که چشم آن بانو به حضرت امیر افتاد، لحظه ای ساکت شد. علی علیه السّلام به وی فرمود: «ای دختر پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم! بزرگان مدینه از من خواسته اند که از تو بخواهم یا شب برای پدر بزرگوارت گریه کنی یا روز.» فاطمه اطهر علیها السّلام گفت: «یا اباالحسن! من چندان در میان این مردم نمی مانم. به زودی از میان این مردم می روم. یا علی! به خدا قسم من شب و روز می گریم تا اینکه به پدرم ملحق شوم.» حضرت امیر فرمود: «باشد، هر چه می خواهی همان بکن.»

علی علیه السّلام بعد از این ماجرا، اتاقی خارج از شهر مدینه برای حضرت زهرای اطهر ساخت که آن را بیت الاحزان می گفتند. موقعی که صبح می شد، فاطمه اطهر حضرت حسن و حسین علیهما السّلام را برمی داشت، از مدینه خارج می شد، به قبرستان بقیع می رفت و همچنان تا شب گریه می کرد. وقتی شب فرا می رسید، حضرت امیر می آمد و فاطمه اطهر را به منزل خود باز می گرداند. حضرت فاطمه پس از فوت پدر بزرگوارش بیست و هفت روز به همین منوال زندگی کرد، تا اینکه بیمار شد و تا روز چهلم زنده ماند و آنگاه از دنیا رحلت کرد. به هنگام وفات حضرت فاطمه، حضرت امیر نماز ظهر را خوانده و به طرف منزل می رفت که ناگاه کنیزان را دید که ماتم زده و گریان به استقبال آن حضرت آمدند. امام علیه السّلام از آنها پرسید که چه خبر شده، چرا شما را ناراحت و مضطرب می بینم؟ گفتند: «یا امیرالمؤمنین! دختر عموی خود فاطمه اطهر را دریاب! گرچه گمان نمی کنیم به هنگام برسی.»

حضرت امیر به سرعت وارد خانه شد و نزد فاطمه اطهر رفت. ناگاه دید که فاطمه اطهر در میان بستر خود که از پارچه کتان سفید مصری بود افتاده و به طرف راست و چپ می غلتد. علی علیه السّلام ردا را از دوش خود انداخت، عمامه را از سر مبارک خود برداشت و لباس خود را در آورد. آنگاه جلو رفت، سر مبارک حضرت زهرا را به دامن گرفت و فرمود: «یا زهرا!» ولی حضرت فاطمه پاسخی نداد. برای دومین بار فرمود: «یا بنت محمد المصطفی!» فاطمه اطهر باز هم جوابی نداد. حضرت امیر برای سومین بار صدا زد: «ای دختر آن کسی که زکات را در دامن عبای خود برای فقرا می برد!» اما باز هم جوابی نشنید. دوباره گفت: «ای دختر آن کسی که با ملائکه نماز خواند!» حضرت زهرا علیها السّلام باز هم جوابی نداد. علی علیه السّلام صدا زد: «یا فاطمه کلمینی! (یعنی ای فاطمه! با من تکلم کن) من پسر عموی تو علی بن ابی طالب هستم.» حضرت فاطمه زهرا این بار چشم های خود را به روی حضرت امیر گشود. آنگاه به گریه افتاد. علی علیه السّلام هم گریان شد و به زهرای اطهر فرمود: «مگر تو را چه شده؟ من پسر عمویت علی هستم.»

فاطمه اطهر گفت: «یا پسر عمو! من اکنون مرگی را که نمی توان از دست آن گریخت، به چشم می بینم. من می دانم که تو بعد از من نمی توانی بی همسر بمانی. یا علی! اگر ازدواج کردی یک شب و یک روز را نزد زوجه ات و یک شب و یک روز را پیش فرزندان من باش. یا علی! به صورت حسن و حسینم صیحه نزنی، زیرا آنها یتیم و دل شکسته اند. همین دیروز بود که حسنین من جد بزرگوارشان را از دست دادند و امروز هم مادر خود را از دست می دهند. وای بر آن امتی که حسنین مرا می کشند و با ایشان بغض و دشمنی می ورزند!» آنگاه اشعاری را خواند که اول آنها این است:

اگر گریه می کنی بر من گریه کن، ای بهترین هدایت کنندگان و اشک بریز که روز فراق رسید

ای همسر بتول! من درباره نسل خود به تو سفارش می کنم، زیرا که ایشان ملازم اشتیاق هستند

یا علی! برای من و یتیم های من گریه کن، مخصوصا قتیل کربلا را از یاد نبری

آنها مفارقت می کنند و یتیمانی حیران و سرگردان می شوند، خدا امضا کرده که روز فراق است

حضرت امیر به زهرای اطهر فرمود: «ای دختر رسول خدا! تو از کجا این را می گویی، در صورتی که وحی خدا از خاندان ما قطع شده است؟» فاطمه اطهر گفت: «یا علی! من همین حالا خوابیده بودم و پدر بزرگوارم را در میان قصری از دُر سفید دیدم. وقتی چشمش به من افتاد فرمود: «ای دخترم! نزد من بیا، زیرا در شوق دیدن تو هستم.» گفتم: «پدر جان! به خدا قسم که من بیشتر شوق ملاقات تو را دارم.» پدرم فرمود: «تو امشب نزد من خواهی بود.» پدرم شخصی راستگو است و به وعده خود وفا خواهد کرد. یا علی! هنگامی که دیدی من سوره یس را قرائت کردم بدان که اجلم فرا رسیده. مرا غسل بده، ولی بدنم را برهنه نکن، زیرا من پاک و مطهرم. یا علی! خودت و اهل خانه ام که به من نزدیک هستند بر جنازه ام نماز بخوانید. یا علی! مرا شبانه به خاک بسپار، این خبر را پدرم پیغمبر خدا به من داده.»

حضرت امیر علیه السّلام می فرماید: «به خدا قسم من متصدی امر آن بانو شدم و بدن وی را از روی پیراهن غسل دادم. به خدا قسم که بدن فاطمه زهرا مبارک و پاک و مطهر بود. آنگاه بدن مقدس او را با باقیمانده حنوط پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم حنوط کردم، جسد مبارکش را در میان کفن هایش جای دادم و موقعی که می خواستم کفن او را گره بزنم صدا زدم: «ای ام کلثوم، زینب، سکینه، فضه، حسن، حسین! بیایید از مادر خود زاد و توشه برگیرید، روز فراق آمد و ملاقات شما در بهشت خواهد بود.»

حضرت حسنین علیهما السّلام آمدند و در همان حال فریاد می زدند: «آه از این حسرتی که هیچ وقت به خاطر از دست دادن جدمان پیامبر خدا و مادرمان فاطمه زهرا از بین نخواهد رفت. ای مادر حسن و حسین! هنگامی که جدّ ما حضرت محمّد مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را ملاقات کردی، سلام ما را به آن حضرت برسان و به آن بزرگوار بگو که ما بعد از تو در دار دنیا یتیم ماندیم!»

حضرت امیر می فرماید: «من خدا را شاهد می گیرم که فاطمه زهرا آه و ناله کرد، دست های خود را دراز کرد و حضرت حسنین را چند لحظه ای به سینه خود چسبانید. ناگاه هاتفی از آسمان ندا در داد که: «یا اباالحسن! حسنین را از روی سینه فاطمه بردار. به خدا قسم که ملائکه آسمان ها را گریان کردند، زیرا دوست مشتاق دیدار دوست است.»

حضرت امیر علیه السّلام می فرماید: «من حسنین را از روی سینه زهرا برداشتم و هنگام بستن بندهای کفن، این اشعار را سرودم:

فراق تو نزد من بزرگ ترین چیزها است و از دست دادن تو برایم سخت ترین مصیبت است

من برای حسرت و غم کسی گریه و ناله می کنم که بهترین راه مرگ را رفت

ای چشم من! با من همراهی کن که حزن من دائمی است و برای دوست خودم گریانم

سپس امیرالمؤمنین علی علیه السّلام جسد فاطمه اطهر را روی دست خود گرفت و به سوی قبر پدرش رسول خدا آورد و فرمود: «السلام علیک یا رسول اللَّه! السلام علیک یا حبیب اللَّه! السلام علیک یا نور اللَّه! السلام علیک یا صفوه اللَّه! منی السلام علیک. درود و تحیت من و دخترت فاطمه که بر تو وارد می شود، بر تو باد. حقا که امانت مسترد گردید.آه از حزن رسول! آه از حزن بتول! دنیا برای من تیره و تار شد. شادمانی و سرور از من دور شد. آن از حزن و تأسف من!» آنگاه جنازه آن بانو را کنار قبر پیغمبر خدا آورد و به همراه گروهی از اهل خانه خود، اصحاب و دوستان و برخی از مهاجرین و انصار بر بدن مبارک حضرت زهرای اطهر نماز خواند.

هنگامی که جسد فاطمه را به خاک سپرد، این اشعار را خواند:

مصیبت و علل دنیا برای من زیاد است، صاحب دنیا که دنیا طلب باشد تا دم مرگ علیل خواهد بود

برای اجتماع هر دو نفر دوستی مفارقتی خواهد بود، حقا که بقای من نزد شما قلیل و اندک خواهد بود

حقا از دست دادن فاطمه زهرا که بعد از رسول خدا برای من اتفاق افتاد، دلیلی بر این است که هیچ دوستی دائم و برقرار نخواهد بود

16. مناقب ابن شهرآشوب: زمانی که پیغمبر اعظم اسلام از دنیا رحلت کرد، هجده سال و هفت ماه از عمر حضرت فاطمه اطهر گذشته بود. او بعد از پدر بزرگوارش، به مدت هفتاد و دو روز زنده بود. هفتاد و پنج روز و چهار ماه هم گفته شده. قربانی گفته چهل روز زنده بود و این قول صحیح است. فاطمه زهرا در شب یک شنبه، سیزدهم ماه ربیع الاول سال 11قمری از دنیا رحلت کرد و قبر مقدسش در بقیع است. گفته اند قبرش در خانه خودش است. قول دیگر آن است که قبرش مابین قبر و منبر پیامبر اعظم اسلام است. گروهی از علمای اهل تسنن از جابر نقل کرده اند که گفت: پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله قبل از رحلت خود به حضرت علی بن ابی طالب فرمود: «سلام بر تو باد، ای پدر دو نو گل من! من سفارش این دو نوگل دنیوی خود را به تو میکنم. طولی نمی کشد که دو رکن تو از بین خواهند رفت.» جابر می گوید: «هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت، حضرت علی فرمود: «این یکی از آن دو رکن من بود که پیغمبر خدا فرمود.» زمانی که فاطمه اطهر از دنیا رفت، حضرت امیر فرمود: «این هم دومین رکن من بود.» عایشه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در ایام بیماری منجر به رحلتش، فاطمه را خواست و با او در نهان چیزی گفت. فاطمه علیها السّلام گریست. پس از آن او را خواست و در نهان چیزی به او فرمود. فاطمه خندید. من در این باره پرسیدم. فاطمه علیها السّلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد که من هم خواهم رفت. من گریستم. آنگاه به من فرمود: که نخستین نفر از اهل اویم که به او ملحق می شوم، پس خندیدم.»

ام سلمه و عایشه گفتند: چون از گریه و خنده فاطمه سوال شد فرمود: «پدرم به من خبر داد که خواهم رفت. آنگاه خبر داد که به پسرانم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله سختی می رسد گریستم. سپس خبر داد که من نخستین فرد از خاندان اویم که به او ملحق می شوم و من خندیدم.»

ص: 235

عایشه گوید: فاطمه به گونه ای می آمد و راه می رفت که گویا راه رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مرحبا به دخترم!» حضرت فاطمه را سمت راست خود نشاید و در گوشی به او مطلبی گفت. حضرت زهرا علیها السّلام گریست. آنگاه خبر دیگری به او داد و او خندید. عایشه گوید: من از زهرا سلام الله علیها در این باره پرسیدم. او گفت: «من سرّ رسول خدا را فاش نمی سازم.» تا بعدها که پیامبر خدا رحلت کرد باز پرسیدم. فرمود: «او این راز را با من گفت که جبرئیل هر سال یک بار قرآن را برایم می خواند، ولی امسال دو بار خواند. به نظرم مرگم نزدیک است و تو نخستین فردی هستی که از خاندانم به من ملحق می شوی و من خوب سلفی برای تو هستم. در اینجا بود که گریستم. سپس به من فرمود: آیا نمی پسندی که سرور زنان مؤمنان باشی؟ که در اینجا خندیدم.»

روایت شده که حضرت زهرای اطهر بعد از فوت پدر بزرگوارش، دائما سر خود را می بست؛ جسمش ناتوان شده بود؛ قوت خود را از دست داده بود؛ چشمانش گریان بود؛ قلبی سوخته داشت؛ پیاپی از حال می رفت و به حضرت حسنین علیهما السّلام می فرمود: «پدر (یعنی جد) تان که شما را گرامی می داشت و مرتب شما را در آغوش می گرفت کجا است؟ کجا است آن جد شما که از همه مردم بیشتر به شما مهربان بود و نمی گذاشت که روی زمین راه بروید؟ افسوس که دیگر هرگز شاهد نخواهم بود که جد شما در خانه مرا باز کند و شما را به دوش خود بگیرد، در صورتی که دائما این کار را انجام می داد.» سپس حضرت زهرای اطهر بیمار شد و بیماری اش به مدت چهل شب ادامه پیدا کرد. آنگاه ام ایمن، اسماء بنت عمیس و حضرت امیر را خواست و به حضرت امیر سه وصیت کرد: با امامه دختر خواهرش ازدواج کند، چرا که او فرزندان حضرت زهرا را دوست می داشت؛ برای حضرت فاطمه تابوت درست کند و از آنجا که ملائکه شکل و شمایل تابوت را به حضرت زهرا نشان داده بودند، آن بانو اوصاف تابوت را برای حضرت امیر شرح داد؛ هیچ یک از آن افرادی که در حق آن بانوی مظلومه ظلم کرده بودند، در تشییع جنازه اش حاضر نشوند و بر جنازه اش نماز نخوانند.»

مسلم و واقدی و ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که حضرت فاطمه زهرا وصیت کرد ابوبکر و عمر بر جنازه اش نماز نخوانند و جنازه اش را شبانه به خاک بسپارند. در تاریخ طبری آمده است که فاطمه اطهر شبانه دفن شد و غیر از عباس، علی، مقداد و زبیر کسی در تشییع جنازه آن بانو حاضر نشد.

در روایات ما نقل شده که حضرت امیر، حسن، حسین، عقیل، سلمان ابوذر، مقداد عمار و بریده و بنا به روایتی عباس و پسرش فضل و طبق روایت دیگری حُذَیفه و ابن مسعود بر جنازه آن بانوی معظمه نماز خواندند.

اصبغ بن نُباته می گوید: «از حضرت امیر در این باره که چرا فاطمه شبانه دفن گردید پرسیدند. فرمود: «به این دلیل که فاطمه زهرا از گروهی خشمناک بود و راضی نبود که آنان برای تشییع جنازه اش حاضر شوند و بر کسی که فرزندان فاطمه را دوست نداشته باشد، حرام است که بر جنازه هیچ یک از آنان نماز بخواند.»

روایت شده که حضرت امیر قبر فاطمه اطهر را با زمین یکسان کرد. گفته اند که علی علیه السّلام هفت قبر شبیه به قبر فاطمه اطهر درست کرد که قبر آن بانو شناخته نشود. روایت شده که تعداد چهل قبر ظاهری برای حضرت زهرا درست کرد تا قبر واقعی آن بانو تشخیص داده نشود و کسی حتی بر قبر او نماز نخواند.

از امّ سلمی زوجه ابو رافع روایت شده که گفت: «من حضرت فاطمه اطهر را در ایام آن بیماری که به علت همان از دنیا رفت پرستاری می کردم. یک روز حضرت امیر به دنبال کار خود رفت و حضرت زهرابه من فرمود آب بیاورم تا غسل کند. وقتی آب آوردم آن بانو برخاست و نیکوترین غسل ها را بجای آورد، آنگاه لباس های جدید خود را پوشید و به من فرمود که رختخواب او را در میان اتاق بیندازم. وقتی رختخواب وی را انداختم، او رو به قبله خوابید و فرمود: «من قبض روح می شوم. چون غسل کرده ام لذا مبادا کسی بدنم را برهنه کند.» این بفرمود و صورت خود را در دست های خود گذاشت و از دنیا رحلت کرد.» اسماء بنت عمیس گوید: فاطمه به من وصیّت کرد که پس از مرگش تنها من و علی او را غسل دهیم و من علی را در غسل فاطمه یاری می دادم.

در کتاب بلاذری آمده که: امیرمؤمنان او را از محلّ بستن شلوار غسل داد و اسماء بنت عمیس پایین تر از آن را غسل داد.

ابو الحسن خزار قمی می نویسد: «از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدند چه کسی فاطمه اطهر را غسل داد؟ فرمود: «حضرت امیر. به این دلیل که حضرت زهرای اطهر، صدیقه بود غیر از شخص صدیق کسی حق نداشت وی را غسل بدهد.»

روایت شده زمانی که حضرت علی بن ابی طالب جنازه مبارک فاطمه اطهر را کنار قبر شریف آورد، دستی از قبر بیرون آمد، آن جنازه را برگرفت و بازگشت.

عبدالرحمن همدانی و حمید طویل نقل کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین در کنار قبر فاطمه زهرا علیها السّلام اشعاری سرود که چنین است:

من دوستدار خود را به خاطر آوردم و گویا من به رد کردن غم و اندوه های گذشته وکیلم. برای اجتماع هر دو نفر دوستی، فراق و جدایی خواهد بود

و کلیه آنها در مقابل فراق و جدایی قلیل و اندک است

از دست دادن فاطمه بعد از حضرت رسول، دلیل بر این است که هیچ دوستی دائمی نخواهد بود

هاتفی در جواب آن حضرت این اشعار را گفت:

جوانمرد اراده دارد که دوستش نمیرد، در صورتی که غیر از مردن راهی برای وی نخواهد بود

پس مرگ و نابود شدن را چاره ای نیست و بقای من بعد از شما قلیل و اندک است

وقتی مدتی از مرگ من گذشت گریه گریه کنندگان قلیل می شود

به زودی از یاد من خواهی رفت، دوستی مرا فراموش خواهی کرد و دوست دیگری جای مرا خواهد گرفت

توضیح: «أباودّی» یعنی کسی که ملازم محبّت و دوستی من است و حاصل اینکه من به یاد محبوبم افتادم و شب را به صبح آوردم گویا که من به دلیل شدّت غم هایم ضامنم که هم غم ها و همّ ها گذشته ام را برگردانم. و این گفته که: «فلا بدّ من

ص: 238

موت» شاید تتمّه شعرهای حضرت باشد نه کلام هاتف و اگر کلام هاتف باشد، شاید می خواسته این معنی را به حضرت تلقین کند.

17. مناقب: از شیخ طوسی نقل می کند که گفته است قبر حضرت فاطمه زهرا در روضه مقدسه حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم است. عقیده شیخ طوسی را این گفته پیامبر اکرم که می فرماید: «مابین قبر و منبر من یکی از باغ های بهشت قرار دارد» تأیید می کند. در نقل بخاری آمده «بین خانه و منبرم» و نیز در برخی از دیگر کتب اهل سنّت و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «منبر من بر روی دری از درهای بهشت است.» و گفته اند: محدوده روضه، فاصله مابین منبر تا ستون هایی است که در کنار صحن مسجد قرار دارند.

احمد بن محمّد بن ابی نصر می گوید: «از حضرت ابی الحسن علیه السّلام پرسیدم قبر فاطمه زهرا کجا است؟ فرمود: «حضرت زهرای اطهر در میان حجره خودش دفن شد.» زمانی که بنی امیه مسجد حضرت رسول را توسعه دادند، قبر آن بانوی معظمه جزو مسجد شد.» یزید بن عبدالملک از پدرش از جدّش نقل کرده که گوید: خدمت حضرت زهرا سلام الله علیها رسیدم. او ابتدا به من سلام داد و سپس گفت: «چه چیزی باعث شده که صبح بیایی؟» گفتم: طلب برکت. حضرت فرمود: «برکت این است که پدرم به من خبر داد هر کس بر او و بر من سه روز سلام دهد، خداوند بهشت را بر او واجب می سازد.» به حضرت گفتم: «در زمان حیات پیامبر و حیات شما؟» حضرت فرمود: «آری و پس ازمرگمان.»

18. کشف الغمه: حضرت ابوجعفر علیه السّلام کیسه ای آورد و نامه ای از میان آن در آورد که وصیت حضرت فاطمه بدین شرح در آن نوشته شده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. این وصیت نامه فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله است. حضرت زهرا وصیت کرده که بستان های هفتگانه ام برای حضرت علی بن ابی طالب باشد. چنانچه حضرت علی از دنیا رفت، از آن حسن بن علی و اگر حسن از دنیا رحلت کرد برای حسین باشد و اگر حسین از دنیا رفت، از آن بزرگ ترین فرزندانم باشد. مقداد بن اسود و زبیر بن عوام شهود این وصیت نامه اند و حضرت علی بن ابی طالب آن را نوشت.» اسماء بنت عمیس گوید: فاطمه علیها السّلام به من

وصیت کرد که پس از مرگش، تنها من و علی علیه السّلام او را غسل بدهیم. پس او را من و علی علیه السّلام غسل دادم.

گفته شده که حضرت فاطمه علیها السّلام پس از اینکه برای نماز وضو گرفت، به اسماء بنت عمیس فرمود: «آن عطری را که من استعمال می کنم بیاور. آن لباس هایی را که با آنها نماز می خوانم را نیز حاضر کن!» آنگاه سر مبارک خود را (به زمین) گذاشت و به اسماء فرمود: «بالای سر من بنشین، هنگامی که وقت نماز فرا رسید، مرا بلند کن، اگر دیدی بلند شدم که هیچ، و الا شخصی را به دنبال حضرت علی بفرست.» وقت نماز که شد اسماء صدا زد: «ای دختر رسول خدا! وقت نماز است.» ناگاه اسماء دریافت که آن جگر گوشه پیغمبر اسلام قبض روح شده. وقتی حضرت امیر آمد اسماء به آن حضرت گفت: «فاطمه زهرا از دنیا رحلت کرده.» امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «چه موقع؟» گفت همان موقعی که به دنبال شما فرستادم. علی علیه السّلام به اسماء دستور داد تا فاطمه را غسل دهد و به حضرت حسنین علیهما السّلام نیز امر کرد تا آب آوردند. آنگاه جنازه آن بانو را شبانه به خاک سپرد. وقتی که به آن حضرت اعتراض کردند که چرا چنین کرده، فرمود: «حضرت زهرا خودش این طور وصیت کرده است.»

روایت شده که حضرت فاطمه زهرا بعد از فوت پدر بزرگوارش به مدت چهل روز زنده بود. وقتی اجلش فرا رسید به اسماء فرمود: «در موقع فوت پدرم جبرئیل کافور بهشتی آورد. پدرم آن را به سه قسمت کرد. یک قسمت برای خودش، یک قسمت برای علی و یک قسمت هم برای من.» آنگاه به اسماء فرمود: «باقیمانده حنوط پدرم را که در فلان جاست بیاور و کنار سرم بگذار.» اسماء می گوید وقتی امر آن بانو را انجام دادم لباسش را روی خودش کشید و به من فرمود: «پس از چند لحظه مرا صدا بزن. اگر جواب تو را گفتم که هیچ، وگرنه بدان که نزد پدر بزرگوارم رفته ام.» اسماء بعد از چند لحظه آن بانوی مظلومه را صدا زد، ولی جوابی نشنید. دوباره صدا زد: «ای دختر محمّد مصطفی! ای دختر بهترین کسی که مادرش وی را حمل کرد! ای دختر بهترین کسی که بر روی سنگریزه ها پا گذاشت! ای دختر آن کسی که مقامش به«قابَ قَوْسَیْنِ، أَوْ أَدْنی» رسید! اما جوابی نگرفت. وقتی اسماء

لباس آن حضرت را از روی بدنش برداشت، ناگاه دید از دنیا رفته است. اسماء بدن آن بانو را حرکت داد و گفت: «ای فاطمه! نزد پدر بزرگوارت که رفتی، سلام اسماء بنت عمیس را به آن حضرت برسان.» در همان حینی که اسماء این سخن را می گفت، حضرت حسنین علیهما السّلام از راه رسیدند و گفتند: «اسماء! مادر ما که در یک چنین ساعتی به خواب نمی رفت؟» اسما جواب داد: «مادر شما به خواب نرفته، بلکه از دنیا رفته است.»

امام حسن روی نعش مادر افتاد و در حالی که جسد مقدس او را حرکت می داد و فرمود: «مادر جان! تا روح از بدن من جدا نشده با من سخن بگو!» آنگاه امام حسین آمد و در حالی که پاهای مبارک مادر را حرکت میداد و می بوسید، می فرمود: «مادر جان! من فرزند تو حسینم. قبل از اینکه در هم بشکنم و قالب تهی کنم با من حرف بزن!» اسماء به آنها گفت: «ای فرزندان پیغمبر اسلام! نزد پدرتان علی بروید و آن حضرت را از فوت مادرتان آگاه کنید.» حضرت حسنین از خانه خارج شدند و به طرف مسجد رفتند. هنگامی که نزدیک مسجد رسیدند، با صدای بلند گریه سر دادند. گروهی از صحابه به حضور آنها آمدند و پرسیدند: «برای چه می گریید؟ خدا چشم شما را نگریاند! شاید چشمتان به جای جدتان رسول خدا افتاد و از شدت علاقه ای که به آن حضرت دارید گریان شده اید؟» فرمودند: «نه، مگر مادر ما از دنیا رحلت نکرده است؟»

حضرت امیر علیه السّلام پس از شنیدن این خبر جانگداز به رو در افتاد و فرمود: «ای دختر حضرت محمّد! من غم و اندوه خود را بعد از تو به که بگویم؟ من درد دل های خود را برای تو می گفتم. اکنون برای چه کسی درد دل کنم؟» آنگاه آن اشعاری را که قبلا ترجمه کردیم سرود. سپس به اسماء فرمود: «فاطمه زهرا را غسل بده، حنوط کن و کفن بپوشان.» وقتی غسل و کفن آن بانوی معظمه خاتمه یافت، نماز بر بدنش خواندند و شبانه او را در بقیع دفن کردند. فوت آن بانو بعد از عصر واقع شد.

ابن بابویه می گوید: «گرچه در این روایت آمده است که حضرت فاطمه را در بقیع دفن کردند، ولی آنچه را که من صحیح می دانم این است که آن بانو در خانه

خود دفن شد. موقعی که بنی امیه مسجد حضرت رسول را توسعه دادند، قبر آن بانوی معظمه جزو مسجد شد.»

مؤلف: ظاهر و مستور از نقل مردم و ارباب تواریخ و سیر آن است که حضرت زهرا سلام الله علیها در بقیع دفن شده اند، همانگونه که گذشت. و روایت مرفوعه ای است که امّ بنی رافع گوید: نزد فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله در بیماری اش که در آن بیماری وفات یافت بودم. او گوید: در روزی که سبک ترین روز کسالت حضرت زهرا سلام الله علیها بود، امیر مؤمنان علیه السّلام به دنبال کاری که داشتند صبح زود رفتند. حضرت علی فکر می کرد امروز بهترین روز زهرا سلام الله علیها است. پس از رفتن حضرت علی علیه السّلام، حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: «ای مادر آبی بریز برایم که خودم را بشویم.» من هم چنین کردم. ایشان غسل کاملی کرد. سپس به من فرمود: «لباس های نوام را برایم بیاور.» من لباس هایش را به او دادم. او بر تن کرد و پوشید. سپس فرمود: «بسترم را بگذار و مرا رو به قبله کن.» سپس فرمود: «من از خویش فارغ شده ام، برهنه ام نکنید. من الان وفات می یابم.» آنگاه دست راستش را به سان بالش زیر صورتش نهاد و رو به قبله کرد و جان داد.

علی علیه السّلام از راه رسید و در حالی که ما فریاد می کشیدیم، از ما درباره فاطمه پرسید. جریان را برای حضرت گفتم. حضرت فرمود: «هم اکنون که وصیّت اوست، قطعاً به خدا سوگند برهنه نخواهد شد.» پس او را به همراه لباس هایش بردند و دفن شد.

مؤلف: ابن بابویه رحمه الله این روایت را همان گونه که می بینی روایت کرده است و احمد بن حنبل در سندش از ام سلمی نقل کرده که گفت: فاطمه علیها السّلام در بیماری اش که در آن وفات کرد، من از او پرستاری می کردم.

یک روز که از همیشه ایام آن بهتر بود، پس از آنکه امیرالمؤمنان علیه السّلام برای کاری رفته بود، به من فرمود: «برایم آبی بریز که غسل کنم.» من برایش ریختم و او به بهترین شکل که از او می دیدم غسل کرد. سپس فرمود: «ای مادر! لباس های تازه ام را برایم بیاور.» برایش آوردم. آنها را پوشید. سپس فرمود: «ای مادر! بسترم را در میان خانه ببر» و من چنین کردم. او به پهلو و رو به قبله دراز کشید و دستش

را زیر گونه اش نهاد. سپس فرمود: «ای مادر! من الان وفات می یابم. خودم را پاک کرده ام، کسی لباس هایم را در نیاورد.» و در همان جا جان داد. ام سلمی گوید: پس از آن علی علیه السّلام آمد و من به او خبر دادم.

اتفاق ابن بابویه و احمد بن حنبل از طریق شیعه و سنّی بر نقل این جریان با اینکه حکم شرعی بر خلاف این جریان است عجیب است. چرا که فقیهان شیعه و سنّی دفن میّت را جز پس از غسل جایز نمی دانند، مگر در مواردی که این از آن نیست. چگونه است که این دو این روایت را نقل کرده اند و درباره علّت آن سخن نگفته اند و به فقه الحدیث نپرداخته اند و اشاره ای به جواز و منع دفن بدون غسل نکرده اند و شاید این دفن بدون غسل، از ویژگی های حضرت زهرا سلام الله علیها بوده است و فقیهان بر اینکه مرد می تواند همسرش را غسل بدهد به غسل دادن علی علیه السّلام فاطمه زهرا سلام الله علیها را استدلال کرده اند و این مشهور است.

ابن بابویه روایتی از امام حسن علیه السّلام دارد که علی علیه السّلام فاطمه سلام الله علیها را غسل داد و نیز از علی علیه السّلام است که او بر فاطمه نماز گزارد و پنج تکبیر بر او گفت و شب او را به خاک سپرد.

و از محمّد بن علی علیه السّلام روایت است که فاطمه سلام الله علیها در شب به خاک سپرده شد.

توضیح: ما در کتاب مزار بیان کردیم که نظر صحیح تر آن است که حضرت در خانه اش دفن شده اند، و امّا این جهت که او را غسل ندادند، بهتر آن است که آن گونه که سابقاً گفتیم تفسیر شود که بدنش را برای نظافت برهنه نکردند. پس منافاتی با روایات بسیاری که علی علیه السّلام او را غسل دادند ندارد و مؤیّد تفسیر ما همان است که در روایت ورقه گذشت، پس غافل مباش.

19. کشف الغمه: از کتاب ذریه طاهره تألیف دولابی نقل می کند که: «حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام به مدت سه ماه بعد از پدر خود زنده بود.» ولی ابن شهاب و زهری و عایشه و عروه بن زبیر گفته اند که آن بانو شش ماه بعد از رحلت پدر خود زندگی کرد. حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام می فرماید: «فاطمه اطهر به مدت نود و پنج روز بعد از پدر بزرگوارش زنده بود و در سال11 هجری از دنیا

رفت.» ابن قتیبه می گوید که به مدت یکصد روز زنده بود. گفته شده که حضرت زهرای اطهر، در سال 11 هجری، شب سه شنبه سوم ماه رمضان در سن بیست و نه سالگی وفات کرد. گفته شده که: عباس بر علی بن ابی طالب و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، در حالی که یکی به دیگری می گفت: کدامین یک از ما بزرگ تر است. عبّاس گفت: ای علی! تو چند سال پیش از آنکه قریش خانه خدا را بسازد متولّد شدی و دخترم در حالی متولّد شد قریش خانه خدا را می ساخت و رسول خدا سی و پنج سال داشت. پنج سال پیش از نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله. و روایت شده که حضرت زهرا سلام الله علیها به علی و اسماء بنت عمیس و وصیّت کرد که او را غسل بدهند.

ابن عباس می گوید: «در آن ایامی که حضرت فاطمه اطهر به شدت بیمار شده بود، به اسماء بنت عمیس فرمود: «آیا نمی بینی من در چه حالی هستم؟ مبادا مرا روی تخته ای بگذارید که جنازه ام پیدا باشد!» اسماء گفت: «به جان خودم قسم نه! بلکه نظیر آن تابوتی را برای تو درست می کنم که در حبشه دیده بودم.» حضرت زهرا به وی فرمود: «پس نمونه آن را به من نشان بده!» اسماء فرستاد تا از بازار شاخه های تازه خرما آوردند. آنگاه شبیه تابوتی را که در حبشه دیده بود ساخت و آن اولین تابوتی بود که ساخته می شد. حضرت زهرا که تا آن موقع هرگز لبخند نزده بود، پس از دیدن آن تابوت خندان شد. سپس جنازه آن بانو را شبانه بردیم و دفن کردیم. عباس ابن عبدالمطب بر جنازه آن بانو نماز خواند. عباس، علی و فضل بن عباس در قبر آن بانو وارد شدند.

از اسماء بنت عمیس روایت شده که گفت: فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله به وی فرمود: «من این عمل را زشت می دانم که یک پارچه روی جنازه زنان می اندازند، زیرا هر کسی از حجم و وصف آن جنازه آگاه می شود.» اسماء گفت: «ای دختر رسول خدا! من نظیر آن تابوتی را که در سرزمین حبشه دیده ام به تو نشان می دهم.» آنگاه فرستاد تا شاخه های تازه خرما آوردند و با آنها تابوتی نیکو ساخت و پارچه ای روی آن انداخت. حضرت زهرای اطهر فرمود: «چقدر این تابوت خوب است، زیرا اگر جنازه ای که در میان آن باشد، تشخیص داده

نمی شود که جنازه زن است یا جنازه مرد.» سپس حضرت فاطمه به اسماء فرمود: «موقعی که من از دنیا رفتم، تو مرا غسل بده. هیچ کس حق ندارد نزد جنازه ام بیاید.» وقتی فاطمه از دنیا رحلت کرد و عایشه خواست بر سر جنازه اش برود، اسماء به وی گفت که مبادا نزد فاطمه بروی! عایشه به ابوبکر شکایت کرد و گفت: «اسماء نمی گذارد که من نزد دختر رسول خدا بروم. او هودجی نظیر هودج عروس هم برای فاطمه ساخته است.» اسماء در جواب ابوبکر گفت: «فاطمه به من دستور داده که کسی برسر جنازه اش نرود. من این تابوت را در زمان حیات فاطمه اطهر طبق دستور خود آن بانو ساخته ام.» ابوبکر گفت: «مانعی ندارد، آنچه را که فاطمه دستور داده انجام بده.» ابوبکر این راگفت و بازگشت. آنگاه جنازه حضرت زهرا را علی و اسماء غسل دادند.»

دولابی روایت غسلی که حضرت پیش از وفات داشتند و اینکه او را بدون برهنه کردن دفن کردند را آورده و این جریان قبلاً هم گذشته بود و دیگران غیر از دولابی روایت کرده که ابوبکر و عمر به علی علیه السّلام اعتراض کردند که چرا آنها را برای نماز بر فاطمه علیها السّلام خبر نکرده است و حضرت عذر خواست که این وصیّت فاطمه بوده و برای آن دو سوگند خورد و آن دو سخن علی علیه السّلام را و عذرش را پذیرفتند. و علی علیه السّلام به هنگام دفن فاطمه علیها السّلام به سان کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد نجوا می کند گفت: سلام بر تو ای رسول خدا! از سوی من و از سوی دخترت که در جوار تو فرود آمده ... تا پایان آنچه که بعداً خواهد آمد.

آنگاه صاحب کتاب کشف الغمه می گوید: سخن گوناگون است. یکی از اصحاب قاضی ابوبکر ابن ابو قریعه اشعاری را برایم خواند:

ای کسی که پیوسته از مشکلی ضعیف می پرسی

پرده از پوشیده بر مدار که چه بسا از مرداری پرده برداشته باشی

و چه بسا پوشیده ای که مانند طبل از زیر پارچه آشکار شود

جواب سوال تو نزد من آماده است، ولی من از ترس آن را نهان می دارم

اگر دشمنی مردم نبود که سیاست آن را خلیفه القاء کرده بود

و اگر شمشیرهای دشمنان نبود که سرهای ما همیشه با آن شکافته می شد

از اسرار آل محمّد بخش های تازه ای را برایت باز می کردم

که شما از آنچه مالک و ابوحنیفه گفته اند بی نیاز سازد

و به شما نشان می دادم که امام حسین علیه السّلام در روز سقیفه به شهادت رسید

آنگاه در سه بیت پایانی آمده است:

برای چه بود که فاطمه شریفه در شب به خاک سپرده شد؟

برای چه بود که شیخ و بزرگ شما را از ورود در حجره مبارکه خود ممنوع کرد؟

آه برای دختر حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم که با غصه و تأسف از دنیا رفت

و از سخن حضرت زهرا سلام الله علیها در بیماری مرگشان کلامی آمده که دلالت بر شدّت ناراحتی حضرت و بزرگی خشم ایشان و شکایت بسیار ایشان دارد از کسانی که به ایشان ستم کردند و حق ایشان را ندادند که من البته از ذکر این سخن خودداری می کنم و در آن باره سخن نمی گویم و از پرداختن به آن بر زمین می افتم. چون هدف من در این کتاب وصف منقبت ها و امتیازهای آنان است و می خواهم که کسی را که از ولایت اینان غافل است بیدار سازم، چه بسا که آگاه شود و ولایت اینان را بپذیرد و قائل به فضائلی شود که خداوند ویژه اینان ساخته و احدی دیگر این فضائل را ندارد. و امّا ذکر آنچه که تعصّب ها را برمی انگیزد و گفتگو از خیر و شر هدف من در این کتاب نیست و آن موکول به روز حساب است و همه امور به سوی خدا باز می گردد.

توضیح: «تقف» به معنای شکستن سر از بینی است و یا زدن بر سر به شدیدترین نوع زدن و یا با نیزه و عصا.

20. روضه الواعظین: حضرت فاطمه زهرا به شدّت مریض شد و مدت چهل روز مریض بود تا اینکه وفات یافت. هنگامی که از نزدیک بودن مرگ خود مطمئن شد، ام ایمن و اسماء بنت عمیس را خواست و فرستاد تا حضرت امیر علیه السّلام

ص: 246

هم آمد. آنگاه فرمود: «ای پسر عمو! اجل من فرا رسیده. من هر لحظه خود را به حالی می بینم که دارم به پدرم ملحق می شوم. می خواهم درباره مطالبی که در قلب خود دارم به تو وصیت کنم.» حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: «ای دختر پیغمبر! هر وصیتی که دوست داری بکن.» سپس حضرت امیر بالای سر حضرت زهرا نشست و دستور داد افرادی که در اتاق بودند خارج شدند. آنگاه حضرت فاطمه فرمود: «یا بن عم! آیا در این مدتی که تو با من معاشرت داشتی، دروغ و خیانت و مخالفتی از من دیدی؟»

حضرت امیر علیه السّلام فرمود: «ابدا! پناه به خدا می برم! تو به وجود خدا داناتر، نیکوکارتر، پرهیزکارتر، گرامی تر و از خدا خائف تر از آنی که من تو را به دلیل مخالفت کردن با خویش سرزنش کنم. حقا که جدایی و فقدان تو برای من بسیار ناگوار است، ولی چه باید کرد، چاره ای نیست. به خدا قسم که تو مصیبت پیامبر خدا را برای من تجدید کردی. حقا که وفات و فقدان تو برای من بسیار سنگین و بزرگ است. إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. به خدا قسم که این مصیبت دردناک ترین و غصه دارترین مصیبت هاست که هیچ تسلیت و تعزیتی جبران آن را نمی کند و جانشین آن نخواهد شد.» سپس حضرت علی و زهرا علیهما السّلام به اندازه یک ساعت گریستند. آنگاه حضرت امیر سر مبارک فاطمه اطهر را برداشت و به سینه خود گذاشت و به آن بانو فرمود: «هر وصیتی که داری بکن، زیرا من هر دستوری را که تو صادر کنی اجرا می کنم و امر تو را بر امر خودم مقدم می دارم.»

حضرت فاطمه فرمود: «ای پسر عموی پیغمبر! خدا تو را بهترین جزا عطا کند. من اولا به تو وصیت می کنم که بعد از من با امامه دختر خواهرم ازدواج کنی، زیرا او برای فرزندانم نظیر خودم خواهد بود و مردان چاره ای جز ازدواج کردن ندارند.» از این روی است که حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام می فرماید: «چهار چیز است که من نمی توانم از آنها جدا شوم. یکی از آنها امامه دختر ابوالعاص است. زیرا حضرت زهرا وصیت کرده است که من با وی ازدواج کنم.» باری، سپس فاطمه اطهر به حضرت امیر گفت: «ای پسر عمو! من به تو وصیت می کنم که تابوتی برایم تهیه کنی، زیرا دیدم که ملائکه شکل و شمایل آن تابوت را به

من نشان دادند.» امیرالمؤمنین فرمود: «اوصاف آن تابوت را برای من شرح بده.» حضرت زهرا مشخصات آن را شرح داد و علی علیه السّلام بر اساس آن تابوتی تدارک دید. آن تابوت اولین تابوتی بود که در روی زمین ساخته شد و کسی قبلا نظیر آن را ندیده بود و بعدا هم ساخته نشد.

فاطمه اطهر پس از این اتفاق رو به حضرت امیر کرد و گفت: «مبادا احدی از این گروهی که در حق من ظلم روا داشتند و حق مرا غصب کردند، برای تشییع جنازه ام حاضر شوند! زیرا آنها دشمن من و دشمن رسول خدایند. مبادا بگذاری هیچ یک از آنان و پیروانشان بر جنازه ام نماز بخوانند! مرا شبانه و زمانی که چشم همگان به خواب فرو رفته دفن کن.» پس از این وصیت بود که فاطمه اطهر از دنیا رفت. آنگاه همه اهل مدینه صدا به ضجه و فریاد بلند کردند. زنان بنی هاشم در خانه حضرت فاطمه گرد آمدند و جوری گریه و صیحه و گریه سردادند که نزدیک بود مدینه طیبه از گریه آنان از جا کنده شود! مردم فریاد می زدند: «یا سیدتاه! یا بنت رسول اللّٰه!» مردم همچنان پشت سر یکدیگر به طرف حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام رفتند. آن بزرگوار نشسته بود، حضرت حسنین علیهما السّلام نیز در حضور آن حضرت بودند و می گریستند و مردم برای گریه آنان اشک می ریختند! ام کلثوم که نقاب به صورت داشت و دامن لباسش به زمین کشیده می شد ، خارج شد، در حالی که فریاد می زد و می گفت: «ای پدر بزرگوارم، یا رسول اللّٰه! گویی ما همین حالا تو را به شکلی از دست دادیم که دیگر ملاقاتی در کار نخواهد بود!» مردم مدینه اجتماع کردند و در انتظار نشستند تا جنازه حضرت فاطمه خارج شود و بر آن نماز بخوانند.

ولی ابوذر بیرون آمد و به مردم گفت: «برگردید، زیرا خارج کردن جنازه دختر پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله به تأخیر افتاده است.» مردم هم برخاستند و رفتند. هنگامی که مردم به خواب رفتند و پاسی از شب گذشت، حضرت علی بن ابی طالب به همراه حضرت حسنین علیهم السّلام، عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریده و گروهی از بنی هاشم، جنازه مبارک حضرت زهرای اطهر را خارج کردند، بر بدن آن بانو نماز خواندند و او را شبانه به خاک سپردند. آنگاه حضرت

امیر در اطراف قبر فاطمه عزیز، هفت قبر ظاهری درست کرد تا قبر مطهر فاطمه قابل تشخیص نباشد. بعضی از خواص گفته اند که قبر حضرت زهرا را با زمین یکسان کردند تا جای قبر معلوم نباشد!

21. کافی: از حضرت امام حسین علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «وقتی فاطمه زهرا قبض روح شد، حضرت علی بن ابی طالب آن بانو را مخفیانه به خاک سپرد و مکان قبر مقدسش را محو کرد. آنگاه برخاست، به سوی قبر مبارک پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله رفت و گفت: «یا رسول اللَّه! سلام من و سلام دخترت فاطمه بر تو باد! همان دخترت که به زیارت تو آمده و در بقعه تو خوابیده و خدا خواست به سرعت به تو ملحق شود. یا رسول اللَّه! از فراق دختر برگزیده تو یارای صبر و شکیبایی ندارم، نیروی من از دوری بزرگ ترین زنان یعنی فاطمه اطهر ضعیف گردیده، ولی برای مفارقت تو تأسی کردن موجب تسلیت من خواهد شد. من تو را به دست خود به خاک سپردم، در صورتی که جان مقدس تو در گلو و سینه من بود. آری آنچه که در قرآن است می پذیرم و می گویم إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. یا رسول اللَّه! آن امانتی را که به من دادی پس گرفته شد! سپرده باز پس گرفته شد! فاطمه زهرا را بردی، یا رسول اللَّه! چقدر این آسمان سبز و زمین غبار آلود در نظر من تیره و تار است! غم و اندوه من همیشگی گردیده! شب من با بی خوابی می گذرد! تا وقتی که خدا مرا در آن خانه ای که تو در آن هستی وارد کند، این اندوه از قلب من خارج نمی شود! در دلم دردی است که آن را جریحه دار می کند. هم و غمی است تحریک کننده! چه زود بین ما جدایی افتاد! من درد دل خود را برای خدا می گویم.

دخترت به زودی تو را آگاه خواهد کرد که چگونه امت تو دست به دست هم دادند و حق او را پایمال کردند. جریان را از فاطمه ات جویا شو و شرح حال را از وی بخواه! چه غم و غصه هایی که در دل او ماوا کردند! با این همه نمی توانست برای کسی درد دل کند. وی همه آنها را برای تو خواهد گفت. خدا که بهترین حکم کنندگان است، حکم خواهد کرد. سلام من بر شما باد! سلامی که به منزله وداع من باشد، نه آن سلامی که شما را ترک کنم. اگر باز می گردم از ملالت و خستگی نیست و اگر کنار قبر تو اقامت گزینم به علت بدگمانی نیست که خدا به صابرین

وعده ثواب داده است. صبر و شکیبایی مبارک تر و نیکوتر است. اگر غلبه یافتن افرادی که بر ما مستولی شدند نبود، بر خود لازم می دانستم که نزد قبر تو اقامت گزینم و معتکف گردم و برای این مصیبت بزرگ نظیر زن جوان مرده ناله و فریاد می کردم. خدا می بیند که دختر تو مخفیانه دفن می شود! حق وی غصب شد! از گرفتن ارث ممنوع گردید! در صورتی که از دوران حیات تو تاکنون چندان مدتی نگذشته و هنوز ذکر تو از یاد نرفته است. یا رسول اللَّه! من به خدا شکایت می کنم و پیمودن راهی که تو رفتی برای من بهترین تسلیت است. یا رسول اللَّه! صلوات خدا بر تو و سلام و خشنودی خدا بر فاطمه اطهر باد!»

توضیح: «عفو» به معنای محو کردن و محو شدن است. «و تجّلد» به معنای قوّت است.

الدانّ فی التأسی لی بسنّتک: منظور به سنّت جدایی و فراق تو و معنی آن است که مصیبت فراق تو بزرگ تر است و من همان گونه که بر آن صبر کردم با اینکه سخت تر بود به طریق اولی بر این هم صبر خواهم کرد و تأسی همان اقتدای به صبر در این مصیبت مانند آن مصیبت است. «فاضات نفسه» یعنی روح و جان او خارج شد.

فی کتاب الله انعم القبول: یعنی در قرآن چیزی است که موجب پذیرش مصیبت ها به بهترین شکل پذیرش می شود و حضرت واژه ودیعه (امامت) و رهینه (وثیقه) را برای آن نفس ارزشمند (حضرت زهرا سلام الله علیها) به استعاره گرفته است، چون ارواح به سان ودیعه و وثیقه در بدن ها هستند، یا چون زنان به سان ودیعه ها و وثیقه ها نزد شوهرانشان هستند و می توان «استرجعت» خوانده شود و بر صیغه معلوم و مجهول باشد.

و «تخاس» به معنای «تسالب» یعنی گرفتن است و «سهود» کم خوابی است. «اویختار» به معنای «الی أن یختار» (تا اختیار کند) است. «کمد» با فتح کاف و حرکت میم به معنای حزن شدید است و بیماری قلب از آن است و «کمد» یعنی مبالغه در سوال، و «غلیل» همان حرارت درون است و «اعتلجت الأمواج» به معنای «التطمت» یعنی موج ها به هم می خورد و در نهج البلاغه و کشف الغمّه آمده: «و

السلام علیکما سلام مودّع» و عکفه یعکفه یعنی جلسه آن را حبس کرد و نگاه داشت و «اعوال» (صدا را به گریه بلند کردن) صیحه زدن است.

فبعین الله: یعنی دختر تو در نهان و مخفیانه دفن می شود در حالی که خدا می داند و حاضر و شاهد است. «و فیک» یعنی در راه اطاعت امر تو.

22. کافی: روایت می کند که بعضی از شیعیان از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام راجع به جفر جویا شد. حضرت صادق فرمود: «جفر پوست گاوی است که مملو از علم است.» پرسیدند که معنی جامعه چیست؟ فرمود: «جامعه صحیفه ای است به طول هفتاد ذراع، به پهنای یک پوست و به ضخامت یک طناب خیلی ضخیم. در آن صحیفه هر آنچه را که مردم احتیاج داشته باشند، موجود و مرقوم است. هیچ مسئله و مطلبی نیست که در آن نباشد، حتی دیه و جریمه خراشیدگی در آن نوشته شده است.» راوی پرسید که مصحف فاطمه اطهر چیست؟

حضرت صادق علیه السّلام پس از سکوت طولانی فرمود: «چرا شما درباره مطالبی که احتیاج دارید و موضوعاتی که احتیاجی به آنها ندارید جستجو می کنید؟ حضرت فاطمه زهرا به مدت هفتاد و پنج روز بعد از رحلت پدر بزرگوارش زنده و به دلیل از دست دادن پدر خویش دچار غم و اندوه شدیدی بود. جبرئیل نزد آن بانوی معظم می آمد، وی را تسلا می داد، خاطرش را آرام می کرد، او را از مقام و مکان پدر بزرگوارش با خبر می ساخت و آن حضرت را از مصائبی که بعدا دچار فرزندانش شد آگاه می کرد. حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام هم آن مطالب را می نوشت. این معنی مصحف فاطمه است.»

23. کافی: همچنین از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «آن کودکانی که از شما سقط می شوند و نامی برای آنان نمی گذارید، روز قیامت که شما را ملاقات می کنند و خواهند گفت چرا نام ما را تعیین نکردید، در صورتی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای کودک حضرت فاطمه قبل از اینکه متولد شود نامی برگزید و او را محسن نامید؟»

توضیح: احتمال می رود که جمله «و قدّسمی رسول الله» سخن طفل سقط شده باشد.

24. کافی: نیز از هشام بن سالم روایت می کند که گفت: «از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «حضرت فاطمه اطهر بعد از حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله به مدت هفتاد و پنج روز زنده بود و کسی در این مدت وی را خندان و خوشحال ندید! هفته ای دو باردر روز دوشنبه و روز پنجشنبه کنار قبر شهیدان می آمد و می فرمود: «پیامبر خدا در اینجا بود و مشرکین در آنجا بودند.»

در روایت ابان از حضرت صادق نقل می کند که فرمود: «حضرت فاطمه آنقدر بر سر قبر شهدا نماز خواند و دعا کرد تا از دنیا رحلت کرد.»

کافی با سند دیگر نیز همین حدیث را آورده است.

25. کافی: از محمّد بن مفضل نقل می کند که گفت: «از امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «فاطمه اطهر نزدیکی از ستون های مسجد حضرت رسول آمد و پیغمبر خدا را این چنین خطاب کرد و این دو شعر را خواند:

پدر جان! بعد از تو قیل و قال ها و سر و صداهایی به پاشد که اگر تو می بودی و شاهد بودی، مشکل زیاد نمی شد

ما تو را آن طور از دست دادیم که زمین باران رحمت خود را از دست بدهد، امور امت تو مختل و نامنظم شد، بیا و مشاهده کن و غایب مباش!

توضیح: جزری گوید: «هنبثه» مفرد هنابث است و هنابث همان امور سخت و مختلف است. و نیز هنبثه به معنای گفته های درهم و برهم (قیل و قال) است. «شهود» به معنای حضور و «خطب» با فتحه چیزی است که در مورد آن خطاب و گفتگو صورت گیرد و نیز به معنای شأن و حال می آید، و «وابل» باران شدید است.

26. اقبال الاعمال: می نویسد که وفات حضرت زهرای اطهر در روز سوم جمادی الآخر واقع شد.

27. مناقب: حضرت فاطمه زهرا بعد از رحلت پدر بزرگوارش اشعاری را سرود که عبارتند از:

حقا که ما دچار مصیبت کسی شدیم که مخلوقی محض و دارای طبیعت و رگ و ریشه و حسب و نسب صاف و پاکی بود

ص: 252

پدر جان! تو همان ماه شب چهارده و نوری بودی که موجودات از نور آن بهره مند می شدند، از طرف خدای با عزت کتبی به تو نازل می گردید

جبرئیل که روح القدس است به زیارت ما می آمد، ولی اکنون از نظر ما غایب شده و تمام خوبی ها بر ما پوشیده است

پدر جان! ای کاش مرگ قبل از تو ما را ربوده بود، در آن موقعی که تو درگذشتی و پرده ها بین ما و تو حائل شدند

پدر جان! ما به مصیبتی مبتلا شدیم که هیچ مصیبت زده ای در میان خلق عرب و عجم به آن مبتلا نشد

دنیا با آن وسعتی که برای من داشت اکنون تنگ شده، دو سبط توحسن و حسین در نظر مردم دچار نقص و ذلتی شده اند که مرا رنج می دهد

پدر جان! به خدا قسم که تو بهترین تمام خلایق بودی، هر کجا که راست و دروغی در کار بود تو راستگوترین مردم بودی

پدر جان! تا ما زنده باشیم و چشمان ما باقی و اشکی مانده باشد، برای تو گریه می کنیم

عمرو بن دینار از امام باقر علیه السّلام روایت کند که حضرت فرمود: «فاطمه زهرا سلام الله علیها از زمانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رحلت کرد تا زمانی که خود فاطمه رحلت کرد، خندان دیده نشد.»

توضیح: «رُزء» با ضمّه و همزه مصیبت از دست دادن عزیزان است و «رُزئنا» به صیغه مجهول است، یعنی مصیبت زده شدیم و همزه برای تخفیف حذف شده است. و این گفته که «محضاً خلیقته» مفعول دوّم برای رزئنا است. مانند این گفته آنان که: «لقیت بزید اسلاً». پس معنی می شود ای رزئت به بشخص محض الخلیقه که لا یشوبها کدر و لا سو (مصیبت زده شدم) به او به شخصی که مخلوقی خاص بود و کدورت و بدی در او نیامیخته بود.

و «ضریبه» یعنی طبیعت و سجیّت و «اعراق» جمع عرق با کسره و آن اصل هر چیز است. و «شجن» با تحریک عین الفعل همّ و حزن است و

«عجم» به ضمّه و تحریک خلاف عرب است. جزری گوید: «خسف» نقصان و ذلّت است. «سیم» به

معنای اینکه به عهده آنان گذاشته شد و ملازم آنان شد. و «هملت عینه» یعنی «فاضت»، فروریخت.

28. احتجاج: از جمله احتجاج و استدلال هایی که امام حسن علیه السّلام بر معاویه و یارانش کرد، این بود که آن حضرت به مغیره بن شعبه فرمود: «تو همان کسی هستی که فاطمه دختر پیغمبر خدا را زدی و بدنش را خون آلود کردی. او به همین دلیل جنین خود را سقط کرد. تو این عمل را به این علت که رسول خدا را ذلیل بشماری، با امر آن حضرت مخالفت کنی و نسبت به آن بزرگوار هتک حرمت کنی انجام دادی. در صورتی که پیغمبر معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلم به حضرت زهرای اطهر می فرمود: «ای فاطمه! تو بزرگ ترین زنان اهل بهشت می باشی. ای مغیره! بدان که خدا تو را طعمه آتش جهنم خواهد کرد.»

29. مؤلف: در کتاب سُلیم ابن قیس هلالی، از سلمان فارسی و عبداللَّه بن عباس روایت می کند که گفتند: «هنگامی که پیامبر معظم اسلام رحلت کرد، هنوز جنازه مقدس آن حضرت را به خاک نسپرده بودند که مردم عهد و پیمان خود را شکستند، مرتد شدند و علم مخالفت را برافراشتند. اما حضرت امیر مشغول غسل و کفن و حنوط جسد مبارک پیغمبر عزیز اسلام شد تا آن جسد مقدس را به خاک بسپارد. سپس علی علیه السّلام طبق وصیت حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله مشغول جمع آوری قرآن مجید شد.

پس از این ماجرا دومی به اولی گفت: «همه مردم به غیر از علی و اهل بیتش با تو بیعت کردند. به دنبال وی بفرست تا بیاید و بیعت کند.» اولی پسر عموی دومی را که نامش قنفذ بود خواست و به او گفت: «نزد علی برو و به وی بگو خلیفه پیغمبر تو را خواسته!» قنفذ چندین مرتبه این مأموریت را انجام داد، ولی حضرت امیر نزد آنان نیامد. دومی در حالی که خشمناک بود از جا جست و خالد بن ولید و قنفذ را خواست و به آنها دستور داد تا هیزم و آتش بردارند و به طرف خانه حضرت بروند. در آن موقع حضرت زهرا علیها السّلام که جسمش پس از رحلت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله ناتوان شده بود، پشت در نشسته بود. دومی با همان حال پشت در خانه علی رفت، در را کوبید و فریاد زد: «یا ابن ابی طالب! در را باز کن!»

حضرت زهرای اطهر به وی فرمود: «ما با تو چه کار داریم که نمی گذاری به عزاداری خود مشغول باشیم؟» دومی به حضرت فاطمه گفت: «در را باز کن! و الا آتش به جان شما می زنیم!» فاطمه اطهر در جوابش فرمود: «آیا از خدای توانا نمی ترسی که داخل خانه من می شوی و به خانه ام حمله می آوری؟» ولی دومی حاضر نشد که برگردد! آنگاه آتش خواست و در خانه را آتش زد و وقتی در سوخت، آن را باز کرد! در همین موقع بود که حضرت زهرا در مقابل وی قرار گرفت و فریاد زد: «یا ابتاه! یا رسول اللَّه!» اما دومی شمشیر خود را همان طور که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی فاطمه علیها السّلام زد. وقتی ناله آن بانوی مظلومه بلند شد، با تازیانه جوری به ساق دست آن حضرت نواخت که صیحه ای زد و گفت: «یا ابتاه!»

وقتی حضرت امیر با این منظره مواجه شد، از جای برجست، کمربند دومی را گرفت، او را از جای کند و بر زمین افکند. آنگاه ضربه ای به بینی و گردن وی کوبید و می خواست او را به قتل برساند، ولی به یاد دستور پیغمبر معظم اسلام افتاد که به آن حضرت فرموده بود باید صبور و شکیبا باشی. از این روی به وی فرمود: «ای پسر صهاک! قسم به حق آن خدایی که حضرت محمّد را به مقام نبوت برگزید، اگر چنین نبود که ناگزیر باشم به خاطر امر خدا صبر کنم، به تو می فهماندم که نمی توانی داخل خانه من شوی!» دومی همچنان استغاثه می کرد. بعد از این ماجرا مردم توی خانه علی ریختند، بر آن حضرت غلبه یافتند و ریسمان به گردن مقدسش انداختند. حضرت فاطمه زهرا جلو آمد تا حضرت امیر را از دست آنان رها کند، ولی قنفذ آن بانوی مظلومه را هدف تازیانه قرار داد. زمانی که حضرت زهرا از دنیا رفت، اثر آن تازیانه نظیر یک بازوبند روی بازوی آن حضرت دیده می شد. سپس آن بانو را به شکلی به لنگه در کوبید که دنده پهلویش شکست و جنینی را که در رحم داشت سقط کرد. پس از این اتفاق حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام همینطور در بستر بیماری بود تا شهید شد.

سپس این روایت طولانی درباره آن حادثه بزرگ و مصیبت کبری ادامه دارد تا آنجا که ابن عبّاس گوید: سپس به گوش حضرت فاطمه رسید که ابوبکر فدک را غصب کرده است. آن مظلومه با گروهی از زنان نزد ابوبکر آمد و به وی فرمود: «آیا

می خواهی زمینی را که پدرم پیغمبر خدا به من عطا فرموده بگیری؟» ابوبکر دوات خواست تا بنویسد که فدک مال فاطمه اطهر باشد. دومی وارد شد و به او گفت: «ای خلیفه پیامبر خدا! مبادا سند فدک را برای زهرا بنویسی تا برای مدعای خود شاهد بیاورد.» حضرت فاطمه علیها السّلام فرمود: «علی و ام ایمن برای مدعای من شهادت می دهند.» دومی گفت: «شهادت زن عجمی که فصاحت ندارد قبول نیست. علی هم روی خمیر خود آتش می کشد! حضرت فاطمه اطهر با حالتی خشمناک مراجعت کرد و بیمار شد.

یک روز حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد نمازهای پنجگانه را بجای می آورد که اولی و دومی از آن حضرت پرسیدند: «دختر رسول خدا در چه حال است؟ یا علی! چون از آن جریانی که بین ما و او گذشت آگاهی، چنانچه صلاح می دانی از آن بانو کسب اجازه کن تا ما نزد او بیاییم و از گناه خود عذر خواهی کنیم.» حضرت امیر فرمود که اختیار با شماست. آنها برخاستند و بر در خانه حضرت زهرا آمدند. حضرت امیر نزد فاطمه اطهر رفت و به وی فرمود: «ای بانوی با شخصیت! فلان و فلان پشت در آمده اند و تصمیم دارند سلامی به تو بگویند، تو چه می گویی؟» فاطمه زهرا فرمود: «خانه خانه توست و من که بانویی با شخصیت ام، زوجه تو هستم. هر عملی که خود می پسندی انجام بده.» حضرت امیر به آن مظلومه فرمود: «مقنعه خود را بپوش.» آن بانو مقنعه خود را پوشید و روی خود را به طرف دیوار کرد.

سپس آنها به حضور آن بانو آمدند و پس از اینکه سلام کردند، به حضرت زهرا گفتند: «از ما راضی باش تا خدا از تو راضی شود.» فرمود: «منظور شما چیست؟» گفتند: «ما قبول داریم که به تو ستم کردیم و برای همین تقاضای عفو و بخشش داریم.» زهرای اطهر فرمود: «اگر شما راست می گویید چیزی را که من از شما می پرسم جواب بگویید و می دانم که جواب آن را می دانید. اگر جواب مرا درست گفتید، آن وقت یقین پیدا می کنم برای این مطلبی که گفتید آمده اید.» گفتند: «آنچه در نظر داری بپرس.» حضرت زهرای اطهر فرمود: «شما را به خدا قسم می دهم آیا نشنیدید که پدرم پیغمبر خدا درباره من می فرمود: «فاطمه پاره تن من

است هر کس که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.» گفتند چرا. فاطمه اطهر دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «پروردگارا ! این دو نفر مرا اذیت کردند، من شکایت ایشان را به تو و به پیغمبر تو می کنم. نه به خدا من هرگز از شما راضی نخواهم شد، تا اینکه نزد پدر بزرگوارم بروم و او را از ظلم و ستمی که با من کردید آگاه کنم و آن حضرت درباره شما قضاوت کند !» اولی پس از شنیدن این مطلب صدا به واویلا بلند کرد و دچار جزع و فزع شدیدی شد ! دومی به وی گفت: «ای خلیفه پیامبر خدا ! آیا جا دارد که تو از سخن یک زن این طور به جزع و فزع بیفتی !»

راوی می گوید: «حضرت زهرای اطهر به مدت چهل روز بعد از رحلت پدر بزرگوارش زنده بود. هنگامی که بیماری آن بانو شدت گرفت، حضرت علی بن ابی طالب را خواست و به آن حضرت فرمود: «ای پسر عمو ! من خودم را آماده سفر آخرت می بینم. به تو وصیت می کنم که با دختر خواهرم ازدواج کنی، زیرا او برای فرزندانم نظیر خودم است. یک تابوت هم برای من تدارک ببین، زیرا ملائکه اوصاف آن را برای من شرح داده اند. مبادا در موقع تشییع جنازه و دفن و نماز خواندن بر بدن من، هیچ کدام از دشمنان خدا حاضر گردند !»

ابن عباس می گوید: «حضرت زهرای اطهر همان روز از دنیا رحلت کرد. همه مردم مدینه از زن و مرد غرق ضجه و گریه شدند و مردم دچار مصیبتی گردیدند که در روز رحلت پدرش حضرت رسول دچار شده بودند. اولی و دومی نزد حضرت امیر آمدند و پس از تسلیت گفتن، به آن حضرت گفتند: «مبادا قبل از ما بر جسد دختر پیامبر نماز بگذاری !» ولی هنگامی که شب شد، علی بن ابی طالب علیه السّلام، عباس، فضل، مقداد، سلمان ابوذر و عمار را خواست. آنگاه بر بدن مبارک آن مظلومه نماز خواندند و او را به خاک سپردند.

صبح که شد، اولی و دومی به همراه مردم مدینه آمدند تا بر بدن حضرت فاطمه زهرا نماز بخوانند. ولی مقداد گفت: «فاطمه را شب گذشته به خاک سپردیم. دومی رو به اولی کرد و گفت: «نگفتم آنها کار خودشان را خواهند کرد !» عباس گفت: «فاطمه اطهر خودش وصیت کرد که شما بر بدنش نماز نخوانید !» دومی گفت: «ای بنی هاشم ! شما آن حسادتی را که از قدیم الایام با ما داشتید، هرگز ترک

نخواهید کرد؛ آن کینه و دشمنی هایی که در سینه شماست از بین نخواهد رفت. به خدا قسم من تصمیم دارم که قبر فاطمه را نبش کنم و بر جنازه اش نماز بخوانم!» حضرت امیر علیه السّلام فرمود: «یا ابن صحاک! به خدا قسم اگر چنین عملی را انجام دهی، قسمی را که خورده ای به تو باز می گردانم و اگر این شمشیرم را از غلاف بکشم، تا تو را هلاک نکرده ام آن را غلاف نمی کنم.» دومی از این حرف آن حضرت جا خورد و ساکت شد، زیرا می دانست علی هر گاه قسم بخورد، به قسم خود عمل خواهد کرد. آنگاه به وی فرمود: «آیا تو همان کسی نیستی که پیغمبر معظم اسلام تصمیم گرفت تو را بکشد، آن حضرت به دنبال من فرستاد، من با شمشیر کشیده نزد تو آمدم که تو را به قتل برسانم، اما خدای علیم این آیه را نازل کرد: «فَلا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا»(1)، {بر علیه آنان عجله مکن، زیرا ما آنچه را که باید برای آنان آماده کنیم، آماده کرده ایم. }

مؤلف: ادامه روایت به همراه روایات دیگری که در بردارنده ظلم هایی است که بر آن مظلومه رفته است، همه را در «کتاب فتن» آورده ام.

30. مصباح الانوار: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «حضرت زهرای اطهر مابین نماز مغرب و عشا از دنیا رفت.» عبداللّه بن حسن روایت می کند که وقتی اجل حضرت زهرای اطهر نزدیک شد، نگاه تندی کرد و فرمود: «سلام بر جبرئیل، سلام به رسول خدا، بار خدایا! مرا با رسول خود قرار بده. پروردگارا! مرا در بهشت و در جوار خود جای بده. خانه تو خانه سلامتی است.» سپس فرمود: «آیا آنچه را که من می بینم شما هم می بینید؟ زیرا این گروه های اهل آسمان ها هستند، این جبرئیل و این هم پیامبر خدا است که به من می فرماید دخترم بیا! زیرا این نعمت هایی که در انتظار توست برایت بهتر است.»

زید بن علی علیه السّلام می گوید: «موقعی که وفات حضرت فاطمه نزدیک شد، آن بانو به جبرئیل و حضرت رسول و ملک الموت سلام کرد. حاضرین احساسات ملائکه راشنیدند و بوی مرغوب ترین مشک ها را استشمام کردند.» امام

1- . مریم / 85

باقر علیه السّلام فرمود: فاطمه علیها السّلام شش ماه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی کرد.

و امام باقر علیه السّلام فرمود: فاطمه سلام الله علیها در بیماری شان پانزده روز درنگ کردند و وفات یافتند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: سلمان فارسی، مقداد بن اسود، ابوذر غفّاری، ابن مسعود، عبّاس بن عبدالمطلّب و زبیر بن عوام در مراسم دفن حضرت حضور داشتند.

امام باقر علیه السّلام از پدرانشان علیهم السّلام روایت کرده اند که: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از پیامبر شش ماه زندگی کردند. در این مدّت خندان دیده نشدند. و باز امام باقر علیه السّلام فرمود که: فاطمه سلام الله علیها در هفت جامه کفن شدند.

امام باقر علیه السّلام فرمود: آغاز بیماری حضرت فاطمه سلام الله علیها پس از پنجاه شب از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. حضرت زهرا سلام الله علیها دانست که این بیماری مرگ است برای آن آماده شد و دستورهای خود را به علی علیه السّلام داد و وصیّت هایش را کرد و عهد خویش را با وی گفت و امیرالمؤمنان علیه السّلام در این رابطه بیتابی کرد و همه دستورهای فاطمه را اطاعت نمود.

حضرت زهرا سلام الله علیها گفت: «ای ابوالحسن! رسول خدا صلی الله علیه و آله با من عهد کرده و برایم گفته که من نخستین کس از خاندان وی هستم که به او ملحق می شوم و چاره نیست از آن چه قطعی است. پس در برابر امر الهی شکیبا باش و به قضای او خشنود و راضی.» حضرت زهرا سلام الله علیها به امیرمؤمنان علیه السّلام وصیّت کرد که او را غسل دهد و تجهیز کند و در شب دفن نماید و حضرت هم چنین کرد.

امام علیه السّلام فرمود: چون امیرمؤمنان علیه السّلام از دفن حضرت زهرا سلام الله علیها فارغ شد، آن دو مرد با او ملاقات کردند و به حضرت گفتند: «چه

چیزی تو را بر این کار که کردی واداشت؟» حضرت علی علیه السّلام فرمود: «وصیّت و پیمان حضرت زهرا سلام الله علیها.»

31. علل الشرائع: روایت می کند که دو نفر نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام آمدند و گفتند: «آیا مشروع است در موقع تشییع جنازه، منقل و چراغ و امثال اینها که روشنی داشته باشند همراه ببرند؟» رنگ حضرت صادق علیه السّلام از شنیدن این مطلب تغییر کرد. آنگاه یک بار برخاست و نشست فرمود: «یکی از افراد شقی نزد حضرت فاطمه زهرا آمد و به وی گفت که آیا نمی دانی که حضرت امیر دختر ابوجهل را خواستگاری کرده؟ فاطمه اطهر فرمود: «این سخنی که تو می گویی حقیقت دارد؟» سه مرتبه گفت آری، حقیقت دارد. حضرت زهرا به شدت ناراحت شد و نتوانست جلوی خود را بگیرد، زیرا خدای علیم این صفت را به زنان داده که نمی توانند هوو را تحمل کنند و جهاد را برای مردان واجب کرده است. ولی خدای رئوف به زنانی که به خاطر رضای خدا هوو را تحمل می کنند، اجر و ثواب مردانی را عطا می کند که در مرزهای اسلام برای خدا جهاد کنند.

حضرت فاطمه زهرا از شنیدن این مطلب همچنان تا شب متحیر و متفکر بود! شب که شد، امام حسن را روی شانه راست و امام حسین را روی شانه چپ خود گذاشت، دست چپ ام کلثوم را در دست راست خود گرفت و به طرف حجره پدر بزرگوارش رفت. وقتی حضرت امیر علیه السّلام به حجره خود برگشت و فاطمه اطهر را ندید، شدیدا اندوهناک گردید و این موضوع به نظرش بزرگ آمد، در حالی که از ماجرا با اطلاع نبود. علی علیه السّلام خجالت کشید که حضرت زهرا را از حجره پدرش احضار کند، بنابراین به مسجد رفت و مشغول نماز شد. آنگاه مقداری از ریگ های مسجد را جمع کرد و بر آنها تکیه داد. هنگامی که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فاطمه زهرا را محزون و مغموم دید، لباس خود را پوشید و به مسجد رفت و مشغول رکوع و سجود شد. هر گاه دو رکعت نماز بجای می آورد، دعا می کرد که خدای توانا غم و اندوه زهرا را برطرف کند. زیرا موقعی که پیغمبر خدا از نزد فاطمه خارج شد، آن بانو ناراحت بود و نفس های عمیق و بلند می کشید. وقتی پیامبر خدا دید که چشم فاطمه به خواب نمی رود و قرار و آسایش ندارد فرمود:

«ای دختر من برخیز!» حضرت زهرا برخاست، رسول خدا امام حسن را برداشت. فاطمه اطهر هم امام حسین را برداشت و دست ام کلثوم را گرفت. آنگاه به سراغ حضرت علی بن ابی طالب رفتند. حضرت امیر در آن موقع خواب بود. پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله با پای مبارک خود پای علی را فشار داد و به وی فرمود: «ای ابو تراب! برخیز! چه افراد آرامی را که ناراحت کردی! برخیز و ابوبکر را از خانه خود و عمر را از مجلس خود با طلحه نزد من حاضر کن!» حضرت امیر رفت و آنان را از منزلشان به حضور پیغمبر اعظم اسلام آورد. وقتی ایشان نزد رسول خدا جمع شدند، آن حضرت به علی بن ابی طالب فرمود: «آیا نمی دانی که فاطمه پاره تن من است و من از اویم، کسی که فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده و کسی که وی را بعد از مرگ من اذیت کند، مثل این است که او را در زمان حیات من اذیت کرده باشد و کسی که فاطمه را در زمان حیات من اذیت کرده باشد، مثل این است که وی را بعد از مرگ من اذیت کرده باشد؟»

علی علیه السّلام پاسخ داد: «چرا یا رسول اللَّه!» فرمود: «پس چه باعث شد که تو چنین عملی را انجام داده ای؟» حضرت امیر گفت: «قسم به آن خدایی که تو را به پیغمبری مبعوث کرده چنین مطلبی که به گوش فاطمه رسیده از من سر نزده و اصلا چنین خیالی هم نداشته ام.» حضرت رسول فرمود: «فاطمه راست گفت و تو نیز راست گفتی.» پس از این جریان حضرت زهرا خوشحال گردید و به گونه ای لبخند زد که دندان هایش دیده شد. یکی از آن دو نفر به رفیق خود گفت: «خیلی تعجب می کنم! چه باعث شده که رسول خدا ما را در این ساعت فرا بخواند؟»

سپس پیامبر خدا دست علی را گرفت و انگشت های مبارک خود را در میان انگشتان حضرت امیر گذاشت. آنگاه رسول خدا امام حسن را برداشت، علی علیه السّلام حسین را برگرفت، حضرت زهرا هم ام کلثوم را برداشت و داخل خانه علی شدند. پیغمبر خدا قطیفه ای روی آنها انداخت، آنان را به خدا سپرد و برگشت و بقیه شب را به نماز مشغول شد.

وقتی حضرت فاطمه دچار آن مرضی شد که به علت آن از دنیا رفت، آن دو نفر برای عیادت حضرت زهرای اطهر آمدند و اذن ورود خواستند، ولی آن بانوی

مظلومه اجازه نداد. هنگامی که اولی با این منظره مواجه شد، با خدا عهد کرد که تا وقتی نزد حضرت فاطمه نرفته و رضایت آن حضرت را کسب نکرده، به زیر سقف و سایه نرود. لذا یک شب در زیر آسمان خوابید و زیر سقف و سایه نرفت. پس از این اتفاق دومی به حضور حضرت امیر آمد و گفت: «ابوبکر پیرمردی است دل نازک. ابوبکر در غار با پیغمبر بوده، افتخار رفاقت با آن حضرت را دارد، ما غیر از این مرتبه چند بار نزد فاطمه آمده ایم و اذن ورود خواسته ایم، ولی وی به ما اجازه نداده تا به حضورش مشرف شویم و رضایت از او کسب کنیم. اگر صلاح می دانی الان وقت آن است که از آن حضرت برای ما اجازه تشرف بگیری.»

حضرت امیر فرمود مانعی ندارد. امیرالمؤمنین علی نزد حضرت زهرا آمد و به وی فرمود: «ای دختر پیغمبر خدا! تو از جریان این دو نفر با اطلاعی که چند مرتبه نزد تو آمده اند و تو ایشان را رد کرده ای و به آنها اذن ورود نداده ای. ایشان از من خواسته اند که از تو برای آنان اذن ورود بگیرم.» حضرت فاطمه زهرا فرمود: «به خدا قسم من به ایشان اجازه ورود نخواهم داد و با آنان یک کلمه تکلم نخواهم کرد، تا اینکه پدرم را ملاقات کنم و از کاری که آنها با من انجام دادند به آن حضرت شکایت کنم.» حضرت امیر علیه السّلام فرمود: «من به آنان ضمانت داده ام.» فاطمه عزیز فرمود: «اکنون که ضمانت داده ای مانعی ندارد، زیرا خانه، خانه تو است و زنان باید تابع مردان باشند. من در مورد هیچ موضوعی با تو مخالفت نخواهم کرد، به هر کسی که دوست داری اجازه ورود بده.»

حضرت امیر خارج شد و به آن دو نفر اذن ورود داد. وقتی که آنان وارد شدند و چشمشان به حضرت زهرا افتاد سلام کردند. ولی آن بانوی مظلومه جواب سلام ایشان را نداد و صورت مبارک خود را از ایشان برگرداند. آنان برخاستند و رو به روی آن حضرت قرار گرفتند و این عمل را چند مرتبه انجام دادند. حضرت فاطمه اطهر فرمود: «یا علی این لباس را از من دور کن.» آنگاه به زنانی که در اطراف آن بانو بودند فرمود: «صورت مرا برگردانید!» وقتی صورت او را برگرداندند، آن دو نفر هم برخاستند و در مقابل حضرت زهرا نشستند. اولی گفت: «ای دختر رسول خدا! ما آمده ایم که رضایت تو را کسب کنیمتا از خشم تو بر حذر باشیم. ما تقاضا داریم

ما را به خاطر آن اجحافی که نسبت به تو کرده ایم عفو فرمایی؟» زهرای اطهر فرمود: «من اصلا با شما یک کلمه سخن نمی گویم، تا اینکه پدرم را ملاقات کنم و از شما به خاطر اعمالی که با من انجام دادید، به آن حضرت شکایت کنم.» گفتند: «ما آمدیم که از تو پوزش بطلبیم و رضایت حاصل کنیم. تمنا می کنیم که از ما درگذری و ما را به کاری که از ما سر زده مؤاخذه نکنی.»

حضرت زهرا رو به حضرت امیر کرد و فرمود: «من با اینان یک کلمه تکلم نمی کنم تا درباره چیزی که ایشان از رسول خدا شنیده اند از آنها بپرسم. اگر راست بگویند من صلاح خود را بهتر می دانم.» آنان گفتند: «بار خدایا! تو شاهد باش که هر چه فاطمه بپرسد ما جواب وی را راست خواهیم گفت.» زهرای اطهر فرمود: «شما را به خدا قسم می دهم آیا به خاطر دارید که پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله نیمه شبی شما را برای مختصر اختلافی که بین من و علی رخ داده بود از منزل خودتان خارج کرد؟» گفتند آری و اللّٰه! زهرای اطهر فرمود: «شما را به خدا قسم می دهم آیا نشنیدید که پیغمبر خدا فرمود فاطمه پاره تن من است و من از فاطمه ام، کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده، کسی که زهرا را بعد از مرگ من اذیت کند، مثل این است که در زمان حیات من او را اذیت کرده باشد و کسی که در زمان حیات من او را اذیت کند، مثل کسی است که وی را بعد از فوت من اذیت کرده باشد؟» گفتند: آری و اللّٰه! فرمود: «الحمد للّٰه!» سپس حضرت فاطمه افزود: «پروردگارا! من تو را شاهد می گیرم و این افرادی که در اینجا حضور دارند شهود قرار می دهم که این دو نفر مرا در زمان حیات و به هنگام مرگ اذیت و آزار کرده اند. به خدا قسم که من کلمه ای با شما تکلم نخواهم کرد، تا موقعی که خدای خود را ملاقات کنم و درباره کاری که شما با من کرده اید به پروردگار خود شکایت کنم.» ناگاه صدای ابوبکر به واویلا بلند شد و گفت: «ای کاش مادرم مرا نمی زاد!» دومی گفت: «تعجب می کنم از این مردم که چگونه تو را سرپرست و متصدی امور خود قرار دادند، در صورتی که تو پیرمردی خرفتی که از غضب یک زن جزع و فزع می کنی و ازخشنودی او خوشحال می شوی! چه مانعی دارد که شخصی یک زن را خشمناک کند!» آنگاه برخاستند و خارج شدند.

هنگامی که حضرت فاطمه از نزدیک بودن مرگ خود یقین پیدا کرد، به دنبال ام ایمن که نزد آن حضرت از موثق ترین زنان محسوب می شد فرستاد. وقتی ام ایمن آمد حضرت زهرا به وی فرمود: «اجل من فرا رسیده، علی علیه السّلام را نزد من بیاور.» موقعی که حضرت امیر آمد فاطمه اطهر به آن حضرت فرمود: «یا پسر عمو! من در نظر دارم وصیتی بکنم، تو وصیت مرا گوش کن.» امیرالمؤمنین علی فرمود: «هر چه دوست داری بگو.» حضرت فاطمه فرمود: «با فلان زن که برای فرزندانم نظیر خود من است ازدواج کن. یک تابوت که ملائکه شکل آن را به من نشان دادند هم برایم درست کن.» حضرت امیر فرمود: «شکل آن تابوت چگونه است؟» فاطمه اطهر اوصاف آن تابوت را برای علی علیه السّلام شرح داد و فرمود: «موقعی که من از دنیا رحلت کردم، هر ساعتی از شبانه روز که بود جنازه مرا بردار. مبادا هیچ کدام از دشمنان خدا و رسول برای نماز خواندن به جنازه ام حاضر شوند!» علی علیه السّلام فرمود مانعی ندارد.

هنگامی که فاطمه زهرا از دنیا رفت، حضرت علی بن ابی طالب طبق وصیت آن بانوی معظمه جنازه اش را شبانه برداشت. آنگاه شاخه های خرما را آتش زدند و به دنبال جنازه آوردند و با استفاده از روشنایی آن، بر بدن حضرت فاطمه نماز خواندند و جسد مقدس آن حضرت را شبانه دفن کردند. وقتی صبح شد اولی و دومی به منظور عیادت آن مظلومه به راه افتادند. در بین راه با مردی از قریش مصادف شدند و از او پرسیدند از کجا می آیی؟ گفت: «به خاطر فوت حضرت زهرا برای تسلیت گفتن به علی بن ابی طالب رفته بودم.» پرسیدند: «مگر فاطمه مرد؟» گفت: «آری، او را شبانه دفن کردند. آنها که به شدت ناراحت شده بودند به سراغ حضرت امیر رفتند و به آن حضرت گفتند: «به خدا قسم که تو چیزی از عیوب ما را باقی نگذاشتی. این کارهای تو از روی آن کینه ای است که در سینه خود داری. آیا نه چنین است که هنگام غسل پیامبر اسلام هم ما را خبر نکردی و نگذاشتی که همدست تو شویم و نیز به پسرت یاد دادی که پای منبر ابوبکر بیاید و فریاد بزند: «از منبر پدرم پایین بیا!»

حضرت امیر در جواب ایشان فرمود: «اگر من قسم بخورم شما حرفم را باور می کنید؟ گفتند آری. حضرت علی پس از اینکه قسم خورد، ایشان را داخل مسجد کرد و به آنان فرمود: «پیغمبر معظم اسلام صلی اللّه علیه و آله به من وصیت کرد و فرمود که مبادا غیر از تو که پسر عموی من هستی، کسی از عورت من آگاه شود. لذا من جسد آن بزرگوار را غسل می دادم، ملائکه آن جسد مقدس را حرکت می دادند و فضل بن عباس در حالی که چشمانش را با دستمالی بسته بود، آب غسل را می ریخت. من تصمیم گرفتم که پیراهن رسول خدا را از بدن مبارکش بیرون آورم. ناگاه صدایی از خانه بلند شد که من صاحب آن صدا را ندیدم، ولی مکررا به من فریاد می زد: «مبادا پیراهن پیامبر خدا را از بدن مقدسش خارج کنی !» از این رو من دست خود را زیر پیراهن آن حضرت کردم و جسد شریفش را غسل دادم، آنگاه کفن به من تقدیم شد و بدن مبارک او را کفن کردم، بعد پیراهن وی را از جسدش خارج کردم.

اما در مورد فرزندم حسن که می گویید پای منبر آمد و به ابوبکر گفت از منبر پدرم پایین بیا ! آیا غیر از این است که شما و همه اهل مدینه می دانید که حسن در میان صف نماز جماعت راه می رفت تا به کنار پیغمبر معظم اسلام که در حال سجده بود می رسید و بر پشت مبارک آن حضرت سوار می شد و وقتی رسول خدا سر از سجده بر می داشت، یک دست خود را به پشت حسن و دست دیگرش را روی زانوی مبارک خود می گذاشت و نماز را به همین کیفیت تمام می کرد؟» گفتند آری، ما خوب از این موضوع آگاهیم. آنگاه حضرت امیر فرمود: «شما و اهل مدینه همگی قبول دارید که فرزندم حسن به سوی پیامبر معظم اسلام می شتافت و پس از اینکه بر گردن مقدس آن حضرت سوار می شد ، پاهای خود را به شکلی از سینه مبارک آن بزرگوار آویزان می کرد که برق خلخال های حسن از انتهای مسجد مشاهده می شد و حسن همچنان در آغوش رسول خدا بود تا آن حضرت از خواندن خطبه و سخنرانی فراغت حاصل می کرد؟ موقعی که آن کودک دیگری را به جای جد خود بر فراز منبر می بیند، طبیعی است که ناراحت می شود و این منظره

برایش ناگوار خواهد شد. به خدا قسم من این مطلبی را که شما می گویید به وی تعلیم ندادم و او را مأمور این کار نکردم.

اما در مورد فاطمه اطهر. فاطمه همان زنی بود که (به شما اجازه عیادت نداد) من برای شما از او اجازه گرفتم و شما خود شاهد بودید و شنیدید سخنانی را که وی با شما گفت. به خدا قسم فاطمه زهرا خودش به من وصیت کرد که شما در تشییع جنازه اش حاضر نشوید و بر جسدش نماز نخوانید. من هم شخصی نبودم که با وصیتی که او درباره شما کرده بود مخالفت کنم.» دومی به حضرت امیر گفت: «این همهمه ها را فرو بگذار! من می روم قبر فاطمه زهرا را می شکافم و بر بدنش نماز می خوانم.» حضرت علی علیه السّلام به وی فرمود: «به خدا قسم اگر به دنبال چنین منظوری بروی، قبل از انجام این کار چشمانت از کاسه خارج خواهند شد، زیرا من قبل از اینکه تو موفق به انجام این کار شوی، جز با شمشیر با تو معامله ای نخواهم کرد!» سپس بین حضرت امیر و دومی سخنانی زشت رد و بدل شد و علی علیه السّلام تصمیم به نبرد گرفت. آنگاه گروهی از مهاجرین و انصار جمع شدند و گفتند که به خدا قسم ما راضی نیستیم که چنین سخنانی درباره پسر عمو، برادر و وصی پیغمبر خدا گفته شود. نزدیک بود فتنه ای به پا شود، ولی پراکنده شدند.»

توضیح: «صُعَداء» با مدّ نفس کشیدن طولانی است. «و صدقت» یا تأکید اولی است و یا راست گفته ای و یا صیغه مجهول مخاطب است. یعنی راست گفته ای و به تو راست گفته شده است و یا صیغه مؤنث غایب است. یعنی تو راست گفته ای و فاطمه سلام الله علیها نیز راست گفته است. چون او هم چیزی نگفته جز آنچه را که شنیده است، و «صقیع» چیزی است که از آسمان در شب می ریزد و شبیه برف است.

و گفته می شود: «اجفیت السرج من ظهر الفرس»، زمانی که زین را از پشت است برداری، و «جافاه عنه» یعنی آن را دور کرد و شاید یعنی این باشد که جامه را بگیر و کمی بالا ببر تا از طرفی طرف دیگر بروم و همهمه خواباندن طفل است که توسط زن با صدایش صورت می گیرد. «و ندر الشی»، یندر ندراً یعنی ساقط شد و یا شاذّ شد، و «ملاحاه» همان منازعه است و «مباسله» همان جنگیدن تن به تن در

جنگ است. و «مستبسل» کسی است که خود را برای مرگ آماده می کند و استبسل یعنی خودش را در جنگ انداخت، گویا می خواهد کشته شود در نهایت.

32. علل الشرائع: از مفضل روایت می کند که گفت: از حضرت امام جعفر صادق پرسیدم: «فدایت شوم! چه کسی فاطمه اطهر را غسل داد؟» فرمود: «حضرت امیر علیه السّلام.» ولی من از سخن آن بزرگوار تعجب کردم. امام فرمود: «گویا از سخن من شگفت زده شدی؟» گفتم آری فدای تو گردم. فرمود: «تعجب نکن! زیرا چون حضرت فاطمه صدیقه بود، لذا غیر از شخص صدیق کسی نمی باید وی را غسل می داد. مگر نمی دانی که حضرت مریم را غیر از عیسی علیه السّلام کسی غسل نداد؟»

کافی نیز همین روایت را آورده است.

33. قرب الاسناد: از جعفر از پدر بزرگوارش علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «حضرت امیر جنازه همسرش فاطمه دختر پیغمبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله را غسل داد.»

34. علل الشرائع: از ابن بطائنی، از پدرش روایت می کند که گفت: «از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم که برای چه حضرت زهرای اطهر شبانه دفن شد و او را روز به خاک نسپردند؟ فرمود: «به خاطرآنکه آن حضرت وصیّت کرده بود که آن دو نفر مرد اعرابی به جنازه اش نماز نگذارند.»

توضیح: «اعرابیّان» به معنای آن دو کافر است به دلیل گفته خداوند متعال: «الا لأعراب اشدّ کفراً و نفاقاً»

35. علل الشرائع و امالی صدوق: از عبدالرحمن همدانی روایت می کنند که گفت: «هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السّلام جنازه فاطمه زهرا را شبانه به خاک سپرد، در همان موقع کنار قبر ایستاد و اشعاری را سرود که ترجمه آنها در ضمن حدیث هجدهم گذشت.

36. دلائل الامامه: از حضرت صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «موقعی که پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم قبض روح شد، غیر از ثقلین یعنی عترت و اهل بیت خود چیزی به یادگار نگذاشت. آن حضرت آهسته به فاطمه

زهرا فرمود: «در میان اهل بیت من، تو اولین کسی هستی که به من ملحق خواهی شد.» حضرت زهرای اطهر می فرماید: «چند روز بعد از رحلت پدر بزرگوارم، بین خواب و بیداری بودم که پدرم را در عالم خواب دیدم. وقتی آن حضرت را دیدم نتوانستم خودداری کنم، از این رو به وی گفتم: «پدر جان! وحی و اخبار آسمانی از ما بریده شد.» در همان حینی که این سخن را می گفتم، ناگاه دیدم چند صف از ملائکه که دو ملک در جلوی آنها بودند، نزد من آمدند، مرا گرفته و به سوی آسمان بردند.

وقتی سر خود را بلند کردم، در مقابلم قصرهایی برافراشته دیدم با بستان ها و نهرهایی فراوان. پشت هر قصر، قصر دیگری و پشت هر بستان، بستان دیگری به چشم می خورد. ناگاه دیدم دخترانی از میان آن قصرها رو به من کردند. آنها مزاح می کردند، به یکدیگر مژده می دادند، به روی من می خندیدند و می گفتند: «مرحبا به کسی که بهشت برای او خلق شده و ما به خاطر پدرش آفریده شده ایم!» ملائکه همچنان مرا بالا می بردند تا اینکه مرا داخل خانه ای کردند که دارای قصرهای بسیار بود و در هر قصری خانه هایی بود که هیچ چشمی ندیده بود. سندس و استبرق هایی بر فراز تخت هایی که درآنجا وجود داشت دیده می شد. انواع و اقسام لحاف های حریر الوان و دیبا روی این تخت ها گسترده بودند. ظرف هایی از طلا و نقره وجود داشت و سفره هایی در آنجا بود انباشته ازخوراک های رنگارنگ. در آن بهشت نهری بود که از شیر سفیدتر و از مشک اذفر خوشبوتر بود.

پرسیدم: «این خانه از آن کیست و این نهر چیست؟» گفتند: «این فردوس اعلی است که بالاتر از آن بهشتی وجود ندارد. این خانه از آن پدرت رسول خدا و پیغمبرانی که همراه آن حضرتند و افرادی که محبوب خدایند است.» گفتم: «پس این نهر چیست؟» گفتند: «این همان کوثری است که خدا به پدر بزرگوارت وعده داده است.» پرسیدم: «پدرم کجاست؟» گفتند: «همین حالا نزد تو می آید.»

در همین حال بودیم که قصرهایی بر من نمایان شد که از قصرهای قبلی سفیدتر و نورانی تر بودند. فرش آنها از فرش قصرهای سابق بهتر بود. فرشی را دیدم که بر فراز تختی انداخته بودند، پدرم رسول خدا روی آن نشسته بود و گروهی در

حضور آن حضرت بودند. هنگامی که پدرم مرا دید، مرا گرفت و میان دو چشمم را بوسید و فرمود: «مرحبا به دخترم!» آنگاه مرا گرفت، در کنار خود جای داد و به من فرمود: «ای حبیبه من! می بینی خدا چه نعمت هایی برای تو آماده کرده و نزد چه نعمت هایی خواهی آمد؟» سپس قصرهایی نورانی را به من نشان داد که حاوی زر و زیور و حله هایی الوان بودند. آنگاه به من فرمود: «اینجا مسکن تو و شوهرت و دو فرزندت و کسانی که تو و آنها را دوست داشته باشد است. خوشحال باش، زیرا تا چند روز دیگر نزد من خواهی آمد.» پس از این اتفاق قلبم به تپش افتاد، تمام وجودم سرشار از اشتیاق شد و در حالی که دچار ترس شده بودم، از خواب پریدم.

حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: «حضرت امیر فرمود وقتی فاطمه اطهر از خواب پرید، مرا صدا زد. من نزد او رفتم و پرسیدم: «تو را چه شده؟» وی ماجرای خواب خود را برایم شرح داد و از من تعهد گرفت هر وقت که از دنیا رفت، من از زنان غیر از ام سلمه زوجه رسول خدا، ام ایمن، فضه و از مردان غیر از دو فرزندش، عبداللّٰه بن عباس، سلمان فارسی، عمار بن یاسر، مقداد، ابوذر و حذیفه کسی را آگاه نگردانم. فاطمه به من گفت: «من به تو اجازه می دهم که پس از فوت جسدم را مشاهده کنی. تو با کمک زنان بدن مرا غسل بده و شبانه مرا به خاک بسپار، و کسی را از محل قبر من آگاه مکن.» وقتی آن شب موعود فرا رسید که خدای رئوف فاطمه را گرامی داشت و او را قبض روح کرد، حضرت زهرا می فرمود علیکم السّلام! و به من می فرمود: «ای پسر عمو! این جبرئیل است که به من سلام می کند و می گوید: «این حبیبه حبیب خدا و میوه قلب اوست! خدا به تو سلام می رساند. تو امروز در جنت المأوا وارد خواهی شد.» او این مژده را به من داد و رفت.»

حضرت امیر می فرماید: «برای دومین بار شنیدیم که حضرت زهرا فرمود و علیکم السّلام! آنگاه به من فرمود: «ای پسر عمو! این میکائیل است که همچون جبرئیل به من مژده می دهد.» برای سومین بار فاطمه اطهر فرمودو علیکم السّلام! آنگاه چشمان خود را به شدت باز کرد و به من فرمود: «ای پسر عمو! به خدا قسم که این حق است؛ این عزرائیل است که پر و بال خود را در مشرق و مغرب گسترده است. پدرم این اوصاف او را برای من شرح داده بود.» سپس شنیدیم که حضرت

زهرا می فرمود: «و علیکم السّلام یا قابض الارواح! زودتر مرا قبض روح کن که ناراحت نباشم.» پس از آن شنیدیم که می فرمود: «یا رب به سوی تو می آیم، نه به سوی آتش!» سپس چشمان خود را بست و دست و پای خود را کشید؛ گویا فاطمه هرگز زنده نبوده است.»

37. امالی صدوق: از ابن نباته نقل می کند که گفت: از حضرت امیر سؤال شد: «به چه دلیل فاطمه شبانه دفن شد؟» فرمود: «برای اینکه آن بانو بر گروهی خشمناک بود، از این رو دوست نداشت در تشییع جنازه اش حاضر شوند و بر کسی که آن گروه را دوست داشته باشد، حرام است که بر بدن فرزندان آن بانو نماز بگذارد.»

38. امالی طوسی: از عمار بن یاسر روایت می کند که گفت: در ایام آن بیماری که فاطمه زهرا به دلیل آن حالش وخیم شد و از دنیا رفت، عباس بن عبدالمطب برای عیادت آن حضرت آمد. به عباس گفتند که حال فاطمه وخیم است و کسی نزد او نمی رود. عباس به سوی خانه خود بازگشت و شخصی را نزد حضرت علی فرستاد و گفت که از قول من به حضرت امیر بگو که عمویت به تو سلام می رساند و می گوید: «به خدا قسم که غم و اندوه حبیبه و نور چشم رسول خدا و نور چشم من، مرا به شدت رنج می دهد، گمان من این است که آن بانو زودتر از همه ما به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله ملحق شود و خدا او را برمی گزیند و به رحمت خود نزدیک می کند. فدایت شوم! اگر فاطمه اطهر رحلت کرد، مهاجرین و انصار را با خبر و جمع کن تا برای تشییع جنازه اش و نماز گزاردن بر بدنش حاضر شوند و ثواب ببرند، زیرا این عمل باعث سرافرازی دین می شود.»

راوی می گوید من در حضور حضرت امیر بودم که به فرستاده عباس بن عبدالمطب فرمود: «سلام مرا به عمویم برسان و به وی بگو لطف و مرحمت تو زیاد شود. من از مشورت تو آگاه شدم، رأی و نظر تو بسیار نیکو است. ولی فاطمه دختر پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله همواره مظلوم، محروم از حق خود و بی نصیب از میراث خود بوده است. ملاحظه آن وصیتی را که پیامبر درباره اش کرده، نکردند. حق آن حضرت و حق خدا را رعایت نکردند. کافی است که خدا بین ما و آنان حکم کند و از ظالمین انتقام بگیرد.ای عمو! من از تو خواهش می کنم از مطلبی که گفتی

صرف نظر فرمایی، زیرا فاطمه اطهر به من وصیت کرده که موضوع وفات او را پوشیده بدارم.» وقتی که فرستاده عباس نزد او بازگشت و جواب حضرت امیر را برای وی شرح داد، عباس گفت: «خدا برادرزاده مرا بیامرزد، زیرا رأی برادرزاده من نقصانی ندارد. عبدالمطلب غیر از رسول خدا صاحب فرزندی نشد که از لحاظ خیر و برکت، از علی علیه السّلام بزرگ تر باشد. حقا که علی در هر بزرگواری و فضیلتی بر همه آنان سبقت گرفت؛ علی از همه شجاع تر است ودر راه نصرت دین خدا، از همه بیشتر با دشمنان جهاد کرد. علی اولین کسی است که به خدا و رسول ایمان آورد.»

39. خصال: از حضرت امیر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «زمین به خاطر هفت نفر خلق شده که به مردم، به واسطه آنان رزق و روزی داده می شود، باران برای آنان می بارد و یاری می شوند: ابوذر، سلمان، مقداد، عمار، حذیفه و عبداللّه بن مسعود.» حضرت امیر می فرماید: «من امام آنان هستم. آنها بودند که بر بدن فاطمه اطهر نماز خواندند.»

رجال کشی نیز همین روایت را آورده است.

40. مجالس مفید: از حضرت امام حسین علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «هنگامی که فاطمه دختر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بیمار شد، به حضرت امیر وصیت کرد که موضوع بیماری وی را مخفی بدارد و هیچ کس را از بیماری او با خبر نکند. علی علیه السّلام نیز به وصیت او عمل کرد. حضرت امیر خودش پرستاری فاطمه زهرا را عهده دار بود و اسماء بنت عمیس طبق وصیت فاطمه علیهاالسّلام، در امر پرستاری آن بانو به علی یاری می رساند. وقتی زمان رحلت فاطمه فرا رسید، وصیت کرد که حضرت امیر متصدی امر آن بانو شود، شبانه او را به خاک بسپارد و محل قبر مطهرش را مخفی کند. علی علیه السّلام نیز به این وصیت عمل کرد و شبانه او را به خاک سپرد و محل قبرش را مخفی کرد.» چون حضرت دستش را از خاک قبر تکاند حزن و اندوه به او هجوم برد اشک هایش بر گونه هایش روان شد و چهره اش را به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گرداند و گفت:

سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو از سوی دخترت و حبیبه ات و نور چشمت و زائرت و آنکه در خاک در بقیعت ماندگار شده است. هم او که خداوند برای او خواست که زود به تو ملحق گردد.

ای رسول خدا شکیبم در مورد دختر برگزیده ات تمام گشت و قدرتم در مورد سرور زنان به ضعیف کشید.

فقط اینکه در اقتدای به سنّت فراق تو و حزنی که بر من دارد گشت برای جدایی تو، جای تسلّی است برای من تو را در جایگاه کنار قبرت تکیه دادم، پس از آنکه جانت بر سینه ام ریخت و با دستم تو را در قبر پوشاندم و کار رسیدگی به شما را خودم به عهده گرفتم.

آری در کتاب خدا بهترین پذیرش برای مصیبت است. «انّا لله و انّا علیه راجعون»، {ما برای خداییم و ما به سوی او باز می گردیم.} امانت بازگردانده شد و وثیقه گرفته شد و زهرا از دست علی گرفته شد و چه زشت است آسمان و زمین ای رسول خدا.

امّا اندوهم همیشگی است و به بیداری سپری می شود. اندوه از دلم نمی رود تا آنکه خداوند خانه تو را که در آن مقیم هستی برای من برگزیند.

در دلم دردی است که آن را جریحه دار می کند و همّ و غمّی است تحریک کننده، چه زود بین ما جدایی افتاد! من درد دلم را برای خدا می گویم.

دخترت به زودی تو را آگاه خواهد کرد. چگونه امّت تو دست به دست هم دادند و حقّ او را پایمال کردند. جریان را از فاطمه ات جویا شو و شرح حال را از وی بخواه. چه غم و غصّه هایی که در دل او مأوا کردند که نمی توانست برای کسی درد دل کند و همه آنها را برای تو خواهد گفت و خدا که بهترین حکم کننده گان است حکم خواهد کرد.

سلام من بر شما باد! سلامی که به منزله وداع من باشد نه آن سلامی که شما را ترک کنم. اگر باز می گردم از ملامت و خستگی نیست و اگر کنار قبر تو اقامت گزینم به علّت بدگمانی نیست که خدا به صابران وعده ثواب داده است.

صبر و شکیبای مبارک تر و زیباتر است. اگر غلبه کردن افرادی که مسلّط بر مایند نبود، برخود لازم می دانستم که نزد قبرت بمانم و معتکف گردم و برای این مصیبت بزرگ، نظیر زن جوان مرده ناله و فریاد می کردم. خدا می بیند که دخترت مخفیانه دفن می شود و حقّ وی به زور غصب می شود و آشکارا از ارث بری محروم

می گردد، در صورتی که از دوران حیات تو تا کنون چندان مدّتی نگذشته و هنوز ذکر تو از یادها کهنه نشده است.

ای رسول خدا ! من به خدا شکایت می کنم و تو برای من زیباترین تسلّی هستی. صلوات خدا بر زهرا و بر شما و نیز رحمت و برکات او بر شما باد !

41. عیون المعجزات: روایت شده است که سن حضرت زهرای اطهر به هنگام وفات، هجده سال و دو ماه بود و بعد از پیغمبر خدا به مدت هفتاد و پنج روز و بر اساس برخی روایت های دیگر، چهل روز زنده بود. حضرت علی بن ابی طالب متصدی غسل و کفن آن بانو شد. جنازه آن بانوی مظلومه را شبانه به همراه امام حسن و امام حسین خارج کردند، بر بدنش نماز خواندند و بی آنکه کسی را آگاه کنند، جسد مقدسش را در بقیع دفن کرد و چهل قبر صوری درست کرد تا مکان قبر او تشخیص داده نشود. وقتی مردم شنیدند یکدیگر را ملامت کردند و گفتند: «پیغمبر ما یک دختر بر جای گذاشت و ما هنگام فوت و نماز و دفن او حاضر نشدیم و از محل قبر او نیز آگاه نیستیم تا به زیارت آن برویم.»

آن کسی که متصدی امر خلافت بود گفت: «زنان مسلمین را بیاورید تا این قبرها را بشکافند تا جنازه فاطمه را پیدا کنیم، بر آن نماز بخوانیم و قبرش را زیارت کنیم. وقتی این سخن به گوش حضرت امیر رسید، با حالتی غضبناک و چشمانی به رنگ سرخ و در حالی که ذوالفقار را حمایل کرده بود از خانه بیرون آمد. او با همین حالت آمد تا وارد بقیع شد که آن عده در آن گرد آمده بودند. آنگاه فرمود: «اگر یکی از این قبرها را بشکافید، این شمشیر را در میان شما می گذارم !» پس از این ماجرا بود که آن عده از بقیع خارج شدند.

42. تهذیب: از سلیمان بن خالد روایت می کند که گفت: «از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم که اولین تابوت را برای چه کسی ساختند؟ فرمود: «برای فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.»

43. تهذیب: همچنین از حضرت صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «اولین تابوتی که در اسلام ساخته شد، تابوت فاطمه اطهر بود. زیرا آن بانو در ایام آن بیماری که به واسطه آن از دنیا رفت، به اسماء فرمود: «من لاغر شده ام و گوشت بدنم آب شده است. می شود چیزی برایم درست کنی که بدنم را بپوشاند؟ اسماء

گفت: «آن زمان که من در حبشه بودم، دیدم که در آنجا نوعی تابوت می ساختند. اگر مایل باشی می توانم شکل آن را نشانت دهم؟» فرمود: «مانعی ندارد.» اسماء گفت تختی آوردند. سپس آن تخت را وارونه روی زمین گذاشت و دستور داد تا مقداری شاخه خرما نیز برایش آوردند. او شاخه های خرما را به پایه های تخت تابید و پارچه ای هم روی آنها انداخت و گفت: «تابوتی که در آنجا دیدم این شکلی بود.» فاطمه اطهر فرمود: «نظیر این تابوت را برای من بساز و بدنم را به وسیله آن بپوشان! خدا بدن تو را از آتش محفوظ بدارد!»

44. در بعضی از کتب مناقب قدیمی آمده است که راجع به زمان وفات حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام اختلاف است. در یک روایت می گوید: «آن بانوی معظم تا دو ماه بعد از پدر بزرگوارش زنده بود.» در روایت دیگری آمده است که به مدت سه ماه زنده بود. در یک روایت است که مدت یکصد روز و در حدیث دیگری می گوید به مدت هشت ماه بعد از رحلت پدرش زنده بود. امام علی علیه السّلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، حضرت فاطمه سلام الله علیها می فرمود: وای پدر! چقدر پدرم به پروردگارش نزدیک است! وای پدرم که بهشت خلد جایگاه اوست! وای پدرم که آن زمان که نزد پروردگارش برود، او را اکرام می نماید! وای پدرم که به هنگام دیدار خدا و رسولان، بر او سلام می دهند! و چون فاطمه علیها السّلام رحلت کرد، علی بن ابی طالب این مرثیه را برای او سرود:

لکلّ اجتماع من خلیلین فرقه {بین دو دوست بالاخره جدایی می افتد} تا پایان این اشعار.

حاکم روایت می کند که وقتی حضرت فاطمه اطهر از دنیا رحلت کرد، حضرت امیر این اشعار را سرود:

جان من با ناله های خود حبس شده، ای کاش جان من با ناله هایم خارج می شد

بعد از تو خیری در زندگانی نخواهد بود، جز این نیست که از خوف طولانی شدن زندگی ام می گریم

نقل است که عبدالله بن حسن بر هشام بن عبدالملک وارد شد. کلبی نزد هشام بود. هشام به عبدالله بن حسن گفت: «ای ابا محمّد! حضرت فاطمه

دختر

ص: 274

رسول خدا چه اندازه سن داشت؟» عبدالله بن حسن گفت: «به سی سال رسید.» هشام به کلبی گفت: «نظر تو چیست؟» کلبی گفت: «به سی و پنج سال رسید.» هشام به عبدالله بن حسن گفت: «آیا نمی شنوی که کلبی چه می گوید؟» عبدالله گفت: «ای امیرالمؤمنان! از من درباره مادرم بپرس که من به او آگاه ترم و از کلبی درباره مادرش بپرس که او بدان آگاه تر است.»

محمّد بن عمر گفت: «فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله برای سوّم ماه رمضان در سن بیست و نه سالگی و مانند آن رحلت کرد.» در کتاب المعرفه آمده: علی علیه السّلام با فاطمه سلام الله علیها در مدینه و پس از یک سال از هجرت ازدواج کرد و حدود یک سال بعد عروسی کرد و حسن و حسین و محسن و امّ کلثوم و زینب کبری را برای علی علیه السّلام آورد.

و محمّد بن اسحاق گوید: «زهرا سلام الله علیها بیست و هشت ساله رحلت کرد و گفته شده بیست و هفت ساله بود و در روایتی آمده که زهرا سلام الله علیها ابتدای سال چهل و یکم از میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله متولّد گشت و بنابراین سن آن حضرت بیست و سه سال است.»

ولی اکثراً بر این نظر هستند که وی بیست و نه یا سی ساله بوده است.

وهب بن منبه از ابن عباس نقل می کند که گفت: «حضرت زهرای اطهر مدت چهل روز و به قولی شش ماه بعد از پدر بزرگوارش زنده بود...» تا آنجا که می گوید: «زمانی که فاطمه اطهر علیها السّلام رحلت کرد، اسماء گریبان خود را پاره کرد و از خانه خارج شد. او بیرون از خانه با حضرت حسنین علیهما السّلام رو به رو شد. آنها از وی پرسیدند: «مادر ما کجا است؟» اسماء جوابی نداد. وقتی آنان وارد خانه شدند، دیدند که مادر بزرگوارشان خوابیده است. هنگامی که امام حسین مادر خود را حرکت داد، دید از دنیا رفته است. سپس به حضرت امام حسن گفت: «برادر جان! خدا به خاطر رحلت مادرت زهرا، به تو اجر عطا کند!» آنگاه در حالی خارج شدند که می فرمودند: «یا محمداه! یا احمداه! امروز به خاطر فوت مادرمان مصیبت تو برای ما زنده شد.» آنگاه به طرف مسجد رفتند تا حضرت امیر را از رحلت مادرشان آگاه کنند.

امیرالمؤمنین علی علیه السّلام بعد از شنیدن این خبر دلخراش از حال رفت. آب به صورت آن حضرت پاشیدند تا به هوش آمد. آنگاه حسنین علیهما السّلام را برداشت و به طرف خانه رفت. اسماء را دید که بالای سر زهرا نشسته، گریه می کند و می گوید: «یتیمان حضرت محمّد چه کنند؟ بعد از فوت جد شما، دل ما به فاطمه اطهر خوش بود! بعد از فاطمه به چه کسی دل خوش کنیم!» آنگاه حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام صورت مبارک فاطمه زهرا را باز کرد. رقعه ای کنار سر آن بانوی معظمه یافت که در آن نوشته بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. این وصیتی است که فاطمه دختر پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله کرده. فاطمه شهادت می دهد که خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد؛ حضرت محمّد بنده و پیامبر خداست؛ بهشت بر حق و دوزخ بر حق است؛ قیامت خواهد آمد و شکی در آن نخواهد بود و خدا کلیه افرادی را که در قبرها مدفونند برخواهد انگیخت. یا علی! من فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله هستم. خدا مرا در دنیا و آخرت به نکاح تو درآورد. یا علی! تو از دیگران برای (غسل و کفن) من مقدم هستی؛ مرا حنوط کن، غسل بده، شبانه مرا دفن کن، شبانه بر بدنم نماز بگذار، شبانه به خاکم بسپار. هیچ کس را از فوت من آگاه مکن. من تو را به خدا می سپارم و تا روز قیامت به فرزندانم سلام می رسانم.»

شب که فرا رسید، حضرت امیر جسد مقدس حضرت فاطمه اطهر را غسل داد، آن را در میان تابوت گذاشت و به حضرت امام حسن فرمود که ابوذر را بیاورد. وقتی ابوذر آمد، جنازه مقدس آن بانوی مظلومه را در محل نماز آوردند و بر بدن مبارکش نماز خواند، آنگاه دست های مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «پروردگارا! این جنازه دختر پیغمبر توست که تو او را از دنیای ظلمانی به طرف نور بردی و او زمین را یک میل در یک میل نورانی کرد.» هنگامی که تصمیم گرفتند جنازه آن بانو را دفن کنند، صدایی از یکی از بقعه های بقیع شنیدند که می فرمود: «به سوی من بیا! به سوی من! زیرا تربت و خاک وی از من گرفته شده است. وقتی نگاه کردند با قبری کنده و آماده مواجه شدند. تابوت را به سوی آن قبر بردند و جنازه را در آن دفن کردند. سپس حضرت امیر کنار قبر نشست و فرمود: «ای قبر! من امانت خود را به تو می سپارم، این جنازه دختر رسول خدا است.»

ناگاه ندایی شنیدند که می فرمود: «یا علی! من از تو به وی مهربان ترم. برگرد و مهموم مباش!» علی علیه السّلام بازگشت و در قبر را بست و آن را با زمین مساوی کرد. آن قبر تا قیام قیامت معلوم نخواهد شد.

45. مؤلف: ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین می نویسد: «درباره اینکه حضرت فاطمه اطهر بعد از پدر بزرگوارش چقدر زنده بود اختلاف است. حداکثر آن را هشت ماه و حداقل آن را چهل روز نوشته اند. ولی آنچه که صحیح و قطعی به نظر می رسد، این است که حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرموده است که آن بانوی مظلومه مدت هفتاد و پنج روز زنده بوده است.»

46. مصباح کفعمی و مصباح شیخ: وفات فاطمه زهرا علیها السّلام، در روز سوم ماه جمادی الآخر سال 11 قمری واقع شد.

47. مصباح: وفات حضرت زهرای مظلومه، بنا بر قول ابن عباس در روز بیست و یکم ماه رجب بود.

توضیح: مؤلف: اکثر تواریخ در موضوع ولادت و وفات و مدت عمر شریف حضرت زهرای اطهر با یک دیگر قابل تطبیق نیستند. همچنین تاریخ وفات آن بانو، با آن روایت صحیحی که پیشتر از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام گذشت و فرمود مدت عمر آن حضرت بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج بود تطبیق نمی کند. زیرا اگر وفات پیامبر خدا در روز بیست و هشت ماه صفر بوده باشد، وفات حضرت زهرای مظلومه در اواسط ماه جمادی الاولی واقع می شود. اگر رحلت رسول خدا چنانچه اهل تسنن می گویند در روز دوازدهم ماه ربیع الاول بوده باشد، وفات فاطمه اطهر در اواخر ماه جمادی الاول واقع می شود.

آن روایتی را که ابوالفرج از حضرت امام محمّد باقر نقل کرده که آن بانوی معظمه مدت سه ماه بعد از پدرش زنده بود، می توان با این قول مشهور که شهادت آن حضرت در سوم ماه جمادی الآخر بوده منطبق دانست. روایتی که ابو بصیر به روایت طبری از حضرت صادق نقل کرده نیز این موضوع را تأیید می کند و احتمال دارد که متعرض آن چند روز اضافی نشده باشد.

48. مؤلف: در آن دیوانی که به حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام منسوب است، آمده است: حضرت امیر بعد از وفات حضرت زهرای اطهر اشعار ذیل را سرود:

آیا به سوی زندگانی طولانی راه و طریقی هست؟ از کجا خواهد بود در صورتی که مرگ جابجا نخواهد شد

حقا که من اگر چه به مرگ یقین دارم، ولی در عین حال امید درازی پیش از موت و مرگ دارم

روزگار دارای رنگ هایی است که شب را صبح می کند، و خون نفوسی در بین آنها می ریزد

روزگار را منزل بر حقی است که محل اقامت نزد آن نیست، و برای هر مردی از روزگار به طرف آن راهی خواهد بود

من ذکر او را به وسیله روزهای عزت سپری کردم، و هر عزیزی در آنجا ذلیل و خوار خواهد شد

مرض های دنیا را برای خود فراوان می بینم، صاحب دنیا تا موقع مردن علیل خواهد بود

من مشتاق آن کسی هستم که او را دوست دارم، آیا به سوی آن کسی که من او را دوست دارم راهی هست؟

و گرچه خانه، مرا دور کرده است، پیش از من هم شخصی که از فراق مرده است نیکو بود

گوینده ای در داستان ها درباره جدایی مثلی زده و من آن مثال را در روز کوچ کردن زیاد می زنم

برای هر اجتماع دو دوست روز فراق و جدایی است و هرچه غیر فراق است کم است

حقا که برای من از دست دادن فاطمه بعد از احمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، دلیلی است بر اینکه هیچ دوستی دائمی نخواهد بود

بعد از نیافتن آنان زندگی در اینجا چگونه خواهد بود، به جان تو قسم این مطلبی است که راهی به سوی آن نخواهد بود

ص: 278

به زودی از یادآوری من اعراض می شود و دوستی فراموش می گردد، و بعد از من دوستی برای دوست نظیر من ظاهر خواهد شد

شخص ملول و آن کسی که چون من غایب شوم وی را راضی کند دوست من نخواهد بود

ولی دوست من آن است که وصال او دائمی باشد، قلب او مرا حفظ کند و برای کارهای من دخیل باشد

وقتی که یک روز از فوت بگذرد یقینا گریه افراد گریه کننده کم خواهد شد

اراده جوانمرد آن است که دوست او نمیرد، و راهی به سوی آنچه که می خواهد وجود ندارد

مصیبت مال و مفقود شدن آن بزرگ نخواهد بود، ولی مصیبت اشخاص بزرگوار بزرگ است

از همین است که خوابگاهی با پهلوی من موافق نیست، در دل من از حرارت فراق تشنگی جایگزین است

توضیح: خبر «أنی» حذف شده است. و «منزل» عطف بر «ألوان» است و «معرّج» محلّ اقامت است، و «شّطت الدار و نزحت» یعنی «بعدت» (دور شد) و باء برای تعدّی است و تضریب مبالغه در ضرب است، یعنی بسیار می زنم. و «البین» به معنای فراق و جدایی، یعنی آن مثلی را می زنم که گوینده در روز فراق که همان روز رحیل است گفته است. و مثل همین گفته است که لکلّ اجتماع... و «فاطم» ترخیم شده فاطمه است. که به دلیل ضرورت شعری است، و «دخیل» مردی است که در امور او دخالت دارد و از خواصّ اوست. «لایواتیه» یعنی «لایوافقه»، با او موافقت ندارد، و «غلیل» همان عطش است.

نیز هنگام رحلت حضرت زهرا می فرماید:

دوستی که نظیر او دوستی نخواهد بود، و در قلب من برای غیر از او بهره ای وجود ندارد

دوستی که از جلو چشم و جسم من غایب شد، ولی از قلب من غایب نخواهد بود

ص: 279

توضیح: «حبیب» در هر دو مورد جز مبتدای محذوف است یا دوّمی جز اوّلی است.

خطاب به حضرت زهرا بعد از فوت:

مرا چه شده که بر روی قبرها توقف می کنم و بر قبر دوست سلام می دهم ولی او سلام مرا پاسخ نمی دهد

ای دوست تو را چه شده که سلام ما را پاسخ نمی دهی، آیا بعد از من دوستی دوستان را فراموش کردی

جواب از زبان حضرت زهرا:

دوست در جواب گفت: من چگونه جواب شما را بگویم، در صورتی که رهین خاک و سنگ های فراوان قرار گرفتم

حقا که خاک اعضای عزیز بدنم را خورد و من شما را فراموش کردم و از نظر اهل خانه و هم سن و سال هایم ناپدید شدم

از من بر شما سلام باد! رشته دوستی و محبت من و شما قطع شد.

توضیح: «جنادل» یعنی سنگ ها. «ترب» یعنی هم سنّ.

و در شرح دیوان منسوب به امام علیه السّلام آمده که این چند شعر اخیر از هاتف غیبی شنیده شده است.

49. مصباح الانوار: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «فاطمه اطهر بعد از پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله به مدت شصت روز زنده بود. وقتی بیماری آن بانو شدت گرفت، در دعای خود می گفت: «یا حی یا قیوم، برحمتک استغیث فاغثنی، اللهم زحزحنی عن النار، و ادخلنی الجنه و الحقنی بابی محمد صلی اللّه علیه و آله.» {ای زنده ازلی، به رحمتت از تو کمک می طلبم پس به فریادم برس. خداوندا مرا از آتش دورم کن و به بهشتت داخلم کن و به پدرم محمد صلی الله علیه و آله ملحقم کن.} حضرت امیر به وی می فرمود: خدا تو را عافیت می دهد و باقی می دارد.» فاطمه اطهر می گفت: «یا اباالحسن! من به زودی به سوی خدا می روم.» آنگاه وصایایی درباره صدقه ها و متاع خانه فرمود و

وصیت کرد که امیرالمؤمنین با امامه که دختر خواهرش بود ازدواج کند که با فرزندانش

ص: 280

مهربانی کند. امام باقر علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام آن بانوی مظلومه را شبانه دفن کرد.

ابن عباس می گوید: «حضرت فاطمه زهرا فرمود که پدرم را در خواب دیدم و درباره ظلم و ستم هایی که با ما شد، به آن حضرت شکایت کردم. رسول خدا در جوابم فرمود: «آن آخرتی که برای پرهیزکاران آماده شده، برای شما است و تو به زودی نزد من خواهی آمد.» حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش روایت می کند که فرمودند: «موقعی که فوت حضرت زهرای اطهر نزدیک شد، به گریه افتاد. حضرت امیر به وی فرمود: «ای سیده من! چرا گریه می کنی؟» فرمود: «برای آن مصیبت هایی که تو بعد از من خواهی دید.» امیرالمؤمنین فرمود: «گریه نکن، به خدا قسم در راه رضای خدا آن مصائب نزد من کوچک و ناچیزند.» آنگاه به علی وصیت کرد که به آن دو نفر اجازه تشییع جنازه و نماز ندهد. حضرت نیز به وصیت آن بانو عمل کرد.

50. دلائل الامامه: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «حضرت فاطمه اطهر وصیت کرد که به هر یک از زنان پیغمبر خدا و زنان بنی هاشم، دوازده اوقیه [هر اوقیه دوازده درهم نقره است] بدهند. همچنین وصیت کرد که به امامه هم چیزی بپردازند.»

طبق روایت دیگری زید بن علی می فرماید: «حضرت زهرای اطهر سلام اللّٰه علیها کلیه اموال خود را به بنی هاشم و فرزندان عبدالمطب صدقه داد. حضرت امیر هم کلیه اموال خود را به ایشان و دیگران صدقه داد.

باب هشتم : دادخواهی حضرت فاطمه زهراعلیها السّلام در قیامت و چگونگی آمدنشان به صحرای محشر

1. امالی صدوق: از حضرت امام محمّد باقر، از جابر بن عبداللَّه انصاری، از پیغمبر معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «موقعی که روز قیامت فرا می رسد، دخترم فاطمه در حالی از راه می رسد که بر یکی از ناقه های بهشتی سوار است و از دو پهلوی آن ناقه حریرهای بهشتی آویزان است، مهار آن از مروارید تر، پاهایش از زمرد سبز، دم آن از مشک ناب و دیدگانش از درّ و یاقوت سرخ خواهد بود. قبه ای از نور بر پشت آن ناقه نصب شده که اندرون آن از بیرون آشکار است و وسط آن حاوی عفو پروردگار و بیرون آن رحمت خدای رحیم است. فاطمه تاجی از نور بر سر دارد که دارای هفتاد پایه است و هر پایه از آن دارای یک مروارید مرصع است که نظیر ستاره ای درخشان می درخشد. در طرف راست و چپ فاطمه علیها السّلام هر کدام هفتاد هزار ملک خواهد بود.

جبرئیل که در آن موقع مهار ناقه حضرت فاطمه را گرفته، با صدای بلند خواهد گفت: «چشمان خود را ببندید تا فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله عبور کند!» در آن روز هر چه پیغمبر و رسول و صدیق و شهیدی دیدگان خود را می بندند تا حضرت زهرا از صحرای محشر عبور کند. هنگامی که آن بانو به زیر عرش پروردگار می رسد از آن ناقه فرود می آید و می گوید: «ای پروردگار من! حال بین من و آن افرادی که در حق من ظلم و فرزندان مرا شهید کرده اند قضاوت کن.» آنگاه از طرف خدای رئوف ندا می رسد: «ای حبیبه و فرزند رسول من! از من بخواه تا به تو عطا کنم. شفاعت کن تا من بپذیرم. به عزت و جلال خودم که امروز

ظلم و ستم هیچ ستمگری از نظر من دور نخواهد ماند.» در همین موقع است که حضرت زهرا می گوید: «بار خدایا! فرزندان و شیعیانم و شیعه فرزندانم و دوستان من و دوست فرزندان مرا به من ببخش!» آنگاه از طرف پروردگار جهان منادی ندا می کند: «فرزندان و شیعیان فاطمه و دوستان فاطمه و دوستان ذریه فاطمه کجایند؟» آنها در حالی که ملائکه رحمت پروردگار همه آنان را احاطه کرده اند می آیند. سپس فاطمه اطهر جلو می رود و آنها را وارد بهشت می کند.»

توضیح: فیروز آبادی گوید: «مدبّج» یعنی مزیّن. جزری گوید: در حدیث آمده که «کان له طیلسان مدبّج برای او طیلسان»، یعنی کلاه خاصّ مدبّج بود. مدبّج همان است که اطراف آن با دیباج تزیین شده است. «اذفر» یعنی خوشبو. «و اخلها عفو الله» کنایه از آن است عفو و رحمت خدا شامل حضرت است و او در روز قیامت شفیعه بندگان است. رحمت خدا و عفو او برای بندگان همراه فاطمه علیها السّلام است. فیروز آبادی گوید: «زخّه» یعنی «دفعه فی وهده»، یعنی او را به جای پایینی هل داد، و «تشفیع» یعنی پذیرش شفاعت.

2. عیون اخبار الرضا: از پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «دخترم فاطمه در حالی وارد صحرای محشر می شود که لباس هایی غرقه به خون همراه خود دارد. وی پایه عرش خدا را می گیرد و می گوید: «ای خدای عادل و عالم! بین من و آن افرادی که فرزندان مرا کشتند حکم کن!» به حق خدای کعبه که آن روز پروردگار عادل برای دخترم قضاوت خواهد کرد.»

3. عیون اخبار الرضا: نیز از پیغمبر معظم اسلام صلی اللّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «هنگامی که روز قیامت فرا رسد، دخترم فاطمه در حالی که لباس های خون آلودی به همراه دارد محشور می شود. آنگاه یکی از پایه های عرش را می گیرد و می گوید: «ای خدای عادل! بین من و قاتل فرزندانم حکم کن!» سپس پیامبر اکرم فرمود: «به حق خدای کعبه قسم که خدا به نفع دخترم قضاوت می کند، زیرا خدا از غضب فاطمه غضب می کند و از رضایت وی راضی خواهد شد.»

صحیفه الرضا علیه السّلام نیز مانند همین روایت را آورده است.

4. عیون اخبار الرضا: از رسول اعظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله روایت می کند که فرمود: روز قیامت که فرا رسد، منادی ندا می کند: «ای گروه خلائق! چشمان خود را ببندید تا فاطمه دختر پیامبر خدا عبور کند.»

5. صحیفه الرضا علیه السّلام: نیز نظیر این روایت را نقل کرده است. پس گوید: در روایت دیگری آمده: چون روز قیامت شود، گفته می شود ای مردم محشر! چشم هایتان را فرو آورید که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می گذرد. پس حضرت عبور می کند در حالی که دو جامه یک تکه سرخ بر اوست.

6. عیون اخبار الرضا: از پیغمبر اکرم روایت می کند که فرمود: «دخترم فاطمه در حالی محشور می شود که لباس کرامت را پوشیده است و خلائق از دیدن آن بانو تعجب می کنند. آنگاه تعداد هزار حله دیگر می پوشد که بر هر کدام آنها به خط سبز نوشته است: «دختر حضرت محمّد را با بهترین صورت، بهترین کرامت و بهترین منظره وارد بهشت کنید.» آنگاه آن بانو در حالی که هفتاد هزار ملک موکل وی هستند، نظیر عروس به سرعت داخل بهشت خواهد شد.»

صحیفه الرضا علیه السّلام نیز همین روایت را آورده است.

توضیح: «قد عجنت» در بعضی نسخه ها با باء یک نقطه به صیغه مجهول از باب تفعیل آمده، یعنی این لباس کرامت عجیب و شگفت انگیز است، چون با آب حیات شسته شده است. و در برخی نسخه ها با نون است. کنایه از شسته شدن آن با آب حیات و یا اینکه به گونه ای است که پوشنده آن هرگز نمی میرد. جزری گوید: در حدیث آمده که: «یزّف علیٌ بینی و بین ابراهیم الی الجنّه» اگر زاء مکسور باشد، معنای «یزّف»، «یسرع» خواهد بود. از «زفّ فی مشیه» و ازفّ به معنای أسرع و اگر مفتوح باشد از «زففت العروس أزّفها» است، زمانی که او را برای شوهرش ببری.

7. ثواب الاعمال: از امام صادق از پیغمبر معظم اسلام روایت می کند که فرمود: «موقعی که روز قیامت فرا می رسد، قبه ای از نور برای حضرت فاطمه اطهر بر پا خواهد شد. امام حسین علیه السّلام در حالی که سر بریده خود را در دست گرفته جلو می آید. وقتی چشم فاطمه زهرا به حسین علیه السّلام می افتد، ضجه ای می زند و آنچنان به گریه می افتد که هر چه ملک و پیغمبر و مؤمنی که در محشر

حاضرند، گریان خواهند شد. در همین موقع است که خدای توانا مرد نیک صورتی را به نظر آن بانو می رساند که با قاتلان حضرت حسین شهید مخاصمه کند. آنگاه خدای سبحان قاتلین امام حسین را به همراه آن افرادی که مددکار آنان بودند و آن کسانی که در ریختن خون آن حضرت مشارکت داشتند حاضر می کند و آن مرد تا آخرین نفر آنان را می کشد. سپس آنها را زنده می کند تا حضرت امیر برای دومین بار آنان را بکشد. آنگاه یک بار دیگرآنها را زنده می کند تا امام حسین علیه السّلام آنان را برای سومین بار به قتل برساند. بعد از این اتفاق است که غضب ما و شیعیان ما فرو خواهد نشست.» آنگاه حضرت صادق علیه السّلام فرمود: «خدا شیعیان ما را رحمت کند، زیرا آنها با غم و اندوه طولانی با ما در مصیبت ما شریکند.»

8. ثواب الاعمال: همچنین از پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هنگامی که روز قیامت شود، فاطمه زهرا در حالی وارد صحرای محشر می شود که گروهی از زنان شیعیان اطراف آن بانو را گرفته اند. به حضرت زهرا می گویند: «داخل بهشت شو!» وی می فرماید: «وارد بهشت نمی شوم تا بدانم بعد از من با فرزندانم چه عملی انجام داده اند.» به آن حضرت می گویند که در میان جمعیت قیامت نگاه کن. وقتی نظر می کند امام حسین علیه السّلام را خواهد دید که با بدن بی سر ایستاده است! زهرا فریادی می زند که من از فریاد او فریاد خواهم زد و آنگاه همه ملائکه نیز به فریاد می آیند.

در این موقع است که خدای قهار از غضب ما به غضب می آید و به آتشی که هزار سال است آن را برافروخته اند تا سیاه شده و به آن هبهب می گویند و هرگز نسیمی داخل آن نشده، دستور می دهد تا قاتلین امام حسین و افرادی را که حامل قرآن و تارک اهل بیت پیغمبر بوده اند فرو ببلعد. وقتی که آنها داخل آتش می شوند، آتش نعره ای می زند و صدای ناله و زاری آنها برمی خیزد؛ آتش می خروشد و آنان هم به خروش می آیند؛ آتش زبانه می کشد و آنها به زبان فصیح می گویند: «پروردگارا! به چه علت آتش را قبل از بت پرستان به ما مسلط کرده ای؟» خطاب می رسد: «کسی که از روی جهالت عملی را انجام دهد، با آن کسی که بداند و عملی را انجام دهد فرق دارد.»

توضیح: «لُمَه» به ضمّ لام و فتح میم مخفف به معنای جماعت است. و جوهری گوید: «لُمَه الرجل» یعنی هم سن و هم شکل او و هاء برای عوض است و لمه به معنای اصحاب و یاران است بین سه تا ده نفر. پایان.

و منظور از «حاملان قرآن» کسانی هستند که قرآن را ضایع و تحریف کرده اند.

9. ثواب الاعمال: از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام، از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هنگامی که روز قیامت فرا رسد، سر مبارک و غرقه به خون امام حسین علیه السّلام در نظر حضرت زهرای اطهر جلوه گر خواهد شد. وقتی چشم حضرت زهرا به سر بریده امام حسین می افتد فریاد می زند: «ای فرزند مظلوم من! ای میوه قلب محزون من!» از صدای ناله و فریاد حضرت زهرا است که ملائکه مدهوش می شوند و همگی اهل محشر فریاد می زنند و می گویند: «یا فاطمه! خدا قاتل های فرزندت حسین را بکشد!» در همین موقع از طرف پروردگار ندا می رسد: «من این عمل را انجام می دهم و از قاتل های حسین و پیروان و دوستان آنان انتقام خواهم کشید.»

فاطمه زهرا در آن روز بر یکی از ناقه های بهشتی سوار است که پهلوهای آن با حریرهای بهشتی زینت شده و صورتی زیبا، چشمانی شهلا، سری از طلا، گردنی از مشک و عنبر، مهاری از زبرجد سبز و جهازی از مروارید که با جواهر زینت شده دارد! بر پشت آن ناقه هودجی نصب شده که پرده اش از نور خدا، وسط آن پر از رحمت پروردگار و بلندای مهار آن به اندازه یک فرسخ از فرسخ های دنیا خواهد بود. تعداد هفتاد هزار ملک اطراف هودج آن بانو را احاطه خواهند کرد که به تسبیح و تهلیل و تکبیر حضرت پروردگار مشغول خواهند بود. آنگاه از طرف خدای رئوف منادی ندا می کند: «ای اهل قیامت! چشمان خود را ببندید تا فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم از صراط عبور کند.» پس آن بانوی معظمه، شیعیان و دوستانش مانند برق جهنده از صراط می گذرند. پیامبر فرمود: «آن حضرت دشمنان ذریه خود را به دوزخ خواهد انداخت.»

توضیح: «ذلک افعل به» ضمیر به به امام حسین علیه السّلام برمی گردد، یعنی قاتلان او، قاتلان شیعه او و قاتلان دوستان او را می کشم. و احتمال می رود که ضمیرها همه به قاتل برگردد. و جوهری گوید: «الشهله فی العین» این است که رنگی آبی با سیاهی چشم آمیخته شود. و گفته می شود: «عین شهلاء.» «رحائلها» صحیح تر «رحالها» است که جمع رحل است و گویا که جمع رحاله مانند «کتابه» است به معنای زین.

10. مناقب: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: «وقتی روز قیامت فرا رسد و مردم در مقابل پروردگار قرار بگیرند، منادی از پشت حجاب ها ندا می کند: «ای گروه مردم! چشمان خود را ببندید و سرها را به زیر اندازید، زیرا فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله می خواهد از صراط عبور کند.» در روایت ابو ایوب می گوید: «هفتاد حوریه به همراه حضرت زهرا، نظیر برق لامع عبور خواهند کرد.»

11. مجالس: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «روز قیامت که فرا رسد، خدای توانا خلق اولین و آخرین را در یک زمین جمع می کند. آنگاه منادی ندا می کند: «چشمان خود را ببندید و سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله عبور کند.» مردم چشمان خود را می بندند و حضرت فاطمه اطهر در حالی که بر یکی از ناقه های بهشتی سوار است و هفتاد هزار ملک آن بانوی با عظمت را مشایعت می کنند می آید. آنگاه آن حضرت در یکی از مکان های شریف قیامت توقف می کند، پیراهن خون آلود حضرت امام حسین را در دست می گیرد و می گوید: «بار خدایا! این پیراهن فرزند من حسین است. تو می دانی با او چه کرده اند.» آنگاه از طرف خدای رئوف خطاب می رسد: «من هر عملی که موجب خشنودی تو باشد انجام خواهم داد.» حضرت زهرای اطهر خواهد گفت: «پروردگارا! انتقام مرا از قاتلین فرزندم بگیر!» خدای قهار دستور می دهد. گروهی از آتش جهنم بیرون میایند و کشندگان امام حسین را نظیر مرغی که دانه برچیند، از صحرای محشر می ربایند و به طرف دوزخ باز می گردانند و آنان را دچار عذاب های گوناگون می کنند. سپس فاطمه اطهر بر

ناقه خود سوار می شود و در حالی که ملائکه آن حضرت را مشایعت می کنند و فرزندان بزرگوار حضرت زهرا در کنار آن بانو و دوستان آنها در طرف راست و چپ آنان قرار دارند، وارد بهشت می شود.»

توضیح: جزری گوید: در حدیث آمده که: «یخرج عنق من النار» یعنی دسته از آتش بیرون می آیند.

12. تفسیر فرات بن ابراهیم: خود از ابن عباس روایت می کند که گفت: «موقعی که روز قیامت بپا شود منادی ندا می کند: «ای گروه مردم! چشمان خود را ببندید تا فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم عبور کند.» فاطمه اولین کسی است که دوازده هزار حوریه از فردوس او را استقبال خواهند کرد. آن حوریه ها قبل از فاطمه و بعد از آن بانو، ازهیچ کس استقبال نکرده و نخواهند کرد. آن حوریه ها بر ناقه هایی سوارند که بال های آنها از یاقوت و مهار آنها از لؤلؤ است و رحل هایی از درّ بر پشت آنها است که بر هر یک از آنها یک بالش سندس قرار دارد و رکاب های آنها زبرجد است. آنان از صراط می گذرند، فاطمه زهرا را وارد فردوس می کنند و اهل بهشت با آن بانو ملاقات خواهند کرد. در وسط فردوس قصرهای سفید و زردی است از لؤلؤ که در یک محل قرار دارند. در آن قصرهای سفید هفتاد هزار خانه است که منزل حضرت محمّد و آل اطهر آن بزرگوار است. در آن قصرهای زرد هفتاد هزار خانه است که مسکن حضرت ابراهیم و آل آن حضرت علیهم السّلام خواهد بود.

فاطمه اطهر بالای صندلی از نور می نشیند و آنها در اطرافش می نشینند. آنگاه یک ملک نزد آن بانو فرستاده می شود که قبل از آن حضرت و بعد از او نزد کسی فرستاده نشده و نخواهد شد. آن ملک به فاطمه می گوید: «پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید هر چه را که می خواهی از من بخواه تا به تو عطا کنم.» حضرت فاطمه می گوید: «خدای رئوف نعمت خود را برای من تمام و بهشت خود را برای من مباح کرده است. من از خدا می خواهم که فرزندان و ذریه من و افرادی که آنها را دوست داشته اند به من عطا فرماید.» خدای منان نیز ذریه و فرزندان و کسانی را که فرزندان فاطمه را به خاطر آن حضرت حفظ کرده اند، به آن

حضرت عطا می فرماید. سپس آن بانوی معظمه می گوید: «سپاس آن خدایی را که غم و اندوه مرا بر طرف و چشم مرا روشن کرد.»

راوی می گوید: «هر گاه ابن عباس این حدیث را نقل می کرد، این آیه را این طور تلاوت می کرد و می گفت: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ»(1)، {و کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد. }

توضیح: فیروز آبادی گوید: «نمرقه» با سه حرکت خوانده می شود به معنای بالشت کوچک و یا زیراندازی است که روی زین حیوان می اندازند. جزری گوید: در حدیث است که: «ینادی مناد من بطنان العرش» یعنی از وسط عرش و گفته شده: از اصل عرش و گفته شده: «بطنان» جمع بطن به معنای زمین آرام و افتاده که منظور جای آرامی از درون عرش است.

من غرز واحد: یعنی از یک جا از این گفته گرفته شده که «غرزت الشئ بالإیره»، با سوزن در او فرو کردم.

13. تفسیر فرات بن ابراهیم: از حضرت علی بن ابی طالب روایت می کند که فرمود: «یک روز پیغمبر معظم اسلام نزد حضرت زهرای اطهر رفت و آن بانو را محزون یافت. به فاطمه فرمود: «ای دختر عزیز من! سبب غم و اندوه تو چیست؟» فاطمه گفت: «روز محشر و برهنگی مردم به خاطرم آمد.» رسول خدا فرمود: «آری آن روز، روز بسیار بزرگی است. ولی جبرئیل از طرف خدای رئوف به من خبر داد:

«وقتی در آن روز زمین شکافته شود، اول کسی که از زمین خارج می شود من هستم، بعد از من حضرت ابراهیم خلیل، بعد از او شوهر تو حضرت امیر. آنگاه خدای مهربان جبرئیل را با هفتاد هزار ملک نزد قبر تو خواهد فرستاد؛ بر قبر تو هفت قبه نور نصب خواهد شد؛ اسرافیل سه حله نور برای تو می آورد، کنار سر تو توقف می کند و صدا می زند: «ای دختر حضرت محمّد، بیا در صحرای محشر! تو در حالی که بدنت پوشیده است از قبر بیرون می آیی و از خوف آن روز در امان

1- . طور / 21

خواهی بود. اسرافیل آن حله ها را به تو می دهد و تو آنها را می پوشی. آنگاه ملکی که به آن زوقائیل می گویند، ناقه ای برای تو می آورد که مهار آن از مروارید است و کجاوه ای از طلا بر پشت آن نصب شده. تو بر آن ناقه سوار می شوی و زوقائیل در حالی که جلوی تو هفتاد هزار ملک قرار دارند و علم های تسبیح در دست دارند، مهار آن را خواهد کشید. هنگامی که حرکت می کنی، هفتاد هزار ملک به استقبال تو می آیند و از دیدن تو خوشحال می شوند. هر یک از آنان منقلی از نور بدون آتش در کف دارند که عود از آن ساطع می شود. هر یک از ایشان تاج مرصع از زبرجد بر سر دارند و در طرف راست تو قرار خواهند داشت.

پس از طی کردن مقداری از راه، حضرت مریم با هفتاد هزار حوریه به استقبال تو می آیند، بر تو سلام می کنند و در طرف چپ تو قرار خواهند گرفت. آنگاه مادرت حضرت خدیجه دختر خویلد که در میان زنان عالم اول کسی است که به خدا و رسول او ایمان آورده، با هفتاد هزار ملک که علم های تکبیر در دست دارند به استقبال تو می آیند. وقتی به محشر نزدیک شدی، حضرت حوا با هفتاد هزار ملک و نیز آسیه زن فرعون، به استقبال تو خواهند آمد و با تو حرکت می کنند. هنگامی که وارد صحرای محشر می شوی، منادی از زیر عرش با ندایی که همه خلائق می شنوند می گوید: «چشمان خود را ببندید تا فاطمه صدیقه دختر حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و زنان مطهره ای که با او هستند عبور کنند.» در آن روز غیر از حضرت ابراهیم و شوهرت حضرت علی بن ابی طالب، کسی به تو نظر نخواهد کرد. سپس حضرت آدم، حضرت حوا را صدا می کند و با مادرت حضرت خدیجه نزد تو می آیند.

آنگاه منبری از نور برای تو نصب می شود که هفت پایه دارد. در فاصله هر پایه تا پایه دیگر، صف هایی از ملائکه که علم هایی از نور در دست دارند ایستاده اند. حوریه ها در طرف چپ و راست منبر تو صف می کشند. از طرف چپ نزدیک ترین زنان به تو، حضرت حوا و آسیه خواهند بود. هنگامی که بر فراز منبر روی، جبرئیل از طرف خدای سبحان نزد تو می آید و می گوید: «ای فاطمه! حاجت خود را بخواه!» تو خواهی گفت: «پروردگارا! حسن و حسینم را به من نشان بده!» حسنین

در حالی نزد تو می آیند که خون از رگ های گردن حسین فرو می ریزد. حسین می گوید: «بار خدایا! امروز حق مرا از آن افرادی که به من ظلم و ستم کردند بگیر.» در همان موقع است که دریای غضب حضرت پروردگار به جوش می آید و غضب خداست که ملائکه و جهنم نیز به خروش می آیند. جهنم نعره می زند، زبانه می کشد و به صحرای محشر می آید. آنگاه قاتلین حضرت حسین را به همراه فرزندان و فرزندان فرزندان آنان می رباید. آنها می گویند: «پروردگارا! ما که در موقع قتل حسین خلق نشده بودیم!» خدای قهار به زبانه آتش دستور می دهد: «آن عده از افرادی را که چشمشان کبود و صورتشان سیاه است بگیرید! موهای جلو سر ایشان را بگیرید و بکشید و با صورت در طبقات پایین جهنم بیفکنید! زیرا سختگیری ایشان بر دوستان امام حسین، از جنگیدن پدرانشان با خود امام حسین شدیدتر بوده است.»

آنگاه جبرئیل به تو می گوید: «حاجت خود را بخواه!» تو می گویی: «پروردگارا! من شیعیان خود را می خواهم.» خدای رئوف می فرماید که من گناه آنان را آمرزیدم. تو می گویی: «بار خدایا! من شیعیان خود و دوستان آنها را می خواهم.» خدای سبحان می فرماید: «برو هر کدام از آنان را که دست به دامن تو می شود وارد بهشت کن!» در آن روز همه مردم آرزو می کنند که کاش از شیعیان و دوستان فاطمه بودند! آنگاه تو با شیعیان، دوستان و فرزندان خود و شیعیان حضرت امیر علیه السّلام به حرکت در می آیید، در حالی که خوف و بیم آنان بر طرف شده و عورت هایشان پوشیده شده، سختی های قیامت بر آنها آسان می شود و از هول و هراس های قیامت به آسانی خواهند گذشت. در آن روز همه مردم دچار ترس می شوند، ولی ایشان نمی ترسند؛ همه مردم در آن روز تشنه اند، ولی آنها سیراب خواهند بود.

وقتی نزدیک در بهشت می رسی، دوازده هزار حوریه به استقبال تو می شتابند. این حوریه ها که قبل از تو از کسی استقبال نکرده اند، ظرف هایی از نور در دست دارند و بر ناقه هایی از نور سوارند که جهاز آنها از طلای زرد و یاقوت، مهار آنها از مروارید تر و رکاب آنها از زبرجد سبز است و در میان جهاز هر ناقه ای، بالش از

سندس و استبرق بهشتی قرار دارد. وقتی وارد بهشت می شوی، تمام اهل بهشت مسرور و خوشحال می شوند و به یکدیگر بشارت می دهند. برای شیعیان تو خانه هایی از جواهر الوان بر فراز ستون هایی از نور نصب می کنند. آنها در حالی که مردم مشغول حساب هستند، از آن خانه ها غذا می خورند. شیعیان تو وقتی داخل آن شوند، همواره از نعمت های بهشتی برخوردار خواهند بود. همه پیامبران از حضرت آدم تا خاتم علیهم السّلام به زیارت تو می آیند. دو مروارید است که از یک رشته به وجود آمده اند؛ یکی از آنها سفید و دیگری زرد رنگ است. در هر یک از آنها هفتاد هزار قصر و در هر قصری هفتاد هزار خانه قرار دارد. قصرهای سفید منزل ما و شیعیان ما و قصرهای زرد منزل ابراهیم و آل ابراهیم علیهم السّلام خواهد بود.»

فاطمه اطهر گفت: «پدر جان! من نمی توانم مرگ تو را ببینم و بعد از تو زنده بمانم.» پیغمبر اکرم فرمود: «جبرئیل از طرف خدای رئوف به من خبر داده است که از اهل بیت من اولین کسی که به من ملحق می شود، تو خواهی بود. وای بر آن کسی که در حق تو ظلم کند! رستگاری از آن شخصی است که تو را یاری کند.»

عطاء گوید: ابن عباس زمانی که این حدیث را ذکر کرد این آیه را خواند که: «والذین آمنوا و اتّبعتهم ذرّیتهم بایمان الحقنا بهم ذرّیتهم و ما التناهم من عملهم من شئ کل امرء بما کسب رهین»، {کسانی که ایمان آورده اند و فرزندانشان در ایمان از آنان پیروی کرده اند. فرزندانشان را (در آخرت و بهشت) به آنها ملحق می سازیم و از عمل های آنان چیزی نمی کاهیم. هر انسانی در گرد عمل خویش است.}

توضیح: «و ما ألقیناهم» یعنی «ما نقضاهمم»، یعنی از آنان کم نمی گذاریم.

ص: 292

1. در بعضی از کتب مناقب یافتم که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «فرزندان هر مادری به پدر و خویشاوندان پدری خود منسوب می شوند، غیر از فرزندان فاطمه که من پدر و خویشاوندان ایشانم.»

یحیی بن یعمر عامری می گوید: «حجاج بن یوسف مرا خواست و به من گفت: «ای یحیی! تو چنین عقیده داری که فرزندانی که فاطمه از علی دارد، فرزندان پیامبر اسلام هستند؟» گفتم: «اگر در امان باشم جواب تو را خواهم داد.» گفت که تو در امان هستی. گفتم: «آری، این آیه که می خوانم، این مطلب را ثابت می کند: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا»تا آنجا که می فرماید: «وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»(1)، {و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و همه را به راه راست درآوردیم... و زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند.} در صورتی که عیسی روح اللّٰه است و خدا او را به حضرت مریم عطا کرد. با این حال خدای علیم، عیسی را به حضرت ابراهیم نسبت می دهد و او را از فرزندان ابراهیم به شمار می آورد.» حجاج گفت: «چه باعث شده که تو این موضوع را تبلیغ کنی؟» گفتم: خدا بر اهل علم واجب کرده که علم خود را نشر دهند، چنان که در قرآن مجید می فرماید: «لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ»(2)، {حتماً باید آن را [به

-1 . انعام / 84 و 85
-2 . آل عمران / 187

وضوح] برای مردم بیان نمایید و کتمانش مکنید. } حجاج گفت: «راست می گویی، ولی با این حال مبادا از این پس این موضوع را تکرار کنی و اشاعه دهی !»

این حدیث را عامر شعبی مفصل تر از این نقل کرده، چنان که می گوید: «یک شب حجاج مرا خواست. من وضو گرفتم، وصیت خود را کردم و نزد حجاج رفتم. وقتی نگاه کردم دیدم یک سفره چرمی گسترده و یک شمشیر برهنه مقابل حجاج است. من سلام کردم. او جواب داد و آنگاه به من گفت: «هراسان مباش، زیرا من تو را تا فردا ظهر امان داده ام.» پس از اینکه مرا نزد خود نشاند، دستور داد مردی را که درغل و زنجیر بود آوردند و او را در مقابل حجاج قرار دادند. حجاج گفت: «این پیرمرد می گوید: «حسن و حسین علیهما السّلام فرزندان پیغمبر خدایند. اگر برای این مدعایش دلیلی از قرآن نیاورد، گردن او را خواهم زد.» من گفتم: «پس باید این غل و زنجیر را از گردن وی باز کرد، زیرا او آزاد خواهد شد. اگر هم دلیلی از قرآن نیاورد و حکم به زدن گردن وی قرار گیرد که شمشیر این غل و زنجیر را قطع نمی کند.» هنگامی که غل و زنجیر را از گردنش باز کردند، دیدم که او سعید بن جبیر است. من که به شدت اندوهگین شده بودم با خود گفتم: «چگونه از قرآن دلیل خواهد آورد؟»

حجاج به وی گفت: «دلیل خود را از قرآن بیاور، والا گردن تو را خواهم زد.» سعید بن جبیر گفت: «قدری مهلتم بده.» وی ساعتی صبر کرد و گفت: «حجت و دلیل خود را بیاور !» سعید گفت: «قدری دیگر صبر کن.» او ساعتی صبر کرد و گفت: «حال دلیل و برهان خویش را بیاور !» سعید بن جبیر گفت: «اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ. وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ» تا آنجا که می فرماید: «وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ.» سعید پس از خواندن این آیه ساکت شد. حجاج به وی گفت: «ما بعد آیه را بخوان !» سعید پس از تلاوت این قسمت از آیه «وَ زَکَرِیّٰا وَ یَحْیی وَ عِیسی» گفت: «ای حجاج ! عیسی چه نسبتی با حضرت ابراهیم دارد؟» حجاج پاسخ داد که عیسی از فرزندان ابراهیم محسوب می شود. سعید گفت: «عیسی که بدون پدر خلق شده و از نواده های دختری حضرت ابراهیم به شمار می رود، با اینکه فاصله بین عیسی و حضرت ابراهیم خیلی زیاد است، با این حال از

فرزندان حضرت ابراهیم به حساب می آید. پس حضرت حسنین علیهما السّلام با اینکه با رسول خدا چندان فاصله ای ندارند، به طریق اولی فرزندان پیغمبر اکرم محسوب خواهند شد.» حجاج پس از این گفتگوها مبلغ ده هزار اشرفی به سعید بن جبیر جایزه داد و دستور داد تا او را به خانه اش بازگرداندند.»

شعبی می گوید: من با خود گفتم که بر من واجب است نزد این مرد عالم، یعنی سعید بن جبیر بروم و معانی قرآن را از او بیاموزم، زیرا تا پیش از آن گمان می کردم که معانی قرآن را می دانم، ولی اکنون معلومم شد که نمی دانم. لذا وقتی به سراغ سعید بن جبیر رفتم، دیدم وی در میان مسجد نشسته و آن اشرفی ها را در مقابل خود ریخته و آنها را ده اشرفی ده اشرفی صدقه می دهد و می گوید: «اینها از برکت حسن و حسین علیهما السّلام است. اگر ما یک نفر (یعنی حجاج) را ناراحت کردیم، هزار نفر را با پرداخت این پول ها خوشحال کردیم و خدا و رسول را راضی گرداندیم.»

در کتاب دلائل الامامه از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «فرزندان هر پیغمبری به خود او منسوبند. فاطمه فرزند من است که به من منسوب است.»

2. معانی الاخبار: از حسن بن موسی نقل می کند که گفت: «یک بار در خراسان در مجلس حضرت رضا علیه السّلام حاضر بودم. زید بن موسی (برادر حضرت رضا) هم در آن مجلس حضور داشت. زید رو به گروهی از اهل مجلس کرد و گفت که ما چنین و چنانیم. وقتی حضرت رضا رو به آن گروه کرد و سخنان زید را شنید، به وی فرمود: «ای زید! آیا قول بقال های کوفه که می گویند فاطمه خویشتن را حفظ کرد و خدا فرزندان او را به آتش جهنم حرام کرد تو را مغرور کرده است! به خدا قسم که این مطلب جز برای حسن و حسین علیهما السّلام و فرزندانی که از رحم آن بانو متولد شده اند نخواهد بود. اگر حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام خدا را اطاعت کند، صائم النهار و قائم اللیل باشد و تو معصیت خدا را انجام دهی و فردای قیامت نزد خدا با او مساوی باشی در این صورت تو نزد خدا عزیزتر از او

خواهی بود؟ در صورتی که حضرت علی بن الحسین علیه السّلام می فرماید: «اجر نیکوکاران ما خاندان دو برابر و عذاب گنهکاران ما نیز دو برابر خواهد بود.»

حسن می گوید: سپس حضرت رضا علیه السّلام رو به من کرد و فرمود: «ای حسن! این آیه را چگونه قرائت می کنی که خدا می فرماید: «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ، إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ.»(1) {فرمود «ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است.» } گفتم: «بعضی از مردم می خوانند «انه عمل غیر صالح» (به فتح عین و لام و کسر میم) و بعضی می خوانند: «انَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ» (به فتح عین و میم و دو پیش لام). بنا بر قرائت دوم، خدا پسر نوح را از پدرش ندانسته است. حضرت رضا فرمود: «ابدا این طور نیست، بلکه وی پسر حضرت نوح بود. ولی خدا را معصیت کرد خدای تعالی او را از پدرش ندانست. به همین ترتیب هر کسی از ما خاندان اطاعت خدا را نکند، از ما نخواهد بود.

تو نیز اگر خدا را اطاعت کنی، از ما اهل بیت خواهی بود.»

در عیون اخبار الرضا نیز همین روایت آمده است.

3. معانی الاخبار: همچنین از محمّد بن مروان روایت می کند که گفت: «از حضرت صادق پرسیدم که آیا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است که «فاطمه اطهر خویشتن را حفظ کرد و خدا ذریه او را به آتش جهنم حرام کرد؟» فرمود: «آری، ولی منظور از ذریه آن بانو در این حدیث: حسن، حسین زینب و ام کلثوم علیهم السّلام است.»

4. معانی الاخبار: از حماد بن عثمان روایت می کند که گفت: «به حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: فدایت شوم! معنی اینکه پیغمبر خدا فرموده است «حضرت فاطمه اطهر خود را حفظ کرد و خدا ذریه وی را به آتش حرام کرد» چیست؟ فرمود: «آنان که از آتش رهایند، امام حسن و امام حسین و زینب و ام کلثوم خواهند بود.»

1- . هود / 46

5. عیون اخبار الرضا: از حضرت رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: پیامبر اسلام فرمود که «فاطمه خویشتن را حفظ کرد و خدا ذریه او را به آتش حرام کرد.»

مصباح الانوار نیز همین روایت را آورده است.

6. عیون اخبار الرضا: نیز از یاسر روایت می کند که گفت: «زید بن موسی بن جعفر علیه السّلام در مدینه خروج کرد، گروهی را آتش زد و گروهی را به قتل رساند. بدین لحاظ او را زید النار نامیدند. مأمون فرستاد تا او را گرفتند، اسیر کردند و نزد مأمون بردند. مأمون گفت وی را نزد امام رضا علیه السّلام ببرند. یاسر می گوید: «وقتی زید به حضور حضرت رضا آمد، امام به او فرمود: «ای زید! آیا قول مردمان پست کوفه که می گویند «فاطمه خود را حفظ کرد و خدا ذریه او را به آتش جهنم حرام کرد» تو را مغرور کرد! به خدا قسم که این مطلب جز برای حسن و حسین علیهما السّلام نخواهد بود. تو این طور گمان می کنی که اگر خدا را معصیت کنی داخل بهشت خواهی شد و موسی ابن جعفر هم که خدا را اطاعت می کند داخل بهشت می شود، اگر چنین باشد تو نزد خدا از آن بزرگوار عزیزتر باشی؟ به خدا قسم کسی از ما نزد خدا به مقامی نخواهد رسید، مگر به اطاعت کردن از پروردگار، ولی تو می گویی که اگر خدا را معصیت کنی، باز هم به این مقام خواهی رسید؟ بد سخنی می گویی.»

زید در جواب حضرت رضا گفت: «من هم برادر و پسر پدر تو هستم.» امام رضا فرمود: «آری، تو مادامی برادر من خواهی بود که خدا را اطاعت کنی.» حضرت نوح گفت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمِین»(1)، {پروردگارا! پسر من هم از اهل من محسوب می شود، وعده تو حق و تو بهترین حکم کنندگان خواهی بود.} خدای حکیم فرمود: {ای نوح! او از اهل تو نیست. او معصیت کار است.} خدا او را برای اینکه معصیت کرد از اهل نوح ندانست.

1- . هود / 45

7. مناقب: از گروهی از اهل تسنن، از ابن مسعود، از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «فاطمه خویشتن را حفظ کرد و خدا ذریه او را به آتش جهنم حرام کرد.» ابن منده می گوید: «این مطلب مخصوص حضرت حسنین علیهما السّلام است. گفته شده این مطلب مخصوص آن فرزندانی است که از رحم حضرت زهرا متولد شده اند. ولی حق این است که شامل حال فرزندان مؤمن آن بانو می شود.»

8. احتجاج: از ابوالجارود روایت می کند که گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام به من فرمود: «مردم درباره امام حسن و امام حسین چه می گویند؟» گفتم: «انکار می کنند که حسنین علیهما السّلام فرزندان پیامبر خدا باشند.» فرمود: «شما چه دلیلی برای آنان می آورید؟» گفتم: «این آیه قرآن را درباره عیسی بن مریم که می فرماید: «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ» تا آنجا که می فرماید: «كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ.» زیرا خدا در این آیه حضرت عیسی را از فرزندان حضرت ابراهیم قرار داده است. همچنین بر اساس این آیه که می فرماید: «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ»(1)، {بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم.} برایشان چنین استدلال می کنیم.» فرمود: «آنها چه می گویند؟» گفتم: «می گویند گاهی اتفاق می افتد که فرزند دختر فرزند است، ولی از صلب انسان نخواهد بود.»

راوی می گوید حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: «به خدا قسم من دلیلی از قرآن می آورم که فرزندان زهرا از صلب پیغمبر خدایند. این حجت را هیچ کس جز شخص کافر رد نخواهد کرد.» گفتم: «فدایت شوم! از کجای قرآن؟» فرمود: «این آیه که می فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ» تا آنجا که می فرماید: «وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ»(2)، {[نکاح اینان] بر شما حرام شده است مادرانتان، و دخترانتان... و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند.}

1- . آل عمران / 61
2- . نساء / 22

ای ابوالجارود ! از ایشان بپرس که آیا برای پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله حلال بود که با زنان حضرت حسنین ازدواج کند؟ اگر بگویند آری، معلوم است که دروغ می گویند و اگر بگویند نه، پس ثابت می شود که ایشان فرزندان پیامبرند و به همین دلیل زنان ایشان به رسول خدا حرام بودند.»

توضیح: مؤلف: اطلاق ابن و ولد بر آنان فراوان است و اخبار مفصّلی در باب احتجاج حضرت رضا علیه السّلام نزد مأمون در موضوع امامت گذشت و در احتجاج حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام با خلفای زمانش نیز می آید. و شاید وجه احتجاج به آیه اخیر این است که همه اتفاق دارند که فرزند دختر در این آیه داخل است و اصل در اطلاق حقیقت است یا اینکه اینان به این آیه استدلال می کنند بر حرمت حلیله فرزند دختر و این تمام نمی شود مگر اینکه او فرزند حقیقی باشد و به زودی تمام سخن در این موضوع خواهد آمد. انشاء الله.

9. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: از ابوالجارود روایت می کند که گفت: «حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام از من پرسید که این مردم درباره امام حسن و امام حسین علیهما السّلام چه می گویند؟ گفتم: «منکر می شوند که آنها فرزندان پیغمبر خدایند.» فرمود: «شما چه دلیلی برای این موضوع می آورید؟» گفتم: «این آیه که خدا درباره عیسی بن مریم می فرماید: «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ» تا آنجا که می فرماید: «وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.» زیرا خدا حضرت عیسی را در این آیه از فرزندان حضرت ابراهیم معرفی کرده است.» حضرت باقر فرمود: «آنان چه می گویند؟» گفتم: «می گویند آری همین طور است که شما می گویید، ولی در عین حال آنها فرزند صلبی نیستند.» فرمود: «شما در جواب آنان چه می گویید؟» گفتم: «به این آیه استدلال می کنیم که خدا می فرماید: «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ.» فرمود: «آنان چه می گویند؟» گفتم: «می گویند که در کلام عرب، گاهی به دو نفر فرزند که از یک نفر هستند می گویند «فرزندان ما»، در صورتی که آنها فرزند یک نفرند.»

حضرت باقر به من فرمود: «به خدا قسم که من از قرآن دلیلی برای تو می آورم و ثابت می کنم که آنان فرزندان صلبی پیامبر خدایند و این دلیل را جز

شخص کافر رد نخواهد کرد.» گفتم: «فدایت شوم! از کجای قرآن؟» فرمود: آنجا که می فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ» تا آنجا که می فرماید: «وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ.» ای ابوالجارود! تو از ایشان بپرس که آیا برای رسول خدا حلال بود که با زنان حضرت حسنین علیهما السّلام ازدواج نماید یا نه؟ اگر بگویند آری که به خدا قسم که دروغ گفته اند و گناه کرده اند و اگر هم بگویند نه، پس ثابت می شود که حسنین فرزندان صلبی رسول خدایند و به همین علت است که زنان ایشان به پیغمبر خدا حرام بودند.»

کافی نیز همین روایت را آورده است.

10. مناقب: حضرت فاطمه زهرا دوازده ساله بود که حضرت امام حسن را به دنیا آورد. فرزندان فاطمه اطهر عبارتند از: حسن، حسین، محسن. (ابن قتیبه در کتاب معارف می نویسد: «محسن از آن ضربتی که قنفذ به حضرت زهرا زد سقط شد»)، زینب و ام کلثوم.

تکمله: ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می گوید: «وقتی حضرت امیر در جنگ صفین دید که امام حسن به سرعت به سوی جنگ می رود فرمود: «این پسر را در پشت سر من قرار دهید، زیرا من از مرگ این دو پسر، یعنی حسن و حسین مضایقه دارم. اگر آنها بمیرند نسل پیامبر خدا قطع خواهد شد.» اگر بپرسی که آیا جایز است به حضرت حسنین و فرزندان ایشان گفته شود فرزندان و ذریه و نسل پیغمبر خدا؟ من می گویم آری، زیرا منظور خدای علیم که در این آیه شریفه می فرماید: «نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ»، حضرت حسن و حضرت حسین است. (جواب دیگر اینکه:) اگر کسی وصیت کند که مالی را به فرزندان فلانی بدهید، فرزندان دختری او هم جزو فرزندان وی خواهند بود. دیگر اینکه خدا حضرت عیسی را از ذریه حضرت ابراهیم قرار داده است. دیگر اینکه اهل لغت عرب در اینکه فرزند دختری از نسل مرد به شمار می رود اختلافی ندارند.

اگر در جواب به این آیه استناد کنی که می فرماید: «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُم»(1)، {حضرت محمّد پدر هیچ کدام از مردان شما نبود} من در جواب می گویم تو در اینکه پیغمبر خدا پدر ابراهیم بن ماریه است چه می گویی؟ هر جوابی که در این باره بدهی، من هم همان جواب را درباره حضرت حسنین خواهم گفت. جوابی که شامل همه اینها بشود این است که منظور از آیه مذکور، زید بن حارثه است. زیرا دأب عرب در زمان جاهلیت این بود که غلام زر خرید را برای خود پسر می دانستند، لذا به زید بن حارثه هم می گفتند: زید بن محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم. به همین دلیل بود که خدا این دأب را باطل کرد و فرمود: «حضرت محمّد پدر مردانی که بالغ و معروفند نیست.» این مطلب با اینکه آن بزرگوار پدر کودکانی از قبیل ابراهیم و حسنین باشد منافاتی ندارد.»

مؤلف: سپس ابن ابی الحدید برخی از اعتراضات و جواب هایی را آورده که این باب جای ذکر آنها نیست.

1- . احزاب / 40

1. کافی: از ابو مریم روایت می کند که گفت: «از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام درباره صدقات رسول خدا و حضرت امیر جویا شدم. آن حضرت فرمود: «صدقه های آنان به ما حلال است. حضرت فاطمه صدقه های خود را برای بنی هاشم و بنی مطلب قرار داد.»

2. کافی: همچنین به نقل از ابو بصیر روایت می کند که گفت: «حضرت امام محمّد باقر به من فرمود: «دوست داری که وصیت نامه حضرت فاطمه را برایت بخوانم؟» گفتم آری. آن بزرگوار کیسه ای در آورد و از داخل آن نامه ای بیرون آورد که نوشته بود: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ.این وصیت نامه ای است که فاطمه دختر پیغمبر خدا به حضرت علی بن ابی طالب کرده است. بستان های هفتگانه ام که عبارتند از: عواف، دلال، برقه، مبیت، حسنی، صافیه و نیز آنچه که از ام ابراهیم است، موقعی که علی از دنیا رفت حسن متصدی آنها باشد، هر گاه حسن از دنیا رحلت کرد حسین متصدی باشد، هنگامی که حسین از این جهان رفت بزرگ ترین فرزندانم متولی آنها باشد. خدا و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام بر این وصیت نامه شاهدند.این وصیت نامه را علی بن ابی طالب نوشت.»

کافی با سند دیگر همین روایت را آورده است. و واژه «حقّاً و سفطاً» را ذکر نکرده و نیز گفته است: «الی الاکبر من ولدی دون ولدک»، یعنی با اضافه کردن «دون ولدک.»

3. کافی: به نقل از ابو بصیر روایت می کند که گفت: «حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام به من فرمود: «آیا میل داری وصیت نامه فاطمه زهرا را برای تو بخوانم؟» گفتم آری. آن بزرگوار نامه ای درآورد که در آن نوشته شده بود: «این

ص: 302

عهدی است که فاطمه دختر حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله درباره اموال خود با حضرت علی بن ابی طالب کرده است. هر گاه علی از دنیا برود، حسن متصدی باشد. موقعی که حسن از دنیا رحلت کند، حسین متولی باشد. وقتی حسین از دنیا برود، بزرگ ترین فرزندان من متصدی آنها باشد، نه فرزندان تو. دلال، عواف، مبیت، برقه، حسنی، صافیه و آنچه که برای ما در ابراهیم بوده است. خدا و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام را بر این گواه می گیرد.»

4. کافی: همچنین به نقل از حضرت صادق روایت می کند که فرمود: «مبیت همان است که سلمان بر آن مکاتبه کرد و خدا آن را به رسولش بازگرداند و آن جزو صدقات حضرت زهرا بود.»

5. کافی: نیز از احمد بن محمّد روایت کرده که گفت: «درباره بستان های هفتگانه ای که میراث پیغمبر خدا بودند و به حضرت زهرا رسیدند پرسیدم. فرمود: «آنها وقف بودند و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای مخارج مهمانان خود از آنها استفاده می کرد. و نیز آنچه که بر پیامبر صلی الله علیه و آله لازم می آمد در همین ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله لازم می آمد. هنگامی که پیامبر خدا رحلت کرد، عباس آمد و درباره آنها با حضرت زهرا بگومگو کرد. حضرت علی و دیگران شهادت دادند که آنها برای حضرت فاطمه وقف شده اند. و آنها دلال و عواف و حسنی و صافیه و آنچه که برای ما در ابراهیم بوده و مبیت و برقه است.»

ص: 303

باب یازدهم : ولادت و نام و علت نامگذاری و نقش انگشتر حضرت حسنین علیهما السلام

1. مناقب: امام حسین علیه السّلام در سال جنگ خندق، روز پنجشنبه یا سه شنبه پنجم ماه شعبان، سنه چهارم هجری، ده ماه و بیست روز بعد از ولادت امام حسن در مدینه طیبه متولد شد. نام آن بزرگوار (به عربی) حسین، در تورات شبیر و در انجیل طاب است.کنیه آن حضرت ابو عبداللّٰه و ابو علی است. لقب های آن بزرگوار شهید سعید، سبط ثانی و امام ثالث است.»

2. کشف الغمه: به نقل از کمال الدین بن طلحه گوید: «کنیه امام حسین فقط ابو عبداللّٰه است، ولی لقب های آن حضرت فراوانند بدین شرح: رشید، طیب، وفی، سید، زکی، مبارک، تابع رضایت خدا و سبط که مشهورترین آنها زکی است. ولی عالی تر از همه همان لقبی است که جد بزرگوارش برای آن حضرت و امام حسن تعیین کرد و فرمود: «آنها بزرگ جوانان اهل بهشت هستند.» بنابراین کلمه سید و سبط، والاترین لقب های آن حضرت است، زیرا در حدیث صحیح از پیغمبر خدا وارد شده که فرمود: «حسین یکی از سبط ها است.» ابن خشّاب گوید: او کنیه اش ابوعبدالله است. لقب آن خباب: رشید، طیّب، وفّی، سیّد، مبارک، تابع لمرضاه الله، الدلیل علی ذات الله عزّوجل و سبط است.

3. علل الشرائع و امالی صدوق: به نقل از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «وقتی فاطمه اطهر حضرت امام حسن علیه السّلام را به دنیا آورد، به حضرت امیر گفت: «نامی برای این نوزاد انتخاب کن.»

ص: 304

امیرالمؤمنین فرمود که من در نامگذاری وی بر پیغمبر خدا سبقت نخواهم گرفت. هنگامی که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم آمد، آن مولود مسعود را در حالی به حضور آن حضرت آوردند که پارچه زردی دور آن حضرت پیچیده بودند. پیامبر خدا فرمود: «مگر نگفتم پارچه زرد دور او نپیچید؟» آنگاه آن بزرگوار پارچه را باز کرده و به دور انداخت و پارچه سفیدی را دور او پیچید. سپس به حضرت امیر فرمود: «آیا برای این کودک نامی برگزیده اید؟» گفت: «در نامگذاری وی بر تو سبقت نخواهم گرفت.» رسول اعظم فرمود: «من هم در این باره بر خدای خود سبقت نمی گیرم.»

خدای علیم به جبرئیل وحی کرد: «برای حضرت محمّد نوزادی متولد شده. به زمین هبوط کن و پس از اینکه سلام مرا بر آن حضرت رساندی و تبریک گفتی، به وی بگو چون علی بن ابی طالب از برای تو نظیر هارون است برای موسی، لذا نام پسر هارون را برای این پسر برگزین.» جبرئیل پس از نزول به زمین و تهنیت به رسول خدا به آن حضرت گفت: «خدای سبحان تو را مأمور کرده که این کودک را همنام پسر هارون قرار دهی.» پیغمبر خدا فرمود: «نام پسر هارون چه بود؟» گفت شبر. فرمود: «زبان من عربی است.» گفت: «پس نام او را حسن بگذار.»

هنگامی که حسین متولد شد، خدای رئوف به جبرئیل وحی کرد: «پسری برای حضرت محمّد متولد شده است. به زمین هبوط کن و پس از اینکه به آن حضرت تهنیت گفتی، بگو چون علی بن ابی طالب علیه السّلام برای تو نظیر هارون است برای موسی، لذا نام پسر هارون را برای این پس برگزین.» جبرئیل پس از هبوط به زمین و تبریک گفتن به رسول خدا، به آن حضرت گفت: «علی برای تو نظیر موسی است برای هارون. پس این نوزاد را با پسر هارون همنام کن.» رسول اعظم فرمود: «نام او چه بود؟» گفت شبیر. فرمود: «زبان من عربی است.» گفت: «پس نام وی را حسین بگذار.»

توضیح: فیروز آبادی گوید: «شرّ» مانند «بُقّم» و «شبیر» مانند «قمّیر» و «مشبّر» مانند «محدّث»، فرزندان هارون علیه السّلام هستند گفته شده، و به نام های اینان، پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین و محسِّن را نامیده است.

4. عیون اخبار الرضا: به نقل از حضرت علی بن الحسین، از اسماء بنت عمیس روایت می کند که گفت: «هنگام ولادت حضرت حسنین من قابله جده ات فاطمه زهرا بودم. موقعی که حضرت حسن متولد شد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمد و فرمود: «ای اسماء فرزندم را بیاور!» من آن نوزاد عزیز را در حالی که یک پارچه زرد به دور او پیچیده بودم به حضور پیغمبر خدا بردم. رسول اکرم آن پارچه را به دور انداخت و فرمود: «مگر به شما نگفتم نوزاد را در میان پارچه زرد نپیچید!» من آن حضرت را در میان پارچه ای سفید پیچیدم و به حضور آن بزرگوار بردم. پیامبر اکرم اذان به گوش راست و اقامه به گوش چپ حسن گفت. آنگاه به حضرت امیر فرمود: «نام این فرزند مرا چه گذاشته اید؟» علی گفت: «یا رسول اللّٰه! من در نامگذاری او بر تو سبقت نمی گیرم.» حضرت رسول فرمود: «من هم در این کار بر خدای خودم سبقت نخواهم گرفت.»

سپس جبرئیل نازل شد و گفت: «یا محمّد! خدای تعالی به تو سلام می رساند و می فرماید: «چون علی برای تو نظیر هارون است برای موسی و پیغمبری هم بعد از تو نخواهد بود، لذا این پسرت را با پسر هارون همنام کن!» پیامبر خدا فرمود: «نام پسر هارون چه بود؟» گفت شبر. فرمود: «زبان من عربی است.» گفت: «پس نام او را حسن بگذار.» رسول اعظم اسلام هم او را حسن نامید. هنگامی که روز هفتم ولادت امام حسن فرا رسید، پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله دو قوچ ابلق برای او عقیقه کرد. آنگاه یک ران آنها را به همراه یک اشرفی به قابله امام حسن عطا کرد. سپس سر مبارک او را تراشید و به وزن موی سرش نقره صدقه داد و سر آن نوزاد را با خلوق (که یک نوع عطر است) معطر کرد و فرمود: «ای اسماء! خون کار مردمان زمان جاهلیت بود.»

اسماء می گوید: «بعد از یک سال حضرت حسین علیه السّلام متولد شد. این بار نیز حضرت رسول آمد و فرمود: «ای اسماء! فرزند مرا بیاور.» من امام حسین را در حالی که در میان یک پارچه سفید پیچیده بودم به پیغمبر اعظم تقدیم کردم. رسول اکرم به گوش راست امام حسین اذان و به گوش چپش اقامه گفت. آنگاه حسین علیه السّلام را در کنار خود نشاند و گریان شد. من پرسیدم: «پدر و مادرم به فدایت! برای

چه گریان شدی؟» فرمود: «به خاطر این پسرم به گریه افتادم.» گفتم: «اما این مولود همین حالا متولد شده است.» فرمود: «وی را گروهی ستمگر خواهند کشت. خدا شفاعت مرا نصیب آنان نکند.» سپس فرمود: «ای اسماء! این موضوع را به فاطمه مگو، زیرا فاطمه تازه این کودک را به دنیا آورده است.» آنگاه حضرت محمّد به حضرت امیر فرمود: «نام این فرزند را چه گذاشته اید؟» گفت: «یا رسول اللّٰه! من در نامگذاری او بر تو سبقت نخواهم گرفت، اگر چه دوست دارم نام وی را حرب بگذارم.» پیامبر خدا فرمود: «من هم در نامگذاری وی بر پروردگارم سبقت نخواهم گرفت.»

پس از این گفتگوها جبرئیل نازل شد و گفت: «یا محمّد! خدای مهربان به تو سلام می رساند و می گوید چون علی علیه السّلام برای تو نظیر هارون است برای حضرت موسی، لذا این پسر خود را با پسر هارون همنام کن.

پیغمبر خدا فرمود: «نام پسر هارون چه بود؟» گفت: شبیر. رسول خدا فرمود: «زبان من عربی است.» جبرئیل گفت: «پس نام او را حسین بگذار.» لذا پیامبر اعظم اسلام نام آن حضرت را حسین گذاشت. هنگامی که روز هفتم ولادت حسین علیه السّلام فرا رسید، پیغمبر خدا دو قوچ ابلق را برای او عقیقه کرد، یک ران گوسفند و یک دینار طلا به قابله داد و سر آن بزرگوار را تراشید. آنگاه به وزن موی سرش نقره صدقه داد، سر آن حضرت را با عطر معطر کرد و فرمود: «ای اسماء! کار زمان جاهلیت بوده است.»

در کتاب صحیفه الرضا علیه السّلام و کتاب مناقب ابن شهر آشوب مانند این روایت آمده است.

توضیح: «ملحه» سفیدی است که با سیاهی آمیخته شده باشد. «خلوق» عطر معروفی است که از زعفران و غیر آن از انواع طیب گرفته می شود و سرخی و زردی بر آن غالب است.

5. عیون اخبار الرضا: از حضرت امام حسن علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «روز هفتم نام او را حسن نهادند و نام حسین از نام حسن گرفته شد. فاصله ولادت آنها نیز بیشتر از یک مدت حمل نبود.»

در کتاب صحیفه الرضا علیه السّلام نیز مانند این روایت آمده است.

6. عیون اخبار الرضا: به نقل از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله همان روزی که امام حسین متولد شد، به گوش آن حضرت اذان گفت.»

صحیفه الرضا علیه السّلام همین روایت را آورده است.

7. عیون اخبار الرضا: نیز به نقل از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام روایت می کند که فرمود: «حضرت فاطمه زهرا برای حضرت حسنین علیهما السّلام یک گوسفند عقیقه کرد و یک ران گوسفند را با یک دینار طلا به قابله داد.»

در صحیفه الرضا علیه السّلام نیز همین روایت آمده است.

8. علل الشرائع و معانی الاخبار: به نقل از جابر روایت می کنند که گفت: «حضرت زهرای اطهر امام حسن را حامله شد و او را به دنیا آورد. رسول اکرم دستور داده بود که نوزاد را در میان پارچه سفید ببندند، ولی آنان وی را در میان پارچه زرد بستند. آنگاه فاطمه اطهر به حضرت امیر گفت: «برای این نوزاد نامی انتخاب کن.» حضرت امیر فرمود: «من در نامگذاری او از رسول خدا سبقت نخواهم گرفت.» سپس پیغمبر اعظم اسلام آمد، حسن را گرفت، بوسید و زبان خود را در دهان وی نهاد. حضرت حسن زبان پیامبر خدا را می مکید. آنگاه پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله به آنان فرمود: «مگر من قبلا به شما نگفتم که او را در میان پارچه زرد نپیچید!» پس آن حضرت پارچه سفیدی خواست. وقتی آوردند، امام حسن را در میان آن پارچه پیچید و پارچه زرد را به دور انداخت و بعد از آنکه درگوش راست او اذان و در گوش چپ آن حضرت اقامه گفت، به حضرت امیر فرمود: «نام این نوزاد را چه گذاشته اید؟» گفت: «من در نامگذاری وی بر شما سبقت نخواهم گرفت.» رسول اعظم فرمود: «من هم بر پروردگار خود سبقت نمی گیرم.»

سپس خدای رئوف به جبرئیل وحی کرد: «پسری برای حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله متولد شده. به سوی آن حضرت برو و بعد از آنکه از طرف من و خودت سلام و تبریک به آن بزرگوار گفتی، و به آن حضرت بگو چون علی بن ابی طالب علیه السّلام از برای تو نظیر هارون است برای حضرت موسی، لذا این نوزاد را

با پسر هارون همنام کن!» جبرئیل علیه السّلام به سوی حضرت رسول هبوط کرد و پس از آنکه تبریک و تهنیت خودش و خدا را به پیامبر اکرم اسلام رساند، به حضرت رسول گفت: «خدا تو را مأمور کرده که این مولود مسعود را با پسر هارون همنام کنی.» فرمود: «نام پسر هارون چه بود؟» گفت شبر. فرمود: «زبان من عربی است!» گفت: «پس نام وی را حسن بگذار.» از این رو آن بزرگوار حسن نامیده شد.

هنگامی که حضرت حسین متولد شد، حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نزد آنها آمد و همان اعمالی را که برای امام حسن انجام داده بود، برای امام حسین نیز انجام داد. آنگاه جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت: خدای رئوف به تو سلام می رساند و می فرماید: «چون علی برای تو نظیر هارون است برای حضرت موسی، لذا این نوزاد را با پسر هارون همنام کن.» فرمود: «زبان من عربی است.» گفت: «پس نام وی را حسین بگذار.» لذا رسول اعظم صلی اللّٰه علیه و آله او را حسین نام گذاشت.

9. علل الشرائع: به نقل از سالم روایت می کند که گفت: «پیغمبر معظم اسلام فرمود که من این دو فرزندم را با دو فرزند هارون که شبر و شبیر نام داشتند همنام کردم.»

10. علل الشرائع: نیز به نقل از پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «ای فاطمه! نام حسن و حسین در ردیف نام دو فرزند هارون است که شبر و شبیر نام داشتند، زیرا ایشان نزد خدا گرامی هستند.»

11. معانی الاخبار: به نقل از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «جبرئیل نام حسن را با یک پارچه حریر از بهشت برای پیغمبر اکرم اسلام هدیه آورد. نام حسین هم از نام حسن گرفته شده است.»

12. معانی الاخبار: همچنین به نقل از عکرمه نقل می کند: «موقعی که فاطمه اطهر حضرت امام حسن را به دنیا آورد، آن نوزاد را نزد پیامبر اعظم اسلام آورد و آن حضرت نام وی را حسن گذاشت. پس از ولادت امام حسین نیز او را به حضور رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آورد و گفت: «یا رسول اللّٰه! این نوزاد نیکوتر از آن یک است.» پس پیغمبر خدا او را حسین نامید.

13. عیون اخبار الرضا و امالی صدوق: به نقل از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت می کنند که فرمود: «نقش انگشتر امام حسن علیه السّلام «العزه للّه» و نقش انگشتر امام حسین علیه السّلام «إِنَّ اللّٰهَ بالِغُ أَمْرِهِ» بود.» الی آخر حدیث.

14. العدد اقویه: از زوجه عباس که او را ام الفضل می گفتند نقل می کند که به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله گفت: «در عالم خواب دیدم که گویا عضوی از اعضای تو در کنار من قرار گرفته است.» رسول اکرم فرمود: «تعبیرش این است که فاطمه اطهر پسری می آورد و تو متکفل امور وی خواهی شد.» پس ازآنکه حضرت زهرا امام حسن را به دنیا آورد، پیغمبر اعظم اسلام امام حسن را به ام الفضل سپرد و او نیز امام حسن را با شیر قُثَم ابن عباس تغذیه کرد.

15. امالی صدوق: به نقل از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «همسایگان ام ایمن به حضور پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: «یا رسول اللّٰه! ام ایمن شب گذشته از شدت گریه خواب نرفت. او تا خود صبح بی وقفه گریه کرد.» پیغمبر اعظم صلی اللّٰه علیه و آله به سراغ ام ایمن فرستاد و وقتی که وی به حضور پیامبر اکرم مشرف شد، آن حضرت به او فرمود: «خدا چشم تو را گریان نکند، برای چه می گریستی؟» گفت: «یا رسول اللّٰه! دیشب خواب بسیار وحشتناکی دیدم و به همین خاطر تا صبح اشک ریختم.» فرمود: «خواب خود را برای رسول خدا شرح بده، چرا که خدا و رسول خدا داناترند.» گفت: «یا رسول اللّٰه! برای من تلخ و ناگوار است که خواب خود را بازگو کنم.» فرمود: «تعبیر خواب تو آن طور که گمان می کنی نیست. برای رسول خدا بگو که چه در خواب دیدی.»

ام ایمن گفت: «خواب دیدم که گویی یکی از اعضای بدن تو در خانه من افتاده است.» فرمود: «ای ام ایمن، چشم تو به خواب برود! فاطمه، حسین را به دنیا خواهد آورد و تو عهده دار شیر دادن و پرورش او خواهی شد. بدین تعبیر یکی از اعضای بدن من در خانه تو خواهد بود.»

پس ازآنکه حضرت زهرا امام حسین را به دنیا آورد و روز هفتم آن حضرت فرا رسید، پیغمبر اکرم دستور داد تا سر مبارک امام حسین را تراشیدند و به وزن

موی سرش نقره صدقه دادند و برای آن بزرگوار عقیقه یعنی گوسفند قربانی کردند. سپس ام ایمن امام حسین را آماده کرد، او را در میان پارچه برد رسول خدا پیچید و به حضور آن حضرت آورد. پیامبر خدا به ام ایمن فرمود: «مرحبا به حامل و محمول! ای ام ایمن! این تعبیر همان خوابی است که دیدی!»

کتاب مناقب ابن شهر آشوب نیز همین روایت را آورده، برخی دیگر هم همین روایت را آورده اند.

16. امالی صدوق: نیز به نقل از صفیه دختر عبدالمطب نقل می کند که گفت: «پس از آنکه حضرت زهرا امام حسین را به دنیا آورد و من عهده دار پرستاری از حضرت زهرا بودم، پیامبر خدا به من فرمود: «ای عمه! فرزندم را نزد من بیاور.» پاسخ دادم که هنوز او را نظیف نکرده ام. فرمود: «تو می خواهی حسین را نظیف کنی؟ در صورتی که خدای رئوف او را نظیف و مطهر کرده است.»

17. امالی صدوق: همچنین از صفیه دختر عبدالمطب روایت می کند که گفت: «هنگامی که فاطمه اطهر حسین علیه السّلام را به دنیا آورد و من آن حضرت را نزد پیغمبر اکرم بردم، آن بزرگوار زبان مبارک خود را در دهان امام حسین قرار داد و امام حسین زبان مقدس آن حضرت را می مکید.»

ام ایمن می گوید: «من گمان نمی کردم که رسول خدا غیر از شیر یا عسل چیز دیگری به حسین بدهد. در این بین حسین علیه السّلام ادرار کرد، پیامبر خدا بین چشمان مبارک امام حسین را بوسید و او را به من داد. آن حضرت در حالی که می گریست سه مرتبه فرمود: «ای فرزند عزیزم! خدا قاتل های تو را لعنت کند.» گفتم: «پدر و مادرم به فدایت! چه کسی حسین را خواهد کشت؟» فرمود: «فرقه ستمکار بنی امیه لعنهم اللّٰه.»

18. امالی صدوق: به نقل از ابراهیم بن شعیب نقل می کند که گفت: «از صادق آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم می فرمود: «وقتی حضرت حسین بن علی علیه السّلام متولد شد، خدای حکیم به جبرئیل دستور داد که با هزار ملک به زمین هبوط کند و از طرف خدا و خودش، به حضرت رسول اعظم اسلام تهنیت و تبریک بگوید. هنگامی که جبرئیل به طرف زمین آمد، گذارش به جزیره ای در میان جزیره های دریا

افتاد. در آن جزیره ملکی بود که وی را فطرس می گفتند و از ملائکه حاملین عرش به شمار می رفت. خدای حکیم او را به دنبال امری فرستاده بود، اما وی در انجام آن کار سستی کرده بود. خدای توانا نیز پرهای او را شکسته و وی را در آن جزیره انداخته بود. فطرس هفتصد سال بود که در آن جزیره خدا را می پرستید، تا اینکه امام حسین علیه السّلام متولد شد. آن ملک از جبرئیل پرسید کجا می روی؟ گفت: «خدای رحمان و رحیم نعمتی به حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم عطا کرده و من مأمور شده ام که از طرف خدا و خودم به آن بزرگوار تهنیت بگویم.»

فطروس گفت: «ای جبرئیل! مرا نیز به همراه خود ببر، شاید حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله در حق من دعایی کند!» جبرئیل هم او را با خود برد. هنگامی که جبرئیل به حضور پیغمبر معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله مشرف شد، از طرف خدا و خودش به پیامبر اعظم تبریک گفت و داستان فطرس را بازگو کرد. رسول اکرم فرمود: «به فطرس بگو بدن خود را به این مولود مسعود بمال تا به سوی مکان خود باز گردی.» فطرس پس از اینکه بدن خود را به بدن حضرت حسین علیه السّلام سایید، به پرواز درآمد و گفت: «یا رسول اللَّه! امت تو به زودی حسین تو را می کشند. حسین علیه السّلام به گردن من حق دارد، پس هر کس که آن بزرگوار را زیارت کند من زیارت وی را به عرض آن حضرت می رسانم، هر کسی که به آن حضرت سلام کند، من سلامش را به آن بزرگوار می رسانم و هر کسی که درود بر آن حضرت بفرستد، من درود او را به امام حسین می رسانم.» آنگاه فطرس به پرواز در آمد و به سوی بالا رفت.»

کامل الزیارات همین روایت را آورده است.

مؤلف: با تغییر اندکی همین روایت در باب «گرفتن میثاق امامان علیهم السّلام» از فرشتگان آمده است.

19. مصباح کفعمی: به روایت از قاسم بن ابی العلأ همدانی حدیث فطرس را در دعا آورده است و در کتاب مناقب از مسأله باهره، از حسن بن طاهر هاشمی نقل می کند که گفت: «خدای علیم فطرس را مخیر کرد که بین عذاب دنیا و عذاب آخرت یکی را انتخاب کند، فطرس هم عذاب دنیا را برگزید. فطرس از مژگان

چشمان خود در جزیره در وسط دریا آویزان بود، به گونه ای که گذر هیچ حیوانی به آنجا نمی افتاد و از زیر او نیز دود بد بویی متصاعد بود که قطع نمی شد. تا اینکه یک بار فطرس نزول ملائکه را احساس کرد و از یکی از آنها که از نزدیکی او عبور می کرد پرسید که چه چیزی موجب نزول شما شده است؟ گفت: «به این دلیل که از دختر و وصی حاشر، یعنی حضرت محمّد که احمد است پسری متولد شده که امامان هدایت کننده تا روز قیامت از نسل وی خواهند بود.» فطرس از ملکی که این خبر را داده بود خواهش کرد که از طرف او هم به پیامبر خدا تهنیت و تبریک بگوید و حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را از حال او با خبر کند. هنگامی که پیغمبر اعظم اسلام از ماجرای فطرس آگاه شد، از خدای رئوف خواست که به خاطر امام حسین علیه السّلام او را آزاد کند و خدای سبحان هم دعای آن حضرت را مستجاب کرد.

آنگاه فطرس به حضور رسول خدا آمد و پس از تبریک گفتن به آن حضرت، هنگام بازگشت به جای خود می گفت: «کیست مثل من؟ چرا که من آزادشده حسین بن علی و فاطمه و جدش احمد حاشر هستم!»

توضیح: «عَتاقه» با فتح، آزادی است. و گفته می شود: «فلانی مولی عتاقه». مصدر در اینجا به معنای مفعول است و شاید واژه مولی از قلم ناسخان افتاده باشد.

20. علل الشرائع: به نقل از عبدالرحمن بن کثیر هاشمی نقل می کند که گفت: «از حضرت صادق آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله پرسیدم: «فدایت شوم! چگونه شد که فرزندان امام حسین از فرزندان امام حسن افضل و برتر شدند، در صورتی که ایشان تابع یک دین بودند؟» فرمود: «هر چند که شما سخن مرا نمی پذیرید، با این حال پاسخت را می دهم. جبرئیل پیش از تولد امام حسین نزد پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمد و به آن حضرت گفت که پسری برای تو متولد می شود که امت تو، او را بعد از تو خواهند کشت. رسول خدا فرمود که ای جبرئیل! من به چنین فرزندی احتیاج ندارم. سه مرتبه این موضوع را به آن حضرت خاطر نشان کرد. آنگاه پیامبر خدا حضرت امیر را خواست و به وی فرمود: «جبرئیل از طرف خدا به من خبر می دهد که پسری برای تو متولد خواهد شد که امت تو او را می کشند.» امیرالمؤمنین

گفت: «یا رسول اللّٰه! من به چنین فرزندی احتیاج ندارم.» پیامبر خدا سه بار این موضوع را به حضرت امیر خاطر نشان کرد. سپس فرمود: «مقام امامت و وارث بودن و خازن علم بودن از آن فرزندان حسین خواهد بود.»

پیامبر خدا پس از این گفتگوها نزد حضرت فاطمه اطهر فرستاد و پیغام داد که خدا به تو پسری می دهد که امتم بعد از من او را شهید خواهند کرد. زهرای اطهر گفت: «من به چنین فرزندی احتیاج ندارم.» پیغمبر خدا این مطلب را سه مرتبه به فاطمه زهرا گوشزد کرد، سپس پیغام داد: «مقام امامت و وارث بودن و خازن علم بودن از آن فرزندان حسین خواهد بود.» فاطمه اطهر گفت: «از خدای سبحان راضی شدم.»

پس از این اتفاق حضرت فاطمه علیها السّلام امام حسین را باردار شد. پس از سپری شدن مدت حمل وی که شش ماه بود، آن بزرگوار را به دنیا آورد. غیر از امام حسین و حضرت عیسی بن مریم علیها السّلام، هیچ نوزاد شش ماهه ای زنده نمانده است. ام سلمه متکفل پرورش امام حسین گردید. پیغمبر خدا نیز روزی یک مرتبه می آمد، زبان خود را در دهان امام حسین می گذاشت و آن حضرت زبان پیامبر خدا را می مکید تا سیر می شد . خدای توانا گوشت امام حسین را از گوشت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رویانید. امام حسین هرگز از فاطمه اطهر و هیچ زن دیگری شیر نخورد. آنگاه خدای مهربان این آیه را درباره امام حسین نازل کرد که می فرماید: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَهً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی»(1)، {مدت حمل و شیرخوارگی وی سی ماه بود، تا اینکه قوی شد و به سن چهل سالگی رسید و گفت پروردگارا، مرا توفیق ده تا در مقابل این نعمتی که به من و پدر و مادرم عطا کردی شکرگذار باشم و عمل نیکویی را که مورد پسند تو باشد انجام دهم و فرزندان مرا صالح و نیکوکار بگردان. } اگر

1- . احقاف / 15

می گفت «اصلح لی ذریتی» کلیه فرزندانش امام می شدند. ولی چون گفت «أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی»، مقام امامت به بعضی از آنها اختصاص یافت.

توضیح: جوهری گوید: گفته مردم که: «الناس فی هذا الأمر شرع سواء»، شرع هم با حرکت عین الفعل و هم با سکون خوانده می شود و مفرد و مؤنّث و جمع در آن یکسان است و گفته می شود «هذا شرع.» هذا یعنی این مثل این است و «هما شرعان»، این دو مثل هم اند. «لا اراکم تأخذئن» به یعنی شما مساوات را هم نمی پذیرید بلکه فرزندان امام حسن علیه السّلام را ترجیح می دهید، یا شما گفته مرا نمی پذیرید اگر علّت آن را برایتان بگویم و این احتمال اخیر روشن تر است.

21. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در ذیل این آیه که می فرماید: «وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً»(1)، {ما به بشر توصیه کردیم که به والدین خود احسان کند. } فرمود: منظور از احسان، حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم و منظور از والدین، امام حسن و امام حسین علیهما السّلام است. آنگاه درباره امام حسین فرمود: «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً»(2)، {مادرش با تحمّل رنج به او باردار شد و با تحمّل رنج او را به دنیا آورد. }

زیرا خدای علیم قبل از انعقاد نطفه امام حسین، ولادت او و اینکه مقام امامت تا روز قیامت نصیب فرزندان وی خواهد شد را به رسول عزیز خود بشارت داده بود، آنگاه آن حضرت را از مصائبی که حسین و فرزندانش دچار می شدند آگاه کرده و این مژده را داده بود که در ازای این مصائب، مقام امامت را به فرزندان آن حضرت خواهد داد. همچنین به پیغمبر خود خبر داده بود که حسین کشته خواهد شد. سپس خدا او را به دنیا باز می گرداند و وی را یاری می کند تا دشمنان خود را به قتل برساند و زمین را ملک او قرار خواهد داد.

1- . قصص / 4
2- . احقاف / 15

منظور از این آیه که می فرماید: «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ»(1)، {ما اراده کرده ایم بر آن افرادی که در زمین ناتوان شده اند منت بگذاریم.} همین موضوع است و نیز در این باره می فرماید: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُون»(2)، {بعد از ذکر در زبور نوشتیم که بندگان نیکوکار من وارث زمین خواهند شد.} خدا به این طریق به رسول خود خبر داده که اهل بیتش مالک زمین می شوند و به سوی زمین باز می گردند و دشمنان خود را می کشند. پس از این جریان بود که پیغمبر اعظم اسلام، فاطمه زهرا را از سرنوشت حسین آگاه کرد و حضرت زهرا با اکراه حسین را باردارشد.» سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: «آیا کسی را دیده اید که مژده پسر به وی دهند و او با اکراه وی را باردار شود؟ یعنی وقتی که از قتل وی آگاه شود مغموم و غصه دار گردد و زمانی که او را به دنیا بیاورد ناراحت شود؟ فاصله بین ولادت امام حسن و امام حسین یک طهر بود. امام حسین مدت شش ماه در رحم مادرش بود و مدت بیست و چهار ماه شیر خورد. معنی قول خداوند علیم که می فرماید: {مدت حمل و شیر خواری او سی ماه بود} همین است.

توضیح: تنها از دو امام علیهما السّلام به والدین (دو پدر) تعبیر کرد. چون امام برای مردم چون پدر است، به آنان مهر می ورزد و آنان باید از وی اطاعت کنند و حیات آنان به علم است و ایمان هم به سبب آن است. پس گفته «احساناً» بنا بر علّت بودن منصوب شده است. یعنی هر انسانی را به اکرام دو امام برای خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و به دلیل انتساب به رسول خدا صلی الله علیه و آله، سفارش کردیم و بعید نیست که تصحیفی صورت گرفته باشد. و در اصل چنین بوده که: «قال الانسان رسول الله صلی الله علیه و آله» و در قرائت ائمه چنین بوده که: «بولدیه»، به دو پسرش بدون الف، یعنی «بوالدیه» نبوده است. «و کان بین الحسن و

-1 . قصص / 4
-2 . انبیاء / 105

الحسین طهر واحد»، یعنی مقدار اقل طهر واحد که همان ده روز است، آنگونه که در روایت کلینی می آید و بین این دو در توّلد، شش ماه و ده روز بوده است.

22. امالی صدوق: از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «امام حسین دو انگشتر داشت که نقش یکی از آنها «لا اله الا اللّه، عده للقاء اللّٰه» بود و نقش دیگری«إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ.». نقش انگشتر حضرت علی بن الحسین علیه السّلام این بود: «خزی و شقی قاتل حسین بن علی علیهما السّلام.»

23. امالی صدوق: به نقل از محمّد بن مسلم روایت می کند که گفت: «از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم که انگشتر امام حسین به چه کسی رسید؟ من شنیده ام که آن هم با اشیایی که غارت کردند به تاراج رفت؟ فرمود: «این طور نیست که می گویند. بلکه امام حسین علیه السّلام، علی بن الحسین را وصی خود قرار داد و انگشتر خود را به دست وی سپرد، همچنان که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم این عمل را با حضرت امیر انجام داد و آن بزرگوار هم این کار را به امام حسن و آن حضرت هم به امام حسین واگذار کرد. سپس آن انگشتر بعد از امام سجاد به پدرم امام باقر و بعد از آن حضرت به من رسید. آن انگشتر فعلا نزد من است و من هر جمعه آن را می پوشم و نماز می خوانم.»

محمّد بن مسلم می گوید: «یک روز جمعه نزد حضرت صادق رفتم. وقتی آن بزرگوار از نماز فراغت حاصل کرد و دست مبارک خود را به سوی من دراز کرد، من انگشتری را در انگشت آن حضرت دیدم که نقش آن «لا اله الا اللّه، عده للقاء اللّٰه» بود. آنگاه فرمود: «این انگشتر جدم امام حسین علیه السّلام است.»

24. کمال الدین: به نقل از ابن عباس روایت می کند که گفت: «از پیغمبر معظم اسلام شنیدم که می فرمود: «خدای سبحان ملکی دارد که به او دردائیل می گویند و دارای شانزده هزار بال است. بین هر بال وی تا بال دیگرش هوایی وجود دارد که به قدر هوای بین آسمان و زمین است. یک روز آن ملک به خودش می گفت: «آیا ما فوق پروردگار ما چیزی هست؟» خدای علیم که از این حرف او آگاه شده بود، به تعداد بال هایی که داشت به بال های او اضافه کرد و او دارای سی و دو هزار بال شد. سپس خدای توانا به وی دستور داد که پرواز کن! وی مدت پانصد

سال پرواز کرد، با این حال سرش به یکی از قائمه های عرش هم نرسید. خدای عزیز پس از مشاهده خستگی اش، به او وحی کرد که: «به جای خویشتن بازگرد! زیرا من خدای عظیمم که ما فوق هر عظیم و بزرگی هستم و مافوق من چیزی نیست و در هیچ مکانی وصف کرده نخواهم شد.» سپس خدای توانا بال های او را گرفت و از صف ملائکه اخراجش کرد.

هنگامی که امام حسین عصر پنجشنبه و شب جمعه متولد شد، خدای رئوف به خازن آتش وحی کرد که آتش ها را به خاطر ولادت مولودی که برای حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله در دنیا متولد شده خاموش کند. همچنین به خازن بهشت وحی کرد که بهشت را به خاطر مولودی که در دنیا برای پیغمبر اسلام متولد شده، زینت و معطر کند. آنگاه به حورالعین وحی کرد که به خاطر نوزادی که در دنیا به حضرت محمّد عطا شده، خویشتن را زینت و یکدیگر را زیارت و ملاقات کنند. سپس خدای رئوف به ملائکه وحی کرد که صف بکشید و مشغول تسبیح و تمجید و تکبیر شوید، زیرا در دنیا مولود مسعودی برای پیامبر اسلام متولد شده. همچنین به جبرئیل وحی کرد که با هزار قبیله از ملائکه که هر قبیله ای هزار هزار ملک هستند، در حالی که هر کدام بر اسبی سوار شده اند که ابلق و زین و لگام کرده اند و قبه هایی از در و یاقوت بر پشت آنهاست و به همراه آنها ملائکه ای هستند که حربه هایی از نور در دست دارند، به طرف زمین بروید و به حضرت محمّد به خاطر مولودی که به وی عطا شده تهنیت و تبریک بگویید.

خدای عزوجل گفت: «ای جبرئیل! به رسول ما بگو که ما نام او را حسین گذاشته ایم. سپس به پیامبر ما تسلیت بگو و اضافه کن که اشرار امت تو که بر بدترین اسب ها سوارند، حسینت را خواهند کشت. وای بر قاتل او! وای بر آن افرادی که آنها را می رانند! وای بر آن اشخاصی که راهنمای آنان می شوند! من از قاتل حسین بیزار و او نیز از من بیزار است، زیرا در فردای قیامت، هیچ گناهی بزرگ تر از جرم قاتل حسین نخواهد بود. فردای قیامت کشنده حسین به همراه آن افرادی که برای خدا شریک قرار دادند داخل جهنم خواهند شد. اشتیاق آتش نسبت به قاتل حسین، از شوق بهشت به کسانی که اطاعت خدا را کردند، بیشتر است.»

راوی می گوید: هنگامی که جبرئیل به طرف زمین می آمد، به ملکی برخورد که به او دردائیل می گفتند. او به جبرئیل گفت: «این چه شبی است که در آسمان می بینم! مگر قیامت برای اهل دنیا قیام کرده؟» گفت: «نه. ولی در دنیا نوزادی برای حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله متولد شده. خدا مرا به سوی پیغمبر اعظم اسلام فرستاده که به او تبریک بگویم.» دردائیل گفت: «ای جبرئیل! تو را به حق آن خدایی که تو و مرا آفریده، وقتی نزد پیامبر اسلام رفتی سلام مرا به آن حضرت برسان و بگو که تو را به حق این مولود قسم می دهم از خدا بخواه که از من راضی شود و پر و بال و مقامی را که در میان ملائکه داشتم به من باز گرداند.»

هنگامی که جبرئیل به زمین آمد و به رسول خدا تبریک و تهنیت گفت، حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: «آیا حسین مرا امتم خواهد کشت؟» گفت آری. پیغمبر اعظم فرمود: «آنان امت من نیستند. من از ایشان بیزارم و خدا هم از آنان بیزار است.» جبرئیل گفت: «یا محمّد! من نیز از آنان بیزارم.» آنگاه پیامبر خدا نزد فاطمه اطهر آمد و به وی تبریک و تسلیت گفت. حضرت زهرا که به گریه افتاده بود فرمود: «کاش من این حسین را به دنیا نیاورده بودم. خدا قاتل حسین را وارد جهنم کند!» رسول اکرم به فاطمه اطهر فرمود: «من هم به این موضوع شهادت می دهم. ولی حسینم شهید نخواهد شد، مگر آنکه یک امام از او به وجود بیاید که امامان هدایت کننده بعدی از او خواهند بود.»

سپس پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «امامان بعد از من عبارتند از: علی که هدایت کننده است؛ حسن که هدایت کننده است؛ حسین که یاری کننده است؛ علی بن الحسین که یاری شده است؛ محمّد بن علی که شفیع است؛ جعفر بن محمّد که وجودش سودمند است؛ موسی بن جعفر که امین است؛ علی بن موسی الرضا که فعال است؛ محمّد بن علی که مؤتمن است؛ علی بن محمّد که بسیار عالم است؛ حسن بن علی؛ و آن کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد خواند.» در این موقع بود که گریه حضرت فاطمه اطهر متوقف شد.

بعد از این اتفاق، جبرئیل داستان آن ملک را به عرض رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رساند. ابن عباس می گوید که پیغمبر معظم اسلام، امام حسین را که در

میان یک پارچه پشمی قنداق شده بود به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «پروردگارا! به حقی که این نوزاد بر تو دارد، نه، بلکه آن حقی که تو نسبت به این نوزاد و جدش حضرت محمّد، و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب داری، اگر این حسین بن علی که پسر فاطمه است نزد تو قدر و منزلتی دارد، از قصور دردائیل درگذر و پر و بال و مقامی را که در میان ملائکه داشته به او عطا فرما!» خدای رئوف دعای حضرت محمّد را مستجاب کرد و آن ملک را آمرزید. آن ملک در بهشت، به آزادشده حسین بن علی که پسر پیغمبر است معروف است.

توضیح: شاید این گفته فرشته به فرض صحّت خبر، صرف خطور به ذهن باشد که خدای متعال مکان دارد یا منظور از گفته اش که: «بالاتر از پروردگارمان چیزی هست» این باشد که بالاتر از عرش پروردگارمان چیزی هست؟ یا بالاتر مکانی و یا بالاتر رتب،ی و این تقصیری از فرشته در مورد معرفت عظمت خدا و جلال او باشد و بنا بر این ذکر نفی مکان برای رفع چیزی است که توهّم کرده است. و در هر صورت خدا می داند.

25. خرائج و جرائح: به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله نزد شیرخواران فاطمه اطهر می آمد، آب دهان مبارک خود را در دهان آنان می ریخت و به حضرت فاطمه زهرا می فرمود: «به آنها شیر نده.»

26. ارشاد: «کنیه امام حسن، ابو محمّد بود. آن حضرت در مدینه طیبه، نیمه ماه رمضان سال سوم هجری متولد شد. حضرت فاطمه زهرا آن بزرگوار را روز هفتم ولادتش در میان پارچه ای از حریر که جبرئیل از بهشت آورده بود پیچید و به حضور پیغمبر اسلام آورد. حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله آن نوزاد مبارک را حسن نامید و یک قوچ برایش عقیقه کرد. کنیه امام حسین، ابو عبداللّه بود. امام حسین علیه السّلام در مدینه طیبه در پنجم ماه شعبان سال چهاردهم هجری متولد شد. زهرای اطهر حضرت حسین را نزد پیامبر اسلام آورد. رسول خدا از دیدن وی مسرور شد و پس از اینکه آن حضرت را حسین نامید، یک قوچ را برایش عقیقه کرد.»

ص: 320

27. سرائر: به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: فطرس ملکی بود که گرداگرد عرش طواف می کرد. تا اینکه یک بار او در انجام دادن امر پروردگار اندکی سستی و اهمال کرد. خدای توانا پر و بال وی را گرفت و او را در یکی از جزیره های دریابه عذاب کشیدن گمارد. هنگامی که امام حسین متولد شد و جبرئیل به طرف زمین می آمد تا به خاطر ولادت آن حضرت به رسول معظم اسلام تبریک بگوید، گذارش به فطرس ملک افتاد. فطرس از جبرئیل کمک خواست و جبرئیل گفت: «من مأمور شده ام برای نوزادی که خدا به پیغمبر عطا کرده، به آن حضرت تبریک بگویم. اگر تمایل داری تو را به حضور آن حضرت ببرم؟» فطرس پذیرفت. جبرئیل وی را با خود آورد، او را در حضور حضرت رسول گذاشت و با انگشت خود به او اشاره کرد. پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله به وی فرمود: «پر و بال خود را به بدن حسین بمال.» آن ملک پر و بال خود را به حضرت حسین مالید و به پرواز درآمد.

توضیح: «تلكّأ عن الأمر»، تكلؤاً یعنی تباطاً عنه و توقف کندی کرد و توقف نمود.

28. مناقب: مسند احمد از حضرت امیر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «موقعی که امام حسین متولد شد، پیغمبر اعظم آمد و فرمود: «پسرم را نزد من بیاورید. چه نامی برای او انتخاب کرده ای؟» من گفتم: «حرب.» فرمود: «نه، نام او حسین است.»

در سند احمد و مسند ابی یعلی آمده که گفت: چون متولّد گشت نامش را حمزه نامید و چون حسین متوّلد شد، او را جعفر نامید. علی علیه السّلام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خواست و فرمود: «من مأمور شده ام که اسم این دو را تغییر دهم.» گفتم: «خدا و رسول او را داناترند.» پس رسول خدا آن دو را حسن و حسین نامید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من مأمور شده ام که این دو فرزند را حسن و حسین بنامم.»

در کتاب شرح الاخبار از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «هنگامی که امام حسن متولد شد، جبرئیل قطعه ای حریر بهشتی را که نام آن

حضرت بر آن نوشته شده بود و نام حسین هم از نام او گرفته شده بود، برای پیامبر خدا هدیه آورد. وقتی حضرت زهرای اطهر امام حسن را به دنیا آورد، او را نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برد. پیامبر اکرم نام وی را حسن گذاشت. زمانی که امام حسین متولد شد و فاطمه اطهر او را نزد پیغمبر خدا آورد، فرمود: «این نوزاد از آن بهتر است.» آنگاه وی را حسین نامید.»

سرقه: یعنی بهترین حریر.

توضیح: جوهری گوید: «سرق» تکه های حریر است. ابوعبید گوید: فقط اینها تکه ها سفید است و مفرد آن «سرقه» است. او گوید: و اصل آن در فارسی همان «سره» یعنی خوب است.

29. مناقب: از سلمان، از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «هارون نام پسران خویشتن را شبر و شبیر گذاشت. من نام دو فرزندم را حسن و حسین گذاشتم.»

در مسند احمد و تاریخ بالاذی و کتاب های شیعه آمده که: تنها من آنان را به نام های فرزندان هارون شبر و شبیر و مبشّر نامیدم.

پیامبر فرمود: هارون دو پسرش را شبر و شبیر قرار داد و من دو پسرم را حسن و حسین به آن نامی که هارون دو فرزندش را به آن نامیده نامیدم.

عطاء بن یسار از ابوهریره روایت کرده که او گوید: راهبی سوار شتر جوانی آمد و گفت: مرا به منزل فاطمه سلام الله علیها راهنمایی کنید. ابوهریره گوید: او را راهنمایی کردند او به حضرت زهرا علیها السّلام گفت: «ای دختر رسول خدا! دو فرزندت را نزد من بیاور.» حضرت حسن و حسین علیهما السّلام را نزد او برد. او هر دو را می بوسید و گریه می کرد و می گفت: «نام این دو در تورات شبیر و شبّر است و در انجیل طاب و طیّب است.» سپس درباره وصف پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید. چون پیامبر صلی الله علیه و آله را برایش وصف کردند گفت: «گواهی می دهم که جز الله خدایی نیست و گواهی می دهم که محمّد رسول خداست.»

توضیح: جوهری گوید: «قَعود» شتر بکر است آن زمان که سوار می تواند بر پشتش سوار شود و کمترین آن این است که دو سال بر او برود تا آنکه دو سال مکرّر شود که در این صورت جمل نامیده می شود.

30. مناقب: از عمران بن سلمان و عمرو بن ثابت نقل می کند که گفتند: «کلمات حسن و حسین، دو نام از نام های بهشت هستند که تا پیش از آن در دنیا نبودند.» جابر گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امام حسن، حسن نامیده شد چون با احسان خدا آسمان ها و زمین ها به پا ایستاده است و حسین از احسان مشتق شده است و علی و حسن دو اسم از اسمای خداوند است و حسین مصغّر حسن است.

ابوالحسن نسابه می گوید: «خدای علیم کلمه حسن و حسین را از نظر مردم پنهان نگه داشت. آنگاه دو فرزند فاطمه زهرا را به آن نام ها نامید. زیرا تا زمان نزار و قبائل یمن، با اینکه قبائل متعددی بودند و اسامی فراوانی داشتند، هیچ کس از مردم عرب، تا عصر حضرت حسنین به این دو نام نامیده نشد. آنها نام حسن به فتح حاء و سکون سین و نام حسین به فتح حاء و کسر سین که بر وزن حبیب است داشتند. اما نام حسن به فتح حاء و سین نداشتند، مگر نام آن کوه معروف که شاعر درباره آن گفته:

لام الارض وبل ما اجنت بحیث اضر بالحسن السبیل

از غلام تغلب درباره معنای گفته امیرمؤمنان علیه السّلام که: «حتّی لقد وطئ الحسنان و شقّ عطفای» سوال شد. او گفت: «حسنان» یعنی دو انگشت ابهام و مفرد آن «حسن» است. شنفری گوید: آن زن شکمش لاغر و انگشت پاهایش با گوشت و چربی پوشیده است. استخوان هایش گوشتی و بدنی لطیف دارد و دو کف دست او کلفت و گوشتی است. «شقّ عطفای» یعنی پایین لباسم.

31. مناقب: خدای رئوف به خاطر حمل و تولد امام حسین و قتل وی به پیامبر خود تبریک و تعزیت گفت. وقتی فاطمه اطهر از این موضوع با خبر شد، ناراحت و اندوهگین گردید، لذا این آیه شریفه نازل شد: «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً.» مدت حمل زنان نه ماه است. هیچ نوزادی شش

ماهه متولد نشده که زنده بماند، غیر از حضرت عیسی بن مریم و امام حسین علیهما السّلام.

در کتاب غرر ابوالفضل بن خیرانه می نویسد: «هنگامی که حضرت فاطمه اطهر امام حسین را به دنیا آورد، به دلیل بیماری شیرش خشک شد. پیغمبر خدا پی یک زن شیرده گشت، اما کسی را نیافت. از این رو پیغمبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله نزد امام حسین می آمد و انگشت خود را در دهان حضرت حسین می گذاشت. خدای توانا شیر از انگشت آن حضرت جاری می کرد و امام حسین آن شیر را می مکید. همچنین گفته شده است که آن بزرگوار زبان خود را در دهان امام حسین می گذاشت و آن حضرت از زبان رسول خدا تغذیه می کرد. پیامبر خدا به مدت چهل شب و روز این عمل را انجام داد تا اینکه گوشت حسین علیه السّلام از گوشت پیامبر معظم اسلام پرورش یافت و رویید.

توضیح: جوهری گوید: «غرّ الطائر فرخه» یغرّه غرّاً ای زقّه به این معنی که به دهان جوجه اش خوراک گذاشت.

32. مناقب: به نقل از دختر امیه خزاعی که نامش برّه بود، روایت می کند که گفت: «هنگامی که حضرت فاطمه زهرا امام حسن را باردار بود، پیغمبر خدا که می خواست دنبال کاری برود به فاطمه اطهر فرمود: «تو به زودی پسری خواهی زایید که جبرئیل به خاطر او به من تهنیت گفته. تو وی را شیر نده تا من نزد تو بازگردم.» دختر امیه می گوید: «موقعی که فاطمه زهرا امام حسن را به دنیا آورد، من نزد آن بانو رفتم. سه روز بود که آن نوزاد عزیز را شیر نداده بود. من به وی گفتم: «امام حسن را بده تا من هم به او شیر بدهم.» فرمود ابدا ! اما چندی که گذشت محبت مادری بر او غلبه کرد و خود آن بانو امام حسن را شیر داد. هنگامی که رسول خدا آمد به فاطمه اطهر فرمود: «چکار کردی؟» گفت: «محبت مادری باعث شد که حسنم را شیر دهم.» فرمود: «خدا اراده خود را عملی خواهد کرد.»

زمانی که فاطمه زهرا امام حسین را باردار شد، پیغمبر اسلام به حضرت زهرا فرمود: «تو به زودی پسری به دنیا خواهی آورد که جبرئیل به خاطر او به من تبریک گفته است. به وی شیر نده تا من نزد تو بازگردم، اگر چه یک ماه باشد.» آنگاه پیامبر

خدا به دنبال کار خود رفت. هنگامی که فاطمه اطهر امام حسین را به دنیا آورد، او را شیر نداد تا پیغمبر خدا آمد و به وی فرمود: «چه کار کردی؟» گفت: که من حسین را شیر نداده ام. پیامبر خدا حسین را گرفت و زبان خود را در دهان آن حضرت گذاشت. امام حسین آنقدر زبان آن بزرگوار را مکید که رسول خدا فرمود: «ای حسین! کافی است! کافی است! خدا اراده خود را درباره تو و فرزندانت عملی خواهد کرد. امامت در تو و فرزندان توست.»

33. کشف الغمه: بدان که رسول اکرم امام حسن را حسن نامید. زیرا وقتی که آن بزرگوار متولد شد، رسول خدا فرمود: «وی را چه نام نهاده اید؟» گفتند حرب. فرمود: «نه، بلکه باید نام او را حسن بگذارید.» آنگاه آن حضرت یک قوچ برای امام حسن عقیقه کرد. شافعی برای مستحب بودن عقیقه به همین حدیث استناد کرده است. رسول خدا شخصا متصدی این عمل شد و نگذاشت که حضرت زهرا انجام دهد. پیغمبر خدا به فاطمه زهرا فرمود: «سر امام حسن را بتراش و هم وزن موی سرش نقره صدقه بده.» موقعی که حضرت زهرای اطهر موی سر امام حسن را تراشید و هم وزن آن نقره صدقه داد، وزن آن به اندازه یک درهم و اندی شد. بدین لحاظ بود که عقیقه و به وزن موی سر صدقه دادن نقره، به سنتی همیشگی تبدیل شد. زیرا رسول خدا این عمل را در حق امام حسن تشریع و پس از ولادت امام حسین تکرار کرد. جریان آن به خواست خدا بعدا خواهد آمد.

جنابذی روایت کرده که علی علیه السّلام حسن را حمزه و حسین را جعفر نام گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را خواست و به او فرمود: «من مأموریت یافتم که اسم این دو فرزند را تغییر دهم.» علی علیه السّلام گفت: «هرچه خدا و رسولش بخواهند.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این دو حسن و حسین هستند.»

و از کلام جنابذی به دست می آید که امام حسن علیه السّلام تا زمان ولادت امام حسین علیه السّلام نامش حمزه بوده است و به هنگام ولادت امام حسین علیه السّلام نام هر دو تغییر داده شده است. و این جای تأمل دارد. یا اینکه علی علیه السّلام نام حسن را گذاشت و پیامبر تغییر داد و چون امام حسین علیه السّلام هم

متولّد شد و جعفر نامیده شد، نام او را هم تغییر داد که در نتیجه نامگذاری در دو زمان بوده و تغییر آن نیز در دو زمان.

کنیه امام حسن فقط ابو محمّد بود. ولی لقب های فراوانی داشتند، از جمله تقی، طیب، زکی، سید، سبط و ولی. مشهورترین لقب آن بزرگوار تقی بود، ولی بهترین آنها همان لقبی است که جدش رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آن را مخصوص و صفت آن بزرگوار قرار داد. زیرا چنان که راویان موثق و مطمئن در حدیث صحیح روایت کرده اند، پیغمبر معظم اسلام درباره امام حسن فرموده: «ابنی هذا سید»، یعنی این پسر من سید و بزرگ است. بنابراین بهترین لقب او سید است.

ابن خشاب می گوید: «کنیه امام حسن، ابو محمّد و لقب هایش وزیر، تقی، قائم، طیب، حجت، سید، سبط و ولی بود.»

و امّ الفضل گوید: گفتم: ای رسول خدا در خواب دیدم گویا عضوی از اعضای تو در خانه ام هست. حضرت فرمود: خواب خیر دیده ای. فاطمه پسری می زاید که تو او را با شیر قثم (فرزندت) شیر می دهی. فاطمه سلام الله علیها حسن را زایید و امّ ایمن با شیر قثم او را شیر داد.

از حضرت امیر علیه السّلام روایت شده که فرمود: «هنگامی که وضع حمل حضرت فاطمه اطهر نزدیک شد، پیامبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله به اسماء بنت عمیس و ام سلمه فرمود: «نزد فاطمه حاضر شوید و وقتی فرزندش متولد شد، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویید، زیرا این عمل باعث می شود که انسان از شر شیطان محفوظ بماند. ولی عمل دیگری انجام ندهید تا خودم بیایم.» زمانی که حضرت زهرای اطهر وضع حمل کرد، آنها دستوری را که پیامبر اسلام داده بود انجام دادند. آنگاه پیغمبر عظیم الشأن اسلام آمد و ناف امام حسن را برید، بعد آب دهان مبارک خود را در دهان امام حسن ریخت و فرمود: «پروردگارا! من این حسن و فرزندانش را از شر شیطان رجیم به تو می سپارم.»

در کتاب فردوس از رسول خدا روایت می کند که فرمود: «من مأموریت دارم که نام این دو فرزندم را حسن و حسین بگذارم.»

توضیح: «سررت الصبی»، أسرّه سرّاً یعنی ناف او را بریدم و آن همان مقداری است که قابله از ناف بچّه می برد. و در نهایه گوید: در حدیث ولاده حسن بن علی آمده: «و ألبأه بریقه» یعنی آب دهانش را پیامبر در دهان حسن ریخت آن گونه که شیر را در دهان بچّه می ریزند، و «لباء» شیر اوّل مادر است و «لبّأت الشاه ولدها» یعنی این شیر اوّل را به بچّه اش نوشاند، و «ألبأت النحله» یعنی گوسفند به بچّه اش شیر را نوشاند.

34. عیون المعجزات: روایت شده که حضرت فاطمه اطهر، حسن و حسین علیهما السّلام را از ران چپ به دنیا آورد. روایت شده است که حضرت مریم، حضرت عیسی را از ران راست به دنیا آورد.

این داستان در کتاب انوار آمده است. در کتاب های فراوانی از صفیه دختر عبدالمطب روایت کرده اند که گفت: «موقعی که امام حسین متولد شد من نزد حضرت زهرا بودم. پیغمبر عالیقدر اسلام به من فرمود: «پسرم را نزد من بیاور.» گفتم: «یا رسول اللّه! ما هنوز او را نظیف نکرده ایم، بعدا وی را نزد تو می آورم.» فرمود: «تو می خواهی حسین را نظیف و پاکیزه کنی، در صورتی که خدای مهربان وی را پاک کرده است؟»

روایت شده که وقتی پیغمبر عالی مقام امام حسین را برگرفت، آن حضرت مشغول تسبیح و تهلیل و تمجید پروردگار بود.»

35. کافی: به نقل از امام صادق روایت می کند که فرمود: «در هفتمین روز تولد نوزاد، باید قوچی را برایش عقیقه کنند و نامی برای او برگزینند.» امام فرمود: فاطمه علیها السّلام سر دو فرزندش را تراشید و معادل وزن موی آن نقره صدقه داد.

36. در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی اللّه علیه و آله، با دست مبارک خود برای امام حسن علیه السّلام عقیقه کرد و این دعا را خواند: «این عقیقه از حسن است. استخوانش در برابر استخوان حسن و گوشتش در برابر گوشتش و خونش در برابر خونش و مویش به مویش. خدایا! این عقیقه را مایه حفظ محّمد و آل محمّد قرار بده.»

37. کافی: به نقل از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «فاطمه اطهر برای حضرت حسنین عقیقه کرد و در روز هفتم سر مبارک ایشان را تراشید و به وزن موی سرشان نقره صدقه داد.»

38. کافی: نیز به نقل از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «پیغمبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم یک قوچ برای امام حسن عقیقه و یک قوچ هم برای امام حسین عقیقه کرد و در روز هفتم تولد آنان، سر مبارکشان را تراشید و به وزن موی سر ایشان نقره صدقه داد. آن حضرت به قابله هم چیزی عطا کرد.»

39. کافی: همچنین از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «پیامبر عالیقدر اسلام در روز هفتم ولادت حضرت حسنین آنها را نامگذاری کرد و نام حسین را از نام حسن گرفت. آن حضرت برای هر کدام یک گوسفند عقیقه کرد، یک ران گوسفند را برای قابله فرستادند و از مابقی آن خوردند و برای همسایگان نیز فرستادند. سپس حضرت فاطمه اطهر سر مبارک حسنین علیهما السّلام را تراشید و هم وزن موی سرشان نقره صدقه داد.»

40. کافی: به نقل از حسن بن خالد روایت می کند که گفت: «از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام راجع به تبریک نوزاد جویا شدم. فرمود: «مگر نه چنین است که پس از تولد حسن بن علی علیه السّلام جبرئیل در روز هفتم نازل گردید و بعد از تبریک گفتن به رسول خدا، گفت که نام و کنیه آن حضرت را تعیین کند، سر مبارکش را بتراشد، برایش عقیقه کند و گوش وی را سوراخ کند؟ هنگامی که امام حسین متولد شد نیز همین دستورها انجام داده شد. حضرت حسنین هر کدام دو گیسو در طرف چپ سر خود داشتند، سوراخ گوش راست آنها در نرمه گوش و سوراخ گوش چپشان در بالای گوش بود.» و در گوش راست وسیله زینتی بود و در گوش چپ چیز مخصوص آن در روایت دیگری که صحیح تر است نقل شده که گیسوان ایشان در وسط سر مبارکشان قرار داشت.

توضیح: «قُرط» با ضمّ همان است که در لاله پایین گوش آویزان می شود و «شفف» با فتح، همان است که بالای گوش آویزان می شود.

41. کافی: نیز به نقل از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «زمانی که پیغمبر عالیقدر اسلام را به معراج بردند، نمازهای واجب که ده رکعت بودند، هر کدام دو رکعتی بودند. وقتی حضرت حسنین متولد شدند، پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم برای شکرگزاری خدا هفت رکعت دیگر به آنها اضافه کرد و خدا هم اجازه داد.»

42. کافی: به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «نقش انگشتر حضرت حسنین علیهما السّلام «الحمد للّه» بود.»

43. کافی: از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «نقش انگشتر امام حسن مجتبی علیه السّلام«العزه للّه» بود و نقش انگشتر امام حسین«إِنَّ اللّهَ بالِغُ أَمْرِهِ» بود.

44. کافی: همچنین به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «چنانچه طفلی شش ماهه به دنیا بیاید خلقت او تمام است، زیرا حضرت امام حسین علیه السّلام شش ماهه به دنیا آمد.»

45. کافی: نیز از حضرت صادق آل محمّد علیهم السّلام روایت می کند که فرمود: «امام حسین شش ماهه متولد شد و مدت دو سال شیر خورد. منظور از قول خدای سبحان که می فرماید: {ما به انسان دستور دادیم که به والدین خود نیکویی کند، مادرش به ناراحتی وی را باردار شد و به ناراحتی او را به دنیا آورد و مدت حمل و شیرخوارگی وی سی ماه بود} امام حسین علیه السّلام است.

46. کافی: همچنین به نقل از حضرت صادق آل محمّد روایت می کند که فرمود: «بین حضرت حسنین یک طهر فاصله بود و بین ولادت ایشان فاصله شش ماه و ده روزی قرار داشت.»

47 . مؤلف: در حدیث طولانی مفضل که در کتاب غیبت خواهد آمد، از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: ملکی بین مؤمنین وجود داشت که به او صلصائیل می گفتند. خدای حکیم وی را دنبال امری فرستاد و او در انجام فوری دستور خدا سستی کرد. از این رو خدای توانا پر و بال وی را گرفت و او را در یکی از جزیره های دریا مسکن داد. در آن شبی که امام حسین علیه السّلام متولد

شد، ملائکه از خدای رئوف اجازه گرفتند و برای تبریک گفتن به رسول خدا و امیرالمؤمنین علی و فاطمه اطهر علیهم السّلام، فوج فوج از عرش به طرف زمین راهی شدند و آسمان ها را یک به یک پایین آمدند تا به جایی که صلصائیل آویزان بود رسیدند. وقتی آنها صلصائیل را دیدند توقف کردند. وی به آنان گفت: «ای ملائکه پروردگار من! قصد کجا را دارید و برای چه نازل شده اید؟»

ملائکه پاسخ دادند: «امشب نوزادی که بعد از رسول خدا و امیرالمؤمنین علی و فاطمه اطهر، امام و بهترین نوزاد است متولد شده. ما از خدای سبحان اجازه گرفته ایم که برای تبریک گفتن به حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله برویم، خدا همبه ما اجازه داده است.» صلصائیل گفت: «ای ملائکه پروردگار من! شما را به حق خدا و رسول او و به حق این نوزاد قسم می دهم که مرا نیز با خود نزد حبیب خدا یعنی حضرت رسول ببرید تا شما و من از آن حضرت تقاضا کنیم وی خدا را به حق مولودی که به او عطا فرموده، قسم دهد تا خدا از خطای من درگذرد و پر و بال شکسته و مقامم در میان ملائکه مقربین را به من باز گرداند.» ملائکه صلصائیل را با خود نزد پیغمبر عالی مقام اسلام صلی اللّٰه علیه و آله آوردند و پس از آنکه به رسول خدا تبریک گفتند، داستان آن ملک را برای پیامبر خدا شرح دادند و از آن حضرت تقاضا کردند که خدا را به حق امام حسین قسم دهد تا از خطای آن ملک درگذرد، پر و بال شکسته اش را به وی عطا کند و مقام وی در میان ملائکه مقربین را به او بازگرداند.

حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم برخاست، نزد حضرت زهرای اطهر رفت و فرمود: «حسین را بیاور!» فاطمه اطهر امام حسین را در حالی که قنداق شده بود به حضور آن حضرت آورد. رسول خدا آن حضرت رادر میان کف دست خود گرفت و در حالی که او با جدّ بزرگوارش گفتگو می کرد، او را نزد ملائکه آورد. ملائکه با دیدن حسین مشغول تهلیل و تکبیر و حمد و ثنای خدا شدند. سپس حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله رو به قبله ایستاد، امام حسین را بالای دست بلند کرد و فرمود: «پروردگارا! من تو را به حق این فرزندم حسین قسم می دهم که خطای صلصائیل را ببخشی، پر و بالش را به وی عطا کنی و مقامش را در میان

ملائکه مقربین به او بازگردانی.» خدای مهربان هم دعای حضرت رسول را مستجاب کرد؛ صلصائیل را بخشید، پر و بال او را عطا کرد و وی را به همان مقامی که در میان ملائکه مقربین داشت باز گردانید.»

48. مصباحین: برای وکیل ابو محمّد علیه السّلام که

ابوالقاسم بن علاء همدانی بود، نوشته شد که امام حسین در روز پنجشنبه سوم ماه شعبان متولد شد.

از امام جعفر صادق نیز روایت کرده اند که امام حسین در پنجم ماه شعبان سال چهارم هجری به دنیا آمده است.

مؤلف: به زودی روایت مصباح به همراه روایات سایر کتاب ها در بخش حالات و تولد و شهادت حضرت ابی عبداللّٰه الحسین علیه السّلام خواهد آمد. خداوند قاتلان امام حسین علیه السّلام را لعن می کند.

1. کشف الغمه: به نقل از پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «حسین از من و من از حسینم. خدا هر کسی را که حسین را دوست دارد، مرا دوست می دارد. حسین یکی از اسباط است.»

2. تفسیر نقاش: به نقل از ابن عباس نقل می کند که گفت: «من در حضور پیغمبر عالیقدر اسلام بودم. ابراهیم فرزند آن حضرت روی ران چپ و امام حسین روی ران راست آن بزرگوار نشسته بودند. پیامبر خدا گاهی حسین و گاهی ابراهیم را می بوسید. در همین اثنا جبرئیل نازل شد و برای آن حضرت وحی آورد. هنگامی که جبرئیل مراجعت کرد، پیامبر اعظم صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و گفت که خدا می فرماید: «من این دو فرزند را برای تو باقی نمی گذارم. یکی از ایشان را فدای دیگری بکن.» پیغمبر عالیقدر اسلام یک نگاه به ابراهیم کرد و گریست و یک نگاه به امام حسین کرد و باز هم گریست. آنگاه فرمود: «مادر ابراهیم کنیز (زر خرید) است. چنانچه ابراهیم بمیرد، غیر از من کسی محزون نمی شود. ولی مادر حسین فاطمه و پدرش علی است که پسر عموی من و گوشت وی گوشت من و خون او خون من است. اگر حسین بمیرد فاطمه دخترم و پسر عمویم و من همگی محزون خواهیم شد. لذا من محزون بودن خود را به غم و اندوه آنها مقدم می دارم. ای جبرئیل ! من ابراهیم را فدای حسینم می کنم.»

راوی می گوید: سه روز پس از این اتفاق ابراهیم علیه السّلام از دنیا رفت. هر وقت پیغمبر خدا می دید که امام حسین به سوی آن حضرت می آید، او را به سینه

خود می چسبانید، او را می بوسید و دندان های ثنایای آن حضرت را می مکید و می فرمود: فدای آن کس که فرزندم ابراهیم را فدای او کردم!

3. امالی صدوق: به نقل از ابن عمر، از رسول خدا روایت می کند که فرمود: «روز قیامت که فرا رسد، عرش پروردگار را زینت می کنند. آنگاه دو منبر از نور می آورند که طول آنها صد میل است. یکی از آنها را طرف راست و دیگری را طرف چپ عرش قرار می دهند. سپس حسن و حسین علیهما السّلام را می آورند. حسن بر فراز یکی از آن منبرها و حسین بر فراز دیگری خواهند رفت و خدای سبحان عرش خود را به وسیله آنها آن گونه می آراید که زن گوشواره های خود را زینت می کند.»

4. امالی صدوق: همچنین به نقل از جابر بن عبداللَّه انصاری روایت می کند که فرمود: «از پیامبر خدا شنیدم که سه روز قبل از فوت خود درباره حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام می فرمود: «ای پدر دو نو گل من، سلام خدا بر تو باد! من سفارش این دو نو گل دنیوی ام را به تو می کنم. به زودی دو رکن تو از دستت خواهند رفت. خدا سرپرست تو خواهد بود.» موقعی که پیغمبر خدا از دنیا رحلت کرد حضرت امیر فرمود: «این یکی از آن دو رکنی بود که رسول خدا می فرمود.» هنگامی که فاطمه اطهر از دنیا رفت، امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «این هم دومین رکنی است که پیامبر اسلام فرمود.»

معانی الاخبار نیز همین روایت را آورده است.

5. امالی صدوق: نیز به نقل از ابن ابو نعیم نقل می کند که گفت: من نزد ابن عمر بودم که مردی پیش وی آمد و درباره ریختن خون پشه پرسشی کرد. ابن عمر گفت: «تو اهل کجایی؟» گفت اهل عراق. ابن عمر گفت: «این مرد را بنگرید که درباره ریختن خون پشه از من می پرسد، در حالی که آنها پسر پیغمبر خدا را کشتند، حال آنکه خودم از پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود: «حسن و حسین علیهما السّلام دو نو گل دنیوی منند.»

مناقب همین روایت را آورده است.

ص: 333

6. امالی صدوق: از حذیفه ابن یمان روایت می کند که گفت: من رسول خدا را در حالی دیدم که دست حضرت حسنین علیهما السّلام را گرفته بود و می فرمود: «ایها الناس! این حسین بن علی است، وی را بشناسید! قسم به حق آن خدایی که جان من در دست قدرت اوست، این حسین، دوستانش و دوستان دوستانش در بهشت خواهند بود.»

7. قرب الاسناد: به نقل از حضرت امیر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «یک بار که حضرت حسنین علیهما السّلام با هم کشتی می گرفتند، پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به حضرت امام حسن می فرمود: «شتاب کن!» فاطمه اطهر به رسول خدا گفت: «پدر جان! پسر بزرگ تر را بر پسر کوچک تر مسلط می کنی؟» پیغمبر خدا فرمود: «جبرئیل حسین را تحریک می کند و من حسن را.»

توضیح: فیروز آبادی گوید: «هیّک» یعنی در کاری که مشغول به آنی شتاب کن.

8. قرب الاسناد: نیز به نقل از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از پیامبر خدا روایت می کند که فرمود: «حسن و حسین دو بزرگ جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان از آنها بهتر است. من هیبت و علم خود را به حسن و صفت بخشش و رحمت خود را به حسین عطا کرده ام.»

9. خصال: از عبداللَّه بن عمر روایت می کند که گفت: «حضرت حسنین علیهما السّلام دارای دو تعویذ بودند که محتویات آنها از پر جبرئیل علیه السّلام بود.»

10. خصال: نیز به نقل از زینب دختر ابو رافع روایت می کند که گفت: «حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام در ایام آن بیماری که به علت آن از دنیا رحلت کرد، حضرت حسنین را نزد پیغمبر اسلام آورد و گفت: «پدر جان! آنها فرزندان تویند، از باب ارث چیزی به آنها عطا بفرما.» پیامبر خدا فرمود: «من هیبت و سیادت خود را به حسن و شجاعت و بخشش خود را به حسین عطا کردم.»

اعلام الوری و ارشاد نیز مانند همین روایت را آورده اند.

ص: 334

11. خصال: نیز به نقل از زن ابو رافع نقل می کند که گفت: «فاطمه اطهر به رسول خدا گفت که این حسنین فرزندان تو هستند، یک چیزی به آنها عطا بفرما! پیغمبر خدا فرمود: «من هیبت و سیادت خویش را به حسن و بخشش و شجاعت خود را به حسین بخشیدم.»

12. خصال: همچنین به نقل از صفوان بن سلیمان روایت می کند که گفت: «پیامبر اسلام فرمود: «من هیبت و حلم خود را به حسن و بخشش و رحمت خود را به حسین عطا کردم.»

13. عیون اخبار الرضا: به نقل از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: «فرزند مثل گل است؛ دو نو گل دنیوی من حسن و حسین هستند.»

صحیفه الرضا علیه السّلام نیز همین روایت را آورده است.

14. عیون اخبار الرضا: نیز از پیغمبر اسلام روایت می کند که فرمود: «حسن و حسین دو بزرگ جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان از آنها بهتر است.»

15. عیون اخبار الرضا: همچنین به نقل از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «حسن و حسین بعد از من و بعد از پدرشان، بهترین مردم روی زمین هستند و مادرشان هم بهترین زنان روی زمین است.»

16. امالی طوسی: به نقل از براء بن عازب نقل می کند که گفت: «یک بار دیدم که پیامبر خدا حسین را به دوش گرفته بود و می فرمود: «پروردگارا! من حسین را دوست دارم، تو نیز او را دوست داشته باش.»

17. امالی طوسی: نیز از ابو هریره روایت می کند که گفت: «از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «هر کس حسن و حسین را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس ایشان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»

18. روضه الواعظین: نقل می کند که حضرت امیر به حضرت حسنین فرمود: «شما بعد از من امام و دو بزرگ جوانان بهشت و معصوم خواهید

بود، خدا شما را حفظ کند؛ لعنت خدا بر کسی که نسبت به شما دشمنی ورزد.»

ص: 335

19. امالی طوسی: همچنین به نقل از پیغمبر خدا روایت می کند که فرمود: «حسن و حسین دو بزرگ جوانان اهل بهشت هستند.»

20. امالی طوسی: به نقل از حضرت رسول روایت می کند که فرمود: «حسن و حسین در روز قیامت، در دو طرف عرش پروردگار جهان، به منزله دو گوشوار یک صورت خواهند بود.»

21. امالی طوسی: از ابو هریره، روایت می کند که گوید: حسن و حسین با هم کشتی گرفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن را تحریک می کرد و می فرمود: «حسن بیشتر!»

فاطمه سلام الله علیها گفت: «ای رسول خدا! شما می فرمایید حسن بیشتر! (حسن را تحریک می کنید) با اینکه او پسر بزرگ تر است.» رسول خدا فرمود: «من می گویم حسن بیشتر و جبرئیل می گوید: حسین بیشتر!» (جبرئیل هم حسین را تحریک و تشویق می کند).

توضیح: جوهری گوید: هنگامی که می خواهی فردی حرفی یا کاری را بیشتر انجام دهد می گویی: «ایه» به کسر ها (یعنی بیشتر). ابن سکیت گوید: اگر وصل کنی تنوین می دهی و می گویی: «ایهٍ حدّثنا». سپس گوید: پس اگر او را ساکت کنی و باز داری، می گویی: «ایهاً عنّا»، یعنی نگو و اگر دور گرفتن را منظور داری گویی: «ایها» با فتحه، یعنی دور بگیر از ما.

مؤلف: از روایت به دست می آید که «ایهاً» با نصب نیز برای طلب فزونی است.

22. معانی الاخبار و قرب الاسناد: نقل می کنند که یک بار امام حسین را نزد حضرت رسول آوردند و آن بزرگوار در دامن پیغمبر خدا ادرار کرد. وقتی خواستند حسین را ببرند، پیغمبر اکرم فرمود: «ادرار پسرم را قطع نکنید!» آنگاه آب آوردند و آن حضرت موضعی را که بر آن ادرار کرده بود آب کشید.

اصمعی گوید: «ارزام» یعنی قطع کردن که بولش را قطع کرده. می گویند «ازرمت بولک» و نیز «ازرمه غیر» گفته می شود زمانی که بولش را قطع کرده باشد.

ص: 336

23. کشف الغمه: به نقل از کنیز حضرت امیر نقل می کند که گفت: «آل رسول قطیفه ای داشتند که غیر از جبرئیل کسی روی آن نمی نشست. هر گاه جبرئیل بالا می رفت آن را جمع می کردند. موقعی که جبرئیل عروج می کرد، مقداری از پرهای او می ریخت. آن حضرت بر می خاست، پرها را جمع می کرد و آنها را در میان تعویذ حضرت حسنین علیهما السّلام می گذاشت.»

در کتاب حلیه الاولیاء می نویسد: پیغمبر اکرم حضرت حسن را روی کتف خود می گذاشت و می فرمود: «کسی که این حسن را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته است.»

همچنین از ابو هریره نقل می کند که گفت: «محال بود امام حسن را ببینم و چشمانم پر از اشک نشود. گریه من به این خاطر بود که یک روز امام حسن به حضور پیغمبر خدا آمد و در کنار آن حضرت نشست. پیغمبر خدا دهان مبارک خود را بر دهان امام حسن گذاشت و سه مرتبه فرمود: «پروردگارا! من این فرزندم را دوست دارم و هر کسی را که وی را دوست داشته باشد، دوست دارم.»

24. عیون اخبار الرضا: از آن حضرت روایت می کند که فرمود: «یک بار حضرت حسنین تا اواخر شب در حضور پیامبر خدا مشغول بازی بودند. تا اینکه رسول اعظم اسلام به آنها فرمود که برخیزند و نزد مادرشان بروند. وقتی آنها به حرکت درآمدند، برقی زد و آن برق همچنان روشن بود تا آنها نزد مادرشان رسیدند. پیغمبر اکرم نیز همچنان به آن برق نگاه می کرد و می فرمود: «سپاس آن خدایی را که ما اهل بیت را گرامی داشته است!»

صحیفه الرضا علیه السّلام نیز همین روایت را آورده است.

25. امالی صدوق: به نقل از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «در ایام آن بیماری که پیغمبر خدا از آن شفا یافت، فاطمه اطهر با حسنین به عیادت آن حضرت رفت. آن بانوی با عظمت در حالی که امام حسن را در دست راست و امام حسین را در دست چپ خود گرفته بود، داخل منزل عایشه گردید. امام حسن طرف راست پیامبر خدا و امام حسین سمت چپ آن حضرت نشستند و با دست خود مشغول مالیدن بدن مبارک رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله

شدند. ولی آن حضرت از خواب بیدار نشد. حضرت زهرای اطهر به حسنین فرمود: «فرزندان محبوب من! جد شما خواب است. بهتر است اکنون برگردید و بگذارید که بخوابد و بعدا دوباره نزد او برگردید. گفتند: «ما برنمی گردیم.» سپس امام حسن روی بازوی راست پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و امام حسن روی بازوی چپ آن حضرت خوابیدند و قبل از پیغمبر اعظم اسلام از خواب بیدار شدند.

هنگامی که حسنین خوابیدند، حضرت فاطمه علیها السّلام به منزل خود بازگشت. وقتی که حسنین از خواب بیدار شدند به عایشه گفتند: «مادرمان کجاست؟» گفت: وقتی شما به خواب رفتید به منزل خودتان برگشت.» حضرت حسنین علیهما السّلام در همان وقت شب که هوا به شدت تاریک بود، رعد و برق زیادی می زد و باران فراوان می آمد از خانه پیغمبر خدا خارج شدند. به ناگاه نوری برای ایشان ساطع شد و آنها در حالی که گفتگو می کردند و امام حسن دست چپ امام حسین را به دست راست خود گرفته بود، همچنان به دنبال آن نور رفتند تا وارد حدیقه یعنی باغ بنی نجار شدند. پس از ورود به حدیقه آنها متحیر و سرگردان ماندند و نمی دانستند که کجا بروند. امام حسن به امام حسین گفت: «ما سرگردان شده ایم و نمی دانیم از کدام راه برویم. به نظرت بهتر نیست همین جا بخوابیم تا صبح شود؟» امام حسین گفت: «اختیار با شماست، هر کاری که می خواهی انجام بده.» آن دو نو گل محمّدی صلی اللّٰه علیه و آله دست در گردن یکدیگر انداختند و به خواب رفتند.

هنگامی که پیامبر معظم اسلام از خواب بیدار شد، به خانه فاطمه اطهر رفت و سراغ حسنین را گرفت، ولی آنها را نیافت. پیغمبر اعظم اسلام بر پای خود ایستاد و گفت: «بار خدایا! ای مولای بزرگ من! این دو شیر بچه من از فشار گرسنگی از خانه خارج شدند، پروردگارا! تو در عوض من نگاهدار ایشان باش.» در همین موقع بود که نوری در مقابل رسول اکرم ساطع شد و آن حضرت در پی آن نور روان گردید تا به حدیقه بنی نجار رسید. در آنجا ناگاه دید حضرت حسنین در حالی که دست در گردن یکدیگر انداخته اند به خواب رفته اند. با اینکه باران به شدت می بارید، با این حال ابرها از بالای سر حسنین پراکنده شده بودند و باران بر سر ایشان

نمی آمد. یک مار هم محافظ و مواظب حسنین بود. موهای بدن آن مار مثل شاخه های نی بودند و امام حسن را با یک بال و امام حسین را با بال دیگرش پوشانیده بود. هنگامی که چشم مبارک پیغمبر خدا به آنها افتاد سرفه کرد. وقتی که مار صدای سرفه رسول خدا را شنید، کناری رفت، به سخن در آمد و گفت: «پروردگارا! من تو و ملائکه تو را شاهد می گیرم که اینها دو شیر بچه پیغمبر تویند. من ازآنها نگهداری کردم و اکنون آنها را صحیح و سالم به پیامبر تو می سپارم.»

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله به آن مار فرمود: «از چه گروهی هستی؟» گفت که من فرستاده اجنه ام که نزد تو آمده ام. فرمود: «کدام اجنه؟» گفت: «از اجنه نصیبین که گروهی از بنی ملیح هستند. ما یکی از آیات قرآن را فراموش کرده ایم و آنها مرا فرستاده بودند که تو آن آیه را به ما یاد دهی. وقتی به اینجا رسیدم، شنیدم که منادی به من گفت: «ای مار! این دو کودک شیر بچگان پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله هستند. ایشان را از آفات و بلیات و حوادث شب و روز محافظت کن»، من هم از آنها محافظت کردم و اکنون آنها را صحیح و سالم به تو می سپارم.» آنگاه آن مار آیه ای را که فراموش شده بود یاد گرفت و رفت.

پس از این ماجرا پیغمبر عالیقدر اسلام صلی اللَّه علیه و آله امام حسن را روی شانه راست و امام حسین را روی شانه چپ خود گذاشت و بازگشت. موقعی که حضرت امیر از این ماجرا آگاه شد، به سراغ حضرت رسول رفت. یکی از اصحاب به پیامبر خدا گفت: «یا رسول اللَّه! پدر و مادرم به فدایت! یکی از دو فرزند خود را به من بده بیاورم که خسته نشوی.» فرمود: «برو! خدا سخن تو را شنید و مقام تو را شناخت.» شخص دیگری با آن حضرت رو به روشد و گفت: «پدر و مادرم به فدایت! اجازه بده یکی از این دو کودک را من بیاورم که تو خسته نشوی.» فرمود: «برو! خدا سخن تو را شنید و مقام تو را شناخت.» سپس حضرت امیر به حضور رسول اعظم اسلام آمد و گفت: «پدر و مادرم به فدایت یا رسول اللَّه! یکی از این دو شیر بچه مرا بده من بیاورم که شما خسته نشوی.»

پیغمبر خدا به حضرت امام حسن فرمود: «حاضری روی شانه پدرت بروی؟» گفت: «یا جدا! به خدا قسم که روی شانه تو را بیشتر دوست دارم.» آنگاه پیامبر خدا

به امام حسین فرمود: «آیا تو می روی روی شانه پدرت؟» گفت: «یا جدا! به خدا قسم که من هم با برادرم حسن هم عقیده هستم، زیرا روی شانه تو بودن برای من و حسن از روی شانه پدرم خوشایند تر است.» سپس حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله آنها را به منزل فاطمه اطهر آورد. فاطمه زهرا مقداری خرما برای حضرت حسنین آورد. آنها خرما را خوردند و خوشحال گردیدند.

پس از این اتفاق پیغمبر خدا به حضرت حسنین فرمود: «برخیزید و کشتی بگیرید!» آنها هم برخاستند تا کشتی بگیرند. حضرت زهرای اطهر که به دنبال کاری رفته بود، مراجعت کرد و شنید که پیامبر خدا به امام حسن می گوید: «برخیز و با حسین کشتی بگیر و او را به زمین بزن!» فاطمه اطهر گفت: «پدر جان! تعجب می کنم که تو پسر بزرگ تر را بر پسر کوچک تر مسلط می کنی!» حضرت رسول فرمود: «دختر جان! تو راضی نیستی که من به حسن بگویم «با حسین کشتی بگیر و او را به زمین بزن!»، در صورتی که این حبیب من جبرئیل است که به حسین می گوید: «با حسن کشتی بگیر و او را به زمین بزن.»

مناقب نیز همین روایت را آورده است.

توضیح: «غفّا غفواً و غفّواً» نام او، «نعس» یعنی خوابید و یا چرت زد. مانند «أغفی و ادلّهم الظّلام»، یعنی تاریکی شدید شد. جزری گوید: «غرالی» جمع غرلاء دهان پایین. وسعت باران و فروریزی آن به آنچه از دهانه بیرون می آید، تشبیه شده است.

«شِبل» با کسره فرزند شیر است زمانی که توان شکار کردن را پیدا کند. و گفته می شود: «قشعت الریح السحاب»، یعنی باد ابر را کنار زد. «فانقشع و تقشع» یعنی پس ابر کنار رفت و «انسایت الحیّه»، یعنی آن مار به راه افتاد و حرکت کرد.

26. کامل الزیاره: به نقل از حضرت امیر صلی اللّٰه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «پیغمبر عظیم الشأن اسلام به من می فرمود: «یا علی! من بعد از این دو کودک هیچ کس را دوست نخواهم داشت. زیرا خدای سبحان مرا مأمور کرده که آنها و هر کسی که آنها را دوست داشته باشد، دوست بدارم.»

27. کامل الزیاره: به نقل از عمر بن حصین روایت می کند که گفت: «پیغمبر معظم اسلام صلی اللّه علیه و آله به من فرمود: «هر چیزی در قلب انسان جایی خواهد داشت. هیچ چیزی هرگز مثل این دو کودک در قلب من جای نگرفته است.» پرسیدم: «هیچ چیزی یا رسول اللّه؟» فرمود: «آنچه که بر تو مخفی است، بیشتر است. خدا مرا مأمور کرده که چنین کنم !»

28. کامل الزیاره: همچنین از ابوذر غفاری روایت می کند که گفت: «پیامبر عالیقدر اسلام مرا به دوست داشتن حضرت حسنین مأمور کرده است. از این روی من آنها را دوست دارم، بلکه هر کسی را که آنها را دوست داشته باشد، به خاطر پیامبر خدا دوست دارم.»

29. کامل الزیاره: نیز به نقل از ابوذر غفاری روایت می کند که گفت: «یک بار شاهد بودم که پیغمبر معظم اسلام امام حسین را می بوسید و می فرمود: «هر کس حسن و حسین و ذریه آنها را از روی اخلاص دوست داشته باشد، آتش جهنم صورت او را نمی سوزاند، ولو اینکه گناهانش به شماره ریگ های عالج (به منطقه ای که ریگ فراوان دارد می گویند) باشد. مگر اینکه آن گناه، گناهی باشد که او را از ایمان خارج کند.»

30. کامل الزیاره: نیز از ابن مسعود روایت می کند که گفت: از پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر کس مرا دوست دارد، این دو فرزندم را دوست داشته باشد. زیرا خدای حکیم مرا مأمور کرده که آنها را دوست داشته باشم.»

31. کامل الزیاره: همچنین به نقل از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: پیامبر معظم اسلام فرمود: «هر کسی می خواهد به عروه الوثقایی که خدا در قرآن فرموده چنگ بزند، باید علی بن ابی طالب و حسنین علیهما السّلام را دوست داشته باشد. زیرا خدا از بالای عرش آنها را دوست می دارد.»

32. کامل الزیاره: به نقل از پیامبر عالیقدر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: «کسی که بغض حسن و حسین را داشته باشد، فردای

قیامت در حالی می آید که صورتش گوشت ندارد و شفاعت من نصیب وی نخواهد شد.»

33. کامل الزیاره: نیز از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «زنان نور چشم منند و این حسن و حسین دو نو گل دنیوی من هستند.»

34. کامل الزیاره: به نقل از حضرت امیر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «حسن و حسین دو نو گل پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله هستند.»

35. کامل الزیاره: همچنین از پیغمبر اسلام روایت می کند که فرمود: «حسین از من و من از حسینم، خدا آن کسی را که حسین را دوست داشته باشد، دوست می دارد. حسین یکی از اسباط است.»

اعلام الوری و ارشاد نیز همین روایت را آورده است.

36. کامل الزیاره: از یعلی عامری نقل می کند که گفت: من از حضور پیغمبر عظیم الشأن اسلام خارج و به سمت جایی که مهمان بودم رفتم. در راه دیدم که امام حسین علیه السّلام با کودکان مشغول بازی است. پیغمبر خدا نزد آن کودکان آمد و دست های خود را باز کرد تا امام حسین را بگیرد. امام حسین از این طرف به آن طرف می دوید و پیامبر خدا همچنان که می خندید آنقدر حسین علیه السّلام را دنبال کرد تا او را گرفت. آنگاه یکی از دست های خود را زیر گلوی حسین و دست دیگر را پشت سر آن حضرت گذاشت، دهان خود را روی دهان حسین گذاشت و مشغول بوسیدن او گردید. آنگاه فرمود: «حسین از من و من از حسین هستم. خدا آن کسی را که حسین را دوست داشته باشد، دوست می دارد. حسین یکی از اسباط است.»

37. کامل الزیاره: نیز به نقل از حضرت موسی بن جعفر روایت می کند که فرمود: «پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله دست حسن و حسین علیهما السّلام را گرفت و فرمود: «هر کسی که این دو کودک و پدر و مادر ایشان را دوست داشته باشد، فردای قیامت درجه او با درجه من یکی خواهد بود.»

38. مؤلف: در بعضی کتب اصحاب، از ام سلمه روایت شده است که گفت: من دیدم که پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مشغول پوشاندن حله ای به حسین بود که از لباس های دنیوی نبود. پرسیدم: «یا رسول اللّٰه! این چه حله ای است؟»

ص: 342

فرمود: «این هدیه ای است که خدا برای حسین عطا کرده است و از پر جبرئیل ساخته شده. من امروز که روز زینت است این لباس را به حسین می پوشانم. من حسین را دوست دارم.»

39. خرائج و جرائح: به نقل از مقداد بن اسود کندی روایت می کند که گفت: «رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برای یافتن حسن و حسین که از خانه بیرون رفته بودند خارج شد. من هم همراه آن حضرت بودم. ناگاه یک افعی را دیدم که روی زمین می خزید. وقتی آن افعی آمدن رسول خدا را احساس کرد، پشت راست کرد و ایستاد. ارتفاع افعی از یک درخت خرما بلندتر و کلفتی بدنش از بدن شتر بیشتر بود و از دهانش آتش خارج می شد. جوری که من از دیدن آن دچار هول و هراس شدم.

وقتی چشم افعی به پیغمبر خدا افتاد، به یکباره گویی نظیر نخ گردید. پیامبر خدا رو به من کرد و فرمود: «آیا می دانی که این افعی چه می گوید؟» گفتم که خدا و رسول داناترند. فرمود: «می گوید خدای را سپاسگزارم که مرا از دنیا نبرد تا عاقبت نگهبان دو فرزند پیغمبر خدا شدم.» پس از آن چشمم به درخت خرمایی افتاد که آن را ندیده بودم. زیرا تا آن روز هیچگاه چنین درختی در آن جا وجود نداشت. بعد از آن روز هم رفتم که آن درخت را پیدا کنم، ولی اثری از آن نبود. آن درخت بر سر حسنین سایه انداخته بود.

پیامبر معظم اسلام در میان حسنین نشست، ابتدا سر حسین را روی زانوی راست خود و بعد سر حسن را روی زانوی چپ خویشتن گذاشت. سپس دهانش را در دهان حسین گذاشت تا آن حضرت بیدار شد و گفت: «ای پدر!» و دوباره به خواب رفت. حسن هم بیدار شد و گفت: «ای پدر!» و دوباره خوابید. من گفتم: «به نظر می رسد که حسین علیه السّلام بزرگ تر است!» پیغمبر اکرم فرمود: «مؤمنین در باطن، معرفت مخصوصی نسبت به امام حسین دارند. این مطلب را از مادرش بپرس.» هنگامی که حسنین بیدار شدند، حضرت رسول آنها را روی دوش مبارک خود گذاشت. پس از این اتفاق من پشت در خانه فاطمه اطهر رفتم. ناگاه دیدم کنیز زیبایی آمد و گفت: «ای برادر کندی!» گفتم: «چه کسی به تو گفت که من پشت در

خانه ام؟» گفت: «بانویم به من گفت که مردی از کنده، پشت در خانه ایستاده و در نظر دارد درباره نور چشمم حسین، مطلبی را از من جویا شود.»

این مطلب به نظر من بزرگ آمد. سپس به آن کنیزک پشت کردم. این کاری بود که هر گاه در منزل ام سلمه به حضور پیامبر خدا مشرف می شد م، انجام می دادم. آنگاه از فاطمه اطهر پرسیدم: «مقام و منزلت حسین چگونه است؟» فرمود: «هنگامی که حسن متولد شد، پدرم پیغمبر اکرم به من دستور داد تا موقعی که حسن را از شیر نگرفته ام، لباسی را که از آن لذت می برم نپوشم. یک روز پدرم به دیدن من آمد. چشم آن حضرت به حسن افتاد که مشغول مکیدن پستان من بود. به من فرمود: «حسن را از شیر گرفته ای؟» گفتم آری. فرمود: «هر گاه علی دوست داشت با تو همبستر شود، از این کار جلوگیری نکن، زیرا من در مقابل صورت تو نوری را می بینم. این نور علامت آن است که تو به زودی فرزندی به دنیا خواهی آورد که برای خلق جهان حجت خواهد بود. هنگامی که یک ماه از حمل من گذشت، درد و حرارتی در خود احساس کردم. این مطلب را با پدرم در میان گذاشتم. پدرم یک کوزه آب خواست، دعایی به آن کوزه خواند، آب دهان مبارکش را در آن ریخت و به من فرمود که از آن آب بیاشامم. وقتی که از آن آب آشامیدم، خدای رئوف آن حرارت و دردی را که احساس می کردم برطرف کرد.

موقعی که چهل روز از مدت حمل من گذشت، احساس می کردم که روی پشتم، بین پوست بدن و لباسم چیزی نظیر مورچه حرکت می کند. همچنان در همین حال بودم تا اینکه ماه دوم از حمل من گذشت. پس از آن دچار اضطراب و حرکت جنین شدم. حسین حرکت می کرد و من نمی توانستم به خوراکی ها و آشامیدنی ها لب بزنم. خدای توانا به شکلی مرا محافظت کرد که گویا شیر می آشامیدم. هنگامی که سه ماه از حمل من گذشت، خیر و برکت در منزل من فراوان شد.

در چهارمین ماه بارداری ام خدا وحشت مرا به وسیله انس با حسین بر طرف کرد. من همواره در محراب عبادت بودم و جز در مواقعی که کاری داشتم، از عبادت غفلت نمی کردم. هر چه می گذشت خود را سبک تر احساس می کردم، تا اینکه ماه پنجم تمام شد. وقتی ماه ششم فرا رسید، دیگر در شب تاریک احتیاجی به چراغ

نداشتم. هر گاه تنها در میان محراب عبادت بودم، از باطن خود صدای تسبیح و تقدیس می شنیدم. هنگامی که نه روز بیش از این شد، قدرت و قوت من زیاد شد. من این جریان را برای ام سلمه که یار و یاور من بود شرح دادم. موقعی که ده روز اضافه شد، در عالم خواب دیدم که ملکی نزد من آمد و بال خود را بر پشت من مالید و از خواب بیدار شدم. برخاستم، وضو گرفتم و دو رکعت نماز بجای آوردم. برای دومین بار که به خواب رفتم، در عالم خواب دیدم مردی که جامه های سفید در بر داشت نزد من آمد و نشست. آنگاه بر صورت و پشت من دمید. من که هراسان شده بودم از خواب بیدار شدم، وضو گرفتم و چهار رکعت نماز بجای آوردم. برای سومین بار که خوابم برد، دیدم شخصی آمد و مرا نشاند و دعا و تعویذ بر من خواند.

صبح که شد، من لباس های حمامه کنیز را پوشیدم و به حضور پدرم که در اتاق ام سلمه بود مشرف شدم. موقعی که نگاه آن حضرت به من افتاد، آثار شادی و مسرت رادر صورت مبارکش مشاهده کردم و آن ترس و بیمی که دچارش شده بودم بر طرف گردید، آنگاه جریان خواب هایی را که دیده بودم برای پدرم شرح دادم. پدرم به من فرمود: «مژده باد تو را! زیرا آن مرد اول دوست من عزرائیل بوده که موکل است بر رحم زنان. مردم دوم میکائیل بوده که موکل رحم زنان اهل بیت است.آیا بر تو دمید؟» گفتم آری. آنگاه پدرم به گریه افتاد، مرا در بر گرفت و فرمود: «آن مرد سوم حبیب من جبرئیل بوده که خدای رئوف او را خدمتگزار فرزندان تو قرار داده است.» آنگاه من به منزل بازگشتم و پس از یک سال حسین متولد شد.»

توضیح: جوهری گوید: «و انّی لأجد فی نفسی سخنه» با حرکت و سخنه فزونی حرارتی است که با درد احساس می کنی. «و أنا بعبید عن المطعم و المشرب» یعنی خوراکی و نوشیدنی پیدا نمی کردم و یا تمایلی به نوشیدنی و خوراکی نداشتم. این روایت از نظر مدت حمل امام حسین که می گوید یک سال بوده، با روایات دیگر منافات دارد. زیرا در اکثر روایات دیگر مدت شش ماه نوشته اند.

40. خرائج و جرائح: به نقل از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «حسن و حسین علیهما السّلام برای قضای حاجت به نخلستان عجوه رفتند. هر یک از آنها پشت خود را به دیگری کردند که مشغول قضای حاجت

شدند. خدای توانا برای احترام آنها، دیواری بین آنها به وجود آورد که یکدیگر را نمی دیدند. وقتی فراغت حاصل کردند، آن دیوار نیز از نظر ناپدید شد. سپس به قدرت خدای توانا چشمه آبی در آنجا ایجاد شد. آن ها دو ظرف از آن آب برداشتند و خود را تطهیر کردند. آنگاه وضو گرفتند و برگشتند. در بین راه با شخصی مواجه شدند، وی پرسید: «از کجا می آیید؟ آیا از دشمنان خود نمی ترسید که در این موقع بیرون آمده اید؟» گفتند: «ما از قضای حاجت باز می گردیم.»آن مرد تصمیم گرفت آنها را اذیت کند، اما ناگاه صدایی شنیدند که می گفت: «ای شیطان! تو می خواهی با دو فرزند حضرت محمّد دشمنی کنی، در صورتی که می دانی دیروز با مادرشان چه دشمنی هایی کردی؟ چه بدعت ها که در دین اسلام نگذاشتی و از راه راست منحرف شدی.» حضرت حسین علیه السّلام به وی پرخاش و اعتراض کرد. او دست راست خود را بلند کرد که به صورت حسین بزند. ناگاه خدای توانا دست وی را تا شانه اش خشک کرد. مرد تصمیم گرفت که با دست چپش حسین را بزند، ولی خدای توانا دست چپ او را نیز خشک کرد. مرد حضرت حسنین را به حق پدر و جدشان قسم داد که از خدا بخواهند تا وی را شفا دهد.

امام حسین دعا کرد و گفت: «پروردگارا! او را شفا بده و کاری کن که از این اتفاق عبرت بگیرد و برایش حجت باشد!»

سپس آن مرداز جلو و حضرت حسنین از پشت سر به راه افتادند و نزد حضرت امیر آمدند. مرد با علی علیه السّلام از در خصومت درآمد و گفت: «حسنین را کجا فرستاده بودی که برای تو خبر بیاورند؟» این اتفاق چند روز بعد از جریان سقیفه رخ می داد. حضرت امیر فرمود: «ایشان برای قضای حاجت از خانه خارج شده اند. مردی از ایشان لباس علی علیه السّلام را جوری چسبید که پاره شد. امام حسین به آن مرد فرمود: «تا خدا تو را نسبت به اهل و فرزندانت به مرض دیوثی مبتلا نکرده، از دنیا خارج نکند!» بعدها آن مرد دختر خود را برای زنا تحویل یک نفر از اهل عراق داد.

وقتی حضرت حسنین علیهما السّلام به سوی منزل خویش بازمی گشتند، امام حسن به امام حسین فرمود: «از جدم رسول خدا شنیدم که می فرمود: «مثل شما مثل

حضرت یونس است که خدا او را از شکم ماهی خارج کرد و روی زمین آورد. آنگاه یک درخت کدو بالای سرش آفرید و چشمه آبی کنار پایش جاری کرد. حضرت یونس از درخت کدو می خورد و از آن چشمه آب می آشامید.» از جدم شنیدم که می فرمود: «آن چشمه برای شماست؛ شما از آن درخت کدو بی نیازید. خدای سبحان درباره حضرت یونس می فرماید: «وَ أَرْسَلْناهُ إِلی مِائَهِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُم إِلی حِین»(1)، {ما یونس را به جانب صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم. آنان به یونس ایمان آوردند و ما هم ایشان را تا مدتی بهره مند و برخوردار کردیم.} ما احتیاجی به کدو نداریم. ولی خدا می دانست که ما به آن چشمه محتاجیم، لذا آن را برای ما از زمین خارج کرد. به زودی ما به سوی بیشتر از این مبعوث می شویم، آنان کافر می شوند و تا مدت معلومی بهره مند و برخوردار خواهند شد.» امام حسن فرمود: «من این مطلب را از جدم شنیدم.»

توضیح: «ناواه ای عاداه» یعنی با او دشمنی کرد. «دسّ» یعنی پنهان کردن و «دسیس» کسی است که او را در نهان می فرستی تا خبرها را برایت بیاورد. و معنای عبارت روایت این می شود که در نهان کجا آنان را فرستاده بودی تا برایت خبر بیاورند.

41. ارشاد: حضرت حسن بن علی علیهما السّلام از سینه تا سر به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شباهت داشت، ولی امام حسین از سینه تا پا به حضرت رسول شباهت داشت. حضرت حسنین، نزد آن بزرگوار محبوب ترین اهل و عیال پیغمبر خدا بودند.

42. ارشاد: نیز به نقل از سلمان روایت می کند که گفت: «از پیامبر معظم اسلام صلی اللّه علیه و آله شنیدم که درباره حسنین می فرمود: «پروردگارا! من حسنین را دوست دارم. تو آنها و کسانی که آنها را دوست دارند، دوست داشته باش. هر کس حسنین را دوست داشته باشد، من او را دوست دارم و هر کسی را که من او را دوست داشته باشم، خدا دوستش دارد و هر کس را که خدا دوست داشته باشد،

1- . صافات / 147

داخل بهشت خواهد کرد. هر کس بغض حسنین را داشته باشد، من بغض او را دارم و هر کس را که من بغض او را داشته باشم، خدا هم بغض او را دارد؛ هر کس را که خدا بغض او را داشته باشد، داخل جهنم خواهد کرد، این دو فرزند من دو نو گل دنیوی من هستند.»

توضیح: «ریحانتی» می تواند مفرد باشد و یا تثنیه، بنا بر نظریه کسی که منصوب بودن خبر حروف مشبهه بالفعل را تجویز می کند و اینان از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که: «انّ قعر جهنّم لسبعین حزیفاً» و در شعر هم آمده که: «انّ حرّامنا أسداً».

43. ارشاد: همچنین از ابن مسعود روایت می کند که گفت: پیغمبر عالیقدر اسلام علیه السّلام مشغول نماز بود. حضرت حسنین می آمدند و هر دو بر دوش آن حضرت سوار می شدند. هنگامی که پیامبر اکرم سر مبارک خود را از سجده بلند می کرد، آنها را با مهربانی کامل می گرفت و وقتی که به سجود می رفت، آنها نیز مجدداً بر دوش پیامبر می رفتند. زمانی که از نماز فراغت حاصل می کرد، یکی از ایشان را روی زانوی راست و دیگری را روی زانوی چپ خود جای می داد و می فرمود: «هر کسی مرا دوست دارد، باید این دو نوگل مرا دوست داشته باشد.» حضرت حسنین در موقع مباهله، برای پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله حجت بودند و بعد از پدرشان، بر امت اسلام حجت بودند. این منت از طرف خدا بود.

44. ارشاد: نیز از پیغمبر اسلام روایت می کند که فرمود: حسن و حسین دو گوشوار عرش هستند. بهشت می گوید: «پروردگارا! تو بینوایان و فقرا را در میان من مسکن دادی؟» خدای علیم در جوابش می فرماید: «آیا تو راضی نیستی که ارکان تو را با حسن و حسین زینت داده ام؟» بهشت پس از این مژده مسرور و خوشحال می شود.

45. اعلام الوری و ارشاد: به نقل از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کنند که فرمود: «یک بار حسنین علیهما السّلام در حضور پیامبر اعظم اسلام کشتی می گرفتند. رسول خدا به امام حسن می فرمود: «ای حسن! بشتاب و حسین را بگیر!» فاطمه اطهر گفت: «پدر جان! آیا پسر بزرگ تر را بر پسر کوچک تر

برمی انگیزی؟» حضرت رسول فرمود: «این جبرئیل است که می گوید: «یا حسین! حسن را بگیر!»

46. مناقب: به نقل از جد ابراهیم رافعی روایت می کند که گفت: حضرت حسنین را دیدم که پیاده به حج می رفتند. آنها به هر سواره ای که بر می خوردند، سواره ها پیاده می شدند و پای پیاده ادامه مسیر می دادند. این موضوع برای بعضی از حجاج سنگین و ناگوار بود، از این رو به سعد بن ابی وقاص گفتند: «پیاده روی برای آنان ناگوار است و برای ما زیبنده نیست که حضرت حسنین پیاده و ما سواره باشیم.» سعد به امام حسن گفت: «پیاده روی برای گروهی که با تو هستند سخت و ناگوار است. مردم که شما را پیاده می بینند، خوب نمی دانند که سوار شوند. کاش شما سوار می شدید!» امام حسن فرمود: «ما سوار نمی شویم، زیرا بر خود واجب کرده ایم که پای پیاده به حج برویم. ولی ما از راه خارج می شویم.» آنگاه از جاده خارج شدند و پیاده به مسیر خود ادامه دادند.

47. مجالس: از جابر بن عبداللَّه انصاری روایت می کند که گفت: پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی اللَّه علیه و آله در حالی که دست حسن و حسین علیهما السّلام را گرفته بود از خانه خارج شد و فرمود: «من این دو فرزندم را در کودکی پرورش داده ام و حالا که بزرگ شده اند، در حق ایشان دعا کرده ام. من از خدای رئوف سه چیز از برای ایشان خواسته ام که دو تای آنها را به من عطا فرمود و یکی از آنها را نپذیرفت.

از خدای مهربان خواستم که آنها را پاک و مطهر و با زکاوت قرار دهد که این دعایم را مستجاب کرد. از خدا خواستم که آنها را به همراه فرزندان و شیعیانشان از آتش جهنم دور نگاه دارد که این دعایم نیز مستجاب شد. از خدای رئوف خواستم که همه این امت حسنین را دوست داشته باشند. خطاب آمد: «یا محمّد! من این طور قضاوت کرده ام که گروهی از امت تو نسبت به یهود و نصارا و مجوس وفا می کنند، ولی درباره فرزندان تو عهدشکنی خواهند کرد. من بر خویشتن واجب کرده ام که هر کس را که این عمل را انجام دهد، مشمول کرامت و بزرگواری خود قرار ندهم، او را در بهشت خود ساکن نکنم و در روز قیامت به چشم رحمت به وی ننگرم.»

48. مناقب: در ذیل این آیه که می فرماید: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ»(1)، {آن افرادی که ایمان آوردند و فرزندانشان در ایمان آوردن تابع آن شدند.} نقل می کنند که هیچ تابعی از حضرت حسنین علیهما السّلام نیکوتر نیست. منظور خدا که می فرماید ما فرزندان آنان را به آنان ملحق گرداندیم، این است که فرزندان حسنین رابه پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله ملحق گرداند، قرآن خدا به این موضوع شهادت می دهد. پس همان طور که واجب است مردم از پیغمبر به خاطر نبوتش اطاعت کنند، واجب است که از امام نیز به خاطر امامتش اطاعت کنند. خدای علیم از قول ملائکه ای که حامل عرش هستند می فرماید: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ وَ قِهِمُ السَّیِّئات»(2)، {آنهایی که عرش را حمل می کنند با آنهایی که در اطراف آن هستند، خدا را تسبیح می کنند و برای افرادی که ایمان آورده اند استغفار می کنند و می گویند پروردگارا! تو از نظر رحمت و علم بر هر چیزی احاطه داری، پس آن افرادی را که توبه کردند و تابع راه تو شدند بیامرز و آنان را از عذاب جهنم نگاه دار. بار خدایا! ایشان را با پدران و زنان و فرزندانشان که اهلیت و صلاحیت داشته باشند، داخل آن بهشت هایی که به ایشان وعده داده ای بکن و آنان را از گناهان نگاه دار، زیرا تو خدایی توانا و با حکمت هستی.}

همچنین می فرماید: «وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیَّاتِنا قُرَّةَ أَعْیُن»، {آن افرادی که می گویند پروردگارا! زنان و فرزندانی به ما عطا کن که چشم ما به آنان روشن شود.}(3) کسی درباره این دعا بر پیغمبر خدا سبقت نگرفته و از آن

1- . طور / 21
2- . غافر / 7 - 9
3- . فرقان / 74

بزرگوار و فرزندانش به این دعا سزاوارتر نیست. بنابراین مقام امامت برای ایشان واجب و لازم است.

برای اثبات امامت حضرت حسنین می توان به آن دسته از روایاتی استناد کرد که سنی و شیعه، از پیغمبر اکرم اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم درباره امامت دوازده امام علیهم السّلام روایت کرده اند. وقتی امامت دوازده امام به وسیله این گونه روایات ثابت شود، پس هر کسی که به امامت دوازده امام قائل گردد به امامت حضرت حسنین نیز قائل خواهد شد. این موضوع که حضرت حسنین علیهما السّلام مردم را برای بیعت کردن و امامت خویشتن دعوت می کردند نیز بر امامت ایشان دلالت می کند، زیرا ایشان درباره دعوتی که برای خود می کردند یا به حق بودند یا به باطل. اگر بر حق بوده اند که پس امامت ایشان ثابت می شود و اگر بر باطل بوده، پس باید ایشان را فاسق و گمراه دانست، در صورتی که هیچ مسلمانی چنین سخنی را نگفته است.

همچنین برای اثبات امامت، استدلال شده که مقام امامت از دو حال خارج نیست: یا به وسیله روایت ثابت می شود، یا به واسطه صفات و انتخاب و این دو موضوع هر دو در مورد حضرت حسنین صدق می کنند. پس واجب است که به امامت ایشان قائل شد. بعلاوه امامت ایشان از این راه نیز ثابت می شود که آنان خروج کردند و مقام امامت را طالب شدند و در زمان آنها غیر از معاویه و یزید کسی نبود که برای مقام امامت صلاحیت داشته باشد. معاویه و یزید هم که فسق بلکه کفرشان ثابت شده. پس واجب است که مقام امامت به حضرت حسنین تعلق داشته باشد.

همچنین اجماع و اتحاد اهل بیت علیهما السّلام که بر امامت ایشان متفق بودند نیز امامت ایشان را ثابت می کند، زیرا اجماع و اتحاد اهل بیت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله حجت و دلیل است. نیز این خبر مشهور که پیامبر اکرم اسلام فرموده: «این دو پسر من امام هستند، چه قیام کنند و چه سکوت»، بر امامت حضرت حسنین دلالت دارد. خواه برای جهاد نهضت کنند و خواه سکوت را برگزینند؛ خواه کسی را به امامت خود دعوت کنند و خواه این مطلب را ترک کنند.

این موضوع که حسنین معصوم بودند و روایاتی که درباره امامت ایشان وارد شده و اینکه آنها افضل خلایق زمان خود بوده اند نیز امامت ایشان را ثابت می کند. مقام خلافت برای فرزندان انبیا بوده و برای پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله، غیر از حضرت حسنین فرزندی باقی نماند. از جمله دلیل و برهان های حضرت حسنین همان بیعتی بود که پیامبر خدا با ایشان کرد. پیغمبر عالیقدر اسلام غیر از حسنین علیهما السّلام که کودک بودند، با هیچ کودکی بیعت نکرد. قرآن در این آیه که می فرماید: «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ» الی آخر(1) {...خوراک می دادند.} جزا و ثواب حضرت حسنین را بهشت قرار داده است با اینکه طفل بوده اند. زیرا آیه مذکور شامل حال حضرت حسنین علیهما السّلام نیز می شود به علاوه پدر و مادرشان.

ابن علان معتزلی می گوید: «حسنین در زمان مباهله با نصارا بالغ بودند. زیرا مباهله برای افراد غیر بالغ جایز نیست. ولی شیعیان می گویند که نابالغ بودن با کامل بودن عقل منافات ندارد.آری بالغ بودن در مکلف بودن به احکام شرعیه ارتباط دارد. داستان حسنین از باب معجزه بود، پس به این بیان ثابت می شود که حسنین که در زمان مباهله کودک بودند، برای پیغمبر خدا (در مقابل نصارا) حجت بودند. اگر آنها امام نبودند، خدای علیم آنها را با اینکه کودک بودند، برای دشمنان خود استدلال و احتجاج نمی آورد. اگر پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله اشخاص دیگری را که قائم مقام ایشان باشند می یافت، آنان را برای مباهله با خود می آورد یا دست کم آنان را هم در مباهله سهیم و شریک می کرد. پس اکتفاکردن پیغمبر خدا به آنها، فضیلت ایشان و نقص دیگران را ثابت می کند.

خدا آنها را در این آیه که می فرماید: «أَبْناءَنا»، بر کلمه «أَنْفُسَنا» مقدم داشته است تا مقام و اهمیت آنها را خاطر نشان کرده باشد و معلوم کرده باشد که آنها حتی بر نفس پیغمبر مقدم هستند. این موضوع قوی ترین دلیل است بر اینکه آنها بهترین خلق خدا هستند. بدان اینکه خدا در قرآن، درباره توحید و عدالت می فرماید: «قُلْ

1- . دهر / 7

يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَهٍ سَواء بَيْنَنا وَ بَيْنَكُم»(1)، {ای اهل کتاب، بیایید تا کلمه توحید را بپذیریم.} درباره نبوت و امامت می فرماید: «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُم»(2)، {تا ما فرزندان خود را و شما هم فرزندان خود را دعوت کنیم.} و درباره دستور شرع می فرماید: «قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُم»(3)، {بیایید تا آنچه را که خدا حرام کرده برای شما شرح دهم.} اکثر مفسرین می گویند که منظور از کلمه «ابنائنا»، امام حسن و امام حسین علیهما السّلام هستند.»

ابوبکر رازی می گوید: این آیه دلالت بر این دارد که حسنین فرزندان پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم هستند و فرزندان دختر انسان هم فرزند حقیقی خود انسان محسوب می شوند. ابوصالح درباره این آیه که می فرماید: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلى عِبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفى»(4)، {بگو: حمد برای خدا است و سلام بر آن بندگانی که آنان را برگزیده است.} از ابن عباس نقل می کند که گفت: «منظور از آنها یعنی اهل بیت پیغمبر خدا؛ علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین و اولاد آنها علیهم السّلام است. ایشانند که برگزیدگان خدا هستند.»

مسلم بن بطین درباره این آیه که می فرماید: «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا»، {آن افرادی که می گویند پروردگارا! زنان و فرزندانی به ما عطا کن.} از سعید بن جبیر روایت می کند که گفت: «این آیه مخصوص حضرت علی بن ابی طالب است. اکثر دعاهای حضرت امیر علیه السّلام این بود که می فرمود: «پروردگارا! از زنان به ما ببخش»، منظورش حضرت فاطمه اطهر بود و«از فرزندان به ما ببخش تا موجب چشم روشنی ما باشند»، منظورش حضرت حسنین بود.

حضرت علی بن ابی طالب می فرمود: «به خدا قسم من از خدا نخواستم که فرزندانی خوش صورت به من بدهد و باز نخواستم که فرزندانی خوش قامت به من بدهد. بلکه خواستم فرزندانی به من ببخشد که مطیع خدا باشند، از خدا بترسند و هر

1- . آل عمران / 64
2- . آل عمران / 61
3- . انعام / 151

4- . نمل / 59

گاه که من در موقع خداپرستی شان به آنان نظر کنم، چشمم روشن شود. منظور از اینکه می فرماید: «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماما»، {ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده} این است که ما به پرهیزکاران قبل از خود اقتدا کنیم و پرهیزکاران بعد از ما، به ما اقتدا کنند. منظور از اینکه خدا می فرماید: «أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِما صَبَرُوا»(1)، {جزای آنها برای اینکه صبر کردند غرفه های بهشتی است} حضرت امیر، فاطمه اطهر، حسن و حسین علیهم السّلام است. ایشانند که در بهشت با درود و سلام مواجه خواهند شد و دائما در آن مکان و مقام نیکو برقرار خواهند بود. همچنین روایت شده که آیه «وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ» در شأن ایشان نازل شده است.»

حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در توضیح این آیه که می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِه»(2)، {ای مؤمنین! پرهیزکار باشید و به رسول خدا ایمان بیاورید تا خدا دو قسمت از رحمت خود را به شما عطا کند و نوری را برای شما قرار دهد که به وسیله آن هدایت شوید.} می فرماید که منظور از«کِفْلَیْنِ» که در آیه شریفه است، حضرت حسنین هستند و مقصود از «نور»، حضرت امیر است.»

بنا به روایت سماعه منظور از جمله «نُوراً تَمْشُونَ بِهِ» که در این آیه شریفه است، یعنی امامی که شما از روی محبت نسبت به پیغمبر خدا، به وی اقتدا کنید.

احمد حنبل، ابو یعلی موصلی، ابن ماجه، ابن بطه، ابو سعید و سمعانی، همگی به نقل از ابو هریره از پیغمبر معظم اسلام روایت کرده اند که فرمود: «همانا هر کس حسن و حسین را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته است و هر کس بغض ایشان را داشته باشد، بغض مرا داشته است.»

در کتاب جامع ترمذی از انس بن مالک نقل می کند که گفت: «از پیامبر خدا پرسیدند کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب ترند؟ فرمود: حسن و حسین. هر کس حسن و حسین را دوست داشته باشد من او را دوست دارم، کسی که من او را

1- . فرقان / 74 - 76
2- . حديد / 28

دوست داشته باشم، خدا او را دوست دارد و کسی که خدا او را دوست داشته باشد، او را داخل بهشت خواهد کرد. هر کس بغض حسنین را داشته باشد، من بغض او را خواهم داشت و کسی که من بغض او را داشته باشم، خدا هم بغض وی را دارد و کسی که خدا بغض او را داشته باشد، وی را برای همیشه در جهنم جای خواهد داد.»

همچنین در کتاب جامع ترمذی و گروه دیگری از اهل تسنن روایت شده است که پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله دست حسنین را گرفت و فرمود: «هر کس مرا به همراه این دو کودک و پدر و مادرشان را دوست داشته باشد، فردای قیامت در بهشت درجه مرا خواهد داشت. این حدیث را ابوالحسین به نظم در آورده و گفته:

یک روز پیغمبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در حضور اصحاب دست حضرت حسن و حسین را گرفت و فرمود:

ای مردمان! هر کس که مرا به همراه این دو کودک و والدینشان دوست داشته باشد، مسکن وی برای همیشه در بهشت در کنار من خواهد بود

همچنین در کتاب جامع ترمذی و گروه دیگری از اهل تسنن، از اسامه بن زید روایت می کنند که گفت: «من یک شب برای حاجتی که داشتم به حضور پیامبر خدا رفتم. آن حضرت در حالی بیرون آمد که به نظر می رسید چیزی را در دامن داشت، ولی من متوجه نشدم که چیست. وقتی رسول خدا حاجت مرا روا کرد گفتم: «یا رسول اللّٰه! این چیست که همراه داری؟» ناگاه دیدم حسنین را که در دامن خود داشت خارج کرد و فرمود: «اینها پسران و پسر دختر منند. بار خدایا! من ایشان و هر کسی که ایشان را دوست داشته باشد دوست دارم.»

در کتاب فضائل احمد و تاریخ بغداد، از عمر بن عبدالعزیز نقل می کنند که گفت: خوله دختر حکیم که زنی نیکوکار بود، دید که پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله در حالی خارج شد که حسن یا حسین، یکی از پسران فاطمه اطهر را در دامن داشت. پیامبر اکرم به وی می فرمود: «مردم از شما دوری خواهند کرد، قدر و منزلت شما ناشناخته خواهد ماند، مردم نسبت به شما بخل می ورزند، شما چون گل خدا هستید.»

علی بن صالح از ابن مسعود روایت می کند که گفت: پیغمبر عالیقدر اسلام حضرت حسنین را روی زانوی مبارک نشاند و فرمود: «هر کسی مرا دوست دارد، باید این دو نوگل مرا دوست داشته باشد.»

ابوصالح از ابو هریره روایت می کند که گفت: «پیامبر خدا در حالی از خانه خارج شد که حضرت حسنین را بر دوش مبارک خود داشت و در حالی که گاهی حسن و گاهی حسین را می بوسید، نزد ما آمد. شخصی به آن حضرت گفت: «مگر حسنین را دوست داری یا رسول اللّه!» فرمود: «هر کسی آنها را دوست باشد، مرا دوست داشته و هر کسی بغض ایشان را داشته باشد، بغض مرا داشته است.»

گروه متعددی از اهل تسنن روایت کرده اند که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله راجع به حضرت حسنین فرمود: «بار خدایا! من آنها را دوست دارم.» در روایت دیگر فرمود: «هر کسی را که آنها را دوست داشته باشد نیز دوست دارم.»

ابوالحویرث می گوید: «پیغمبر خدا می فرمود: «پروردگارا! حسن و حسین را دوست داشته باش. هر کسی را که ایشان را دوست دارد نیز دوست داشته باش.»

حضرت امام جعفر صادق از پیغمبر اکرم اسلام روایت می کند که فرمود: «محبت حضرت علی در دل مؤمنین جای گرفته است. پس غیر از مؤمن کسی علی را دوست ندارد و غیر از شخص منافق بغض او را نخواهد داشت. ولی محبت حسنین در دل مؤمن و منافق و کافر جای گرفته است. لذا کسی ایشان را مذمت نخواهد کرد. پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم پیش از رحلت، حسنین را خواست و نزدیک خود جای داد. آنگاه در حالی که چشمان مبارکش اشکبار بود ایشان را می بویید و می بوسید.»

توضیح: «رشفه یرشفه» مانند نصره ضربه و سمعه، مصدر آن «رشفاً»، یعنی او را می مکید.

49. مناقب: به نقل از گروه متعدی از اهل تسنن و از حضرت رضا علیه السّلام روایت می کند که پیامبر معظم اسلام فرمود: «فرزند برای انسان نظیر گل است. حسنین دو نوگل دنیوی منند.»

ص: 356

ترندی گوید: این حدیث صحیح است و شعبه و مهدی بن میمون از محمّد بن یعقوب روایت کرده اند.

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می شود که به حسن و حسین فرمود: «شما ریحان خدایید.»

و در روایت عقبه بن غزوان است که پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین را در دامن خود نهاد و یک بار این را و یک بار آن را می بوسید. مردمی گفتند: «آیا این دو را دوست می داری ای رسول خدا؟» حضرت فرمود: «چرا دو گلم را از دنیا نبوسم؟»

مشابه این را راشد بن علی و ابوایّوب انصاری و اشعث بن قیس از امام حسین علیه السّلام روایت کرده است.

شریف رضی می گوید: «فرزند را به این دلیل به ریحان تشبیه کرده اند که وی را می بویند و به خود می چسبانند، درست همان گونه که گیاه ریحان را می بویند. اصل کلمه ریحان از آن چیزی گرفته شده که آن را می بویند و غم و اندوه را به وسیله آن برطرف می کنند.»

و از مهر پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی را حکایت می کنند که صاحب حلیه با سند خود از گروهی نقل کرده که: یک روز ما در حضور پیغمبر اعظم اسلام نشسته بودیم. حضرت حسنین که کودک بودند از آنجا عبور کردند. رسول خدا فرمود: «این دو فرزند مرا بیاورید تا همان طور که حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق تعویذ و دعا خواند، من هم برای ایشان بخوانم.» آنگاه این دعا را برای آنها خواند: «اعیذکما بکلمات اللّه التامه، من کل عین لامه و من کل شیطان و هامه.» {شما دو تن را از شرّ چشم شور و از شرّ شیطان و حیوانات موذی در پناه کلمات تامه خداوند قرار می دهم. }

ابن ماجه از ابن عباس روایت می کند که پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله همان دعایی را برای حسنین می خواند که ذکر شد. در اکثر تفسیرها می نویسند که پیامبر اعظم، غالبا سوره«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و سوره«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّٰاسِ» را

ص: 357

برای سلامتی حسنین می خواند. به همین خاطر است که این دو سوره به معوّذتین نامیده شدند.

ابوسعید خدری در روایت افزوده که: پیامبر خدا می فرمود: ابراهیم این گونه دو فرزندش اسماعیل و اسحاق را تعویذ می داد و آب دهان خود را به آن دو می مالید.

چون پیغمبر خدا مکرر این دو سوره را برای سلامتی حسنین می خواند، از این رو ابن مسعود و دیگران می گفتند که این دو سوره تعویذ حسنین هستند، جزو قرآن نیستند.

ابو رافع می گوید: «هنگامی که امام حسن متولد شد، رسول خدا در گوش وی اذان گفت. پس از ولادت امام حسین نیز همین عمل را در مورد او انجام داد.»

ابن غسان روایت می کند که پیغمبر خدا برای حسنین هر کدام یک گوسفند عقیقه کرد. آنگاه فرمود: «از گوشت آن بخورید و به دیگران هم بدهید و یک ران آن را برای قابله بفرستید.»

احمد حنبل از ابو هریره روایت می کند که گفت: «یک بار پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله حسنین را می بوسید. عیینه و به قولی اقرع بن حابس گفت که من تعداد ده فرزند دارم و هرگز هیچ کدامشان را نبوسیده ام. رسول اعظم اسلام فرمود: «کسی که رحم نکند مورد ترحم قرار نخواهد گرفت.» بنا به روایت حفص پیغمبر اکرم به طوری غضب کرد که رنگ مبارکش دگرگون شد و به آن شخص فرمود: «اگر خدا ترحم را از قلب تو گرفته است، پس من با تو چه کنم. کسی که به کودکان ما رحم نکند و به بزرگان ما عزت و احترام نگذارد، از ما نخواهد بود.»

ابویعلی موصلی و گروه دیگری از اهل تسنن از ابو هریره روایت کرده اند که گفت: «هر گاه پیغمبر اعظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به نماز می ایستاد و به سجده می رفت، حضرت حسنین بر پشت مبارک آن حضرت سوار می شدند. وقتی مردم می خواستند آنها را بردارند، به اشاره می فرمود که آنها را به حال خود واگذارید. وقتی که نماز رسول اکرم تمام می شد، حسنین را در کنار خود می نشاند و می فرمود: «کسی که مرا دوست دارد، باید این دو کودک را نیز دوست داشته باشد.»

در روایت حلیه الاولیاء آمده است که فرمود: «آنها را به حال خود واگذارید، پدر و مادرم به فدای ایشان باد! هر کس که مرا دوست دارد، باید آنها را نیز دوست داشته باشد.»

در تفسیر ثعلبی آمده است: ربیع ابن خُثیم از شخصی که شاهد قتل امام حسین علیه السّلام بود پرسید این سرها را بر فراز نیزه آوردید؟ آنگاه گفت: «به خدا قسم شما برگزیدگانی را کشتید که اگر پیغمبر عالیقدر اسلام صلی اللّه علیه و آله روزگار آنها را درک می کرد، دهانشان را می بوسید و آنان را در کنار خود جای می داد.» سپس گفت: «اللَّهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فِی ما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُون»(1)، {ای خدایی که آفریننده آسمان ها و زمین هایی و عالم به غیب و شهود هستی! تو درباره آنچه که بندگانت بر سر آن اختلاف دارند حکم خواهی کرد.}

از جمله مواردی که پیامبر اعظم اسلام حضرت حسنین را بر خود مقدم داشت، این بود که حضرت امیر می فرماید: «یک بار مسلمانان دچار تشنگی شدیدی شدند. حضرت فاطمه اطهر حسنین را به حضور رسول خدا آورد و گفت که آنها کودکند و طاقت تشنگی ندارند. پیغمبر خدا امام حسن را خواست و زبان خود را در دهان آن حضرت قرار داد. امام حسن آنقدر زبان آن بزرگوار را مکید که سیراب شد. آنگاه رسول خدا این عمل را با امام حسین علیه السّلام نیز انجام داد.»

ابوصالح مؤذن و گروه متعددی از اهل تسنن از حضرت امیر و ام سلمه و میمونه روایت کرده اند که گفته اند: «دیدیم که پیغمبر معظم اسلام (به قصد استراحت) پای خود را زیر لحاف یا لباس کرد. در همان موقع امام حسن طلب آب کرد. پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از جای بر جست، پستان ناقه ای را که نزد ما امانت بود مکید، شیر آن را در میان ظرف ریخت و به دست امام حسن داد. امام حسین از جا جست تا ظرف شیر را از دست امام حسن بگیرد، ولی رسول اکرم نگذاشت. فاطمه زهرا گفت: «پدر جان! گویا امام حسن نزد تو محبوب تر است!» پیامبر

1- . زمر / 47

عالیقدر اسلام فرمود: «نه، وی نزد من محبوب تر نیست، ولی حسن قبل از حسین طلب آب کرد. من و تو و این دو کودک و این شخصی که روی خاک هاست یعنی حضرت امیر، فردای قیامت در یک مکان خواهیم بود.

توضیح: «منیحه» با فتح میم و حاء و کسر نون «منحه اللّبن» است، مانند شتر یا گوسفندی که به دیگری می دهی تا آن را بدوشد و به تو بازگرداند. جزری گوید: در حدیث آمده که: «انا ختم النبیّین فی امّ الکتاب» در لوح محفوظ من خاتم پیامبران هستم، «و انّ آدم لمنجدل فی طینته» در حالی که آدم همراه گلش در روز زمین افتاده بود. «منجدل» یعنی افتاده بود بر «جداله» که جداله هم همان زمین است و از همین جاست حدیث ابن صیّاء که «و هو منجدل فی الشمس» که ابن صیّاد (دجّال) در خورشید افتاده بود. (پایان کلام جرزی) و شاید حضرت تکیه داده بودند یا خوابیده بودند.

50. مناقب: همچنین از ابو هریره روایت می کند که گفت: «یک بار دیدم که پیامبر اعظم اسلام لعاب دهان حسن و حسین علیهما السّلام را می مکید، همان طور که مردی میوه ای را بمکد.»

از جمله محبت زیادی که رسول خدا به حضرت حسنین داشت این بود که یحیی بن کثیر و سفیان بن عیینه روایت کرده اند: «یک روز پیغمبر عظیم الشأن اسلام بر فراز منبر بود. وقتی صدای گریه حسنین را شنید، با جزع و فزع از جای برخاست. آنگاه فرمود: «ایها الناس! فرزند فتنه (وسیله امتحان) است. من در حالی از جای خود برخاستم که نزدیک بود عقل خود را از دست بدهم.»

خرکوشی و گروه متعددی از اهل تسنن از عبداللَّه بن بریده روایت کرده اند که گفت: «از پدرم شنیدم که می گفت: «یک روز پیامبر معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله بر فراز منبر مشغول سخنرانی بود. ناگاه حسنین علیهما السّلام از راه رسیدند، در حالی که پیراهن قرمزی بر تن داشتند که به پای آنها می پیچید و آنها را به زمین می زد. پیغمبر اکرم اسلام از منبر فرود آمد، آنها را برداشت و در مقابل خود جای داد

و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَه»(1)، {جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه خواهند بود. }

ابوطالب حارثی همین روایت را در کتاب قوّت القلوب آورده است. با این تفاوت که جریان تنها مربوط به امام حسن علیه السّلام است.

در روایت دیگر آمده است که رسول خدا فرمود: «فرزندان جگرهای ما هستند که بر روی زمین راه می روند.»

در کتاب معجم طبرانی از جابر از رسول خدا روایت می کند که فرمود: «خدای توانا ذریه و فرزند هر پیغمبری را از صلب وی آفرید، ولی ذریه مرا از صلب من و صلب علی بن ابی طالب قرار داد. تمام پسران هر دختری به پدرشان منسوب می شوند، غیر از فرزندان فاطمه که من پدر آنهایم.» درباره این آیه که می فرماید: «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ»(2)، {حضرت محمّد پدر هیچ کدام از مردان شما نیست } گفته شده که این آیه درباره زید بن حارثه نازل شده. منظور از کلمه «رجال» که در آیه شریفه است، مردانی است که در آن موقع بالغ بوده اند. اجماع مسلمین بر این است که حضرت حسنین در آن زمان بالغ نبوده اند.

در کتاب احیاء العلوم از مقدام بن معدیکرب از پیغمبر بزرگوار اسلام روایت می کند که فرمود: «حسن از من و حسین از علی بن ابی طالب است، این دو کودک در میان امت من امانتند.»

درباره شوخی پیامبر صلی الله علیه و آله با حسین ابن بطه در کتاب ابانه از جابر روایت می کند که گفت: «یک بار به حضور پیغمبر خدا مشرف شدم. دیدم حضرت حسنین بر پشت مبارک آن حضرت سوار شده اند. رسول خدا به ایشان می فرمود: «شتر شما خوب شتری است و شما هم خوب سوارانی هستید!»

1- . انفال / 28
2- . احزاب / 40

ابن نجیح می گوید: «حضرت حسنین بر پشت مبارک پیامبر خدا سوار می شدند و می گفتند: «حل، حل!» یعنی حرکت کن. رسول اکرم هم می فرمود: «شتر شما خوب شتری است!»

سمعانی از عمر بن الخطاب روایت می کند که گفت: «حضرت حسنین را در آغوش پیغمبر اعظم اسلام دیدم و به آنها گفتم: «اسب شما خوب اسبی است!» پیامبر اکرم فرمود: «آنها هم خوب سوارانی هستند!»

ابن حماد از پدرش نقل می کند که گفت: «پیامبر خدا برای حضرت حسنین زانو به زمین زد، آنها را بر عکس یکدیگر بر پشت مبارک خود سوار کرد و فرمود: «شتر شما خوب شتری است!»

توضیح: شاید معنی این باشد که حسن و حسین رو به هم و یا پشت به هم به هنگام سواری بودند، به گونه ای که دست راست هر کدام مقابل دست چپ دیگری قرار داشت یا اینکه دست های هر کدام از یک طرف بود، آن گونه که در روایت ابو یوسف می آید.

51. مناقب: همچنین از عبدالعزیز نقل می کند که گفت: پیغمبر خدا نشسته بود که حضرت حسنین وارد شدند. وقتی چشم حضرت رسول به آنها افتاد فورا از جای برخاست و گفت که چرا دیر به حضور آن حضرت آمده اند! پیغمبر خدا از آنها استقبال کرد، آنها را بر شانه های خود سوار کرد و گفت: «شتر شما خوب شتری است، شما هم خوب سوارانی هستید و پدرتان از شما بهتر است!»

در تفسیر ابو یوسف از ابن مسعود نقل می کند که گفت: پیغمبر عالیقدر اسلام حضرت حسنین را بر پشت مقدس خود سوار کرد. او حسن را بر پهلوی راست و حسین را بر پهلوی چپ خود جای داد، آنگاه به راه افتاد و فرمود: «شتر شما خوب شتری است، شما هم خوب سوارانی هستید و پدر شما از شما بهتر است!»

روایت شده که پیامبر خدا دو گیسو در وسط سر حسنین قرار داده بود.

ابو هریره

می گوید: «خودم با این دو گوشم شنیدم و با این دو چشمم دیدم که پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم با دو دست خود، دو کتف حسنین را گرفته

بود وآنها جلوتر از پیامبر خدا می رفتند. آن حضرت می فرمود: «بیا بالا،

ص: 362

چشم تو کوچک است!» (شاید منظور مزاح با وی بوده است). راوی می گوید: «آن کودک به قدری بالا آمد که پاهای خود را روی سینه مبارک پیغمبر اکرم اسلام صلی اللّه علیه و آله گذاشت. سپس رسول خدا به وی فرمود: «دهان خود را باز کن!» وقتی کودک دهان خود را باز کرد، پیامبر خدا دهانش را بوسید و فرمود: «بار خدایا! وی را دوست داشته باش، زیرا من او را دوست دارم.»

در کتاب ابن بیع، ابن مهدی و زمخشری نقل کرده اند که فرمود:

قدم های کوچک بردار، بیا بالا، چشم تو کوچک است!

پروردگارا! من وی را دوست دارم، تو نیز او و هر کس که وی را دوست دارد، دوست بدار.

«حُزقّه» یعنی کوتاه و گام کوچک، و «عین بقّه» یعنی چشم همان حیوان ریز که کوچک ترین چشم است و گویا که منظور از بقّه، فاطمه علیها السّلام است و به امام حسین علیه السّلام می فرمود که «ای نور چشم بقّه! (منظور فاطمه علیها السلام است) بالا بیا!»

حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام امام حسن را حرکت می داد و می فرمود:

ای حسن! تو به پدرت شباهت داشته باش و بخشنده باش

خدای ذوالمنن را پرستش کن و این بغض و کینه را دوست مدار

همچنین حضرت امام حسین را حرکت می داد و می فرمود:

تو شبیه به پدرم رسول خدا هستی و به علی شباهتی نداری

در کتاب مسند موصلی آمده است: ابوبکر در حالی که پدر آن حضرت می شنید، به امام حسن می گفت:

تو شبیه به پیامبر هستی و به علی شباهت نداری

حضرت امیر ازشنیدن این حرف لبخند می زد. ام سلمه که امام حسن را پرورش می داد، می گفت:

پدرم به فدای پسر علی شود! تو به خیر و خوبی سزاواری!

تو نظیر دندان های زیبا باش! تو نظیر یک قوچ یک ساله باش!

ام الفضل که زن عباس بود و امام حسین را پرورش می داد، می گفت:

ص: 363

ای پسر رسول خدا ! ای پسر کسی که دارای جاه و جلال است !

تو فردی بی نظیر و مانندی، خدا تو را پناه دهد ! از حوادث ریشه ای

توضیح: جزری گوید: در حدیث آمده است که: «او علیه الصلاه و السلام» حسن یا حسین را به بازی حرکت دادن بدن وا می داشت و می فرمود: کوچولو کوچولو ای چشم کوچولو بالا بیا ! و بچه بالا می آمد تا آنکه پاهایش را روی سینه او می گذاشت. «حزقّه» فرد ضعیفی است که گام های کوچک برمی دارد و گفته شده به معنای کوچکی است که شکم بزرگ دارد. پس اینکه این تعبیر را بر او می کرده از باب بازی و انس با او بوده است. و «ترّق» به معنای بالا بیا است و «عین بقّه» کنایه از کوچکی چشم است. و حزقّه مرفوع است تا خبر مبتدای محذوف باشد که تقدیر آن این بوده که «أنت حزقّه»، تو حزقّه ای و حزقّه دوم نیز خبر مبتدای محذوف بوده و یا تکرار خبر است و هر کس حزقّه را تنوین نداده، حرف نداء را محذوف گرفته است و این شاذّ است، مانند گفته اینان که أطراف کرا چون حرف نداء را اسم علمی که مضموم است و یا از مضاف حذف می شود. (پایان کلام جرزی)

و حزقّه به ضم حاء بی نقطه و زای نقطه دار و فتحه قاف مشدّد است. و ظاهر آن است که عین بقّه کنایه از کوچکی کوچک ترین چشم است و ممکن است که منظورش این باشد به اینکه منظورش از عین نفس باشد یا وجه تشبیه به عین بقّه چشم آن حیوان کوچک کوچکی چشم آن باشد. ولی زمخشری در کتاب فائق به این تصریح کرده آنجا که گوید: و عین بقّه منادی است و کوچکی دو چشمش را گفته، چون آن دو چشم را به چشم پشه تشبیه کرده است. (پایان کلام زمخشری)

و اخلع عن الحقّ الرسن: «حق» با فتح حاء است و کنایه از اظهار اسرار است یا با ضمّه حاء است به این شکل که جمع «حُقّه» به ضم یا کسر، آن شتری است که سه ساله باشد. و در این صورت کنایه از سخاوت وجود باشد و یا کنایه از تصّرف در امور و اشتغال به اعمال باشد، چون آزاد سازی شتر تدبیر کردن شتر است و باعث اشتغال به غیر آن. و دندان های زیبا مانند یاقوت و مروارید تشبیه زیبایی و کمال است.

ص: 364

52. مناقب: همچنین، درباره معجزات حضرت حسنین از گروه متعددی از اهل تسنن، از حضرت امیر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «حضرت حسنین نزد پیغمبر خدا مشغول بازی بودند، تا اینکه چندین پاس از شب گذشت. پیامبر معظم اسلام به حسنین فرمود: «برخیزید و نزد مادرتان بروید.» ناگاه یک برق لامع درخشید و تا حضرت حسنین نزد مادرشان فاطمه بروند، همچنان نور می داد. پیغمبر خدا همان طور که به آن نور نگاه می کرد می فرمود: «سپاس مخصوص آن خدایی است که ما اهل بیت را گرامی داشت.»

سمعانی و ابوالسعادات در کتاب فضائلشان همین را از ابوحنیفه آورده اند، با این تفاوت که روایت آنها فقط در مورد خصوص امام حسن علیه السّلام است.

عفیف کندی می گوید: «فارس به من گفت که هر گاه دیدی کبوتری با دو جوجه در خانه علی پرواز می کند، بدان که خدای رئوف به وی فرزندی عطا کرده است.» راوی می گوید: «مدتی بعد از آنکه پیغمبر اسلام ظهور کرد و من اسلام آوردم، دیدم کبوتری بدون لانه در خانه حضرت امیر بچه آورده است. هر گاه حضرت حسنین را می دیدم به یاد این سخن فارس می افتادم.»

بسطام در یک روایت طولانی می گوید: «هنگامی که علی علیه السّلام کشته شد، آن کبوتر رفت و دیگر کسی او را ندید.» عقیل می گوید: «پس از شهید شدن حضرت امیر، دو پرنده در خانه آن حضرت بودند که پرواز می کردند. زمانی که امام حسن شهید شد یکی از آنها غایب گردید و هنگامی که امام حسین کشته شد، پرنده دیگر هم ناپدید شد.»

در کتاب کشف و بیان از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: یک بار پیغمبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله مریض شد. جبرئیل یک طبق نزد آن حضرت آورد که انار و انگور در میان آن بود. هنگامی که پیامبر اکرم از آن میوه ها خورد، آنها خدا را تسبیح گفتند. وقتی حضرت حسنین وارد شدند و از آنها خوردند، میوه ها خدا را تسبیح گفتند. هنگامی که حضرت امیر وارد شد و از آنها خورد نیز آنها تسبیح خدا را گفتند، ولی موقعی که یکی از اصحاب رسول خدا آمد و

از آنها خورد، میوه ها تسبیح خدا را نگفتند. جبرئیل گفت: «از این غذا فقط باید پیغمبر یا وصی او یا فرزندان وی بخورند.»

ابو عبداللَّه نیشابوری در کتاب امالی خود از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «یک بار در آستانه فرا رسیدن یکی از اعیاد، حضرت حسنین بی لباس بودند. آنان به مادرشان فاطمه گفتند: «کودکان مدینه جز ما همگی لباس عید پوشیده اند. چه شده که تو برای ما تهیه لباس نمی کنی؟» فرمود: «لباس های شما نزد خیاط است، هر گاه که آنها را آورد به شما می پوشانم.» شب عید فرا رسید و آنها دوباره همین سخن را به مادرشان گفتند. حضرت زهرای اطهر که به گریه افتاده بود، همان جواب قبلی را به آنها فرمود.

شب هنگام شنیدند که یکی در می زند. فاطمه اطهر فرمود: «کیست؟» گفت: «ای دختر پیامبر خدا ! من همان خیاط هستم، لباس ها را آورده ام.» وقتی آن بانو در را گشود، دید مردی پشت در ایستاده و بقچه ای لباس در دست دارد. فاطمه اطهر فرمود: «به خدا قسم که من مردی با هیبت تر از او ندیده بودم.» آن مرد بقچه ای را که لباس ها در آن بود به حضرت زهرا داد و رفت. وقتی فاطمه وارد اتاق شد و دستمال را باز کرد، دید دو عدد پیراهن، دو جبه، دو شلوار، دو عبا، دو عمامه و دو موزه سیاه که پشت آنها از پوست سرخ بود، در میان آن بود. فاطمه زهرا حضرت حسنین را از خواب بیدار کرد و آن لباس ها را بر تن آنها پوشاند.

پس از این اتفاق رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم وارد شد و دید که حسنین آن لباس ها را پوشیده اند. پیغمبر خدا ایشان را در آغوش گرفت و بوسید. آنگاه به حضرت زهرا فرمود: «آیا آن خیاط را شناختی؟» گفت آری، وی همان خیاطی بود که تو آن لباس ها را به وسیله او برای ما فرستاده بودی. فرمود: «نه، دختر جان ! او خیاط نبود، بلکه رضوان، خازن بهشت بود.» حضرت زهرا گفت: «یا رسول اللَّه ! چه کسی شما را از این موضوع آگاه کرد؟» فرمود: «آن ملک قبل از اینکه بالا برود، آمد و مرا با خبر کرد.»

حسن بصری و ام سلمه گفته اند: «یک بار که حسنین به حضور پیغمبر اسلام آمدند، جبرئیل به صورت دحیه کلبی در حضور آن حضرت بود. حسنین علیهما

السّلام در اطراف جبرئیل که گمان می کردند دحیه کلبی است، جست و خیز می کردند. جبرئیل دست خود را حرکت داد و این طور وانمود کرد که چیزی در دست دارد. ناگاه دیدند که او یک سیب، یک گلابی و یک انار در دست دارد. جبرئیل آن میوه ها را به حضرت حسنین داد. حسنین در حالی که از شدت خوشحالی چهره شان برق می زد به طرف پیامبر خدا رفتند. رسول خدا آنها را گرفت، بویید و فرمود: «با همین میوه ها نزد مادرتان فاطمه بروید، اگر قبل از آن نزد پدرتان بروید بهتر است.» آنها دستور پیغمبر خدا را اجرا کردند و چیزی از آن میوه ها نخوردند تا اینکه پیامبر خدا نیز نزد آنها رفت و همگی از آن میوه ها خوردند. تا زمان رحلت پیامبر اعظم اسلام، هر چه که آنها از آن میوه ها می خوردند، چیزی از آنها کم نمی شد و همچنان به حالت اول خود باقی بودند.

امام حسین علیه السّلام فرمود: «تا فاطمه اطهر زنده بود، آن میوه ها دچار هیچ گونه تغییر و نقصانی نشدند. زمانی که حضرت زهرا از دنیا رفت، انار گم شد، ولی سیب و گلابی در زمان حیات حضرت امیر باقی ماندند. هنگامی که حضرت امیر را شهید کردند، گلابی نیز مفقود شد، ولی سیب به همان حالت برای امام حسن باقی بود، تا زمانی که آن حضرت را به وسیله زهر کشتند. آنگاه آن سیب همچنان باقی بود، تا آن زمانی که آب را در کربلا به روی من بستند. من هر گاه که تشنه می شدم، آن سیب را می بوییدم و تشنگی ام کاهش می یافت. هنگامی که تشنگی من به نهایت رسید و یقین به فنا کردم، آن سیب را گاز زدم.»

حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام می فرماید: «پدرم یک ساعت قبل از اینکه شهید شود، این مطلب را می فرمود. موقعی که پدرم شهید شد بوی آن سیب از قتلگاه آن حضرت به مشام می رسید. من به جستجوی آن سیب پرداختم، ولی اثری از آن نیافتم. بوی آن سیب بعد از شهادت امام حسین همچنان باقی بود. من قبر مقدس آن حضرت را زیارت کردم و بوی آن سیب از قبر مبارکش استشمام می شد. شیعیانی که به زیارت قبر امام حسین می روند، اگر با اخلاص باشند در موقع سحر بوی آن سیب را احساس خواهند کرد.»

ص: 367

در کتاب امالی، ابوالفتح حفار از ابن عباس و ابو رافع روایت می کند که گفتند: «ما به حضور پیغمبر عالیقدر اسلام مشرف بودیم که جبرئیل علیه السّلام با جام بلوری که قرمز رنگ و پر از مشک و عنبر بود نازل شد. جبرئیل پس از آنکه به رسول اکرم سلام کرد گفت: «خدا تو را سلام می رساند و این هدیه و تحیت را برای تو عطا کرده و فرموده که این تحیت و درود را به حضرت امیر و دو فرزندش بدهی.» وقتی آن جام بلوری به دست پیامبر خدا رسید سه مرتبه «لا اله الا اللَّه» و سه مرتبه هم «اللَّه اکبر» گفت. آنگاه با زبانی فصیح گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ طه ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی»(1)، {ما قرآن را برای تو نفرستادیم که دچار مشقت شوی.} پیغمبر اکرم پس از اینکه جام را بویید، آن را به حضرت امیر عطا کرد. هنگامی که جام به دست علی علیه السّلام رسید گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ.»(2)، {جز این نیست که خدا و رسول فرمانفرمای شما هستند.} حضرت امیر پس از بوییدن جام، آن را به دست امام حسن داد. وقتی جام به دست امام حسن رسید گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ»(3)،

{از چه موضوعی جویا می شوند، از خبر بزرگ و مهم؟} امام حسن جام را بویید و آن را به امام حسین داد. وقتی جام به دست امام حسین رسید گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. قلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی»(4)، { بگو من غیر از دوست داشتن فرزندانم چیزی از شما نمی خواهم.} سپس آن جام به دست حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله بازگشت و در دست مبارک آن حضرت گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»(5)، {خدا صاحب نور آسمان ها و زمین است.} راوی می گوید: «من متوجه نشدم که آیا آن جام پس از این اتفاق به آسمان بالا رفت یا به زمین فرو رفت.»

1- . طه / 1 - 2
2- . مائده / 58
3- . نباء / 1 - 2
4- . شورا / 23
5- . نور / 35

53. مناقب: نیز از کتاب معالم نقل می کند که ملکی به شکل پرنده ای روی دست پیامبر معظم اسلام نشست و بر آن حضرت به پیغمبری سلام داد، سپس روی دست حضرت امیر نشست و بر آن بزرگوار به وصی بودن سلام داد و آنگاه روی دست حضرت حسنین نشست و بر آنها به خلیفه بودن سلام داد. پیغمبر خدا به آن پرنده فرمود: «پس چرا روی دست فلانی ننشستی؟» گفت: «من روی زمینی که خدا را در آنجا معصیت کرده باشند نخواهم نشست، حال چگونه روی دستی که خدا را معصیت کرده بنشینم؟»

در کتاب اربعین، مؤذن و گروه دیگری از اهل تسنن از ابن عمر نقل می کنند که گفت: «حضرت حسنین دو تعویذ داشتند که محتوی آنها از کرک پر جبرئیل بود.» در حدیث دیگری می گوید: «محتوی آنها از پر جبرئیل بود.»

ام عثمان کنیز حضرت امیر می گوید: «آل محمّد صلی اللّه علیهم اجمعین سجاده ای داشتند که غیر از جبرئیل کسی روی آن نمی نشست. هنگامی که جبرئیل از روی آن بر می خاست، از پرهایش روی آن سجاده می ریخت و فاطمه اطهر آنها را جمع می کرد و در میان تعویذ، یعنی حرز حضرت حسنین می گذاشت.»

حضرت امام جعفر صادق و ابن عباس و ابوذر روایت کرده اند که حضرت حسنین در حضور پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله کشتی می گرفتند. پیامبر خدا فرمود: «ای حسن! شتاب کن و حسین را بگیر!» حضرت زهرای اطهر گفت: «یا رسول اللّه! آیا پسر بزرگ تر را بر پسر کوچک تر مسلط می کنی؟» پیغمبر اکرم فرمود: «این جبرئیل است که می گوید: «یا حسین! حسن را بگیر!»

54. مناقب: درباره علو مقام حضرت حسنین علیهما السّلام در ذیل آیه «وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ»، {سوگند به [کوه] تین و زیتون} از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: معنی «وَ طُورِ سِینِینَ»، {و طور سینا} امام حسن و امام حسین است. معنی«وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ»، {و این شهر امن [و امان]} حضرت علی بن ابی طالب است. معنی«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ»، {[که] براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم} پیغمبر معظم اسلام است. معنی«ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِینَ»، {سپس او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم}اولی است که بغض

حضرت امیر را در دل داشت. معنی «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»، {مگر کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند} حضرت علی بن ابی طالب است. معنی «فَما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ»(1)، {پس چه چیز، تو را بعد [از این] به تکذیب جزا وامی دارد؟ }ولایت حضرت امیر است.»

مسلمانان اجتماع کردند بر اینکه حسن و حسین علیهما السّلام دو امام هستند بایستند یا بنشینند و باز بر این اجتماع دارند که: پیامبر فرمود: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند و ابن عمر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این دو پسرم سرور جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از این دو است.

در کتاب حلیه الاولیاء از حذیفه روایت می کند که پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله به وی فرمود: «این ملکی که نزد من آمد تاکنون به زمین نیامده بود. این ملک از خدا اجازه گرفت که بر من سلام کند و به من بشارت دهد که حسن و حسین دو بزرگ جوانان اهل بهشتند و فاطمه اطهر، بزرگ زنان بهشت است.»

از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام راجع به این قول پیامبر خدا که فرموده: «حسن و حسین دو بزرگ جوانان اهل بهشت هستند» پرسیدند، فرمود: «به خدا قسم که آنها دو بزرگ جوانان اهل بهشت از اولین و آخرین هستند.»

مشهور است که پیامبر خدا فرمود: «کلیه اهل بهشت جوان هستند.»

پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله به خاطر کثرت فضیلت و محبتی که به حضرت حسنین داشت، نافله های مغرب را چهار رکعت قرار داد، زیرا برای ولادت هر کدام دو رکعت قرار داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین دو گوشوار عرش الهی اند و در روایتی آمده که آویزان نیستند و اینکه بهشت گفته است: ای پروردگار ضعیفان و فقیران را در من جای دادی و خدای متعال فرمود: «آیا خوشنود نمی شوی که پایه هایت را با حسن و حسین زینت دهم؟» در این حال بهشت چون عروس خرامید.

1- . تين / 2 - 7

و در خبر دیگری از پیامبر آمده است که: چون روز قیامت شود، عرش خدا با هر زینتی تزیین شود. آنگاه دو منبر از نور بیاورند که صد میل بلندی آن است یکی سمت راست عرش و دوّمی سمت چپ عرش گذاشته شود. آنگاه حسن و حسین را بیاورند و خداوند تبارک و تعالی عرش خود را با این دو زینت کند، آن گونه که گوشواره ها زن را زینت می دهند.

و در روایت ابو لهیعه بصری است که گوید: بهشت را خدا خواست که یکی از پایه هایش را زینت کند. خداوند متعال به بهشت وحی کرد که من تو را با حسن و حسین زینت داده ام. پس بهشت سرورش به آن فزونی یافت.

در کتاب سؤدد آمده که: حضرت زهرا سلام الله علیها دو پسرش را نزد رسول خدا برد و گفت: «ای رسول خدا! به این دو پسرم هدیه ای بده.» و در روایتی آمده که «این دو پسر تو اند، چیزی به ارث به آنان بده.» حضرت فرمود: «اما حسن، برای او باشد هیبت من و سروری و سالاری ام و امّا حسین، پس برای او جرأت و سخاوتم.»

و در کتاب دیگری آمده که: فاطمه گفت: «ای رسول خدا! خشنود شدم» و روی همین جهت حسن حلیم و با هیبت و حسین شجاع و با سخاوت بود.

در کتاب ارشاد و گروه متعددی از اهل تسنن روایت کرده اند که امام حسین علیه السّلام از سینه تا سر و امام حسن از سینه تا پا به پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله شباهت داشتند.

در کتاب محاضرات راغب از بریده روایت می کند که گفت: «پیامبر خدا را بر فراز منبر دیدم که گاهی رو به مردم و گاهی رو به حسن می کرد و می فرمود: «خدا به وسیله این پسرم حسن، بین دو گروه از مسلمین صلح و اصلاح برقرار می کند.

بخاری و موصلی و ابوالسعادات و سمعانی روایت کرده اند که: اسماعیل بن خالد به ابی صحیفه گفت: «دیده ای رسول خدا را؟» گفت: «آری، و امام حسن شبیه اوست.»

ابو هریره گوید: حسین بن علی علیه السّلام در حالی که عمامه بر سر داشت وارد شد. گمان کردم که رسول خدا برانگیخته شده است.

ص: 371

غزالی و مکّی در احیاء و قوت القلوب گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السّلام فرمود: «تو به خَلق و خوی من شبیه هستی.»

55. مناقب: درباره محبت رسول با عظمت اسلام نسبت به حسنین، از پدر عبداللّٰه بن شیبه روایت می کند که گفت: یک بار پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله برای نماز آماده شد و امام حسن با آن حضرت بود. رسول خدا امام حسن را کنار خود جای داد و به نماز ایستاد. سجده پیامبر خدا طولانی شد و وقتی من در میان مردم سرم را بلند کردم، دیدم امام حسن روی کتف پیغمبر اعظم قرار دارد. هنگامی که پیامبر اکرم نماز را سلام داد، مردم گفتند: «یا رسول اللّٰه ! در این نماز سجده ای بجای آوردی که هیچ وقت بجای نیاورده بودی، گویا وحی به شما نازل شده بود !» فرمود: «وحی به من نازل نشده بود، ولی چون این پسرم روی کتف من رفته بود، دوست نداشتم وی را به تعجیل پایین بیاورم، تا اینکه خودش فرود آمد.»

در روایت عبدالله بن شدّاد است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این پسرم بر دوش من سوار شده بود من خوش نداشتم که او را به شتاب بیندازم تا آنکه آنچه می خواهد انجام دهد.»

در کتاب حلیه الاولیاء از ابوبکره روایت می کند که گفت: «ما با پیغمبر خدا مشغول نماز بودیم. امام حسن که هنوز کودک بود، می آمد و بر پشت یا گردن مقدس پیامبر اکرم سوار می شد و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آهسته امام حسن را بلند می کرد. وقتی نماز تمام شد گفتند: «یا رسول اللّٰه ! تو با این کودک عملی انجام دادی که تاکنون با هیچ کس انجام نداده بودی !» فرمود: «این کودک گل من است.»

در همین کتاب براء بن عازب گوید: دیدم رسول خدا حسن را بر دوشش گذاشته است. پس فرمود: «هر کس مرا دوست دارد حسن را دوست بدارد.»

و در سنن ابن ماجه و فضائل احمد آمده نافع از ابن جبیر از ابوهریره روایت کرده که پیامبر فرمود: «خدایا ! من او را دوست دارم، تو هم او را دوست بدار و هر کس او را دوست دارد.» او گوید: «پیامبر او را به سینه چسباند.»

در کتاب مسند، احمد از ابو هریره روایت می کند که گفت: یک بار امام حسن در حالی که گردنبند قرنفلی در گردن داشت نزد پیغمبر خدا آمد. آن حضرت امام حسن را در بر گرفت و سه مرتبه فرمود: «بار خدایا ! من این حسن را به همراه هر کس که وی را دوست داشته، باشد دوست دارم.»

عبدالرحمن بن ابی لیلی گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم حسن آمد. پیامبر خدا به او پرداخت، پیراهن او را باز کرد و جلوی او را بوسید.

توضیح: «سخاب» با کسره گردنبندی است که از چند گیاه گرفته می شود و مروارید و جواهر در آن نیست. و گفته شده رشته ای است که دانه هایی درآن است و بچه ها و دخترها به گردن می اندازند. و «زبیبه» تصغیر «زُبّ» با ضمّه است، به معنای آلت.

56. مناقب: از ابو قتاده نقل می کند که گفت: «پیامبرعالیقدر اسلام در حالی که مشغول نماز بود، امام حسن را می بوسید.»

ابو سعید خدری می گوید: یک بار امام حسن در حالی که رسول خدا مشغول نماز بود نزد او آمد. امام حسن بر گردن مقدس حضرت رسول خدا که نشسته بود، سوار شد. پیغمبر اکرم همان طور که دست های امام حسن را گرفته بود، برخاست تا اینکه به رکوع رفت.

ابوهریره گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله حسن را می بوسید. افرع بن حابس گفت: «من ده فرزند دارم یکی را نبوسیده ام.» حضرت فرمود: «هر کس که ترحّم نکند به او ترحّم نمی شود.»

در کتاب مسند، عشره و گروه دیگری از اهل تسنن از عمیر بن اسحاق روایت کرده اند که گفت: ابو هریره را در راه دیدم که به امام حسن گفت: «آن موضع از بدنت را که پیغمبر خدا بوسیده به من نشان بده!» امام حسن ناف خود را نشان داد و ابو هریره ناف آن حضرت را بوسید.

سلمان فارسی می گوید: «امام حسین علیه السّلام در دامن پیغمبر اعظم اسلام نشسته بود. رسول خدا امام حسین را بوسید و به وی می فرمود: «تو شخصی بزرگ و پسر شخصی بزرگ و پدر افرادی بزرگی؛ تو امام و پسر امام و پدر امامانی؛

تو حجت خدا و پسر حجت خدا و پدر نه نفر از حجت های خدایی که از صلب تو به وجود می آیند و نفر نهم آنان، قائم آنها خواهد بود.»

ابن عمر می گوید: یک روز که پیامبر اکرم بر فراز منبر مشغول سخنرانی بود، امام حسین خارج شد. در راه دامن لباس آن حضرت به پای مبارکش پیچید، به زمین خورد و به گریه افتاد. پیغمبر اکرم از منبر فرود آمد، امام حسین را در آغوش گرفت و فرمود: «خدا شیطان را بکشد! حقا که فرزند وسیله امتحان است. قسم به حق آن خدایی که جان من در دست قدرت او است، من متوجه نشدم که از منبر فرود آمدم.»

ابو سعادات در کتاب فضائل عشره، از یزید بن ابی زیاد نقل می کند که گفت: «پیامبر اعظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلم از خانه عایشه خارج شد و از مقابل خانه فاطمه اطهر عبور می کرد که شنید امام حسین گریه می کند. پیامبر خدا به حضرت زهرا فرمود: «مگر نمی دانی که گریه حسین مرا ناراحت می کند!»

ابن ماجه در کتاب سنن و زمخشری در کتاب فائق روایت می کنند که پیغمبر معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله، امام حسین را دید که در کوچه با کودکان بازی می کند. پیامبر اکرم جلو رفت و یکی از دست های خود را گشود که امام حسین را بگیرد، ولی امام حسین از این طرف به آن طرف می گریخت و رسول خدا همراه با حسین علیه السّلام می خندید. سپس پیامبر اعظم امام حسین را گرفت و یکی از دست های خود را زیر چانه مبارک حسین و دست دیگر را روی سر مقدس آن حضرت گذاشت. آنگاه او را بلند کرد و بوسید. سپس فرمود: «من از حسین و حسین از من است. خدا هر کسی را که حسین را دوست داشته باشد، دوست بدارد. حسین یکی از سبط ها است.»

توضیح: «استقبل» یعنی جلو رفت و «أقنعه» یعنی بلند کرد او را. جزری گوید: در حدیث آمده که: یکی از دو دستش را در «فاس» سرش گذاشت. فاس یعنی عقب سر که نزدیک سر است می باشد.

ص: 374

57. مناقب: مغیره بن عبداللَّه گفت که حسین علیه السّلام در حال عبور بود. ابو ظبیان که خدا او را زشت کند، گفت که پیغمبر خدا پاهای حسین را باز می کرد و زبیبه وی را می بوسید.

نیز در کتاب مناقب از عبدالرحمن ابی لیلا نقل می کند که گفت: ما نزد پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلم نشسته بودیم که امام حسین علیه السّلام آمد و از پشت و سینه مقدس حضرت رسول بالا رفت. ناگاه او روی بدن مبارک حضرت رسول ادرار کرد. پیغمبر خدا فرمود: «کاری با او نداشته باشید.»

ابو عبیده در کتاب غریب الحدیث می نویسد: رسول معظم اسلام فرمود: «بول فرزند مرا قطع نکنید». آنگاه آب خواست و بر موضعی که حسین بول کرده بود ریخت.

در کتاب سنن ابو داود می نویسد: امام حسین علیه السّلام به لباس پیامبر مکرم اسلام ادرار کرد. لبانه به آن حضرت گفت: «لباس خود را بده تا آب بکشم.» فرمود: «لباسی را باید آب کشید که با بول دختر نجس شده باشد. ولی موضع ادرار پسر را فقط باید آب بپاشند.»

در احادیث لیث بن سعد می نویسد: یک روز پیامبر اعظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله با گروهی مشغول نماز بود. امام حسین که کودکی بیش نبود نیز پهلوی آن حضرت نشسته بود. هر گاه که رسول خدا به سجده می رفت، امام حسین برمی خاست، بر پشت مقدس آن بزرگوار سوار می شد، پاهای خود را حرکت می داد و می گفت: «حل، حل!» وقتی پیغمبر اکرم می خواست سر از سجده بر دارد، امام حسین را می گرفت و پهلوی خود می نشاند. موقعی که رسول خدا به سجده می رفت، امام حسین نیز دوباره بر پشت مبارک آن حضرت سوار می شدو می گفت: «حل حل!» امام حسین این عمل را همچنان انجام داد تا پیامبر خدا از نماز فراغت حاصل کرد.»

شخصی یهودی گفت: «یا محمّد! شما با کودکان عملی انجام می دهید که ما انجام نمی دهیم.» پیغمبر اعظم فرمود: «اگر به خدا و رسول ایمان آورده باشید، باید

به کودکان ترحم کنید.» یهودی گفت: «من به خدا و رسول ایمان می آورم.» وقتی آن یهودی کرامت و عظمت رسول خدا را دید، اسلام آورد.

توضیح: جوهری گوید: «علحلت القوم» یعنی آنان را از جایشان بلند کردم و «صلحلت بالناقه» زمانی است که به شتر بگویی «حُل» با سکون و این هی کردن شتر است و «حَوب» هی کردن شتر است، و به هنگام وصل نه وقف «حلٍ» با تنوین است.

58. مناقب: نیز به نقل از ابو رافع روایت می کند که گفت: من با امام حسین که هنوز کودک بود سنگ بازی می کردم. وقتی سنگ من در میان گودی که هدف بازی بود می افتاد، به امام حسین می گفتم: «اکنون مرا روی دوش خود حمل کن!» وی می فرمود: «آیا تو بر پشتی سوار می شوی که پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم او را حمل می کند؟» موقعی که سنگ آن حضرت در میان گودی می افتاد، من می گفتم: «من تو را به پشت خود سوار نمی کنم، زیرا تو مرا سوار پشت خودت نکردی.» می فرمود: «آیا تو دوست نداری بدنی را که پیغمبر خدا به دوش خود حمل می کند بر پشت خود سوار کنی؟» آنگاه من او را به دوش می گرفتم.

توضیح: جزری گوید: «دحی ای رمی و ألقی» یعنی انداخت و از همین است حدیث ابورافع. «کنت ألاعاب الحسن و الحسین علیهما السلام بالمداحی» یعنی با حسن و حسین علیهما السّلام بازی می کرد، با سنگ هایی مثل گروه نان های کوچک، یک چاله می کندند و این سنگ ها را در آن پرت می کردند. اگر سنگ در چاله قرار می گرفت بر حریف برنده شده بودند و اگر قرار نمی گرفت شکست خورده بودند.

59. مناقب: نیز از حضرت رضا علیه السّلام، از رسول معظم اسلام روایت می کند که فرمود: «کسی که دوست دارد به محبوب ترین اهل زمین نزد اهل آسمان نظر کند، باید به حسین نگاه کند.»

عمرو بن شعیب می گوید: «امام حسین علیه السّلام بر عبداللّه بن عمرو بن عاص عبور کرد. عبداللّه گفت: «کسی که دوست دارد به محبوب ترین اهل زمین نزد اهل آسمان نگاه کند، به این شخص عالم، یعنی امام حسین نظر کند. من از شب های

صفین به بعد با وی حرف نزده ام.» ابو سعید خدری او را نزد امام حسین آورد. امام حسین به وی فرمود: «تو می دانی که من محبوب ترین اهل زمین نزد اهل آسمانم؟ با این حال با من و پدرم در جنگ صفین پیکار می کنی؟ در صورتی که پدرم از من بهتر است.» عبداللّه از آن حضرت معذرت خواست و گفت: «پیغمبر معظم اسلام به من فرموده که از پدرم اطاعت کنم.» امام حسین فرمود: «آیا نشنیده ای که خدا در قرآن می فرماید: «وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما»(1)، {اگر پدر و مادر تو جد و جهد کنند چیزی را که به آن علم نداری برای خدا شریک قرار دهی، اطاعت مکن}؟ همچنین پیغمبر اکرم می فرماید: «اطاعت کردن باید در کار نیکو باشد» و نیز می فرماید: «هیچ مخلوقی نباید در معصیت کردن خالق، اطاعت مخلوق را کند.»

در کتاب مسأله الباهره از حسن بن طاهر هاشمی نقل می کند که گفت: در حدیث آمده است یک روز که حضرت فاطمه اطهر خوابیده بود و امام حسین نظیر کودکان برای مادر خود بی قراری می کرد، جبرئیل نشست و گریه امام حسین را آرام کرد تا حضرت زهرای اطهر از خواب بیدار شد. سپس پیامبر اکرم فاطمه اطهر را از این موضوع آگاه کرد.

طبری از ابن عباس، از پیغمبر معظم اسلام صلی اللّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «من قصری در بهشت دیدم که از درّ سفید بود. رخنه و مفصلی هم در آن دیده نمی شد. از جبرئیل پرسیدم: «ای حبیب من! این قصر از آن کیست؟» گفت: «از آن امام حسین است.» آنگاه من جلوی آن قصر رفتم و چشمم به یک سیب افتاد. وقتی سیب را پاره کردم، دیدم حوریه ای از میان آن خارج شد که انگار مژه های چشمانش نظیر سینه و پر کرکس بود. پرسیدم: «تو از آن چه کسی هستی؟» وی گریه کرد و گفت: «از آن پسرت حسین هستم.»

1- . لقمان / 14

60. مناقب و اعلام الوری: به نقل از جابر، از پیغمبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت می کنند که فرمود: «کسی که از نظر کردن به بزرگ جوانان اهل بهشت مسرور می شود، به حسین بن علی نگاه کند.»

61. مناقب و اعلام الوری: نیز از ابن عباس روایت می کند که گفت: من با پیغمبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله به سمت جایی روان شدم. وقتی مقابل خانه حضرت فاطمه اطهر رسیدیم، آن حضرت سه مرتبه صدا زد، ولی کسی جوابش را نداد. رسول خدا به طرف دیواری رفت و روی آن نشست. من هم پهلوی آن بزرگوار نشستم. در همین حال بودیم که دیدیم حسن بن علی در حالی که صورت مبارکش شسته شده بود و یک تسبیح بر وی آویزان شده بود، از در خانه خارج شد. پیامبر خدا دست های مبارک خود را دراز کرد، امام حسن را به سینه خود چسبانید و فرمود: «امیدوارم که خدا به وسیله وی، بین دو طایفه از مسلمین صلح و سازش برقرار کند.»

62. کشف الغمه: به نقل از ابوبکره روایت می کند که گفت: یک بار رسول خدا را در حالی دیدم که امام حسن را همراه خود داشت. ان حضرت گاهی رو به مردم و گاهی رو به حسن می کرد و می فرمود: «این پسر من بزرگوار است. امید است که خدا به وسیله او، بین دو طایفه بزرگ مسلمین را صلح و سازش دهد.»

در کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری از براء روایت می کنند که گفت: «رسول خدا را دیدم که امام حسن را در آغوش گرفته بود و می فرمود: «بار خدایا ! من این حسن را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.» ابن عبّاس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود. مردی گفت: «ای پسر بر مرکب خوبی سوار شده ای !» رسول خدا فرمود: «و خوب سواری هم هست !»

پیامبر نماز می خواند. حسن که خردسال بود پیش پیامبر در حالت سجده آمد و بر دوش پیامبر و یا گردن پیامبر سوار شد. پیامبر به آرامی و رفق او را بلند می کرد و چون نماز را خواند گفتند: «ای رسول خدا ! تو با این کودک کاری می کنی که با احدی نمی کنی !» حضرت فرمود: «این گل من است و این پسر بزرگ و سرور است

و امید است که خداوند با وی میان دو دسته از مسلمانان صلح و سازش برقرار سازد.»

ترمذی در کتاب صحیح خود، از انس بن مالک روایت می کند که گفت: از پیغمبر خدا پرسیدند که کدامیک از اهل بیت تو نزد تو محبوب ترند؟ فرمود: «حسن و حسین.» آن حضرت به فاطمه می فرمود: «دو فرزندم حسنین را نزد من بیاور.» آنگاه آنها را می بویید و به خود می چسباند.

مسلم و بخاری از ابو هریره روایت می کنند که گفت: من قسمتی از روز را با پیامبر خدا بودم، نه آن حضرت با من سخن می گفت و نه من با آن بزرگوار. تا اینکه وارد بازار بنی قینقاع شد. آنگاه رفت تا به حجره ای رسید و فرمود: «ای کودک! یعنی امام حسن، آیا آنجا! آیا آنجا!» ما گمان کردیم که مادرش او را نگاه داشته تا او را شستشو دهد یا اینکه گردنبند قرنفلی به وی بپوشاند. چندان توقفی نکرد و به سرعت بازگشت و با یکدیگر معانقه کردند. سپس پیغمبر معظم اسلام صلی اللّه علیه و آله فرمود: «پروردگارا! من حسن را به همراه هر کس که وی را دوست داشته باشد، دوست دارم.»

در حدیث دیگری می گوید که فرمود: «بار خدایا! من حسن را دوست دارم، تو نیز حسن را به همراه هر کس که وی را دوست دارد، دوست داشته باش.»

ابو هریره می گوید: پس از این سخنانی که من از رسول خدا درباره امام حسن شنیدم، دیگر هیچ کس نزد من محبوب تر از امام حسن نبود.

توضیح: «أثّم» همزه برای استفهام است و منظور از واژه «لکع» خردسال است. و در کتاب نهایه بر همین معنی حمل کرده است و زمخشری در الفائق گوید: لکع یعنی لئیم و پست و گفته شده به معنی چرکین است. از این گفته که می گویند: «لکع علیه الوسخ»، چرک بر او قرار گرفته است. و «لکث ولکد» یعنی «لصق» (چسبیده) و گفته شده به معنای صغیر است. و از نوح بن جریر سوال شد. گفت: ما صاحبان الاغ هستیم. ما این را بهتر می دانیم لکع همان جهش شیر خوار است و از همین است. حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که حسن را دنبال کرد و فرمود: آیا آنجا لکع آیا آنجا لکع.

63. کشف الغمه: اساقه بن زید گوید: یک شب به در خانه پیامبرصلی الله علیه و آله برای کاری رفتم. حضرت بیرون آمد و چیزی را پیچیده بود و با خود داشت. چون کارم تمام شد به حضرت گفتم: «این چیست که با خود داری؟» حضرت آن را باز کرد. دیدم که حسن و حسین بر روی ران های پیامبرند. حضرت فرمود: «این دو پسران خودم و پسران دخترم هستند. خدایا! من این دو را دوست می دارم تو هم آنان را دوست بدار و دوست بدار هر کس که این را دوست می دارد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند.»

نیز در همان کتاب از عبداللَّه بن عمر روایت می کند که گفت: از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: «حسنین دو نو گل دنیوی من هستند.»

پدر عبدالله بن شدّاد گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از دو نماز مغرب و عشاء در حالی که حسن را به دوش داشت نزد ما آمد. پیامبر جلو رفت و حسن را زمین گذاشت. سپس برای نماز تکبیر گفت و نماز خواند در نماز سجده ای طولانی انجام داد.

عبدالله بن شدّاد گوید: پدرم گفت: من سر از سجده برداشتم دیدم که بچّه بر دوش پیامبر است و پیامبر در حال سجده است. من به سجده ام بازگشتم. چون رسول خدا نماز را به پایان رساند، مردم گفتند: «ای رسول خدا! در این نماز سجده ای طولانی داشتی، تا آنجا که گمان کردیم که حادثه ای اتفاق افتاده و یا وحی ای به شما شده است.» حضرت فرمود: «هیچ یک از اینها نبوده، بلکه پسرم بر دوشم سوار شد و من خوش نداشتم که او را به شتاب اندازم تا آنکه کارش را انجام دهد.»

توضیح: جزری گوید: در حدیث است: «فأقاموا بین ظهرانیهم»، یعنی «أقاموا بینهم علی سبیل الاستظهار و الاستناد الیهم»، در میان آنان ماندند که از آنان کمک بگیرند و به آنان تکیه کنند، و در آن الف و نون مفتوح برای تأکید افزوده شده است و معنای آن این است که یک پشت (و کمک) از آنان در برابر او و یک پشت (و کمک) پشت او است پس از هر دو سو پوشیده شده است.

64. کشف الغمه: نیز به نقل از بریده روایت می کند که گفت: یک بار پیغمبر اعظم اسلام مشغول موعظه بود که حسنین آمدند. آنها که هر دو یک پیراهن قرمزبر تن داشتند، وسط راه به زمین خوردند. رسول خدا فورا از منبر فرود آمد، آنها را برداشت و در مقابل خود جای داد و فرمود: «خدا راست فرموده که در قرآن می فرماید: «أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ.» وقتی چشمم به این دو کودک افتاد که در حین راه رفتن به زمین خوردند، سخن خود را قطع کردم و آنها را برداشتم.»

جنابذی همین روایات را با واژه هایی نزدیک به این متن و کوتاه تر آورده است.

ابوصحیفه گوید: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را و حسن بن علی به ایشان شباهت داشت.

انس گوید: کسی از حسن بن علی به رسول خدا شبیه تر نبود.

علی علیه السّلام فرمود: «حسن بن علی شباهتش به رسول خدا از سینه تا سر بیشتر بود و حسین در اعضای پایین تر از آن شباهتش بیشتر بود.»

عقبه بن حارث گوید: ابوبکر نماز عصر را خواند. سپس بیرون آمد و همراه با علی علیه السّلام می رفت. دید که حسن در میان بچّه ها بازی می کند. ابوبکر او را بر دوشش سوار کرد و گفت:

به پدرم سوگند که به پیامبر شباهت دارد

و شبیه علی نیست!

و علی علیه السّلام می خندید.

جنابذی این روایت را آورده و گوید:

به پدرم سوگند شبه پیامبر است

و به علی شبیه نیست.

وگوید: «و علی تبسّم می کرد.»

اسماعیل بن ابی خالد گوید: از ابو صحیفه پرسیدم: «آیا رسول خدا را دیده ای؟» گفت: «آری، و حسن بن علی به او شباهت داشت.»

از ابو هریره روایت شده که گفت: من امام حسن را که می دیدم چشمانم اشکبار می شد. علت به گریه افتادنم این بود که یک روز پیامبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله وارد مسجد شد، دست مرا گرفت، بر من تکیه کرد و به راه افتادیم تا وارد بازار بنی قینقاع شدیم. در این مدت آن حضرت هیچ با من سخن نگفت. تا اینکه آن حضرت بازگشت و من هم بازگشتم. سپس آن حضرت در میان مسجد نشست و به من فرمود: «کودک را صدا بزن!» امام حسن آمد، در کنار پیغمبر عالیقدر اسلام نشست و دست خود را در میان محاسن شریف رسول خدا می کرد. پیامبر اکرم هم در حالی که دهان امام حسن را باز می کرد و دهان خود را بر دهان آن بزرگوار می گذاشت، سه مرتبه فرمود: «پروردگارا! من این حسن را به همراه هر کس که وی را دوست داشته باشد، دوست دارم.»

در مناقب از ابوهریره مشابه همین روایت را نقل کرده است.

65. کشف الغمه: همچنین به نقل از عبدالرحمن بن عوف روایت می کند که گفت: پیغمبر اعظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله به من فرمود: «می خواهی تعویذی رابه تو تعلیم دهم که حضرت ابراهیم آن را برای فرزندانش اسماعیل و اسحاق می خواند و من هم آن را برای حسنین می خوانم؟» آن تعویذ این است: «کفی بسمع اللّٰه و اعیا لمن دعا و لا مرمی وراء امر اللّٰه لرام رمی.» (خداوند هرکس را بخواند می شنود و این کفایت می کند و ورای امر الهی کسی نمی تواند تیری بیندازد.)

از پدر اسحاق بن سلیمان هاشمی روایت شده که گفت: «ما نزد هارون الرشید بودیم که سخن حضرت علی بن ابی طالب به میان آمد. هارون گفت: مردم عوام گمان می کنند که من بغض علی و فرزندانش حسن و حسین را به دل دارم. نه، به خدا قسم این طور نیست که گمان می کنند! بلکه فرزندان آنان در هر کوه و دشتی خون حسین را از ما مطالبه کردند، تا اینکه ما قاتلین او را کشتیم. سپس مقام خلافت به ما رسید. ما با ایشان معاشرت کردیم و آنان به ما حسادت ورزیدند، بر ما خروج کردند و باعث شدند که قطع رابطه به آنان بر ما حلال شود.

به خدا قسم که مهدی خلیفه، از منصور خلیفه، از محمّد بن عبداللّٰه بن عباس برای من نقل کرد یک روز که ما به حضور پیغمبر اعظم اسلام مشرف بودیم، دیدیم

فاطمه اطهر با چشم هایی اشکبار وارد شد. پیامبر خدا به او فرمود: «برای چه گریه می کنی؟» گفت: «حسن و حسین از خانه خارج شده اند و نمی دانم کجا رفته اند.» رسول خدا فرمود: «پدرت به فدایت باد! گریان مباش، زیرا آن خدایی که آنها را آفریده، نسبت به آنان مهربان تر است.» سپس فرمود: «پروردگارا! اگر حسنین در بیابانند آنها را حفظ کن و اگر در دریایند، آنها را سالم نگه بدار!» در این بین جبرئیل نازل شد و گفت: «یا احمد! مغموم و محزون مباش! آنها در دنیا و آخرت با فضیلت خواهند بود و پدرشان از ایشان بهتر است. حسنین در حظیره بنی نجار به خواب رفته اند. خدا یک ملک را موکل آنها قرار داده که از آنها محافظت کند.»

ابن عباس می گوید: «پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله برخاست و ما هم با آن حضرت برخاستیم و به طرف حظیره بنی نجار رفتیم. در آنجا دیدیم که امام حسن دست در گردن حسین انداخته و آن ملک، هر کدام از آنها را با یکی از بال های خود پوشانده بود. پیغمبر اکرم امام حسن را برداشت و آن ملک هم امام حسین را برداشت و مردم می دیدند که رسول خدا آنها را حمل می کرد. ابوبکر و ابو ایوب انصاری گفتند: «یا رسول اللّه! اجازه بده تا ما یکی از این دو کودک را بیاوریم.» فرمود: ایشان را واگذارید که در دنیا و آخرت فاضل هستند و پدرشان از ایشان بهتر است.»

سپس پیامبر اعظم صلی اللّه علیه و آله فرمود: «من امروز آنها را آن طور گرامی می دارم که خدا گرامی داشته است.» آنگاه مشغول سخنرانی شد و فرمود: «ایها الناس! آیا می خواهید شما را از افرادی که از لحاظ جد و جده بهترین مردم هستند آگاه کنم؟ گفتند آری یا رسول اللّه! فرمود: «حسن و حسین که جدشان رسول خدا و جده ایشان خدیجه بنت خویلد است. ایها الناس! آیا می خواهید شما را از افرادی که از لحاظ پدر و مادر از همه مردم بهترند مطلع کنم؟» گفتند آری یا رسول اللّه! فرمود: «حسن و حسین که پدرشان علی بن ابی طالب و مادرشان فاطمه دختر حضرت محمّد است. ایها الناس! آیا می خواهید شما را از اشخاصی که از نظر عمو و عمه بهترین مردم هستندبا خبر کنم؟» گفتند آری یا رسول اللّه! فرمود: «حسن و حسین که عموی ایشان جعفر بن ابی طالب و عمه آنان ام هانی دختر ابو طالب

است. ایها الناس! آیا می خواهید شما را از افرادی که از لحاظ دایی و خاله از همه مردم بهترند آگاه کنم؟» گفتند آری یا رسول اللَّه! فرمود: «حسن و حسین که دایی آنها قاسم پسر پیغمبر خدا و خاله آنان زینب دختر رسول خدا است. آگاه باشید که پدر، مادر، جد، جده، دایی، خاله، عمو، عمه، خود حسنین، کسی که آنها را دوست داشته باشد و کسی که دوست دوست آنها را دوست داشته باشد، در بهشت خواهند بود.»

از احمد بن محمّد بن ایوب مغیری روایت شده که گفت: «رنگ مبارک امام حسن علیه السّلام سرخ و سفید بود و چشم های مبارکش گشاده و مشکی، گونه های صورتش هموار، ریش مبارکش انبوه، گردن مبارکش گویا نقره صیقل یافته، سر استخوان هایش درشت، میان دوش گشاده، میانه بالا، از همه مردم خوشروتر، با موهایی مجعد و پیچیده و بدنی در نهایت لطافت که با رنگ سیاه خضاب می کرد.»

از ابن عباس، از پیامبر اسلام روایت شده که فرمود: «شبی که مرا به معراج بردند، دیدم بر در بهشت نوشته شده: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی حبیب اللَّه، الحسن و الحسین صفوه اللَّه، فاطمه امه اللَّه.» لعنت خدا بر افرادی که بغض ایشان را داشته باشند!»

عمر بن خطاب می گوید: از پیغمبر اکرم اسلام شنیدم که می فرمود: «فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السّلام در حظیره القدس، در قبه سفیدی هستند که سقف آن عرش خدای مهربان است.» عمر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این دو پسرم سرور جوانان اهل بهشتند و پدرشان از این بهتر است.» ابن عبّاس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند. هر کس این دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.»

جابر از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: «بهشت مشتاق چهار نفر از اهل بیت من است که خدا آنها را دوست دارد و به من هم دستور داده که آنها را دوست داشته باشم: علی بن ابی طالب؛ حسن؛ حسین؛ و همان مهدی که حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام پشت سر او نماز خواهد خواند.»

از عقبه بن عامر، از پیامبر معظم اسلام روایت شده که فرمود: «بهشت به خدای سبحان گفت: «پروردگارا ! آیا نه چنین است که به من وعده دادی یکی از ارکان خود را در میان من ساکن گردانی؟» خطاب آمد که آیا راضی نیستی که من تو را به وسیله حسن و حسین زینت کنم؟ بهشت پس از شنیدن این مژده خرامیدن آن گونه که عروس می خرامد.»

جابر می گوید: روزی به حضور پیغمبر خدا مشرف شدم. دیدم که آن حضرت با دست و پای خود راه می رود و حضرت حسنین بر پشت مقدس آن بزرگوار سوار بودند. رسول اعظم می فرمود: «شتر شما خوب شتری است و شما هم خوب سوارانی هستید !»

لفتوانی روایت کرده که یک بار پیغمبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله امام حسن را صدا زد. امام حسن در حالی که یک گردنبند قرنفلی در گردن داشت آمد. من گمان کردم که مادرش وی را نگاهداشته تا او را لباس بپوشاند. پیامبر خدا آغوش گشود و امام حسن هم بغل باز کرد. آنگاه رسول خدا حسن را در بغل گرفت و سه مرتبه فرمود: «بار خدایا ! من این حسن را دوست دارم، تو نیز این حسن را به همراه هر کس که وی را دوست داشته باشد، دوست بدار.»

ابوهریره گوید: حسن بن علی علیه السّلام فرمود: «سلام بر شما !» ابوهریره هم جواب امام را داد و گفت: به پدرم سوگند دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می خواند حسن آمد و بر دوش پیامبر سوار شد در حالی که پیامبر به سجده رفته بود پس از آن حسین آمد و این دو را از پشت پیامبر گرفتم (و مطلبی را در اینجا ذکر کرده که از ابی لیلی ساقط شده) و بر سرشان دست کشید و فرمود: «هر کس مرا دوست بدارد باید این دو را دوست بدارد» (سه بار این را فرمود).

ابو هریره گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هرکس حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هرکس این دو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»

روایت شده که عباس به عیادت پیغمبر خدا که مریض بود رفت و آن حضرت را بلند کرد و روی تخت نشاند. پیامبر خدا به وی فرمود: «ای عمو! خدا مقام تو را بالا ببرد!» عباس گفت: «این علی علیه السّلام است که از شما اجازه ورود می خواهد.» فرمود که وارد شود. حضرت امیر با حسنین داخل شدند. عباس گفت: «یا رسول اللّه! این فرزندان تو هستند.» فرمود: «آنها فرزندان تو نیز هستند. آیا آنها را دوست می داری؟» گفت آری. فرمود: «خدا تو را دوست بدارد، همان طور که تو آنها را دوست می داری.»

از ابو هریره روایت شده که گفت: «مقداری خرما به عنوان صدقه برای پیغمبر عالیقدر اسلام آوردند و آن بزرگوار خرماها را بین فقرا تقسیم کرد. هنگامی که حضرت رسول از تقسیم کردن خرماها فراغت حاصل کرد، امام حسن را برداشت و دید که یک خرما در دهان آن بزرگوار است که آن را می جود و آب دهانش فرو می ریزد. پیغمبر خدا سر مبارکش را بلند کرد و به امام حسن نگاه کرد. بعد آن خرما را از دهانش خارج کرد و فرمود: «ای پسرک عزیزم! مگر نمی دانی که آل محمّد صلی اللّه علیهم اجمعین صدقه نمی خورند.»

ابو عمیره روایت کرده است که مردی یک طبق خرما برای پیغمبر عظیم الشأن اسلام آورد. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از وی پرسید: «این خرما هدیه است یا صدقه؟» گفت صدقه است. پیامبر اکرم آن خرما را به مردم داد. امام حسن که در کنار آن حضرت میان خاک ها بازی می کرد، یک خرما برداشت و در دهان خود گذاشت. وقتی رسول اکرم متوجه امام حسن شد، انگشت خود را در دهان امام حسن کرد، خرما را از دهان وی بیرون آورد و آن را دور انداخت و فرمود: «ما آل محمّد صدقه نمی خوریم.»

لفتوانی گوید: طبرانی برای ابوعمره سعدی در معجمش جز این تک حدیث را نیاورده است و در روایت دیگر است که: «ما آل محمّد صدقه نمی خوریم.» و معروف گوید: برایم روایت کرد که حضرت انگشت خود را وارد می کرد تا آن خرما را بیرون آورد و این گونه اشاره می داد که گویا به او می پیچید و خوش نداشت که او را آزار دهد.

ص: 386

اسامه بن زید گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله حسن را بر روی رانش می نشاند و حسین را بر ران دیگر و می فرمود: «خدایا! این دو را رحم کن، چرا که من این دو را رحم می کنم.» و بخاری در ادب همین روایت را آورده است که ابوبکر گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز منبر بود و حسن کنارش بود و یک نگاه به حسن و یک نگاه به مردم داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این پسرم بزرگ است وامید است که خداوند به واسطه میان دو دسته از مسلمانان صلح و سازش برقرار کند.»

از زید بن ارقم روایت شده که گفت: «پیغمبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام فرمود: «من با هر کسی که شما موافق او باشید موافقم و با هر کسی که بجنگید، می جنگم.»

احمد بن حنبل می گوید: «پیغمبر اعظم اسلام به حضرت حسنین رو کرد و فرمود: «هر کسی این دو پسر را با پدر و مادرشان دوست داشته باشد، در بهشت هم درجه من خواهد بود.»

در کتاب فردوس از عایشه از پیامبر معظم اسلام روایت می کند که فرمود: «فردوس از خدا تقاضا کرد و گفت: «پروردگارا! مرا زینت کن، زیرا ساکنین من پرهیزکاران و نیکوکارانند.» خدای علیم به وی وحی کرد: «آیا تو را به وسیله حسن و حسین زینت نکرده ام؟»

66. بشاره المصطفی: به نقل از یعلی بن مره روایت می کند که گفت: ما به همراه رسول خدا برای رفتن به جایی که غذا دعوت داشتیم خارج شدیم. بین راه امام حسن را دیدیم که مشغول بازی بود. پیامبر اکرم با شتاب از ما جلوتر رفت، دست های خود را به طرف امام حسن باز کرد و در حالی که از این طرف به آن طرف می رفت، کوشید امام حسن را بگیرد تا اینکه او را گرفت. آنگاه یکی از دست های خود را زیر چانه مبارک امام حسن و دست دیگرش را روی سر مبارکش گذاشت و پس از اینکه او را در آغوش کشید و بوسید، فرمود: «حسن از من است و من از حسن. خدا دوست بدارد کسی را که حسن را دوست دارد. حسن و حسین دو سبط از اسباط هستند.»

67. کافی: به نقل از حضرت امیر روایت می کند که فرمود: یک بار پیغمبر اعظم اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم این تعویذ و دعا را برای حضرت حسنین خواند: «اعیذ کما بکلمات اللّه التامه، و اسمائه الحسنی، کلها عامه، من السامه و الهامه، و من شر کل عین لامه و من شر کل حاسِدٍ إِذا حَسَدَ.» (شما دو نفر را به کلمات تامّه خدا و نام های نیکوی او همه به طور عام تعویذ می کنم پناه می دهم از هر حیوان زهردار آزار دهنده و از هر چشمی که آسیب بد می زند و از هر حسد ورزی که حسد می ورزد.) سپس حضرت رسول رو به ما کرد و فرمود: «حضرت ابراهیم هم برای اسماعیل و اسحاق همین طور تعویذ و دعا را می خواند.»

68. کافی: نیز از امام جعفر صادق، از پیغمبر اکرم روایت می کند که فرمود: «فرزند صالح گلی است که خدای مهربان در میان مردم تقسیم کرده است. گل دنیوی من حسن و حسین است که من آنها را به نام دو سبط بنی اسرائیل که شبر و شبیر بودند نامیدم.»

69. تهذیب: به نقل از امام جعفر صادق روایت می کند: پیغمبر اسلام مشغول نماز بود و امام حسین هم کنار آن حضرت قرار داشت. وقتی پیامبر خدا تکبیر گفت، امام حسین نتوانست تکبیر بگوید. رسول خدا همچنان تا هفت بار تکبیر را تکرار کرد تا حسین آن را یاد بگیرد. عاقبت امام حسین در مرتبه هفتم توانست تکبیر بگوید. حضرت صادق فرمود: «به همین دلیل است که سنت شد در نماز هفت تکبیر گفته شود.»

70. تفسیر فرات بن ابراهیم: درباره تفسیر این آیه که می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ»(1)، {ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند.} از ابن عباس نقل می کند که گفت: منظور از «کفلین» حسن و حسین و منظور از «وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ»، حضرت علی بن ابی طالب است.»

1- . حدید / 28

71. تفسیر فرات بن ابراهیم: همچنین از امام محمّد باقر علیه السّلام راجع به جمله «یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» روایت می کند که فرمود: «منظور امام حسن و امام حسین است. کسی که در دنیا از شیعیان ما باشد، خدا او را گرامی خواهد داشت و اگر در دنیا دچار مصیبتی شود، چندان ضرری نخواهد کرد. ولو اینکه جز بر خوردن گیاه، توانایی نداشته باشد.»

مؤلف: برخی از مناقب امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و نصوصی که بر امامت این دو دلالت داشت، در باب «اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله به مظلومیّت اهل بیت علیهم السّلام» گذشت و برخی از نصوص، در ابواب آینده خواهد آمد.

72. در بعضی از کتب مناقب از ابن عباس نقل شده که گفت: یک روز در حضور پیغمبر اعظم اسلام مشرف بودم. علی و فاطمه و حسن و حسین هم نزد آن حضرت بودند. ناگاه جبرئیل در حالی نازل شد که یک سیب همراه داشت. جبرئیل آن سیب را به رسول خدا داد. پیغمبر اکرم سیب را گرفت و به حضرت امیر داد. علی علیه السّلام آن را گرفت، بوسید و به پیغمبر خدا باز گردانید. رسول اکرم آن را گرفت و به امام حسن داد. امام حسن سیب را گرفت و پس از اینکه آن را بوسید به پیامبر اکرم رد کرد. رسول خدا آن را گرفت و به امام حسین عطا کرد. امام حسین آن را گرفت و بوسید و به حضرت رسول تقدیم کرد. حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله آن را گرفت و به فاطمه اطهر داد. حضرت زهرا پس از اینکه آن را بوسید به رسول اعظم اسلام بازگرداند. پیغمبر خدا برای چهارمین بار آن را گرفت و به علی بن ابی طالب عطا کرد. وقتی حضرت امیر آن را گرفت و خواست به پیامبر خدا باز گرداند، از میان انگشتانش افتاد و دو نیم شد. آنگاه نوری از میان آن سیب ساطع گردید که به آسمان رسید. ناگاه دیدند این دو سطر با نور بر آن نوشته شده است: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. این تحیت و درودی است از طرف خدا برای محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن و حسین که دو سبط پیغمبرند و فردای قیامت برای افرادی که دوست فاطمه باشند، امانی خواهند بود از آتش جهنم.»

ابن شاذان از سلمان فارسی روایت کرده که گفت: یک روز به حضور پیامبر خدا مشرف شدم و سلام کردم. آنگاه نزد فاطمه زهرا رفتم. فاطمه اطهر به من فرمود: «این صدای حسن و حسین است که گریه می کنند. دست آنها را بگیر و نزد جدشان ببر.» من هم دست آنان را گرفتم و به حضور پیامبر خدا بردم. رسول خدا از آنها پرسید: مگر شما را چه شده؟» گفتند: «یا رسول اللّٰه! ما غذا می خواهیم.» پیغمبر اعظم سه مرتبه فرمود: «بار خدایا! آنها را از غذا سیر کن.» ناگاه چشمم به دست رسول اکرم افتاد که یک گلابی در آن دیده می شد. گلابی به قله، یعنی کوزه کوچک هجری شباهت داشت و از لحاظ سفیدی، از برف سفیدتر و از نظر شیرینی، از عسل شیرین تر و از کره نرم تر بود. حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله آن گلابی را دو نیم کرد، یک نیمه آن را به امام حسن و نیمه دیگرش را به امام حسین عطا کرد. من به آن دو نیمه گلابی نظر می کردم و خیلی دلم می خواست که از آنها بخورم. ولی پیغمبر عالی مقام اسلام فرمود: «ای سلمان! این غذای بهشتی است. کسی تا از حساب فراغت حاصل نکند نمی تواند از آن بخورد.»

نیز از سلمان روایت می کند که گفت: روز بلند شده بود. ما در اطراف پیغمبر بزرگوار اسلام بودیم که ام ایمن آمد و گفت: «یا رسول اللّٰه! حسن و حسین مفقود شده اند.» پیامبر خدا فرمود: «به جستجوی دو فرزندم بپردازید.» هر کسی به طرفی رفت و من نیز با رسول خدا همراه شدم، تا اینکه آن حضرت به دامنه کوه رفت. ناگاه دیدیم امام حسن و امام حسین دست در گردن یکدیگر انداخته و خوابیده اند و یک مار هم بر سر دم خویش ایستاده است و چیزی شبیه به آتش از دهانش خارج می شود. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به سوی آن مار شتافت. مار تا پیغمبر خدا را دید سخنانی گفت و آنگاه خزید و داخل سوراخی شد.

سپس پیامبر خدا جلو رفت، حضرت حسنین را از یکدیگر جدا کرد، دستی به صورت مبارکشان کشید و فرمود: «پدر و مادرم به فدای شما باد! چقدر شما نزد خدا عزیز و گرامی هستید!» آنگاه رسول خدا یکی از آنها را روی شانه راست و دیگری را روی شانه چپ خود جای داد. من گفتم: «خوشا به حال شما! مرکب شما خوب

مرکبی است!» پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: «آنها هم خوب سوارانی اند و پدرشان از ایشان بهتر است!»

روایت شده که یک بار امام حسن و امام حسین علیهما السّلام در خط نوشتن با هم مسابقه گذاشتند. امام حسن به امام حسین گفت: «خط من از خط تو نیکوتر است.»امام حسین گفت: «نخیر، خط من بهتر است.» سرانجام به فاطمه اطهر گفتند: «تو در این باره قضاوت کن!» چون حضرت زهرا دوست نداشت که یکی از آنها رنجیده خاطر شود، فرمود: «از پدرتان بپرسید.» وقتی از حضرت امیر پرسیدند، او نیز نخواست که یکی از آنها رنجیده خاطر شود، لذا فرمود: «از جدتان بپرسید.» پیغمبر اکرم فرمود: «تا وقتی از جبرئیل نپرسیده ام، بین شما قضاوت نمی کنم.» هنگامی که جبرئیل آمد گفت: «من هم ما بین ایشان قضاوت نمی کنم. بلکه اسرافیل باید بین آنها قضاوت کند.» اسرافیل نیز گفت: «من هم قضاوت نمی کنم. ولی از خدا می خواهم که بین آنها قضاوت کند.» وقتی این مطلب را از خدای رئوف پرسید، خطاب آمد که من هم در بین آنها قضاوت نمی کنم. ولی مادرشان فاطمه اطهر باید بین آنها قضاوت کند.

حضرت زهرای اطهر گفت: «بار خدایا! من بین ایشان قضاوت می کنم.» آنگاه فرمود: من دانه های این گردنبند خود را که جواهر است بین شما پراکنده می کنم. هر کدام از شما که بیشتر از آن دانه ها را جمع کنید، خط او بهتر است.» وقتی که فاطمه اطهر دانه های گردنبند را پراکنده کرد، خدای رئوف به جبرئیل که در آن موقع کنار قائمه عرش بود امر کرد که به زمین بیاید و آن یک دانه جواهر را بین ایشان نصف کند تا یکی از آنها رنجیده و آزرده خاطر نشود. جبرئیل این عمل را به خاطر اکرام و تعظیم ایشان انجام داد.

عبدالحمید بن میکائیل از عایشه روایت کرده که گفت: «پیغمبر اسلام گرسنه بود و چیزی نبود که بخورد. به من فرمود: «عبای مرا بیاور.» پرسیدم: «کجا می روی؟» فرمود: «نزد فاطمه می روم تا یک نگاه به حسن و حسین بکنم که گرسنگی ام برطرف شود.» رسول خدا به سمت خانه فاطمه زهرا رفت و به آن بانو فرمود: «پسرانم کجایند؟» زهرای اطهر گفت: «یا رسول اللّه! آنها از شدت گرسنگی

با چشم هایی گریان از خانه خارج شدند.» پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله در جستجوی آنها از خانه خارج گردید و در راه با ابو درداء مواجه شد. از ابو درداء پرسید: «تو دو پسر مرا ندیدی؟» گفت: «چرا یا رسول اللّه! آنان در سایه دیوار بنی جدعان خوابیده اند.» پیغمبر اعظم اسلام به سوی آنها رفت و آنان را که می گریستند در بغل گرفت و اشک چشم آنها را خشک کرد.

ابو درداء گفت: «یا رسول اللّه! اجازه بده من آنها را بیاورم.» فرمود: «ای ابو درداء! بگذار اشک چشم حسنین را خشک کنم. قسم به حق آن کسی که مرا به پیغمبری فرستاد، اگر یک قطره از اشک آنها روی زمین بچکد، گرسنگی تا روز قیامت در میان امت من باقی خواهد بود.» سپس پیامبر خدا حسنین را در حالی که هم خود آن حضرت و هم آنها می گریستند، برداشت و حرکت کردند.

پس از این جریان جبرئیل نازل شد و گفت: «السلام علیک یا محمّد! خدا تو را سلام می رساند و می فرماید که این جزع و فزع برای چیست؟» پیغمبر خدا فرمود: «ای جبرئیل! گریه من از روی جزع و فزع نیست، بلکه به خاطر ذلت دنیوی است.» جبرئیل گفت: خدا می فرماید آیا دوست داری که کوه احد را برای تو طلا کنم و باز هم از جلال و مقامی که نزد من داری چیزی کم و کسر نشود؟» فرمود نه. پرسید: «چرا؟» فرمود: «برای اینکه خدای علیم دنیا را دوست ندارد. اگر خدا دنیا را دوست می داشت، آن را به کام شخص کافر نمی کرد. جبرئیل گفت: «یا محمّد! بگو آن کاسه را که در گوشه خانه است برایت بیاورند!» وقتی رسول خدا گفت که آن کاسه را بیاورند، دیدند که کاسه انباشته از ترید و گوشت فراوان است.

جبرئیل گفت: «یا محمّد! خودت از این غذا بخور و به این دو فرزند و اهل بیت خود هم بده.» همگی از آن غذا خوردند و سیر شدند. آنگاه آن غذا را نزد من فرستاد، همه خوردند و سیر شدند و آن غذا همچنان بدون نقصان باقی بود. راوی می گوید: من کاسه ای پر برکت تر از آن کاسه ندیدم. سپس آن کاسه بالا رفت. پیغمبر اعظم فرمود: «قسم به حق آن خدایی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد، اگر این کاسه می ماند، فقرای امتم تا روز قیامت آن را دست به دست می گرداندند.»

73. مؤلف: در کتب بعضی از شیعیان یافتم که صحابه گفته اند: روزی پیامبر معظم اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم نزد فاطمه اطهر رفت و به وی فرمود که امروز پدرت مهمان توست. حضرت زهرا گفت: «پدر جان! حسن و حسین از من مطالبه غذا کردند، ولی من قوت و غذایی نداشتم که به ایشان بدهم.» رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله داخل شد و به همراه علی، حسن، حسین و فاطمه نشستند. فاطمه همچنان متحیر بود و نمی دانست که چه کند. سپس پیغمبر اعظم صلی اللَّه علیه و آله ساعتی به آسمان نگریست، ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت: «یا محمّد! خدای علی اعلا که تحیت و کرامت خود را مخصوص تو قرار داده، بهتو سلام می رساند و و می فرماید: «به حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین بگو که چه نوع از میوه های بهشتی را دوست دارند.»

پیامبر اسلام رو به آنها کرد و فرمود: «یا علی، یا فاطمه، یا حسن، یا حسین! خدای عزیز می داند که شما گرسنه اید. بگویید تا بدانم کدام میوه های بهشتی را دوست دارید؟»آنها که از رسول خدا خجالت می کشیدند، از جواب دادن خودداری کردند. امام حسین رو به حضرت امیر، فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی کرد و گفت: «اجازه می دهید من یکی از میوه های بهشتی را انتخاب کنم؟» فرمودند: «انتخاب کن، زیرا ما راضی هستیم.» امام حسین گفت: «یا رسول اللَّه! به جبرئیل بگو ما خرمای تازه دوست داریم.» پیغمبر اکرم فرمود: «خدا این موضوع را می دانست.» سپس به فاطمه اطهر فرمود: «برخیز وارد اتاق شو و آن غذایی را که در آنجا است برای ما بیاور.» وقتی حضرت زهرای اطهر داخل اتاق شد، با طبقی از بلور مواجه گردید که پارچه سبزی از سندس روی آن انداخته شده بود. در آن طبق خرمای تازه ای بود که در غیر فصل خود به وجود آمده بود. پیغمبر اکرم فرمود: «ای فاطمه! این غذا را از کجا آورده ای!» گفت: {از نزد خدا، زیرا خدا هر کسی را که بخواهد رزق بی حساب می دهد} همچنان که حضرت مریم این سخن را فرمود.

پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم برخاست، طبق را از فاطمه گرفت و جلوی آنها گذاشت. سپس فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ.» آنگاه یک خرما برداشت و در دهان امام حسین گذاشت و فرمود: «گوارا، نوش جان یا حسین!»

سپس خرمای دیگری در دهان امام حسن گذاشت و فرمود: «گوارا، نوش جان یا حسن !» آنگاه یک خرما هم در دهان فاطمه اطهر گذاشت و فرمود: «گوارا، نوش جان یا فاطمه !» سپس چهارمین خرما را در دهان حضرت امیر گذاشت و فرمود: «گوارا، نوش جان یا علی !» پس از آن خرمای دیگری در دهان علی بن ابی طالب گذاشت و فرمود: «گوارا، نوش جان یا علی !» آنگاه پیغمبر عالیقدر اسلام از جای جست، ایستاد و دوباره نشست و همه با هم مشغول خوردن خرما گردیدند و آنقدر خوردند تا سیر شدند. وقتی خوب سیر شدند، بقیه آن خرماها به جانب آسمان بالا رفت.

حضرت زهرای اطهر علیهما السّلام فرمود: «پدر جان ! من امروز عمل شگفت آوری از تو مشاهده کردم !» فرمود: «ای فاطمه ! آن خرمای اولی را که من در دهان امام حسین گذاشتم و گفتم «گوارا، نوش جان !»، شنیدم که میکائیل و جبرئیل گفتند: «یا حسین ! گوارا باد !»، لذا من هم با ایشان هم سخن شدم. هنگامی که خرمای دومی را در دهان امام حسن گذاشتم، شنیدم که جبرئیل و میکائیل گفتند: «یا حسن ! گوارا باد !» من نیز با ایشان هم کلام شدم. وقتی خرمای سومی را در دهان تو گذاشتم، از حورالعین که از بهشت ناظر ما و خوشحال بودند، شنیدم که گفتند: «یا فاطمه، گوارا باد !» لذا من با ایشان هم سخن شدم. موقعی که چهارمین خرما را در دهان علی بن ابی طالب گذاشتم، ندایی از طرف خدای سبحان شنیدم که فرمود: «یا علی گوارا، نوش جان !» من هم با خدای سبحان هم کلام شدم. هنگامی که خرمای دیگری به علی دادم، صدای حق را شنیدم که می فرمود: «گوارا باد، نوش جان یا علی !» سپس برای اجلال و احترام پروردگارم از جای برخاستم. آنگاه از خدای خودم شنیدم که می فرمود: «یا محمّد ! اگر از این ساعت تا روز قیامت خرما در دهان علی می گذاشتی، پیوسته می گفتم: «گوارا باد، نوش جان یا علی !»

در بعضی از اخبار روایت شده که یک اعرابی به حضور پیغمبر اعظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مشرف شد و گفت: «یا رسول اللّٰه ! من یک بچه آهو شکار کرده ام و آن را به عنوان هدیه، برای دو فرزند تو حضرت حسنین آورده ام.» پیامبر اعظم آن را از وی پذیرفت و در حق او دعای خیر کرد. امام حسن که در

حضور رسول خدا بود، خواهان آن بچه آهو شد و پیغمبر اکرم آن را به وی عطا کرد. ساعتی بیش نگذشته بود که امام حسین هم آمد و دید امام حسن با آن بچه آهو بازی می کند. امام حسین به وی گفت: «این بچه آهو را از کجا آورده ای؟» گفت: «جدم به من عطا کرده است.» امام حسین شتابان به حضور پیامبر اکرم مشرف شد و گفت: «به برادرم بچه آهویی عطا کردی که مشغول بازی با آن است، ولی یک بچه آهو به من عطا نمی کنی؟» آن حضرت پیوسته این سخن را تکرار می کرد. رسول خدا ساکت بود، ولی در عین حال امام حسین را دلداری می داد و او را با سخنانش سرگرم می کرد. تا آنکه کار به جایی رسید که دیگر نزدیک بود امام حسین علیه السّلام به گریه بیفتد. در همین موقع ناگاه نزدیک در مسجد سر و صدایی بلند شد. وقتی نگاه کردیم دیدیم یک آهو با بچه خود آمده و گرگی هم به دنبالش بود و او را به سوی پیامبر خدا می راند تا اینکه به حضور آن حضرت رسیدند. آهو با زبانی فصیح گفت: «یا رسول اللّٰه! من دو بچه داشتم که یکی از آنها را شکارچی شکار کرد و به حضور شما آورد. این یکی برایم باقی ماند و من به وی دلخوش کرده بودم. لختی پیش مشغول شیر دادن وی بودم که شنیدم گوینده ای می گفت: «ای آهو! بچه خود را به سرعت نزد حضرت محمّد برسان، زیرا حسین در حضور جدش ایستاده و نزدیک است که به گریه بیفتد و همه ملائکه سر از محراب عبادت برداشته اند. اگر حسین گریان شود، ملائکه مقرب خدا از گریه او گریان خواهند شد.»

همچنین شنیدم که گوینده ای می گفت: «ای آهو! قبل از اینکه اشک حسین جاری شود خود را به وی برسان! والا این گرگ را بر تو مسلط می کنم تا تو و بچه ات را با هم بخورد.» یا رسول اللّٰه! من با اینکه زمین برایم در هم پیچیده شده، مسافت درازی را طی کرده ام و با بچه ام به حضور تو مشرف شده ام و پروردگار خود را ستایش می کنم که قبل از جاری شدن اشک حسین بر صورتش، توانسته ام خودم را به شما برسانم.» در همین موقع بود که صدای اصحاب به تهلیل و تکبیر بلند شد و پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله، در حق آن آهو دعای خیر و برکت کرد. امام حسین هم آن بچه آهو را نزد مادرش زهرا آورد و آن بانو بی نهایت مسرور و خوشحال شد.

از سلمان فارسی روایت شده که گفت: «یک روز که هنوز فصل انگور فرا نرسیده بود، برای پیغمبر عالی مقام اسلام مقداری انگور به عنوان هدیه آوردند. آن حضرت به من فرمود: «دو فرزندم حسن و حسین را بیاور تا با من از این انگور بخورند.» من برای جستجوی آنها به طرف منزل فاطمه زهرا رفتم، ولی آنان را نیافتم. به منزل خواهرشان ام کلثوم رفتم و در آنجا هم آنها را نیافتم. برگشتم و موضوع را به پیامبر اعظم گفتم. پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم ناراحت شد، از جای برجست و فرمود: «وا ولداه! وا قره عیناه! هر کس که مرا به سوی آنها راهنمایی کند، جزای او بهشت خواهد بود.» جبرئیل از آسمان نازل شد و گفت: «یا محمّد! برای چه این قدر جزع و فزع می کنی؟» گفت: «برای دو فرزندم حسن و حسین، زیرا من از مکر و حیله یهود درباره ایشان هراسانم.» جبرئیل گفت: «یا محمّد! از مکر و حیله منافقین نسبت به حسنین بیمناک باش! زیرا مکر و حیله منافقین از یهود بیشتر و شدیدتر است. یا محمّد! بدان که حسن و حسین در حدیقه ابو دحداح به خواب رفته اند.»

رسول خدا فورا به سوی آن حدیقه رفت و من هم همراه آن حضرت بودم. وقتی وارد آن باغ شدیم، دیدیم حضرت حسنین دست در گردن یکدیگر انداخته و به خواب رفته اند و یک اژدها با یک طاقه ریحان که در دهان داشت، مشغول باد زدن ایشان بود. هنگامی که چشم اژدها به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم افتاد، طاقه ریحان را از دهان خود انداخت و گفت: «السلام علیک یا رسول اللّه! من اژدها نیستم. یکی از ملائکه کروبین خدایم که به قدر یک چشم بر هم زدن از ذکر خدای خود غفلت کردم. خدای توانا هم مرا مسخ کرد و به شکل اژدها در آورد و به این شکل و شمایل که می بینی، از آسمان به زمین فرستاد. من چندین سال است که پی شخصی می گردم که نزد خدا آبرومند باشد تا پیش پروردگارم شفاعتم را کند. شاید خدای رئوف مرا به صورت اول در آورد، زیرا خدا بر هر چیزی توانا است.»

راوی می گوید پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم به زانو روی زمین نشست و حضرت حسنین را حرکت داد تا بیدار شوند. آنها روی دو زانوی آن حضرت نشستند و پیامبر خدا به حسنین فرمود: «نگاه کنید! این ملکی است از

ملائکه کروبین پروردگار که به قدر یک چشم بر هم زدن از ذکر خدای خود غافل شده و خدای توانا او را به این شکل در آورده است. من شما را برای او نزد خدا شفیع قرار می دهم، شما هم این شفاعت را بپذیرید.» حضرت حسنین برخاستند، وضو گرفتند و پس از اینکه دو رکعت نماز خواندند گفتند: «پروردگارا! تو را به حق جدّ بزرگوارمان محمّد مصطفی که حبیب تو است و به حق پدرمان علی مرتضی و به حق مادرمان فاطمه زهرا قسم می دهیم که این ملک را به صورت اولش برگردانی!» راوی می گوید هنوز دعای آنها تمام نشده بود که جبرئیل با گروهی از ملائکه از آسمان نازل شد و به آن ملک مژده داد که خدا از خطای تو درگذشت و تو را به صورت اولیه ات در می آورد. آنگاه در حالی که مشغول تسبیح پروردگار بودند، به همراه آن ملک به طرف آسمان رفتند.

سپس جبرئیل با چهره ای متبسم به سوی پیامبر خدا بازگشت و گفت: «یا رسول اللّٰه! این ملک بر ملائکه هفت آسمان فخر می کند و می گوید: «کیست مثل من که دو سید و دو سبط، یعنی حسن و حسین شفاعتش را کرده باشند!»

راوی می گوید از عروه بارقی حکایت شده که گفت: یک سال که حج را بجای آورده بودم، وارد مسجد پیغمبر اعظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله شدم. دیدم پیامبر خدا نشسته و دو نوجوان نورس در حضور رسول اکرم بودند و آن بزرگوار گاهی این جوان و گاهی آن جوان را می بوسید. وقتی مردم آن حضرت را در این حال دیدند از سخن گفتن با آن بزرگوار خودداری کردند تا آن دو جوان را خوب بویید و بوسید. مردم نمی دانستند که پیغمبر خدا برای چه آن همه نسبت به آنها محبت دارد. من در همان حالی که پیامبر خدا آن دو نوجوان را می بوسید، نزدیک آن حضرت رفتم و گفتم: «یا رسول اللّٰه! آیا اینها پسران تویند؟» فرمود: «اینها پسران دختر و پسران پسر عم من هستند. همان پسر عمی که محبوب ترین مردان است نزد من؛ همان پسر عمی که گوش و چشم من است؛ همان پسر عمی که نفس او نفس من و نفس من نفس او است؛ همان که من از حزن وی محزون می شوم و او از حزن من محزون می گردد.»

من گفتم: «یا رسول اللّه! من از این عملی که شما با این دو نوجوان انجام می دهی بسیار تعجب می کنم!» رسول اعظم اسلام در جوابم فرمود: «بشنو تا برایت بگویم! بدان موقعی که مرا به آسمان بردند و داخل بهشت شدم، در یکی از باغ های بهشت به درختی برخوردم که از بوی خوش آن بسیار در شگفت شدم. جبرئیل گفت: «یا محمّد! از این درخت تعجب مکن! زیرا بوی میوه آن از بوی خودش نیکوتر است.» جبرئیل پیوسته از میوه آن درخت به عنوان تحفه برای من می آورد و من از خوردن آنها دلزده نمی شدم. سپس از کنار درخت دیگری گذشتیم. جبرئیل گفت: «یا محمّد! از میوه این درخت بخور، زیرا این درخت شبیه همان درختی است که از میوه آن خوردی، بلکه طعم و بوی این درخت از آن یکی خوش تر است.» جبرئیل پیوسته از میوه آن درخت به من می داد و من آن را می بوییدم و دلزده نمی شدم. گفتم: «ای برادرم جبرئیل! من در میان این درختان، درختی خوشبوتر و نیکوتر از این دو درخت ندیدم.» گفت: «یا محمّد! آیا نام این دو درخت را می دانی؟» گفتم نه. گفت: «نام یکی از آنها حسن و نام دیگری حسین است. یا محمّد! وقتی به طرف زمین برگشتی، فورا با زوجه ات خدیجه مضاجعت بکن، زیرا خوشبویی میوه این دو درختی که خوردی از تو خارج می شود و فاطمه زهرا برای تو متولد خواهد شد. انگاه فاطمه اطهر را به همسری برادرت حضرت علی بن ابی طالب درآور، از علی و فاطمه دو پسر متولد می شود، نام یکی از آنها را حسن و نام دیگری را حسین بگذار.» پیغمبر اکرم فرمود: «من این دستوری را که برادرم جبرئیل داد انجام دادم و همان طور هم شد. هنگامی که حسن و حسین متولد شدند و جبرئیل بر من نازل شد، به وی گفتم: «نمی دانی چقدر من شوق آن دو درخت را دارم!» گفت: «یا محمّد! هر گاه مشتاق خوردن میوه آن دو درخت شدی، امام حسن و امام حسین را ببوی.»

راوی می گوید: هر گاه پیامبر معظم اسلام صلی اللّه علیه و آله مشتاق میوه آن دو درخت می شد، امام حسن و امام حسین را می بویید و می فرمود: «برادرم جبرئیل راست گفت!» آنگاه حسن و حسین علیهما السّلام را می بوسید و می فرمود:

«ای اصحاب من! من آنقدر حسنین را دوست دارم که حاضرم زندگی ام را بین آنها تقسیم کنم. حسنین دو نو گل دنیوی منند.»

آن مرد از اوصافی که پیغمبر اکرم برای حسنین برشمارد دچار تعجب شد. پس چه می شود اگر پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله شاهد شخصی باشد که خون حسنین و یاران آنها را ریخت؛ مردان آنان را کشت؛ کودکانشان را سر برید؛ اموال آنان را به یغما برد و اهل حرم آنان را اسیر کرد! «أُولئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَهُ اللَّهِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ»(1)، {لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم بر ایشان باد! به زودی افراد ظالم و ستمکار خواهند دانست که در چه جایگاهی جای دارند.}

مؤلف: روایات بسیاری در باب فضیلت های اصحاب کساء و باب نصوص بر امامان دوازده گانه علیهم السلام در ارتباط با فضیلت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام گذشت.

ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کند که حضرت فرمود: «خدایا! من حسین را دوست دارم تو هم او را دوست بدار و دوست بدار هر کس که او را یعنی حسین بن علی علیه السّلام را دوست می دارد» وسه بار این جمله را تکرار کرد.

دیلمی در کتاب فردوس الاخبار از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت می کند که فرمود: موسی بن عمران گفت: «پروردگارا! برادرم هارون مرد، او را بیامرز!» خدا وحی کرد: «یا موسی! اگر تو درباره همگی اولین و آخرین از من تقاضایی کنی من می پذیرم، غیر از قاتل حسین بن علی بن ابی طالب که انتقامش را از او خواهم کشید.» همچنین از آن حضرت روایت شده که موسی بن عمران از خدا خواست که زیارت قبر امام حسین را به نصیب وی کند. آنگاه با هفتاد هزار ملک به زیارت قبر آن حضرت رفت.

1- . بقره / 161

ابو سعید از حضرت رسول اعظم اسلام روایت می کند که فرمود: «حسن و حسین دو بزرگ جوانان اهل بهشت هستند، غیر از دو پسر خاله، یعنی حضرت عیسی و حضرت یحیی بن زکریا.» ابن عمر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که: «حسن و حسین دو گل خوشبوی من از دنیا هستند.»

یعلی بن مرّه از رسول خدا روایت کند که: «حسین از من است و من از حسین. خداوند دوست بدارد هر کس که حسین را دوست دارد. حسین سبطی از اسباط است.» علی بن ابی طالب علیه السّلام گوید: «حسن و حسین در روز قیامت از دو سوی عرش رحمان به سان دو گوشواره در دو سوی چهره قرار دارند.»

حذیفه از پیغمبر عالیقدر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «آنقدر فضیلت و بزرگواری به حسین عطا شده که جز یوسف بن یعقوب، به هیچ کس عطا نشده است.» از عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که حضرت فرمود: فردوس از پروردگارش پرسید او گفت: «خدای من! مرا زینت کن چون یاران و اهل من همه با تقوا و پاکند.» خداوند به او وحی کرد: «آیا تو را با حسن و حسین زینت نکردم!»

در کتاب مثیر الاحزان از مبرد نحوی روایت می کند که گفت: پیامبر خدا به طرف خانه فاطمه اطهر رفت و دید که آن بانو پشت در ایستاده است. فرمود: «ای حبیبه من! برای چه اینجا ایستاده ای؟» فاطمه زهرا گفت: «امروز صبح دو فرزند من از خانه خارج شده اند و از ایشان خبر ندارم.» پیغمبر اعظم به جستجوی حسنین رفت تا اینکه به شکاف یک کوه رسید و دید که آنها در آنجا به خواب رفته اند و یک مار بالای سر آنان چنبره زده است. پیغمبر خدا سنگی برداشت و به سوی آن مار رفت. مار با زبان فصیح به سخن درآمد و گفت: «السلام علیک یا رسول اللّٰه! به خدا قسم من جز برای محافظت از این دو نوگل بالای سر آنها نخوابیده ام.» رسول خدا در حق آن حیوان دعای خیر کرد. آنگاه حسن را بر شانه راست و حسین را بر سر شانه چپ خود جای داد. سپس جبرئیل نازل شد و امام حسین را از آن حضرت گرفت و خود آورد. پس از این جریان بود که حضرت حسنین علیهما السّلام به این موضوع فخر می کردند. امام حسن می فرمود: «من آن کسی هستم که بهترین اهل

زمین مرا به دوش گرفت.» امام حسین هم می فرمود: «من آنم که بهترین اهل آسمان مرا به دوش گرفت.»

74. العدد القویه: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که درباره امام حسن علیه السّلام فرمود: «خدایا! من او را دوست می دارم تو هم دوست بدار هر کس را که او را دوست می دارد.» و عمیر بن اسحاق گوید: با حسن بن علی علیه السّلام بودم با ابو هریره دیدار کردیم. ابو هریره گفت: به من نشان بده تا از تو ببوسم آنجایی را که رسول خدا می بوسید. گوید: حضرت حسن علیه السّلام به پیراهنش اشاره داد و آن را از روی نافش کنار زد.

و نیز ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که حسن بن علی کشان کشان روی زمین آمد تا روی سینه پیامبر رفت و ادرار کرد. پریدیم که او را بگیریم. پیامبر فرمود: «مواظب فرزندم باشید!» آنگاه آبی خواست و روی آن ریخت.

و نیز مسهر مولای زبیر نقل می کند که گفت: یک بار ما در این باره که از اهل بیت پیامبر خدا کدام یک به آن حضرت بیشتر شباهت دارد گفتگو می کردیم. ناگاه دیدیم عبداللّٰه بن زبیر نزد ما آمد و گفت: «من برای تو می گویم که چه کسی از اهل بیت رسول خدا به آن حضرت شبیه تر است. امام حسن به پیامبر خدا شباهت بیشتری دارد، زیرا من دیدم پیغمبر خدا در حال سجده بود که امام حسن آمد و بر پشت مبارک رسول خدا سوار شد. آن حضرت تا وقتی خود امام حسن پایین نمی آمد، وی را پایین نمی آورد. من دیدم که امام حسن در حال رکوع پیامبر خدا نزد آن بزرگوار آمد و آن حضرت راه داد که امام حسن از میان پاهای مبارکش داخل و خارج شود.»

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله درباره امام حسن می فرمود: «وی نوگل دنیوی من است. این پسر من شخص بزرگواری است که خدا به وسیله او بین دو طایفه از مسلمین صلح و سازش برقرار خواهد کرد.» آنگاه فرمود: «بار خدایا! من حسن و هر کسی که وی را دوست داشته باشد، دوست دارم.»

75. نوادر راوندی: به نقل از حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «پیغمبر اسلام زبّ (آلت) امام حسین علیه السّلام را بوسید و ران های او را باز کرد و بدون اینکه وضو بگیرد، برخاست و نماز خواند.»

ص: 402

باب سیزدهم : درباره اخلاق بزرگوارانه حضرت حسنین علیهما السّلام و اعتراف موافق و مخالف به فضیلت آنان

1. مناقب: یک اعرابی از عبداللَّه بن زبیر و عمرو بن عثمان استفتاء کرد. آنها هر کدام او را به دیگری حواله کردند. اعرابی گفت: «از خدا بترسید! من نزد شما آمده ام که مرا راهنمایی کنید، چرا مرا به دیگری حواله می دهید؟» آنها هم وی را به جانب امام حسن و امام حسین راهنمایی کردند. اعرابی اشعاری سرود که از جمله آنها این است:

خدا صورت شما را نظیر نعلین پوستی قرار دهد

که امام حسن و امام حسین آنها را پایمال کنند

توضیح: جزری گوید: در حدیث است: «یا صاحب السبتین اخلع نعلیک»، «سبت» با کسره، پوست گاو است که با برگ درخت سلم دبّاغی شده باشد و از آن کفش می سازند و آن را سبت گویند. چون موی آن از آن تراشیده شده و زایل گردیده است، و گفته شده: چون با دبّاغی نرم گردیده است. منظور حدیث این است که ای صاحب نعلین! و در اینکه کفش گرفته شده از پوست را سبت نامیده اند، یک نوع توسعه است، مثل این گفته که می گویند: فلانی پشم و پنبه و ابریشم می پوشد که منظورشان لباس هایی است که از اینها گرفته شده است.

2. مناقب: نیز به نقل از حضرت محمّد بن علی علیه السّلام روایت می کند که فرمود: مردی در زمان پیغمبر اعظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله مرتکب گناهی شده بود. وی خود را از نظرها پنهان کرد و در وسط راهی خلوت و کم رفت و آمد، با امام حسن و امام حسین که کودک بودند رو به رو شد. وی حسنین را روی دوش

خود گذاشت، آنها را به حضور پیغمبر خدا آورد و گفت: «یا رسول اللَّه ! من به خدا و حسنین پناهنده شده ام.» پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله آنقدر خنده اش گرفت که دست خود را بر دهان مبارکش قرار داد. سپس فرمود: «برو، تو را آزاد کردم !» آنگاه رسول خدا به حسنین فرمود: «من شفاعت شما را درباره این مرد پذیرفتم.» پس از این اتفاق، این آیه نازل شد که می فرماید: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیما»(1)، {اگر آنها به هنگامی که به نفس خود ظلم می کنند نزد تو آمدند و استغفار کردند و پیغمبر هم برای آنان استغفار کند، خدا را توبه پذیر و مهربان می یابند. }

لیث بن سعد در اخبار خود می گوید: مردی نذر کرده بود که پاهای بزرگوارترین مردان قریش را روغن بمالد. وقتی پرسید که بزرگوارترین مردان قریش کیست، به او گفتند که در حال حاضر مخرمه از حسب و نسب قریش بیشتر از هر کس دیگری آگاه است، برو از او بپرس. ان مرد نزد مخرمه رفت که از پیری خرفت شده و پسرش هم نزد وی بود. وقتی که آن مرد پرسش خود را طرح کرد، مخرمه پاهای خود را دراز کرد و گفت: «بیا پاهای مرا روغن مالی کن!» مسور پسر مخرمه به آن مرد گفت: «مبادا این کار را انجام دهی، زیرا این مرد خرفت شده و عمل مردم جاهلیت را انجام می دهد.» آنگاه مسور آن مرد را به جانب امام حسن و امام حسین علیهما السّلام راهنمایی کرد و گفت: «برو پاهای آنها را روغن بمال، زیرا که فعلا آنها بزرگوارترین و گرامی ترین مردم به شمار می روند.»

مدرک بن ابو زیاد می گوید: از ابن عباس که رکاب امام حسن و امام حسین را می گرفت و آنها را سوار می کرد پرسیدم: «تو از ایشان بزرگ تری. آیا جا دارد که تو رکاب آنان را بگیری و آنها را سوار کنی؟» گفت: «ای احمق! تو که نمی دانی آنها که هستند! آنها پسران پیامبر خدایند. آیا نه چنین است که خدا به من منت گذاشته که رکاب آنان را بگیرم تا سوار شوند؟»

1- . نساء / 64

در کتاب عیون المحاسن از رویانی نقل می کند که گفت: یک روز امام حسن و امام حسین که هنوز کودک بودند، به پیرمردی برخوردند که مشغول وضو گرفتن بود، ولی خوب وضو نمی گرفت. حضرت حسنین شروع کردند به وضو گرفتن و در همان حال هر کدام به دیگری می گفت: «وضوی من صحیح تر است.» آنگاه به آن پیرمرد گفتند: «ما دو نفر وضو می گیریم، تو قضاوت کن که وضوی کدامیک از ما بهتر است.» وقتی وضو گرفتند و از او پرسیدند کدامیک از ما بهتر وضو گرفتیم؟ گفت: «شما هر دو خوب وضو گرفتید، ولی این پیرمرد نادان خوب وضو نگرفت. اکنون وضو گرفتن را از شما آموختم و به دست و برکت و مهربانی که شما نسبت به امت جدّ خود دارید، توبه کردم.»

حضرت امام محمد باقر علیه السّلام می فرماید: «امام حسین به احترام امام حسن، در حضور آن حضرت تکلم نمی کرد. به همین ترتیب محمّد بن حنفیه در حضور امام حسین حرف نمی زد.»

گفته شده که قرآن درباره حضرت ایّوب می فرماید: «نِعْمَ الْعَبْدُ»(1)، {خوب بنده ای است.} و درباره حضرت حسنین گفته شده: «مرکب شما خوب مرکبی است و شما هم خوب سوارانی هستید.» همچنین می فرماید: «وَ إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِی فَاعْتَزِلُون»(2)، {اگر به من ایمان نمی آورید، پس از من کناره گیری کنید.} امام حسین هم فرمود: «اگر مرا تصدیق نمی کنید، پس از من دوری کنید و مرا به قتل نرسانید.»

3. کافی: از ابو سعید نقل می کند که گفت: من به حضرت حسنین که در فرات با لباس مشغول شنا بودند گفتم: «ای دو فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله! چرا با لباس شنا می کنید؟ لباس هایتان خراب می شود!» فرمودند: «ای ابو سعید! از نظر ما خراب شدن لباس بهتر است از فاسد شدن دین، زیرا آب هم نظیر زمین دارای ساکنین و موجوداتی است.» آنگاه از من پرسیدند: «قصد کجا داری؟» گفتم قصد همین آب را دارم. گفتند: «مگر این آب چه خواصی دارد؟» گفتم: «من گرفتار

1- . ص / 44
2- . دخان / 24

مرضی هستم. می خواهم از آب تلخ بیاشامم شاید مرضم بهبود یابد و مزاجم لینت پیدا کند.» فرمودند: «ما گمان نمی کنیم که خدا در چیزی که آن را لعنت کرده، شفا قرار داده باشد.» پرسیدم چرا؟ فرمودند: «زیرا هنگامی که امت نوح خدای توانا را به خشم در آوردند، از آسمان به شدت باران بارید. وقتی به زمین وحی کرد (تا آب از خود خارج کند)، بعضی از چشمه های زمین نافرمانی کردند و خدای قهار هم پس از لعنت کردنشان، آب آنها را شور و تلخ کرد.»

بنا به روایت حمدان حسنین فرمودند: «ای ابو سعید! آیا می خواهی داخل آبی شوی که روزی سه مرتبه منکر ولایت و دوستی ما اهل بیت می شود؟ زیرا خدای حکیم ولایت خاندان ما را به هر آبی که عرضه کرد و آن را پذیرفت، شیرین و خوشگوار شد و هر آبی که منکر ولایت ما گردید، خدای توانا آن آب را تلخ و شور کرد.»

توضیح: جزری گوید: در حدیث آمده که: «لا تحلّ المسأله الّا لذی فقر مدقّع»، یعنی درخواست کمک حلال نیست، مگر برای کسی که فقری دارد شدید که او را به خاک می کشاند.

4. کافی: همچنین به نقل از حضرت امام جعفر صادق روایت می کند که فرمود: مردی به حضور حضرت حسنین که در صفا نشسته بودند آمد و از ایشان چیزی خواست. آنان فرمودند: «صدقه جز برای کسانی که در این سه گروه جای دارند حلال نیست: قرض سنگین؛ ورشکستگی شدید؛ و فقری که انسان را مضطر و ناچار گرداند. آیا تو دچار یکی از این سه مصیبت شده ای؟» گفت آری.

حسنین علیهما السّلام چیزی به وی عطا و او را راضی کردند. آن مرد قبل از مراجعه به حضرت حسنین، همین تقاضا را از عبداللّٰه بن عمر و عبدالرحمن بن ابوبکر نیز کرده بود و آنها هم چیزی به وی عطا کرده بودند، ولی از او چیزی نپرسیده بودند. وی نزد آنها بازگشت و گفت: «چرا آنچه را که حسنین از من پرسیدند شما نپرسیدید؟» آنگاه پرسشی که حسنین از او کرده بودند را برای آنان شرح داد. آنها در جوابش گفتند: «حسنین علم را به شکل مخصوصی تغذی کرده اند.»

5. کافی: به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «وقتی که امام حسن از دنیا رحلت کرد، مقروض بود. امام حسین نیز به هنگام شهادت مقروض بود.»

مؤلف: سید بن طاوس در کتاب کشف المحجه، از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «هنگامی که امام حسین کشته شد مقروض بود. حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام باغ و املاک خود را به مبلغ سه هزار (دینار، یا درهم) فروخت که قرض امام حسین و وعده هایی را (که به فقرا و دیگران داده بود) ادا کند.»

ص: 407

باب چهاردهم : درباره امامت امام حسن مجتبی علیه السّلام

1. اعلام الوری: از سلیم ابن قیس روایت می کند که گفت: «من در زمان وصیت کردن حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام حضور داشتم. حضرت امیر امام حسن را وصی خود قرار داد و حسین، محمّد بن حنفیه، تمامی فرزندان خود، رؤسای شیعیان خود و اهل بیتش را بر آن وصیت شهود قرار داد. آنگاه کتاب ها و اسلحه اش را به حضرت امام حسن داد و به آن بزرگوار فرمود: «ای پسر عزیزم! پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم مرا مأمور کرده که تو را وصی خویشتن قرار دهم و کتاب ها و اسلحه خود را به تو تسلیم کنم، همان طور که پیغمبر اعظم اسلام مرا وصی خود کرد و کتاب ها و اسلحه اش را به من تحویل داد. پیامبر اکرم به من دستور داده که به تو بگویم هر گاه اجل تو فرا رسید، این امانت های نبوت را به برادرت حسین تحویل دهی.» سپس رو به فرزندش حسین کرد و فرمود: «رسول خدا تو را مأمور کرده که این اشیا را به این پسرت بسپاری.» سپس دست حضرت علی بن الحسین را گرفت و به او فرمود: «پیغمبر خدا به تو دستور داده که این امانت ها را به فرزندت محمّد بن علی تسلیم کنی. سلام پیامبر خدا و سلام مرا به محمّد بن علی برسان.»

2. اعلام الوری: نیز این موضوع را از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است.

3. اعلام الوری: به نقل از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که رحلت حضرت امیر نزدیک شد، به پسرش امام حسن فرمود: «نزدیک من بیا تا اسراری را که پیغمبر اعظم به من یاد داد، به تو تعلیم دهم و تو را

نسبت به آن چیزهایی که رسول خدا مرا امین دانست و به من سپرد، امین بدانم و به تو بسپارم.» امام حسن نیز این امر را اطاعت کرد.

4. اعلام الوری: از شهر بن حوشب روایت می کند که گفت: «هنگامی که حضرت علی علیه السّلام به طرف کوفه رفت، کتاب ها و وصیت نامه اش را به عنوان امانت به ام سلمه سپرد. پس از بازگشت امام، ام سلمه آنها را به آن حضرت تسلیم کرد.»

ص: 409

1. بصائر الدرجات: از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: در یکی از سفرها که امام حسن به عمره می رفت، یکی از فرزندان زبیر که به امامت آن حضرت اعتقاد داشت، همراه آن بزرگوار بود. در یکی از منازل، در نزدیکی آبی که در زیر درخت خرمایی وجود داشت و از تشنگی خشک شده بود، فرود آمدند. برای امام حسن در زیر آن درخت فرشی گستراندند و برای فرزند زبیر هم فرش دیگری در مقابل امام حسن انداختند. مرد زبیری سر خود را بلند کرد و گفت: «کاش این درخت خرمای تازه داشت و از آن می خوردیم.» امام حسن فرمود: «خیلی میل به خوردن خرما داری؟» گفت آری. حضرت امام حسن دست مبارک خود را به سوی آسمان فرا برد و دعایی کرد که آن مرد زبیری ملتفت نشد چه دعایی است. به ناگاه آن درخت خرما سبز و دارای برگ و خرما گردید. ساربانی که همراه ایشان بود گفت: «به خدا قسم که امام حسن سحر و جادو کرد!» امام حسن به وی فرمود: «وای بر تو! این سحر نیست! بلکه دعای پسر پیغمبر مستجاب شد.» آنگاه بر فراز آن درخت رفتند و از آن خرماها به قدر کفایت چیدند.

2. خرائج و جرائح: از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: یک روز امام حسن به امام حسین و عبداللّٰه جعفر که مقروض شده بودند فرمود: «معاویه جوایزی برای شما فرستاده که فلان روز، در اول ماه به دستتان خواهد رسید.»

وقتی روز اول ماه فرا رسید، همان طور که حضرت مجتبی فرموده بود، جوایز معاویه از راه رسید. حضرت امام حسن قرض های زیادی را که داشت با آن جوایز ادا کرد. باقیمانده آن را نیز بین اهل بیت و شیعیان خویشتن توزیع کرد.

حضرت امام حسین هم قرض های خود را با آن جوایز ادا کرد، یک سوم باقیمانده آن را میان اهل بیت و دوستان خود تقسیم کرد و مابقی را برای عیال خود برد. عبداللّٰه بن جعفر نیز قرض خود را ادا کرد و بقیه را به فرستاده معاویه عطا کرد. تا معاویه از طریق فرستاده از کارهایی که اینان کردند، آگاه گردد. هنگامی که این خبر به معاویه رسید، مال فراوانی برای او فرستاد.

3. خرائج و جرائح: همچنین به نقل از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: حضرت امام حسن مجتبی پیاده از مکه به سمت مدینه طیبه روان شد. در راه پاهای مبارکش متورم شدند. به آن حضرت گفتند که اگر سوار شوی، ورم پاهایت برطرف خواهد شد. فرمود: «به هیچ وجه سوار نخواهم شد، ولی وقتی وارد منزل بعدی شویم، شخص سیاه چهره ای به استقبال ما می آید که روغنی به همراه دارد. آن روغن برای درمان این ورم مفید است. روغن را از او بخرید و درباره قیمتش مضایقه نکنید.» یکی از غلامان آن حضرت گفت: «ولی پیش رویمان منزلی نیست که چنین دوایی را بفروشند؟» فرمود: «چرا، هست.»

چند میلی که راه رفتند، ناگاه دیدند شخص سیاه چهره ای به استقبالشان آمد. امام حسن به غلام خود فرمود: «این همان شخص است. برو روغن را از او خریداری کن.» وقتی غلام نزد او رفت و درخواست روغن را کرد، وی گفت: «این روغن را برای چه کسی می خواهی؟» پاسخ داد برای حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام. گفت: «مرا نزد آن حضرت ببر.» هنگامی که آن شخص سیاه به حضور امام حسن مشرف شد گفت: «یا ابن رسول اللّٰه! من غلام تو هستم، پول این روغن را از تو نخواهم گرفت، ولی تو دعا کن خدا پسر صحیح و سالمی به من عطا کند که شما خاندان را دوست داشته باشد، زیرا هنگامی که من از زن خود جدا شدم، وی در آستانه وضع حمل بود.» امام حسن به وی فرمود: «به سوی منزل خود برو، زیرا خدای رئوف یک پسر صحیح و سالم به تو عطا کرده است.»

آن مرد فورا به طرف خانه خود رفت و دید که زوجه اش پسری صحیح و سالم آورده است. آنگاه به سوی امام حسن بازگشت و به خاطر ولادت آن پسر،

دعای خیر در حق آن حضرت کرد. وقتی امام حسن از آن روغن به پای مبارک خود مالید، هنوز از جای خود برنخاسته بود که ورم پاهایش برطرف گردید.

4. کافی: همین روایت را نقل کرده و افزوده که امام حسن فرمود: «خدا به تو پسری عطا کرده که از شیعیان ما خواهد بود.»

مؤلف: بسیاری از معجزات حضرت را در باب ماجراهای میان حضرت و معاویه و نیز در باب وفات حضرت و در دیگر ابواب آورده ایم.

5. خرائج و جرائح: روایت شده است که حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام در رحبه بود. مردی برخاست و به آن حضرت گفت: «من یکی از رعیت ها و اهالی شهرهای تو هستم.» حضرت امیر فرمود: «تو از رعیت ها و اهالی شهرهای ما نیستی. بلکه پادشاه روم کسی فرستاده تا برخی مسائل را از معاویه بپرسد و چون معاویه از جواب آنها عاجز مانده، لذا تو را برای گرفتن پاسخ آن مسائل نزد من فرستاده است» آن مرد گفت: «راست گفتی یا امیرالمؤمنین! معاویه مرا مخفیانه نزد تو فرستاد، ولی تو از این موضوع آگاه شدی، در صورتی که غیر از خدای علیم کسی از این راز آگاه نبود.» حضرت امیر فرمود: «پرسشت را از هر یک از این دو فرزندم که می خواهی بپرس.»

مرد گفت که از حسن می پرسم. اما امام حسن رو به وی کرد و فرمود: «تو آمده ای بپرسی که: بین حق و باطل چقدر است؛ بین آسمان و زمین چقدر است؛ بین مشرق و مغرب چقدر است؛ قوس و قزح چیست؛ مؤنث (مرد شبیه به زن) چیست؛ آن ده چیز که هر کدام از دیگری شدیدتر است چیست.» مرد پاسخ داد آری. امام حسن علیه السّلام فرمود: «بین حق و باطل به اندازه چهار انگشت است. زیرا آنچه را که به چشم خود می بینی، حق و گاهی آنچه را که به گوش خود می شنوی، باطل است. فاصله بین آسمان و زمین، نفرین شخص مظلوم است و آنچه که چشم ببیند. فاصله بین مشرق و مغرب یک روز راه است برای آفتاب. قزح نام شیطان است و منظور از قوس، همین قوس خدایی است که علامت فراوانی نعمت و امان از غرق شدن از برای اهل زمین است. مؤنث آن است که معلوم نشود مرد است یا زن. باید در نظر داشت که اگر محتلم شود مرد است و اگر حیض شود یا پستان هایش ظاهر

شوند زن است، اگر از این طریق معلوم نشد باید به وی گفته شود که بول کند، اگر ادرار او جستن کند و به دیوار برسد مرد است. ولی اگر بول او نظیر شتر به طرف پاهایش برگردد، زن خواهد بود.

اما آن ده چیزی که بعضی از آنها از دیگری شدیدتر است: شدیدترین چیزی که خدا آفریده سنگ است. شدیدتر و سفت تر از سنگ، آهن است که سنگ به وسیله آن قطع می شود. شدیدتر از آهن، آتش است که آهن را ذوب می کند. سخت تر از آتش، آب است و شدیدتر از آب، ابر است. سخت تر از ابر، باد است که ابر را حمل و نقل یا پراکنده می کند. شدیدتر و قوی تر از باد، آن ملکی است که باد را برمی گرداند. قوی تر از آن ملک، ملک الموت است که وی را می میراند. قوی تر از ملک الموت، خود موت است که وی را می میراند و شدید و قوی تر از موت، امر الهی است که موت را دفع می گرداند.»

6. مناقب: ابوسفیان نزد حضرت امیر آمد و گفت: «یا اباالحسن! من حاجتی از تو دارم.» فرمود: «چه حاجتی؟» گفت که نزد پسر عمویت محمّد بیایم تا برای ما قراردادی بنویسد. فرمود: «ای ابوسفیان! پسر عمویم با تو قراری گذاشته که هرگز از آن باز نخواهد گشت.» فاطمه اطهر پشت پرده بود و امام حسن را که کودکی چهارده ماهه و نوپا بود نیز به همراه داشت. ابوسفیان به فاطمه اطهر گفت: «ای دختر حضرت محمّد! به این کودک بگو برای من نزد جدش سخنی بگوید که عرب و عجم از آن بهره مند شوند.»

حضرت امام حسن علیه السّلام رو به ابوسفیان کرد، با یک دست خود به صورت و با دست دیگر به ریش ابوسفیان زد. آنگاه خدای توانا زبان مبارک او را به نطق درآورد و او به ابوسفیان فرمود: «ای ابوسفیان! تو بگو «لا اله الا اللّٰه، محمّد رسول اللّٰه» تا من شفیع تو گردم.» سپس آن حضرت فرمود: «سپاس مخصوص آن خدایی است که در آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، ذریه ای از آن حضرت قرار داد که نظیر یحیی بن زکریا است که درباره اش فرموده: «وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا.»

ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «حضرت امام حسن نشسته بود که شخصی به حضور آن حضرت آمد و

گفت: «یا ابن رسول اللّه! خانه ات سوخت.» فرمود نه، نسوخت. آنگاه شخص دیگری نزد آن بزرگوار آمد و گفت: «یا بن رسول اللّه! در آن خانه ای که نزدیک خانه تو قرار دارد حریقی رخ داد و ما شک نداشتیم که به زودی خانه تو نیز خواهد سوخت.» ولی خدای توانا حریق را از خانه آن حضرت دور کرد.»

یک بار مردم از دست ظلم و ستم زیاد بن ابیه، از حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام استمداد کردند. امام حسن دست مبارک خود را بلند کرد و فرمود: «پروردگارا! حق ما و شیعیان ما را از زیاد ابن ابیه بگیر و به ما نشان بده که وی را به بلایی فوری مبتلا کرده ای، زیرا تو بر هر چیزی قادر و توانایی.» پس از این نفرین زخمی در انگشت ابهام دست راست زیاد بن ابیه پیدا شد که آن را سلعه می گفتند (جراحتی که پوست را می شکافد، مانند دمل). تورم آن زخم هر روز بیشتر شد تا به گردن زیاد رسید و سرانجام وی را کشت.

یک بار مردی به دروغ ادعا کرد که مبلغ هزار دینار از حضرت امام حسن علیه السّلام طلبکار است، ولی آن حضرت در حقیقت مدیون وی نبود. آنها نزد شریح قاضی رفتند. شریح به امام حسن گفت: «قسم می خوری؟» فرمود: «اگر این شخص که مدعی است قسم بخورد، من این مبلغ را به وی عطا خواهم کرد.» شریح به آن مرد گفت: «بگو به حق آن خدایی که غیر از او خدایی نیست و بر غیب و شهود داناست.» امام حسن فرمود: «منظور من این گونه قسم نبود، بلکه باید بگوید به خدا قسم که من از تو این مبلغ را طلبکارم و هزار دینار را بگیرد.» آن مرد این قسم را خورد و پول را گرفت. وقتی از جای برخاست به زمین افتاد و مرد. موقعی که درباره نحوه قسم خوردن از امام حسن پرسیدند، فرمود: «آن قسمی که آن مرد خورد، دربردارنده توحید خدای رئوف بود. بیمناک شدم که خدا به برکت توحید خود، او را از عقوبت قسم دروغی که خورد عفو کند.»

فتال نیشابوری در کتاب مونس الحزین از حضرت امام جعفر صادق روایت می کند که فرمود: «عده ای به امام حسن علیه السّلام و تحملی که آن حضرت نسبت به آزارهای معاویه می کرد معترض شدند. حضرت مجتبی علیه السّلام سخنی فرمود که مضمون آن این بود: «اگر من دعا کنم خدای توانا عراق را شام و شام را عراق،

زن را مرد و مرد را زن می کند.» یک مرد شامی گفت: «کیست که بتواند چنین قدرتی را داشته باشد؟»

حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام به وی فرمود: «برخیز!! حیا نمی کنی که در میان مردان نشسته ای؟» ناگاه آن مرد به خود نگاه کرد و دید که زن شده است! آنگاه امام حسن به وی فرمود: «زن تو مرد شده، او با تو مقاربت می کند، تو از وی حامله می شوی و فرزندی می آوری که خنثی خواهد بود.» درست همان اتفاقی که آن بزرگوار فرموده بود برای آن شخص رخ داد. اما پس از چندی آنها توبه کردند و به حضور امام حسن مجتبی آمدند. امام حسن علیه السّلام نیز دعا کرد و خدای توانا آنها را به حالت اولیه شان برگرداند.»

حسین بن ابو العلا از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «امام حسن به اهل بیت خود فرمود: «من به وسیله زهر خواهم مرد، همان طور که پیغمبر معظم اسلام صلی اللَّه علیه و آله به وسیله زهر از دنیا رحلت کرد.» پرسیدند که چه کسی تو را مسموم خواهد کرد؟ فرمود: «کنیز یا زوجه ام.» گفتند پس وی را از خانه خود بیرون کن. فرمود: «هیهات که بشود او را بیرون کرد! زیرا اجل من به دست اوست و راه و چاره ای هم نخواهم داشت. اگر او را بیرون کنم، باز هم کسی غیر از او مرا نخواهد کشت، زیرا این موضوع قضا و قدر واجب و لازمی است که از طرف خدا مقدر شده است.»

چند روزی از این سخنان نگذشته بود که معاویه شخصی را برای تحریک زوجه امام حسن فرستاد. پس از این اتفاق امام حسن به زوجه اش فرمود: «آیا یک شربت شیر نزد تو هست؟» گفت آری. سپس همان زهری را که معاویه فرستاده بود در میان شیر ریخت و به امام حسن داد. هنگامی که امام حسن شیر را آشامید و احساس مسمومیت کرد، به آن زن فرمود: «ای دشمن خدا! مرا کشتی؟ خدا تو را بکشد. بدان که به خدا قسم پس از من شوهری نخواهی یافت و از آن مرد فاسق که دشمن خدا است هم ابدا خیری نخواهی دید.»

7. دلائل: از ابن عباس روایت می کند که گفت: «گذر امام حسن مجتبی علیه السّلام به ماده گاوی افتاد که قصاب می خواست آن را ذبح کند. فرمود: «این گاو

گوساله ماده ای را حامله است که لکه سفیدی در وسط پیشانی اش قرار دارد و سر دمش هم سفید است.» ما با قصاب رفتیم و وقتی که او آن گاو را ذبح کرد، دیدیم گوساله اش درست همان اوصافی را دارد که امام حسن فرموده بود. ما به آن حضرت گفتیم: «آیا نه چنین است که خدا می فرماید: «وَ یَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحام»(1)، {خدا آنچه را که در رحم ها می باشد می داند}؟ پس تو چگونه این مطلب را دانستی؟» فرمود: «علوم مخزون و پوشیده و قطعی و مخفی را که هیچ ملک مقرب و هیچ پیغمبر مرسلی از آنها اطلاع ندارند، غیر از محمّد و ذریّه آن حضرت کسی نمی داند.»

توضیح: امام استبعاد طرف مقابل را به بهترین شکل پاسخ داده است. ولی توجیه جمع بین علم امام و آنچه از ظاهر آیه به دست می آید که علم به اینها ویژه خداست را بیان ننموده اند و قبلاً گذشت که هیچ کس این علوم را ندارد مگر آنکه خداوند به او بیاموزد و وحی و الهام کند و اینان علیهم السّلام با وحی و الهام می دانند.

8. نجوم: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «گروهی به حضور حضرت امام حسن مجتبی آمدند و گفتند: «از آن معجزات و عجایبی که پدرت حضرت امیر به ما نشان می داد تو نیز نشانمان بده!» فرمود: «اگر از من معجزه ببینید ایمان می آورید؟» گفتند آری، به خدا قسم که ایمان می آوریم. فرمود: «آیا نه چنین است که شما پدرم را می شناسید؟» گفتند چرا. سپس امام حسن یک گوشه پرده را کنار زد و آن جماعت دیدند که حضرت امیر در آنجا نشسته است. فرمود: «او را می شناسید؟» همگی پاسخ دادند: آری، این امیرالمؤمنین است! اکنون ما شهادت می دهیم که تو ولی خدا و بعد از آن حضرت، امام هستی. تو پدرت حضرت امیر را همان طور به ما نشان دادی که پدرت رسول خدا را بعد از رحلتش در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد.»

امام حسن فرمود: «آیا نشنیده اید که خدا می فرماید: «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُون»، {کسانی را که در راه خدا کشته

1- . لقمان / 34

شده اند نگویید مرده اند، بلکه زنده اند، ولی شما تشخیص نمی دهید.»(1) اگر درباره کسانی که در راه خدا کشته شده اند چنین آیه ای نازل شده باشد، پس درباره ما امامان چه می گویید!» گفتند: «ایمان آوردیم و تصدیق کردیم یا ابن رسول اللّه!»

9. نجوم: همچنین به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «وقتی امام حسن علیه السّلام با معاویه صلح کرد و با یکدیگر در نخیله نشستند، معاویه به آن حضرت گفت: «این طور شنیده ام که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله خرمای نخل را به طور تخمین معلوم می کرد، آیا تو نیز این علم را داری؟» امام حسن فرمود: «پیغمبر اکرم خرمای نخل را از نظر وزن و کیل تخمین می زد، ولی من خرمای نخل را از نظر شماره تخمین می زنم.» معاویه گفت: «مثلا این درخت چند عدد خرما دارد؟» امام حسن فرمود: «چهار هزار و چهار عدد خرما دارد.»

مؤلف: یافتم که از این روایت مختصر که آمده، کلماتی جدا شده و آن کلمات در روایت ابن عبّاس جوهری چنین آمده است:

«وقتی معاویه دستور داد تا خرمای آن درخت را چیدند و شماره کردند، دیدند چهار هزار و سه عدد است.» پس از آن متن حدیث را آورده که امام فرمود: «به خدا سوگند که نه به کسی دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است.» سپس به عبداللّه بن عامر بن کریز که نگاه کردند، دیدند یک خرمای باقیمانده هم در دست او است. امام حسن به معاویه فرمود: «به خدا قسم اگر کافر نمی شدی، تو را از کلیه اعمالی که انجام می دهی آگاه می کردم. زیرا پیغمبر اکرم اسلام در زمانه ای بود که تکذیب نمی شد. ولی تو مرا تکذیب می کنی و می گویی چون در زمان جدش کودک بوده، از کجا معلوم که چیزی شنیده باشد! ای معاویه! به خدا قسم که تو زیاد را به برادری می خوانی، حجر بن عدی را خواهی کشت و سرهایی را شهر به شهر حمل و نقل خواهی کرد.»

ص: 417

1- . بقره / 154

درست همان گونه شد که امام حسن خبر داده بود، زیرا معاویه زیاد را به برادری نسبی خود خواند، حجر بن عدی را کشت و سر عمرو بن حمق خزاعی را نزد او آوردند.

10. خرائج و جرائح: از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: روزی دو مرد در حضور امام حسن مجتبی نشسته بودند. امام رو به یکی از آنها کرد و فرمود: «تو در شب گذشته درباره فلانی چنین و چنان گفتی.» آن مرد گفت حقا که امام حسن از گذشته ها خبر می دهد و بسیار تعجب کرد. امام حسن مجتبی به وی فرمود: «ما از آنچه که در شب و روز واقع می شود خبر داریم.» آنگاه فرمود: «خدای علیم حلال و حرام، تنزیل و تأویل را به پیغمبر خود تعلیم داد و پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله هم کلیه علم خود را به ما یاد داد.»

بصائر الدرجات نیز همین روایت را آورده است.

11. کشف الغمه: علی علیه السلام به پسرش فرمود: «عرب دارای یک جولانی است، خواب های دور و دراز عرب به ایشان برگشت، آنان شتران را راندند تا اینکه تو را بیرون بکشند، ولو اینکه در لانه کفتار باشی.»

توضیح: در بیشتر نسخه ها آمده که «به پسرش گفت»، ولی درست آن است که «به پدرش گفت»، و این جمله را حضرت به پدرشان پیش از بازگشت خلافت به ایشان گفتند. یعنی عرب جولانی و حرکتی در پیروی از باطل دارد، پس از آن عقول آنان که از ایشان فاصله گرفته، به آنان باز می گردد و به سوی شما باز می گردند و زدن به دل شتران، کنایه از سواری و دواندن شتران است. جزری گوید: در حدیث آمده: «لا تضرب الکباد المطّی الّا الی ثلاثه مساجد»، یعنی بر مرکب سوار نمی شوند و با آن سیر نمی کنند مگر برای رفتن به سه مسجد، و گوید: «و جار انصیح»، همان لانه اوست که در آن پناه می گیرد، و از همین است حدیث امام حسن علیه السّلام که اگر چه در لانه کفتار باشم، چون کفتار زمانی که لانه می کند، بسیار عمیق می کند.

1. امالی صدوق: به نقل از حضرت امام زین العابدین روایت می کند که فرمود: امام حسن مجتبی علیه السّلام در زمان خود عابدترین و زاهدترین و برترین مردم به شمار می رفت. هر گاه قصد بجای آوردن حج می کرد، پیاده می رفت و چه بسا می شد که پای برهنه می رفت. هر گاه به یاد مرگ می افتاد، گریان می شد. هر وقت به یاد قبر می افتاد، اشک می ریخت. هر گاه به یاد برانگیخته شدن در محشر می افتاد، گریه می کرد. هر وقت به یاد عبور از صراط می افتاد، می گریست. هر وقت به یاد زمانی می افتاد که برای حساب نزد خدا خواهد رفت، به گونه ای نعره می زد که غش می کرد. هر گاه برای نماز قیام می کرد، اعضای بدنش در مقابل خدا به لرزه می افتاد. هر وقت به یاد بهشت و دوزخ می افتاد، مثل شخص مار گزیده مضطرب می گردید، آنگاه از خدا تقاضای بهشت و از جهنم طلب بیزاری می کرد. امام حسن علیه السّلام هر گاه به آیه «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» می رسید، می فرمود: «لبیک ! اللهم لبیک !» حضرت امام حسن در هر حال مشغول ذکر و یاد خدا بود. آن حضرت از همه مردم راستگوتر و فصیح تر بود.

یک روز به معاویه گفته شد کاش به امام حسن می گفتی بر فراز منبر برود و سخنرانی کند تا مردم دریابند که وی ناقص است. معاویه به آن حضرت گفت: «بالای منبر برو و ما را موعظه کن !» امام حسن برخاست، بر فراز منبر رفت و پس از آنکه حمد و ثنای خدای را بجای آورد فرمود: «ایها الناس ! هر کس که مرا می شناسد که می شناسد و هر کسی که مرا نمی شناسد، من حسن بن علی بن ابی طالب علیه

السّلام هستم؛ من پسر بزرگ ترین زنان عالم یعنی فاطمه دختر پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلم هستم؛ من پسر بهترین خلق خدایم؛ من پسر رسول خدا هستم؛ من فرزند صاحب فضائل و مناقبم؛ من پسر صاحب معجزات و دلائل هستم؛ من فرزند امیرالمؤمنین هستم؛ من آن کسی هستم که حقم از دست رفته؛ من و برادرم حسین دو بزرگ جوانان اهل بهشتیم؛ من پسر رکن و مقام، فرزند مکه و منی، پسر مشعر و عرفات هستم.»

معاویه به آن حضرت گفت: «این مطلب را رها کن! درباره اوصاف خرمای تازه صحبت کن!» امام حسن مجتبی علیه السّلام فرمود: «باد خرما را باردار می کند، گرما آن را می پزد و هوای خنک آن را نیکو می کند.» آنگاه آن بزرگوار به سخنان خویش ادامه داد و فرمود: «من پسر پیشوای خلق خدایم، من پسر محمّد مصطفایم.» معاویه به هراس افتاد که اگر آن حضرت بیش از آن سخنرانی کند، موجب فتنه و آشوب شود، لذا گفت: «یا ابا محمّد! فرود آی! همین مقدار کافی است.»

توضیح: جزری گوید: «فریصخ» گوشتی است که از فاصله بین پهلوی حیوان و شانه اوست که پیوسته می لرزد و این روایت از همین جاست که: «فجی بهما ترعد فرائصهما» یعنی از ترس می لرزد. (پایان کلام جرزی) و «سلیم» کسی است که عقرب او را گزیده است، گویا که سلامت یافتن از گزیدگی را برای او به فال نیک می گیرند. «تنفحه» شاید منظور «بزرگ می کند» باشد، و «منفذح» همان شکم دارد و چاق است.

2. امالی صدوق: نیز از حضرت رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که رحلت حضرت امام حسن فرا رسید گریان شد. به آن حضرت گفته شد: «یا ابن رسول اللَّه! چرا گریه می کنی، آن هم در صورتی که نزد پیامبر خدا چنین مقام و منزلتی داری، رسول خدا آن فضائل و مناقب را درباره تو فرموده است و بعلاوه بیست مرتبه پیاده به حج رفته ای و تمام اموال خود را حتی نعلین ات را سه مرتبه با خدا تقسیم کرده ای؟» امام حسن فرمود: «من به دو دلیل گریه می کنم؛ اول برای حساب و هول روز قیامت و دوم برای فراق دوستان.»

ص: 420

توضیح: جزری گوید: «هول مطّلع» منظور از آن موقف روز قیامت است و یا آنچه که پس از مرگ مشرف بر آن می شوند این را مطّلعی که از جایگاه بالایی بر آن مشرف می شوند تشبیه کرده است.

3. قرب الاسناد: به نقل از ابن بکیر روایت می کند که گفت: «از امام جعفر صادق پرسیدم این طور که شنیدم، امام حسن پیاده بیست حج بجای آورده است؟ فرمود: «آری، حسن بن علی پیاده حج بجای می آورد، در صورتی که همواره محمل و هودج نیز به همراه داشت.»

علل الشرائع نیز همین روایت را آورده است.

4. خصال: از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «یک روز مردی به عثمان که بر در مسجد نشسته بود برخورد و از عثمان چیزی تقاضا کرد. عثمان دستور داد که مبلغ پنج درهم به وی دادند. مرد به عثمان گفت: «مرا نزد شخصی راهنمایی کن (که بذل و بخشش بیشتری داشته باشد). عثمان گفت: «نزد آن جوانانی که می بینی برو!» آنگاه با دست به امام حسن و امام حسین و عبداللّه جعفر اشاره کرد که در یک گوشه مسجد نشسته بودند. آن مرد به طرف آنها رفت و بر آنان سلام کرد، آنگاه از ایشان تقاضای چیزی کرد. امام حسن به وی فرمود: «درخواست کردن جایز نیست، مگر برای یکی از سه چیز: دیه و خونی که انسان از عهده آن بر نیاید؛ قرضی که سنگین باشد؛ و فقر و تهیدستی که انسان را مضطر سازد. اکنون تو برای کدام یک از این سه موضوع درخواست کمک داری؟» گفت: «برای یکی از این سه صورت.» امام حسن مجتبی دستور داد تا پنجاه اشرفی به وی دادند. امام حسین دستور داد تا چهل و نه اشرفی به او پرداختند. عبداللّه جعفر هم دستور داد تا چهل و هشت اشرفی به وی دادند.

وقتی آن مرد برگشت، عثمان از او پرسید چکار کردی؟ گفت: «نزد تو آمدم، آنقدر به من عطا کردی که می دانی، ولی از من نپرسیدی که برای چه از تو درخواست کمک کردم. اما موقعی که از امام حسن چیزی خواستم، به من فرمود: «برای چه درخواست می کنی؟ زیرا درخواست کمک کردن جز برای یکی از سه موضوع حلال نیست. من به آن حضرت گفتم که درخواستم به دلیل یکی از این سه

موضوع است. آنگاه آن بزرگوار مبلغ پنجاه اشرفی به من بخشید، شخص دوم مبلغ چهل و نه اشرفی و شخص سوم هم چهل و هشت اشرفی به من عطا کردند.» عثمان گفت: «نظیر این جوانمردان را کجا می توان پیدا کرد؟ زیرا آنها صاحبان علم و خیر و حکمتند.»

شیخ صدوق رحمه الله گوید: معنای گفته او که «فطموا العلم فطماً» این است که علم را از دیگران جدا کرده اند و برای خودشان جمع نموده اند.

توضیح: «و فره» یعنی مو تا لاله گوش و می تواند «فطموا» به صیغه مجهول، یعنی با علم از شیر گرفته شده اند بر پایه حذف و ایصال.

5. العدد القویه: از حذیفه بن یمان نقل می کند که گفت: «در آن ایامی که پیغمبر معظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله در کوه حرا یا کوه دیگری بود و ابوبکر، عمر، عثمان، علی، و گروهی از انصار با آن حضرت بودند، انس هم حاضر بود و حذیفه هم گفتگو می کرد. ناگاه امام حسن مجتبی علیه السّلام با حالتی آرام و با وقار وارد شد. پیامبر عالیقدر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله نگاهی به امام حسن کرد و فرمود: «این جبرئیل است که حسن را راهنمایی می کند. این میکائیل است که وی را نگاهداری می کند. این حسن فرزند و نفس پاک و یکی از اضلاع من است؛ این حسن سبط و نور چشم من است. پدرم به فدای این حسن باد!» سپس پیغمبر خدا برخاست و ما هم برخاستیم. آن حضرت به حسن علیه السّلام فرمود: «تو میوه (قلب) و حبیب و روحیه قلب من هستی!»

آنگاه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله دست امام حسن را گرفت و به راه افتاد. ما نیز با آن حضرت به راه افتادیم تا آن بزرگوار نشست و ما نیز در اطراف وی نشستیم. می دیدیم که پیامبر خدا چشم از امام حسن برنمی داشت. سپس فرمود: «این حسن بعد از من راهنمای مسلمین و هدایت شده خواهد بود؛ این حسن هدیه پروردگار عالم است به من؛ این حسن از من خبر می دهد؛ آثار و دین مرا به مردم معرفی می کند؛ سنت مرا زنده می کند؛ با رفتار خود متصدی امور من خواهد شد و خدا به وی نظر رحمت می افکند. خدا رحمت کند کسی را که این مقام او را به رسمیت بشناسد و به خاطر من به او خوبی و احترام کند.» هنوز سخن پیغمبر معظم

اسلام تمام نشده بود که ناگاه یک اعرابی در حالی که عصای خود را به زمین می کشید به طرف ما آمد. وقتی چشم پیامبر اعظم اسلام به آن اعرابی افتاد فرمود: «این مرد که نزد شما می آید، اکنون سخن خشنی به شما می گوید که بدنتان از شنیدنش به لرزه می افتد. وی راجع به اموری از شما خواهد پرسید و در سخن گفتن خشونت خاصی به خرج می دهد.»

هنگامی که آن اعرابی وارد شد، بدون اینکه سلام کند گفت: «کدام یک از شما محمّد است؟» ما گفتیم: «منظور تو چیست؟» اما رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به ما فرمود که آرام باشیم. آنگاه آن اعرابی گفت: «یا محمّد! من قبلا بغض تو را در دل داشتم، اکنون که تو را دیدم بغضم نسبت به تو بیشتر شد.» راوی

می گوید پیغمبر خدا لبخندی زد، ولی ما از این جسارت اعرابی خشمناک شدیم و تصمیم خطرناکی درباره وی گرفتیم. اما پیامبر اعظم به ما فرمود: «ساکت باشید!» مرد اعرابی گفت: «یا محمّد! تو گمان می کنی که پیغمبری، در صورتی که دروغ به انبیا می بندی و هیچ دلیل و برهانی نداری.» رسول اعظم فرمود: «تو از کجا می دانی؟» اعرابی گفت: «اگر دلیل و برهانی داری بیاور!» پیامبر خدا فرمود: «آیا دوست داری یکی از اعضای من به تو خبر دهد که برای تو دلیل محکم تری باشد؟» گفت: «مگر عضو انسان هم سخن می گوید؟» فرمود آری.

پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به امام حسن فرمود: «برخیز!» اعرابی به دیده حقارت نگاهی به امام حسن انداخت و گفت: «پیغمبر خودش بر نمی خیزد، یک کودکی را بلند می کند تا با من مکالمه کند.» رسول خدا فرمود: «امام حسن جواب تو را خواهد گفت.» امام حسن بر آن اعرابی سبقت گرفت و فرمود: «آرام باش!» آنگاه این اشعار را سرود:

تو از شخص کودن و فرزند کودن پرسش نکردی، بلکه از شخص دانشمندی جویا شدی و تو جاهل و نادانی

اگر تو جاهل و نادانی، شفای نادانی نزد من است مادامی که شخص پرسنده بپرسد

تو از دریای علمی پرسش می کنی که دلوها نمی توانند آن را تقسیم کنند، این علم و دانش یک ارثی است که رسول خدا به یادگار گذاشته است

گرچه تو زبان درازی کردی، از حد خود تجاوز کردی و درباره خود خدعه کردی، ولی در عین حال با خواست خدای علیم با ایمان کامل خواهی بازگشت

اعرابی لبخندی زد و گفت: «برو ببینم!» امام حسن علیه السّلام فرمود: «آری، شما با قوم خود اجتماع کردید و از روی جهل و نادانی که داشتید، مذاکراتی کردید و پنداشتید که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله بلاعقب و بدون فرزند است، و مردمان عرب همگی بغض وی را دارند. کسی نیست که خون محمّد را طلب نکند. تو گمان کردی که قاتل حضرت محمّد خواهی بود و پول خون آن حضرت را قبیله ات خواهند داد. این نفس توست که تو را به این عمل وادار کرده. تو عصای خود را در دست گرفته ای که پیغمبر با عظمت اسلام را به قتل برسانی. ولی این کار برای تو دشوار شد، و چشمت این بینایی را نداشت، و جز این موضوع را نپذیرفتی. تو اکنون به این علت نزد ما آمده ای که مبادا این راز فاش شود. ولی با این همه به طرف خیر آمده ای.»

آنگاه امام حسن افزود: «من اکنون تو را از ماجرای این سفری که آمده ای آگاه می کنم. تو در هوای روشن از خانه خارج شدی، اما به ناگاه باد بسیار شدیدی وزید، تاریکی آسمان را فرا گرفت، ابرهای فشرده آسمان را پوشاندند. آنگاه تو نظیر اسبی شدی که اگر جلو برود گردنش زده می شود و اگر برگردد پی خواهد شد. صدای پای هیچ کس را نمی شنیدی، هیچ صدای زنگی نمی شنیدی، ابرها تو را احاطه کرده بودند و ستارگان از تو روی پوشانده بودند. هر چه می کردی نمی توانستی راه را از روی ستاره ای که طلوع کرده باشد یا دانشی که راهنما باشد پیدا کنی. هر گاه مقداری از راه را طی می کردی، می دیدی باز هم در بیابانی بی پایان هستی. هر چه بر خود اجحاف می کردی و بر فراز تپه و بلندی می رفتی، می دیدی راه خود را دور کرده ای. بادهای شدید می خواستند تو را از پای در آورند. دچار باد صرصر و برق جهنده شده بودی. تپه های آن بیابان تو را دچار وحشت و سنگریزه هایش تو را خسته کرده بودند. وقتی به خود آمدی دیدی که نزد

ما آمده ای و چشمت به جمال ما روشن شد، قلبت باز گردید و آه و ناله ات بر طرف شد.»

اعرابی گفت: «ای پسر! این مطلب را از کجا می دانی؟ تو زنگ قلب مرا زدودی! گویی که در کنار من بوده ای! هیچ موضوعی از من نزد تو مخفی نیست! انگار علم غیب داری؟» سپس آن اعرابی پرسید: «اسلام چیست؟» امام حسن فرمود: «اللّٰه اکبر! اشهد ان لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله.» آن اعرابی اسلام آورد و به مسلمان ثابت قدمی تبدیل شد. آنگاه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم قسمتی از قرآن را به وی تعلیم داد. اعرابی گفت: «یا رسول اللّٰه! اجازه می دهی نزد قبیله ام بازگردم و آنها را از این ماجرا آگاه کنم؟» پیامبر خدا به او اجازه داد. اعرابی رفت و با گروهی از قبیله خویشتن گفتگو کرد و همه آنها به دین اسلام مشرف شدند. پس از این جریان هر گاه نظر مردم به امام حسن می افتاد می گفتند: «به امام حسن مقامی داده شده که به هیچ کس دیگر داده نشده است.»

6. امالی طوسی: به نقل از محمّد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «گروهی از یاران امام حسن به مناسبت اینکه آن حضرت داغدار یکی از دخترانش بود، نامه تسلیت نوشتند. امام حسن علیه السّلام در جواب ایشان نوشت: «نامه تسلیت شما واصل شد. من ثواب این مصیبت را از خدا می خواهم، زیرا من تسلیم امر خدا و صابر به بلای خدایم. مصائب و نوائب، ما را از طریق موت دوستان وفادار و برادران با محبت که بینندگان از دیدن آنان مسرور و چشم از مشاهده آنها روشن می شد، رنج داد. روزگار آنان را نابود کرد، مرگ بر در خانه ایشان فرود آمد، آنان بازماندگانی به جای گذاشتند، اجل آنها را درربود. آنان در میان گروه های اموات افتاده اند؛ در محلی که جای مجاورت نیست همجوار شده اند؛ دعوت و دیداری بین آنها نیست، با اینکه نزدیک همند یکدیگر را ملاقات نمی کنند؛ بدن های آنان از اهل و عیال دور و از صاحبانشان ناپدیدند؛ برادرانشان از آنان دوری گزیده اند؛ (و یا برای ایشان جزع و فزع کردند.) من خانه ای نظیر خانه آنها و قرارگاهی مثل قرارگاه آنان ندیدم. آنها در خانه هایی وحشتناک و خوابگاهی خطرناک جای گرفته اند؛ آنها وارد نوعی خانه های پر

وحشت گردیده و از خانه های مأنوس خارج شدند؛ آنان بدون بغض از خانه ها جدا شدند و آنها را رها کردند تا کهنه و متروک شوند. یک دختر از من نیز به آن راهی رفت که گذشتگان رفتند و به زودی آیندگان هم خواهند رفت والسلام.»

توضیح: جزری گوید: در حدیث آمده: «من صام رمضان ایماناً و احتساباً»، یعنی «طلباً لوجه الله»، و «ثوبه» یعنی برای به دست آوردن وجه الله و ثواب الهی، و «احتساب» از حسب به مانند اعتداد از عدّ است و تنها به این دلیل به کسی که با عملش وجه الله را نیت دارد می گویند «احتسبه»، چون او در این هنگام می تواند عملش را به حساب بیاورد. پس در حال انجام عمل به مانند کسی است که عملش را به حساب آورده است و از همین جا است حدیثی که گوید: «من مات له ولد فاحتسبه»، یعنی کسی که فرزندی برایش بمیرد و او را احتساب کند، یعنی با صبرش بر مصیبت فرزند اجر را برای خود حساب کند. (پایان کلام جرزی)

و فجعته المصیبه: یعنی مصیبت او را به درد آورد و همین طور است واژه «تفجیع»، و «حفاوه» مبالغه در سول و پرسش از فرد است و عنایت به کار اوست.

و اخترمهم الدهر: یعنی روزگار آنان را جدا کرد و نابود ساخت و «حمام» به کسر، به معنای مرگ است. و جزری گوید: «خلف» با حرکت عین الفعل و سکون آن هر کس است که پس از گذشتگان آید. با این تفاوت که با حرکت عین الفعل در مورد خلف خوب است و با سکون در مورد خلف بد است و در حدیث ابن مسعود آمده که: «ثم انّه تخلف من بعده خلوف.» این «خلوف» جمع خلف است. (پایان کلام جرزی)

و اودی به الموت: یعنی مرگ او را برد، و «حتوف» با ضمّه، جمع «حتف» به معنای مرگ است، و «عن» در این گفته که: «عن قرب جوارهم» شاید برای بیان علّت باشد، یعنی دیداری که ناشی از نزدیکی جوار و همسایگی باشد از اینان سر نمی زند، بلکه ارواحشان بر حسب درجات و کمالات با هم دیدار می کنند.

و قد أخشعها: این گونه در بیشتر نسخه ها این گونه است، ولی با مقام مناسبت ندارد و در برخی نسخه ها با جیم است، یعنی «اجشعها». در نهایه گوید: «جشع»، جزع در فراق کسی است که با او مأنوس بوده ای و حدیث از این باب است که:

«فبکی معاذ جشعاً لفراق رسول الله صلی الله علیه و آله»، معاذ از روی جزع در فراق رسول خدا گریست، و بعید نمی نماید که أخشعها در اصل اجشعها بوده و سپس تصحیف شده است. و «حلول» با ضمّه، جمع «حالّ» است و از اینجا گرفته شده که می گویند: «حلّ بالمکان»، یعنی در آنجا فرود آمد. و «مضجعه» با فتح میم، از این گفته است که «أضجعه» یعنی پهلویش را روی زمین گذاشت، و «قلی» با کسر، به معنای بغض است.

7. بصائر الدرجات: از امام حسن مجتبی روایت می کند که فرمود: «خدا دو شهر دارد که یکی از آنها در مشرق و دیگری در مغرب قرار دارد و دیوار آنها از آهن است. هر شهری هزار هزار درب طلا دارد؛ دارای هفتاد هزار لغت است که هر لغتی بر خلاف لغت دیگری است و من جمیع لغات آن دو شهر و مابین آنها را می دانم. در آن دو شهر غیر از من و برادرم حسین امامی وجود ندارد.»

و نیز از بصائر الدرجات با سند دیگر و در کتاب مناقب این روایت آمده است.

8. خرائج و جرائح: روایت شده است که امام حسن و عبداللَّه بن عباس بر سر سفره ای نشسته بودند. ملخی جست زد و آمد در میان سفره افتاد. عبداللَّه بن عباس به امام حسن گفت: «بر بال این ملخ چه نوشته شده؟» امام حسن مجتبی فرمود: «نوشته شده من خدایی هستم که غیر از من خدایی نیست، چه بسا می شود که من ملخ را برای مردم گرسنه می فرستم تا آن را بخورند و چه بسا می شود که ملخ را می فرستم تا طعام مردم را بخورد.» عبداللَّه بن عباس برخاست، سر مبارک امام حسن را بوسید و گفت: «این جواب از آن علوم مخفی بود.»

9. محاسن: به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: مردی به حضور حضرت امیر مشرف شد و گفت: «حسن و حسین و عبداللَّه ابن جعفر به خواستگاری دختر من آمده اند. اکنون می خواهم با تو مشورت کنم که کدام یکشان را بپذیرم؟» حضرت امیر فرمود: «شخصی که با وی مشورت می کنند امین شمرده شده است. حسن زیاد زن طلاق می دهد. دخترت را به حسین بده، زیرا حسین بر دخترت بهتر است.»

ص: 427

10. ارشاد: از انس بن مالک روایت می کند که گفت: «کسی بیشتر از امام حسن به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شباهت نداشت.»

11. مناقب: به نقل از ابن اسحاق نقل می کند که گفت: «بعد از پیغمبر اسلام کسی به آن مقام و شرافتی که امام حسن مجتبی رسید، نرسید. هر وقت آن حضرت خارج می شدو بر در خانه اش می نشست، راه بسته می شد و کسی از مردم به احترام آن بزرگوار از آنجا عبور نمی کرد. وقتی امام علیه السّلام متوجه این موضوع می شد برمی خاست و داخل خانه خود می گردید و آنگاه مردم به راه می افتادند. من امام حسن را پیاده در راه مکه دیدم. هر کس که امام حسن را پیاده می دید، پیاده می شد و با آن حضرت به راه می افتاد، حتی سعد بن ابی وقاص.»

ابوالسعادات در کتاب فضائل می گوید: «شیخ ابوالفتوح در مدرسه ناجیه گفت: «امام حسن در سن هفت سالگی در مجلس پیامبر اسلام حاضر می شد، وحی را می شنید و حفظ می کرد، آنگاه نزد مادرش می آمد و آنچه را که حفظ کرده بود شرح می داد. هر وقت امیرالمؤمنین علی نزد حضرت فاطمه اطهر می آمد، چیزی از وحی خدا را از آن بانو می شنید، می فرمود: «یا فاطمه ! این مطلب را از کجا می گویی؟» می فرمود: «پسرت حسن برایم گفته.» یک روز حضرت امیر علیه السّلام در خانه پنهان شد. امام حسن مطابق معمول نزد مادرش فاطمه آمد تا آنچه را که از وحی شنیده بود شرح دهد، ولی نتوانست سخن بگوید. فاطمه اطهر از این منظره متعجب شد. امام حسن فرمود: «مادر جان ! تعجب نکن ! حتما شخص بزرگواری مشغول گوش دادن به سخن من است. گوش دادن وی باعث شده که سخن گفتنم قطع شود.» همان وقت حضرت امیر بیرون آمد و امام حسن را بوسید.»

در روایت دیگری آمده است: امام حسن فرمود: «مادر جان ! بیان من قلیل و زبان من الکن شده، شاید شخص بزرگواری متوجه من شده باشد !»

توضیح: جوهری گوید: «اُرتج علی القاری» به صیغه مجهول به این معنی است که قاری توان خواندن نداشت، گویا دهانش بسته شده بود و همین طور است «اُرتبّج علیه» و گفته نمی شود اُرتجّ علیه با تشدید.

12. مناقب: به امام حسن گفته شد که تو دارای عظمت و بزرگی مخصوصی هستی! فرمود: بلکه من دارای عزت هستم. همچنان که خدا می فرماید: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِين،» {عزت برای خدا و رسول و مؤمنین خواهد بود. }(1)

واصل بن عطا می گوید: «امام حسن دارای سیمای پیامبران و هیبت پادشاهان بود.»

13. مناقب: همچنین درباره زهد امام حسن مجتبی علیه السّلام از کتاب روضه الواعظین روایت می کند که هر گاه امام حسن مشغول وضو می شد، اعضای بدنش به لرزش در می آمد و رنگ مبارکش زرد می شد. وقتی در این باره از آن حضرت می پرسیدند، می فرمود: «جا دارد هر کسی که در مقابل پروردگار عرش قرار می گیرد، رنگش زرد شود و مفصل هایش به رعشه بیفتد.»

هر گاه امام حسن علیه السّلام مقابل مسجد می رسید، سر مبارک خود را بلند می کرد و می فرمود: «بار خدایا! مهمان تو بر در خانه ات قرار گرفته است؛ ای خدای نیکوکار! شخص گنه کار نزد تو آمده؛ ای پروردگار کریم! از گناهان من به خاطر خوبی هایی که داری درگذر.»

در کتاب فائق آمده است: وقتی امام حسن علیه السّلام از نماز صبح فراغت حاصل می کرد، با کسی سخن نمی گفت تا آفتاب طلوع می کرد، ولو اینکه کسی می خواست آن بزرگوار را از سر سجاده دور کند.

حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: «امام حسن علیه السّلام با پای پیاده بیست و پنج حج بجای آورد و اموال خود را دو مرتبه با خدا تقسیم کرد.» بنا به روایت دیگر سه مرتبه ثروت خود را با خدا تقسیم کرد و پای پیاده، بیست حج بجای آورد.

در کتاب حلیه الاولیاء از امام حسن علیه السّلام نقل می کند که می فرمود: «من از پروردگار خود خجالت می کشم در حالی او را ملاقات کنم که پیاده به خانه خدا نرفته باشم.» از این رو بیست مرتبه پای پیاده از مدینه به حج رفت. امام حسن

1- . منافقون / 8

علیه السّلام دو بار مالش را با خدا تقسیم کرد، تا آنجا که یک کفشش را صدقه داد و باز ابن نجیح گوید: حسن بن علی علیه السّلام پیاده به حج رفت و مالش را دو نیم کرد و ابن جزعان گوید: امام حسن علیه السّلام دو بار همه اموالش را بخشید و سه بار مالش را با خدا تفسیم کرد، تا آنجا که یک دمپایی را می داد و یک دمپایی را نگاه می داشت و یک کفش را می داد و یک کفش را نگه می داشت.

از ابن عباس روایت شده که گفت: وقتی معاویه آسیب دید گفت: «من هیچ تأسفی ندارم جز اینکه پای پیاده به حج نرفتم، در صورتی که حسن بن علی علیه السّلام پای پیاده بیست و پنج مرتبه به حج رفت، در حالی که اسب های بسیار خوبی در کاروان آن حضرت وجود داشت. وی دو مرتبه اموال خود حتی نعلین هایش را با خدا تقسیم کرد. تا آنجا که یک دمپایی را می داد و یکی را نگه می داشت و یک کفش را می داد و یک کفش را نگه می داشت.

توضیح: «أسی علی فصیبته» با کسره مضارعش «یأسی» و مصدرش «أسیً» یعنی محزون گردید.

14. مناقب: یک روز امام حسن مشغول نماز بود که در همان حال زن زیبایی نزد آن حضرت آمد. امام علیه السّلام نماز را مختصر کرد و از وی پرسید: «حاجتی داری؟» گفت آری. فرمود: «چه حاجتی؟» گفت: «برخیز و مراد مرا حاصل کن، زیرا من بر تو وارد شدم و شوهری ندارم.» امام حسن فرمود: «به تو اخطار می کنم که مرا با خودت دچار آتش جهنم نکنی!» ولی آن زن همچنان آن حضرت را تحریک می کرد و امام حسن در حالی که می گریست می فرمود: «وای بر تو! به تو اخطار می کنم که مرا با خودت دچار آتش جهنم نکنی!» آن زن هم از شدت گریه امام حسن به گریه افتاد. در همین احوال امام حسین داخل شد و دید که آنها گریانند و آن بزرگوار نیز مشغول گریه شد. یاران آن حضرت به تدریج وارد شدند و شروع به گریه کردند، تا جایی که صدای گریه همه برخاست و آن زن خارج شد. سپس مردم برخاستند و پراکنده شدند. پس از این اتفاق، امام حسین در مدت عمر خود به احترام امام حسن از آن حضرت درباره این جریان سؤالی نمی کرد.

یک شب امام حسن از خواب برخاست و شروع به گریه کرد. امام حسین به وی فرمود: «برای چه می گریی؟» فرمود: «برای خوابی که امشب دیدم.» فرمود چه خوابی؟ فرمود: «به شرط اینکه تا من زنده ام آن را برای کسی بازگو نکنی.» امام حسین فرمود بازگو نمی کنم. فرمود: «حضرت یوسف را در عالم خواب دیدم. وقتی من هم مثل دیگران به حسن و جمال وی نگاه کردم گریان شدم. آن حضرت به من نظر کرد و گفت: «پدر و مادرم به فدای تو! برای چه گریه می کنی؟» گفتم: «به یاد یوسف و زوجه عزیز مصر افتادم و آن بلیه هایی که تو به آنها مبتلا شدی، آن زندانی که تو رفتی و آن فراقی که یعقوب علیه السّلام دید به یادم آمد، لذا گریان و متعجب شدم.» حضرت یوسف به من فرمود: «پس چرا از آن زن بدوی که در ابواء مزاحم تو شد تعجب نمی کنی.»

عبدالرحمن بن ابی لیلی گوید: حسن بن علی علیه السّلام همراه با پارچه بردی که بر او بود وارد فرات شد. او گوید: به امام گفتم کاش لباست را می کندی. حضرت فرمود: «ای ابا عبدالرحمن! آب هم ساکنانی دارد.»

حضرت امام حسن اشعاری می سرود که اشعار زیر از جمله آنهاست:

روزگار تیره را رها کن، زیرا که صفای آنها به روزگار خوشی که از بین می روند پشت کرده است

چگونه این روزگار آن کسی را فریب می دهد که بین او و شب ها تجربه های محکم و معلومی وجود دارد

همچنین می فرماید:

به آن کسی که در خانه غیر اقامتی اقامت کرده بگو که اجل و رحلت تو نزدیک شده، پس با دوستان خود وداع کن

آن افرادی که با آنان ملاقات و مصاحبت داشتی همگی در قبرها به صورت خاک در آمده اند

نیز می فرماید:

ای اهل لذت های دنیوی که بقایی ندارد، جایگزین شدن در سایه ای که از بین می رود حماقت خواهد بود

همچنین می فرماید:

یک پاره نان مرا سیر می کند، و یک شربت آب صاف برای من کافی است

یک لباس مندرس بدن مرا موقعی که زنده باشم می پوشاند، و هر گاه بمیرم همان برای کفنم کافی خواهد بود

از جمله بذل و بخشش های آن حضرت این است که روایت شده شخصی از امام حسن علیه السّلام چیزی خواست و آن حضرت مبلغ پنجاه هزار درهم و پانصد اشرفی به وی عطا کرد. آنگاه به او فرمود: «یک حمال بیاور تا این پول ها را برای تو ببرد.» وقتی آن شخص حمال را آورد، امام حسن پوستین خود را به وی داد و فرمود: «این هم برای کرایه حمالی تو !»

یکی از اعراب به حضور آن حضرت آمد و چیزی تقاضا کرد. امام دستور داد تا آنچه که در خزانه است به وی بپردازند. وقتی موجودی خزانه را بررسی کردند دیدند مبلغ بیست هزار اشرفی در آن بود. وقتی آن مبلغ را به آن اعرابی پرداختند به امام حسن گفت: «خوب بود قدری صبر می کردی تا من حاجت و مدیحه خود را بگویم.» آنگاه آن حضرت این اشعار را سرود:

ما مردمانی هستیم که بذل و بخشش ما جایگاه درّ و گوهر است، آمال و آرزو در آنجا بهره مند می شود

وجدان و نفس ما قبل از اینکه تقاضایی بشود جود و بخشش می کند، مبادا آبروی آن کسی که سؤال می کند بریزد

اگر دریا فراوانی بذل و بخشش ما را بداند، خجل و آب آن خشک خواهد شد

توضیح: فیروز آبادی گوید: «خضل» مانند کتف و صاحب هر چیز تری است که تری اش مکیده شود، و جوهری گوید: خضل گیاه نرمی است. «خجل» خبر مبتدای محذوف است.

15. مناقب: حضرت حسنین با عبداللّٰه بن جعفر به مسافرت حج رفتند. در بین راه زاد و توشه خود را گم کردند و گرسنه و تشنه ماندند. ناگاه از دور چشم مبارک آنها به خیمه ای افتاد. نزدیک خیمه که شدند پیرزنی را دیدند و از وی آب

خواستند. او گفت: «از شیر این گوسفندان بدوشید و بیاشامید.» وقتی از آن پیرزن غذا خواستند گفت: «یکی از این گوسفندان را ذبح کنید تا برایتان غذایی تهیه کنم.» آنها یکی از گوسفندان را سر بریدند و پیرزن برای آنان غذایی حاضر کرد و آنها خوردند و در میان خیمه به خواب قیلوله رفتند. هنگامی که خواستند از نزد آن پیرزن حرکت کنند گفتند: «ما گروهی از قریش هستیم. اکنون به سفر حج می رویم. موقعی که به مدینه بازگشتیم بیا تا در مقابل این پذیرایی که از ما کردی تلافی کنیم.

هنگامی که شوهر آن زن به خیمه آمد و از این جریان مطلع شد، زن خود را اذیت و آزار کرد. طولی نکشید که آن زن دچار فقر و بی نوایی شد و به طرف مدینه رفت. وقتی امام حسن مجتبی علیه السّلام او را دید، مبلغ هزار اشرفی طلا و هزار گوسفند به وی عطا کرد. آنگاه به شخصی دستور داد تا آن زن را به حضور امام حسین علیه السّلام برد و آن بزرگوار هم تعداد هزار گوسفند و هزار اشرفی طلا به آن زن بخشید. امام حسین هم او را نزد عبداللّه جعفر روانه کرد و او نیز همین مقدار به وی عطا کرد.

بخاری می گوید: امام حسن علیه السّلام دیه یک مرد را به وی عطا کرد.

مردی از امام حسن چیزی خواست. امام حسن علیه السّلام دستور داد تا چهار هزار درهم به وی بپردازند و مبلغ چهار هزار دینار برایش بنویسند. وقتی به او گفتند، رفت و آن مبلغ را هم دریافت کرد و گفت: «این مبلغ بذل و بخشش امام حسن است.» آنگاه مبلغ چهار هزار درهم نیز از برای وی نوشت.

یک بار امام حسن علیه السّلام از مردی که در مسجدالحرام پهلوی آن حضرت قرار داشت، شنید که دعا می کرد و از خدا مبلغ ده هزار دینار می خواست. امام به سوی منزل خود رفت و آن مبلغ را برای آن مرد فرستاد.

یک روز گروهی هنگام غذا خوردن امام حسن نزد حضرت آمدند، سلام کردند و نشستند. آن بزرگوار فرمود: «بیایید! این غذا گذاشته شده تا خورده شود.»

غاضری به حضور امام حسن رفت و گفت: «من معصیت پیغمبر خدا را کرده ام.» فرمود: «کار خوبی نکردی. حال بگو بدانم که چه معصیتی کردی؟» گفت: «خدا فرموده است گروهی که زن مالک و اختیاردار آنان باشد، رستگار نخواهند

شد. زن من مرا دستور داد تا یک غلام خریدم و اکنون آن غلام فرار کرده است.» امام حسن به وی فرمود: «یکی از این سه تا را خود انتخاب کن: اگر می خواهی من پول آن غلام فراری را می دهم. گفت: «همین کافی است، بیش از این نمی خواهم.» امام علیه السّلام پول آن غلام را به وی عطا کرد.

فضائل عکبری از ابو اسحاق نقل می کند که گفت: «امام حسن علیه السّلام، جعده دختر اشعث بن قیس را طبق سنت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله به نکاح خود درآورد و مبلغ هزار اشرفی طلا برای او فرستاد.»

در تفسیر ثعلبی و کتاب حلیه الاولیاء، از محمّد بن سیرین نقل می کنند که امام حسن علیه السّلام با زنی ازدواج کرد و تعداد صد کنیز که با هر کدام هزار درهم بود برای آن زن فرستاد.

پدر حسن بن سعید می گوید: امام حسن دو زن داشت که یکی تمیمی و دیگری جعفی بود. آن حضرت آنها را طلاق داد و به من فرمود: «برو به آنها بگو که امام حسن شما را طلاق داده، عده نگهدارید. ببین چه می گویند و مبلغ ده هزار (درهم) به ایشان بپرداز و به هر کدام فلان مقدار عسل و روغن بده!» وقتی نزد آن زن جعفی آمدم و جریان را برایش گفتم، نفس عمیق و آهی کشید و گفت: «متاعی است قلیل در ازای حبیبی که مفارقت کرد.» وقتی نزد زن تمیمی آمدم و به او گفتم عده نگهدار، وی متوجه نشد. وقتی که زنان او را از این جریان آگاه کردند، ساکت شد و چیزی نگفت. وقتی که امام حسن را از سخن زن جعفی مطلع کردم، نگاهی به زمین انداخت و فرمود: «اگر من به زنی رجوع می کردم، این زن را برمی گزیدم.»

انس می گوید: یک کنیز زر خرید، شاخه ای ریحان به عنوان هدیه برای امام حسن آورد و آن بزرگوار او را در راه خدا آزاد کرد. من به آن حضرت گفتم: «به خاطر یک شاخه ریحان او را آزاد کردی؟» فرمود: «خدا می فرماید: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها»(1)، {هر گاه چیزی به شما به عنوان هدیه دادند، شما نیکوتر

-1 . نساء / 85

از آن یا همان مقدار را تلافی کنید. } جزای نیکوی این زن این بود که او را در راه خدا آزاد کنم.»

این اشعار از امام حسن علیه السلام است:

بذل و بخشش برای بندگان خدا یک امر لازمی است که در قرآن کریم خوانده می شود

خدا بهشت خود را به بندگان بخشنده وعده داده، و جهنم را برای افراد بخیل مقرر فرموده است

کسی که دست هایش برای بینوایان بخشنده نباشد، او مسلمان نخواهد بود

از جمله بلند همتی امام حسن این است که آن حضرت در شام نزد معاویه رفت و یک بار نامه مفصلی را همراه با باری بزرگ در مقابل آن بزرگوار گذاشتند. وقتی امام حسن خواست از نزد معاویه خارج شود، خادمی کفش آن حضرت را دوخت. امام علیه السّلام آنچه را که در آن بارنامه نوشته بود، به وی عطا کرد.

توضیح: «بارمنج» معرّب بارنامه است و بار نامه به معنای فهرست کالاها.

16. مناقب: معاویه به مدینه رفت و در اولین روزی که جلوس کرد، هر کسی که نزد او می رفت از پنجاه هزار تا صد هزار درهم جایزه می گرفت. امام حسن بعد از همه مردم نزد معاویه رفت. معاویه گفت: «یا ابا محمّد! چرا دیر آمدی، شاید منظور تو این بوده که مرا نزد قریش بخیل معرفی کنی؟ به قدری صبر کردی که هر چه نزد ما بود تمام شد.» آنگاه رو به غلام خود کرد و گفت: «هم اندازه کل آنچه که به بقیه مردم دادیم، به امام حسن بده! یا ابا محمّد بدان که من پسر هند هستم.» امام حسن فرمود: «من احتیاجی به عطای تو ندارم. ای ابا عبد الرحمن و آن مبلغ را باز گرداندم. من هم پسر فاطمه دختر پیغمبر خدا هستم.»

در کتاب کامل مبرد آمده است: مروان بن حکم گفت: «من خواهان استر امام حسن هستم.» ابن ابی عتیق به او گفت: «اگر من آن استر را به دست تو برسانم، به اندازه سی حاجت مرا روا می کنی؟» گفت آری. گفت: «هنگامی که گروه قریش گرد آمدند و انجمن کردند، من کرامت

های قریش را شرح می دهم، ولی از نقل کرامت های امام حسن خودداری می کنم. آنگاه تو مرا ملامت و سرزنش کن !»

ص: 435

هنگامی که آن گروه اجتماع کردند، ابن ابو عتیق شروع کرد به نقل کرامت های قریش، ولی از امام حسن سخنی نگفت. مروان به وی اعتراض کرد و گفت: «پس چرا از کرامت های امام حسن چیزی نگفتی، در صورتی که کرامت های وی را هیچ کس ندارد؟» گفت: «ما فعلا کرامت اشراف را شرح دادیم. اگر بنا بود کرامت انبیا را شرح دهیم، امام حسن را بر همه مقدم می داشتیم.»

وقتی که امام از خانه خارج شد تا سوار شود، ابن ابی عتیق به دنبال آن حضرت آمد. امام حسن در حالی که لبخند می زد به وی فرمود: «حاجتی داری؟» گفت: «آری، دوست دارم سوار این استر شوم.» امام علیه السّلام فورا پیاده شد، استر را به او بخشید. حقا که هر گاه با شخص کریم خدعه کنی، او خواهد پذیرفت!

همچنین مبرد و ابن عایشه روایت کرده اند که مردی از اهل شام با امام حسن که سوار بود مصادف شد. آن شخص شروع به لعن امام حسن کرد. ولی آن بزرگوار جواب وی را نمی داد. هنگامی که آن مرد ساکت شد، امام حسن علیه السّلام به وی سلام کرد، خندید و فرمود: «گمان می کنم غریب باشی. شاید امر بر تو مشتبه شده باشد؟ اگر از ما رضایت بخواهی رضایت می دهیم؛ اگر چیزی بخواهی به تو عطا خواهیم کرد؛ اگر از ما راهنمایی بخواهی تو را هدایت می کنیم؛ اگر حاجتی داشته باشی روا می کنیم؛ اگر گرسنه باشی به تو غذا می دهیم؛ اگر برهنه باشی به تو لباس می پوشانیم؛ اگر محتاج باشی تو را بی نیاز خواهیم کرد؛ اگر رانده شده باشی تو را پناه می دهیم؛ چنانچه احتیاجی داشته باشی به داد تو می رسیم؛ اگر اثاث مسافرت خود را بیاوری و مهمان ما باشی، تا موقعی که بخواهی بروی به تو بد نمی گذرد، زیرا ما مهمانخانه ای بزرگ، مقامی وسیع و ثروتی فراوان داریم.»

وقتی که آن مرد شامی این سخنان را از امام حسن علیه السّلام شنید، به گریه افتاد و گفت: «شهادت می دهم که تو در روی زمین خلیفه خدایی. خدا بهتر می داند که مقام رسالت را کجا قرار دهد. تو و پدرت نزد من دشمن ترین خلق خدا بودید، ولی اکنون تو نزد من محبوب ترین خلق خدایی.» آنگاه اثاث خود را برداشت و نزد امام حسن رفت و تا زمان مراجعتش مهمان آن بزرگوار بود. زمانی هم که رفت، دوستی این خاندان را از اعتقادات خود قرار داد.

توضیح: «استعتبته فأعتبنی» یعنی از او رضایت خواستم او مرا خوشنود ساخت.

17. مناقب: نیز از ابو اسحاق روایت می کند که گفت: «یک روز مروان ابن حکم سخنرانی کرد و به حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام پرخاش کرد و ناسزا گفت. امام حسن هم در آن مجلس حضور داشت. وقتی این موضوع به گوش امام حسین رسید، به سراغ مروان رفت و به او فرمود: «ای پسر زن کبود چشم! آیا جا دارد که تو به علی بن ابی طالب علیه السّلام ناسزا بگویی؟» آنگاه نزد امام حسن رفت و فرمود: «تو می شنوی که مروان به پدرت ناسزا می گوید و چیزی به وی نمی گویی؟» امام حسن فرمود: «به شخصی که ظالم و مسلط است و هر چه می خواهد می گوید و هر عملی که می خواهد انجام می دهد، چه می شود گفت؟»

روایت شده که هیچ وقت کلمه ناپسندی از امام حسن مجتبی شنیده نشد، جز یک مرتبه و آن یک بار هم این بود که آن حضرت، به عمرو بن عثمان که درباره زمینی اختلاف داشتند فرمود: «او نزد ما غیر دماغ سوختگی چیزی نخواهد داشت!»

در جنگ جمل حضرت امیر محمّد بن حنفیه را خواست، نیزه خود را به او داد و فرمود: «با این نیزه به میدان برو و با آن شتر عایشه را بزن!» وقتی محمّد بن حنفیه به طرف میدان جنگ رفت، گروه بنوضبّه مانع او شدند. وقتی که محمّد نزد پدرش بازگشت، امام حسن نیزه را از دستش گرفت و به طرف شتر عایشه رفت و پس از آنکه نیزه ای به آن زد نزد حضرت امیر بازگشت و دیدند که اثر خون در نوک نیزه مشاهده می شود. محمّد بن حنفیه از مشاهده این صحنه صورتش سرخ شد. حضرت امیر به محمّد بن حنفیه فرمود: «غصه نخور! زیرا حسن پسر پیغمبر اسلام است و تو پسر علی هستی.»

توضیح: «تمغّر وجهه» یعنی «احمّر مع کدوره»، سرخ شد همراه با تیرگی، و «انف منه» یعنی استنکاف کرد.

18. مناقب: یک بار حضرت امام حسن مجتبی مشغول طواف کعبه بود که ناگاه شنید مردی می گفت: «این آقا پسر فاطمه زهرا است.» امام مجتبی رو به او کرد و فرمود: «بگو پسر علی بن ابی طالب است، زیرا پدرم از مادرم بهتر است.»

در جنگ صفین عبداللَّه بن عمر، امام حسن را صدا زد و گفت: «می خواهم تو را نصیحتی بکنم.» وقتی امام حسن نزد او آمد عبدالله گفت: «مردم بغض پدرت را داشتند و او را لعنت می کردند، زیرا در ریختن خون عثمان دخیل بود. آیا می توانی پدرت را خلع کنی تا ما با تو بیعت کنیم؟» امام حسن در جواب او سخنی فرمود که ناراحت شد. معاویه گفت: «حسن پسر پدرش است.»

19. کشف الغمه: مردی گفت که من داخل مسجد پیغمبرمعظم اسلام شدم. مردی را دیدم که از قول رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله حدیث می گفت و مردم گرد او جمع شده بودند. از وی پرسیدم: معنی این آیه که می فرماید: «وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ»(1)، {و به گواه و مورد گواهی} چیست؟ گفت: «معنی کلمه «شاهد» یعنی روز جمعه و معنی «مشهود» یعنی روز عرفه.» از وی گذشتم و به مرد دیگری که حدیث می گفت رسیدم، از او پرسیدم: «مرا از معنای«شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» آگاه کن.» گفت: «شاهد یعنی روز جمعه و مشهود یعنی روز عید قربان.» از او نیز گذشتم و با پسری مواجه شدم که صورتی نورانی و درخشنده داشت. به او گفتم که مرا از معنای«شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» آگاه کن. گفت: «آری، معنی کلمه شاهد یعنی حضرت محمّد و معنی مشهود یعنی روز قیامت. آیا نشنیده ای که خدا به رسول خود می فرماید: «یا أَیُّهَا النَّبِی إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِدا»(2)، {ما تو را شاهد قرار دادیم.} و نیز می فرماید: «ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُود»(3)، {روز قیامت روزی است که مردم در آن جمع می شوند و آن روز مشهود است}؟

وقتی هویت مرد اول را جویا شدم، گفتند که وی ابن عباس است. مرد دومی را هم گفتند که ابن عمر است. وقتی پرسیدم مرد سومی کیست، گفتند که حضرت حسن بن علی بن ابی طالب است، و قول امام حسن نیک ترین قول ها بود.

1- . بروج / 3
2- . احزاب / 45
3- . هود / 104

روایت شده که حضرت غسل کردند و از خانه بیرون آمدند؛ با لباسی فاخر، جامه ای پاکیزه، محاسنی نورانی و زیبایی هایی آشکار و شادابی های جوانی. چهره اش از زیبایی می درخشید و اندامش کمال ظاهری و معنوی را داشت، اقبال از همه جوانب او آشکار بود، شادابی نعمت در هر سوی او شناخته می شد و حاکم تقدیر حکم داده بود که خوشبختی از اوصاف اوست. سپس حضرت یک استر راهوار خوش گام سوار شد و همراه با اطرافیان و دوستان و خدمتکاران در صفوفی حرکت کرد.

اگر عبدمناف او را می دید، با فخر به او بینی هایی را به خاک می مالید و او پدرانش و جدّش را در احراز خصلت های فخرآمیز در روز تفاخر معادل هزاران کس می شمرد.

در همین هنگام در میانه راه پیری از نیازمندان یهود با لباسی کهنه، در حالی که بیماری او را از پا در آورده بود و خواری بر او سوار بود و ناداری نابودش ساخته بود با او مواجه شد. پوستش استخوان هایش را پوشانده و ضعف پیری او زنجیر پاهایش شده و بیماری اش زمانش را در دست داشت، بد حالی اش مرگ را محبوبش ساخته بود، آفتاب ظهر هنگام اعضایش را بریان کرده بود و میانه بدنش با خاک راهش مصافحه می کرد و گرسنگی طولانی اش، شکمش را ناتوان کرده و پیچیده بود. او ظرفی پر از آب را پشتش حمل می کرد و حالی داشت که دل های سخت به هنگام دیدن وی به او ترحم می کردند.

او امام حسن علیه السّلام را نگه داشت و گفت: «ای فرزند رسول خدا! انصاف بده!» حضرت فرمود: «در چه موردی؟» او گفت: «جدّ تو می گوید: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافران است و تو مؤمنی و من کافر، من دنیا را نمی بینم جز بهشتی که تو از نعمت آن بهره مندی و از آن لذّت می بری و دنیا را نمی بینم زندان برای خودم که گرفتاری اش مرا نابود کرده و ناداری اش مرا تلف نموده است.»

چون امام حسن علیه السّلام سخن پیرمرد یهودی را شنید، نور تأیید را بر آن تاباند و با فهم خود از خزانه علمش پاسخ پیرمرد را بیرون کشید و برای پیرمرد اشتباه گمانش و لغزش گفتارش را آشکار نمود و فرمود: «ای پیرمرد! اگر بتوانی

ببینی که خداوند برای من و برای مؤمنان در خانه آخرت چه چیزهایی آماده کرده که چشمی ندیده و گوشی نشنیده است، هر آینه می دانستی که من پیش از انتقال از این دنیا به آنجا، در زندان سختی هستم و باز اگر می توانستی بنگری که خداوند برای تو و هر کافری در خانه آخرت از آتش افروخته، جهنّم و عذاب همیشگی که بدن ها را تکّه تکّه می کند چه فراهم کرده، می دیدی که تو پیش از انتقال به آنجا هم اکنون در بهشت گسترده و نعمت کاملی هستی.»

توضیح: «سفر الصبح» یعنی «اضاء و أشرق»، یعنی نور داد و درخشید، مانند «أسفر»، و «سفرت المرأه» یعنی «کشفت عن وجهها»، زن صورتش را باز کرد و آن زن مسافر نام می گیرد، و «قسمه» با کسر سین و فتح آن به معنای حُسن و زیبایی است و «اعطاف» یعنی جوانب و «غاشیه» همان گدایان که نزد تو می آیند و زائران و دوستان که به قصد تو می آیند. و «هِم» به کسر، پیرمرد در حال فنا است و «هِدم» با کسره، جامه پوسیده یا وصله دار یا کسای پشمین و جمع آن أهدام و هدم است. و «شوی» دو دست و دو پا و سر آدمی است و «عُرّ» با ضمّه، جراحات چیزهایی مانند جرب (بیماری پوستی) است که بر بدن شتر بیرون می زند و در لب ها و پاهایش پخش است و از آن چرکی به مانند آب زرد جاری می شود. و «عَرّ» با فتحه به معنای جرب (گری) است و احتمال می رود که «عرعرته و عرعره الجبل و السنام» و هر چیزی با ضمّ هر دو عین، به معنای سر آن باشد. «طوی» با فتحه به معنای گرسنگی است و شاید منظورش از «طری» که بار دوّم آمده، امحا و احشایی است که شکم بر آن پیچیده شده است، و «مطا» یعنی پشت.

20. کشف الغمه: به نقل از سعید بن عبدالعزیز می گوید: حضرت امام حسن علیه السّلام شنید که مردی از خدای خود می خواست مبلغ ده هزار درهم به وی عطا کند. امام حسن برگشت و آن مبلغ را از برایش فرستاد.

و از کرم وجود آن حضرت اینکه مردی نزد حضرت آمد و حاجتی از او خواست. حضرت به او فرمود: «ای فلانی! حقّ درخواست تو نزد من بزرگ است و شناخت من نسبت به آنچه باید برای تو انجام شود نیز بزرگ است. و دست من از بخشش به تو آن گونه که شایسته آنی عاجز و ناتوان است و بخشش زیاد برای خدا،

باز کم است و آنچه من دارم، وافی به سپاس از او نیست. پس آنچه برایم فراهم است را بپذیر و از من رنج اهتمام به تکلیف واجبم در رابطه با تو را بردار و این کار را بکن.»

او گفت: «ای فرزند رسول خدا! کم را می پذیرم و داده شما را سپاس می گذارم و شما را اگر منعم کنی، معذور می دانم.» در این حال بود که امام حسن علیه السّلام وکیلش را خواست و با او به حساب مخارجش تا نهایت پرداخت و فرمود: «اضافه از سیصد هزار درهم را حاضر نما.» او پنجاه هزار درهم حاضر کرد و حضرت فرمود: «آن پانصد دینار چه شد؟» گفت: «نزدم موجود است.» حضرت فرمود: «آنها را حاضر کن.» او هم حاضر کرد. حضرت درهم ها و دینارها را به مرد داد و فرمود: «کسی را بیاور که اینها را برایت بیاورد.» او دو حمّال آورد. امام حسن علیه السّلام ردای خود را برای کرایه دو حمال به او داد. خدمتکاران حضرت گفتند: «به خدا سوگند دیگر درهمی نزد ما نیست.» حضرت فرمود: «ولی من امیدوارم که من نزد خدا پاداش بزرگی داشته باشم.»

و از جود و کرم حضرت اینکه امام حسن و امام حسین و عبدالله بن جعفر علیهم السّلام برای حج می رفتند که بی زاد و توشه شدند و گرسنه و تشنه به پیرزنی در چادرش برخورد کردند. پرسیدند: «آیا آبی داری؟» گفت: آری. نزد آن پیرزن ماندند و این پیرزن جز یک گوسفند کوچک در گوشه خیمه اش چیزی نداشت. پیرزن گفت: «این را بدوشید و شیرش را بخورید.» این کار را کردند و باز به او گفتند: خوراکی داری؟ گفت: «چیزی ندارم جز همین گوسفند. یکی از شما آن را ذبح کند تا من غذایی برایتان فراهم سازم که بخورید.» یکی از آنها برخاست و گوسفند را ذبح کرد و پوستش را کند. آنگاه پیرزن برای آنان غذایی آماده ساخت و خوردند. پس از آن باز ماندند تا هوا خنک شد و چون خواستند بروند، به پیرزن گفتند: «با گروهی از قریش هستیم و قصد این سو را داریم و چون به سلامت بازگشتیم، قصد ما کن تا کار خیری برایت کنیم.» آنگاه رفتند. شوهر پیرزن آمد و پیرزن گزارش این گروه و جریان گوسفند را داد. آن مرد خشمگین شد و گفت: «وای! تو گوسفندم را برای مردمی که نمی شناسی می کشی بعد می گویی گروهی از

قریش بودند!» پس مدّتی گذشت و نیاز، این مرد و زن را به مدینه کشاند. وارد مدینه شدند و شتر به مدینه می آوردند و می فروختند و از این راه زندگی می کردند. پیرزن از یکی از کوچه های مدینه می گذشت که دید امام حسن علیه السّلام بر لب در خانه اش نشسته است. امام پیرزن را شناخت، ولی پیرزن امام را نشناخت. حضرت غلامش را فرستاد و پیرزن را برگرداند. امام به پیرزن پرسید: «مرا می شناسی؟» پیرزن گفت: نه. حضرت فرمود: «من میهمان تو در آن روز بودم.» پیرزن گفت: «پدر و مادرم به فدایت!» امام دستور داد از گوسفندان صدقه هزار گوسفند برای او خریدند و هزار دینار به او داد و او را همراه با غلامش نزد برادرش امام حسین علیه السّلام فرستاد امام حسین علیه السّلام پرسید: «برادرم چه اندازه به تو داد؟» گفت: «هزار گوسفند و هزار دینار.» حضرت دستور داد که همان اندازه به او بدهند. آنگاه او را با غلامش نزد عبدالله بن جعفر فرستاد. او هم پرسید: «امام حسن و امام حسین علیهما السّلام چه اندازه به تو دادند؟» گفت: «دو هزار گوسفند و دو هزار دینار.» عبدالله هم دستور داد دو هزار گوسفند و دو هزار دینار به او بدهند و گفت: «اگر ابتدا پیش من آمده بودی آن دو را به سختی می افکندیم!» پیرزن با این همه مال به نزد شوهرش بازگشت.

در مناقب همین روایت را آورده با این تفاوت که: «عبدالله بن جعفر هم مانند آن به پیرزن داد.»

21. کشف الغمه: مؤلف: این قصّه مشهور است و در دیوان جود و بخشش اینان نوشته شده و از امامان علیهم السّلام به ما رسیده است و من این قصّه را بر طبق غیر این روایت نقل کرده ام، و اینکه با اینان فرد دیگری از اهل مدینه نیز بوده است و آن پیرزن نزد عبدالله بن جعفر آمده و گفته مرا در ابتدا نزد دو سرورم حسن و حسین ببر. پس خدمت امام حسن آمده و حضرت دستور داد که صد شتر به او بدهند و امام حسین علیه السّلام هزار گوسفند به او داد. مجدّداً خدمت عبدالله بن جعفر آمد. عبدالله از او پرسید و او خبر داد و عبدالله گفت: «دو سرورم در مورد شتر و گوسفند مرا کفایت کردند.» و دستور داد که صد هزار درهم به او بدهند. و پیرزن به سراغ فرد دیگری که از شهر مدینه همراه این گروه بوده رفت. وی به پیرزن گفت:

«من نمی توانم با این بخشندگان همراهی کنم و نمی توانم به یک درهم ده یک اینان در بخشش برسم، ولی چیزی از آرد و کشمش به تو می دهم.» پیرزن هم آنها را گرفت و بازگشت.

برگردیم به سخن ابن طلمه رحمه الله. او گوید: و از ابن سیرین روایت شده که گفت: امام حسن علیه السّلام با زنی ازدواج کرد و برای او صد کنیز و همراه هر کنیز، هزار درهم فرستاد.

و حافظ در کتاب الحلیه از ابونجیح روایت کرده که حسن بن علی علیه السّلام پیاده حج می کرد و مالش را دو نیم می کرد.

و از شهاب بن ابی عامر روایت است که حسن بن علی علیه السّلام مالش را دو بار با خدا تقسیم کرد، تا آنجا که یک کفشش را صدقه داد.

و از علی بن زید بن جذعان روایت است که گفت: حسن بن علی دو بار همه مالش را بخشید و سه بار هم مالش را با خدا تقسیم کرد، تا آنجا که یک دمپایی را می داد و یک دمپایی را نگه می داشت و یک کفش را می داد و یک کفش را نگه می داشت.

و از قرّه بن خالد روایت است که گفت: در خانه محمّد بن سیرین غذایی را خوردم. چون سیر شدم حوله را گرفتم و دستم را بالا بردم. محمّد گفت: حسن بن علی علیه السّلام فرموده است: «غذا کم ارزش تر از آن است که سهم در آن مشخّص شود.»

و از حسین بن سعید، از پدرش روایت است که گفت: حسن بن علی علیه السّلام بابت هزار مشک عسل، دو همسرش را بهره مند کرد (این اندازه به آنان داد و آنان را طلاق داد). یکی از آن دو که فکر می کنیم همان زن حنیفه بود گفت: «کالای کمی است از دوستی که می خواهد از حسن جدا شود.»

و مردی به حضور امام حسن مجتبی آمد و گفت: «فلانی درباره شما چنین و چنان گفت.» امام به وی فرمود: «زحمت مرا زیاد کردی، چون من الان تصمیم گرفتم که برای خودم و او استغفار کنم.»

22. العدد القویه: مردی نزد حضرت امام حسن ایستاد و گفت: «یا بن امیرالمؤمنین! تو را به حق آن کسی که این نعمت را بدون شفاعت کسی به تو عطا کرده قسم می دهم که مرا از دست این دشمن ستمکار و جاهل نجات دهی، دشمنی که به پیران احترامی نمی گذارد و به طفل صغیر ترحم نمی کند.» امام حسن که تکیه کرده بود، برخاست، نشست و فرمود: «دشمن تو کیست تا من حق تو را از او بگیرم؟» گفت فقر و بینوایی. امام علیه السّلام ساعتی سر مبارک خود را به زیر انداخت. آنگاه سرش را بلند کرد و به خادم خود فرمود: «آنچه که موجودی نزد توست بیاور!» وی رفت و مبلغ پنج هزار درهم آورد. امام فرمود: «این مبلغ را به این شخص بده.» آنگاه حضرت امام حسن به آن مرد فرمود: «تو را به حق این قسم هایی که به من دادی قسمت می دهم که هر گاه این دشمن به سراغ تو آمد، شکایتش را نزد من بیاور!»

23. تفسیر فرات بن ابراهیم: به نقل از ابوالجارود روایت می کند که گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «حضرت امیر به امام حسن فرمود که امروز برخیز و سخنرانی کن. آنگاه به مادران فرزندانش فرمود، برخیزید و سخنرانی فرزندم حسن را گوش کنید!» حضرت امام حسن پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر اسلام و برخی مطالب دیگر فرمود: «حضرت امیر در دری و منزلی جای دارد که هر کس داخل آن شود، در امان خواهد بود و کسی که از آن خارج شود، کافر است. من سخن خود را می گویم و برای خودم و شما استغفار می کنم.» وقتی امام حسن از منبر فرود آمد، امیرالمؤمنین علیه السّلام برخاست و پس از اینکه سر مبارک وی را بوسید، فرمود: «پدر و مادرم به فدایت باد! آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»(1) {فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست.}

24. تفسیر فرات بن ابراهیم: حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام به امام حسن فرمود: «برخیز و سخنرانی کن تا من سخن تو را بشنوم.» امام حسن گفت:

1- . آل عمران / 34

«پدر جان! من چگونه سخنرانی کنم، در صورتی که از روی تو خجالت می کشم.» حضرت امیر همه مادران و فرزندانش را جمع کرد و خودش خارج شد و در جایی ماند که بتواند سخن امام حسن را بشنود. امام حسن نیز برخاست و این خطبه بسیار عالی را خواند: «ستایش ویژه خداوند یکتاست، بی آنکه او را به چیزی تشبیه کنیم. هم او که همیشه هست بی آنکه ایجاد شده باشد. به همه امور قائم است بی آنکه مشقّتی برای او داشته باشد. می آفریند بی آنکه رنجی کشد. وصف می شود تا بی نهایت و شناخته شده است به اینکه محدود نیست. و عزّتمندی است که پیوسته در قدیم بوده و دل ها از هیبت او در ترس و هراس است و عقول در برابر عزّت و توانمندی او در حیرت است و گردون ها در مقابل قدرت وی خاضع است. اندازه عظمت او به قلب بشری ظهور نکرده، مردم به عمق جلال او نرسیده اند، وصف کنندگان از مردم توان وصف کردن عظمت او را ندارند، عالمان با عقولشان به او نمی رسند و متفکّران با تدبیرشان او را در نمی یابند. آگاه ترین مخلوق به خدا هم اوست که با حدّ او را وصف نمی کند. خداوند چشم ها را در می یابد ولی چشم ها او را در نمی یابند و او لطیف آگاه است.

اما بعد، حضرت امیر همچون دری است که هر کس داخل آن شود مؤمن خواهد بود و کسی که از آن خارج شود، کافر است. من این سخن خود را می گویم و از برای خودم و شما طلب آمرزش می کنم.» حضرت امیر پس از شنیدن این سخنرانی برخاست، میان دو چشم امام حسن را بوسید و فرمود: «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.»

25. کافی: به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «روزی امام حسن، عبداللَّه بن جعفر را دید و به وی فرمود: «مؤمن چگونه مؤمن خواهد بود، در صورتی که قسمت و تقدیر خود را ناپسند و مقام و منزلت خود را کوچک می داند، حال آنکه خدا بر او حکومت می کند. من ضمانت می دهم که اگر کسی غیر از رضایت به تقدیر خدا را به قلب خود راه ندهد، هر گاه دعا کند مستجاب شود.»

26. کافی: نیز از امام جعفر صادق روایت می کند که فرمود: گروهی در مدینه گفتند که امام حسن مال و ثروتی ندارد. امام حسن علیه السّلام نزد شخصی فرستاد و مبلغ هزار درهم از وی قرض کرد. آنگاه آن مبلغ را برای مصدّق (کسانی که صدقه و زکات را جمع آوری می کند) فرستاد و فرمود: «این صدقه ثروت ما است.» گفتند: «امام حسن این مبلغ را از آن مالی که داشته است فرستاده.»

27. کافی: همچنین از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «امام حسن پای پیاده به حج می رفت، در حالی که محمل ها و مال های سواری در کاروان با آن حضرت در حرکت بودند.»

28. مناقب: به نقل از حسن بن مهدی نقل می کند که گفت: گذر امام حسن علیه السّلام به عده ای از فقرا افتاد که چند پاره نان خشک در میان گذاشته و مشغول خوردن آن بودند. آنها به امام حسن گفتند: «ای پسر دختر پیامبر خدا! بیا با ما چاشت بخور!» امام حسن پس از اینکه فرمود «خدا متکبرین را دوست ندارد»، پیاده شد و با آنها مشغول خوردن گردید. وقتی همه از آن غذا خوردند و سیر شدند، آن غذا به برکت امام حسن همچنان به حال خود بود. سپس امام حسن آنان را دعوت کرد و به آنها غذایی برای خوردن و لباسی برای پوشاندن عطا کرد.»

حاکم در کتاب امالی خود روایت می کند که امام حسن می فرمود: «اگر کسی به جد خود ببالد، جد من پیغمبر با عظمت اسلام است. اگر کسی به مادر خود ببالد، مادر من بتول است. اگر کسی به بازدیدکنندگان خود ببالد، بازدید کننده خاندان ما جبرئیل است.»

توضیح: «یباء» با باء در نسخه های نزد ماست و شاید یباء از ریشه «بأو» به معنای کبر و فخر باشد. گفته می شود: «بأوت علی القوم»، «أبأی بأواً» یا با نون از «نأی» به معنای «بَعُدَ»، کنایه از رفعت و بلندی و یا از «نوء» به معنای عطا و یا از «مناواه» به معنای مفاخره باشد، و ممکن است «نبّأ» از نباء به معنای خبر باشد به صیغه مبالغه، «اوفثّاء» به سان احتمال قبلی از نثاء باشد.

29. در بعضی از کتب معتبر، از نجیح روایت می کنند که گفت: روزی دیدم که امام حسن علیه السّلام مشغول غذا خوردن بود و سگی هم در مقابل آن حضرت

نشسته بود. امام علیه السّلام یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه به آن سگ می داد. من گفتم: «یا ابن رسول اللّه! اجازه می دهی که این سگ را از تو دور کنم؟» فرمود: «بگذار باشد، زیرا من از خدا خجالت می کشم در حالی که غذا می خورم، صاحب روحی به صورت من نظر کند و من از آن غذا به او ندهم.»

شخص مورد وثوقی روایت می کند که مروان حکم لعنه اللّه علیه به حضرت امام حسن ناسزا گفت. هنگامی که وی از ناسزا گفتن فراغت یافت، امام حسن به او فرمود: «من چیزی از سخنان تو را محو نخواهم کرد، یعنی با پاسخ دهی ام. و خداست که برای تو فراهم کرده است. اگر راست بگویی که خدا جزای راستگویی ات را به تو خواهد داد و اگر دروغ بگویی نیز خدا جزای دروغگویی تو را خواهد داد، زیرا خدا جزای عمل بد را سخت تر از من خواهد داد.»

روایت شده که یکی از غلامان امام حسن عملی انجام داده بود که مستوجب عقاب بود. از این رو امام حسن دستور داد تا او را بزنند. آن غلام گفت: «ای مولای من! وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ»، {و از مردم در می گذرند.} یعنی (مؤمن باید) از خطای مردم درگذرد.» امام حسن فرمود که من از تو درگذشتم. غلام گفت: «ای مولای من! وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»(1)، {خدا نیکوکاران را دوست دارد.} امام حسن فرمود: «تو را در راه خدا آزاد کردم و مستمری تو را دو برابر پیش از این قرار دادم.»

30. کافی: از محمّد بن مسلم روایت می کند که گفت: «از حضرت امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السّلام شنیدم که فرمودند: «یک بار امام حسن مجتبی در مجلس حضرت امیر بود که گروهی وارد شدند و به حضرت امام حسن گفتند که با حضرت امیر کار داریم. فرمود: «چه حاجتی دارید؟» گفتند که می خواهیم مسأله ای را از او بپرسیم. فرمود: «چه مسأله ای، آیا ممکن است آن را برای من بگویید؟» گفتند: «زنی پس از اینکه با شوهرش همبستر شد، برخاست و با دختر باکره ای مساحقه کرد. آن دختر بدین وسیله حامله شده. تو در این باره چه می گویی؟» فرمود: «مسأله ای است مشکل که حضرت امیر از عهده آن بر می آید، با

1- . آل عمران / 134

این حال من هم جواب آن را می گویم، اگر صحیح گفتم از طرف خدا و امیرالمؤمنین است و اگر اشتباه گفتم از طرف خودم. اما امیدوارم که به خواست خدا اشتباه نگویم.»

سپس آن حضرت فرمود: «اولین کاری که باید کرد، این است که مهریه آن دختر باکره را از آن زن بگیرند، زیرا آن بچه جز با از بین رفتن بکارت آن دختر خارج نخواهد شد. آنگاه آن زن را باید سنگسار کرد، زیرا که زنای محصنه کرده است. سپس باید صبر کرد تا آن دختر وضع حمل کند و بعد آن بچه را به صاحب نطفه داد و آن دختر را تازیانه زد.» آن عده از حضور امام حسن مرخص شدند و نزد حضرت امیر علیه السّلام رفتند. امیرالمؤمنین به آنها فرمود: «شما به امام حسن چه گفتید و او چه جوابی به شما داد؟» وقتی آنها ماجرا را شرح دادند، حضرت امیر فرمود: «اگر از من هم این پرسش را می کردید، جوابی غیر از این جواب نداشتم.»

31. خرائج و جرائح: عمرو عاص به معاویه گفت: «امام حسن را بخواه و بر فراز منبر بفرست تا سخنرانی کند. شاید خوب از عهده این کار بر نیاید و ما بتوانیم او را به این بهانه در هر مجلس و محفلی سرزنش و ملامت کنیم.» معاویه سراغ امام حسن فرستاد و آن حضرت را پس از اینکه آمد، بالای منبر فرستاد. همه رؤسای شام در آن مجلس حضور داشتند امام حسن پس از اینکه حمد و ثنای خدای را بجای آورد، فرمود: «ایها الناس! هر کسی که مرا می شناسد که می شناسد و هر کسی مرا نمی شناسد، بداند که من پسر علی بن ابی طالبم که پسر عموی پیغمبر است و اولین کسی است که اسلام آورده است. مادرم فاطمه دختر پیامبر اعظم اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است؛ جد من پیغمبر رحمت است؛ من پسر بشیر و نذیرم؛ من پسر چراغ نورانی ام؛ من پسر کسی هستم که برای اهل عالم رحمت است؛ من پسر آن کسی هستم که به سوی تمامی جن و انس مبعوث شده است.»

معاویه گفت: «یا ابا محمّد! درباره اوصاف رطب برای ما سخنرانی کن!» امام حسن فرمود: «باد

به آن می دمد، هوای گرم آن را می پزد و هوای شب آن را خنک و نیکو می کند.» آنگاه آن بزرگوار سخنان قبلی اش را ادامه داد و فرمود: «من پسر آن کسی هستم که مستجاب الدعوه بود؛ من پسر آن کسی هستم که شفیع و مطاع

بود؛ من پسر اول کسی هستم که خاک را از سر می تکاند؛ من پسر آن کسی هستم که درب بهشت را خواهد کوبید تا برایش باز شود؛ من پسر آن کسی هستم که ملائکه و او در راه خدا قتال می کردند و غنیمت برایش حلال بود و تا مسافت یک ماه راه، ترس وی در دل دشمن جای می گرفت.»

آن بزرگوار همچنان از این گونه سخنان می فرمود، به گونه ای که دنیا در نظر معاویه تیره و تار شد و آن عده از اهل شام و غیر شام که امام حسن را نمی شناختند نیز آن بزرگوار را شناختند. عاقبت وقتی امام علیه السّلام از فراز منبر فرمود آمد، معاویه به آن حضرت گفت: «تو امیدواری که خلیفه شوی، ولی نخواهی شد.» امام حسن به او فرمود: «خلیفه کسی است که منطبق با کردار و رفتار رسول خدا و طاعت پروردگار عمل کند. خلیفه آن کسی نیست که با جور رفتار کند، احکام خدا را تعطیل کند و دنیا را پدر و مادر خود قرار دهد. اینکه تو می گویی مقام پادشاهی است که نصیب شخصی شود و او اندکی بهره مند گردد، آنگاه از آن مقام جدا و لذت بری او ناگوار شود و رنج و تعب آن برایش باقی بماند و نظیر این مطلب شود که خدا می فرماید: «وَ إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَکُمْ وَ مَتاعٌ إِلی حِین»(1)، {من نمی دانم، شاید برای شما امتحان و متاعی باشد تا یک مدتی.} این بفرمود و با دست خود به معاویه اشاره کرد و برخاست و رفت.

معاویه رو به به عمرو عاص کرد و گفت: «تو از اینکه به من گفتی امام حسن را بالای منبر بفرستم منظوری نداشتی جز رسوایی من. به خدا قسم مردم شام قبل از اینکه امام حسن این سخنان را بگوید، بر این گمان بودند که حسب و نسبی بالاتر از حسب و نسب من وجود ندارد.» عمرو عاص گفت: «حسب و نسب حسن موضوعی است که نمی توان آن را مخفی کرد و تغییرش داد، زیرا در میان مردم مشهور و واضح است.» معاویه ساکت و آرام شد.

32. مناقب: یک اعرابی نزد ابوبکر آمد و گفت: «من در حالی که لباس احرام در بر داشتم، چند تخم شتر مرغ را پختم و خوردم، اکنون باید چقدر کفاره بدهم؟»

1- . انبياء / 111

ابوبکر گفت: «این مسأله برای من مشکل است.» آنگاه او را نزد عمر فرستاد. عمر هم وی را نزد عبدالرحمن روانه کرد. هنگامی که آنان از جواب آن مسأله عاجز شدند گفتند: «از حضرت امیر جویا شو!» امیرالمؤمنین فرمود: «از هر یک از این دو کودک که می خواهی بپرس!» امام حسن فرمود: «ای اعرابی، آیا شتر داری؟» گفت آری. فرمود: «به شماره آن تخم های شتر مرغی که خورده ای، شتر ماده با شتر نر جفت گیری کن و بچه های آنها را برای خانه خدا هدیه ببر.» حضرت امیر فرمود: «بعضی از ناقه ها هستند که بچه خود را سقط می کنند.» امام حسن فرمود: «بعضی از تخم ها هم هستند که فاسد می شوند.» ناگاه صدایی شنیده شد که می گفت: «ای گروه مردم! حکمی که این کودک فهمیده، همان حکمی است که سلیمان بن داود فهمیده است!»

توضیح: «ناقه سلوب» ناقه ای است که فرزندش را پیش از آنکه کامل شود سقط کند، و «ازلقت الناقه» یعنی «اسقطت» و منظور در اینجا ناقه ای است که نطفه را ساقط کند. «و مرقت البیضه» یعنی «فسدت»، یعنی تخم مرغ فاسد شد.

مؤلف: بسیاری از داوری های امام حسن علیه السّلام در کتاب «من لا یحضره الفقیه» و کافی در حدود و قضا یا دیات آمده است و ما اینجا نیاوردیم، چون هم روشن است و هم بیم طولانی شدن را داشتیم.

33. مناقب: امام حسن با مردی سخن گفت و او فرمود: «تو اهل کجایی؟» گفت اهل کوفه. فرمود: «اگر در مدینه می بودی محل جبرئیل را که در خانه های ماست به تو نشان می دادم.»

محمّد بن سیرین می گوید: «حضرت امیرالمؤمنین علی به فرزندش امام حسن فرمود: «مردم را جمع کن (و برای آنان سخن بگو).» وقتی مردم جمع شدند، امام حسن پس از اینکه حمد و ثنای خدا را بجای آورد، فرمود: «ایها الناس! خدا ما را برای خویشتن برگزیده است؛ ما را برای دین خود پسندیده است؛ ما را برای بندگان خود انتخاب کرده است و وحی و قرآن خود را بر ما نازل فرموده است. هر کس که حق ما را غصب کند، خدا در دنیا یا آخرت حق او را ناقص خواهد کرد. ما هر دولتی که داریم دارای عاقبت خواهد بود و بعد از مدتی خبر آن را خواهید

شنید.» سپس حضرت امام حسن علیه السّلام از منبر فرود آمد و این جریان را برای پدر خود شرح داد. امیرالمؤمنین علیه السّلام میان دو چشم امام حسن را بوسید و فرمود: «پدر و مادرم به فدایت باد! ذریّه بعضها من بعض و الله سمیع علیم.»

عمرو بن عاص به معاویه گفت: «کاش دستور بدهی که حسن بن علی بر منبر خطبه بخواند. شاید که در فشار قرار گیرد و نتواند سخن بگوید و این مایه سرافکندگی او پیش مردم شود.» معاویه به امام حسن دستور داد. حضرت که بر فراز منبر رفت سخن گفت و زیبا سخن گفت سپس فرمود: «ای مردم! هر کس مرا شناخته که شناخته و هر کس نشناخته، پس من حسن فرزند علی بن ابی طالب هستم. من فرزند کسی هستم که نخستین مسلمانی است که اسلام آورد؛ مادرم فاطمه دختر رسول خداست؛ من فرزند بشارت دهنده و بیم دهنده هستم؛ من فرزند چراغ نورانی هستم؛ من فرزند کسی هستم که برای رحمت بر عالمیان مبعوث گردید.»

و در روایت ابن عبد ربّه آمده: «اگر فرزندی برای رسول خدا در میان مدینه جستجو کنید، جز من و برادرم کسی را نمی یابید.»

معاویه از پای منبر صدا زد: «ای ابا محمّد! در وصف خرما برایمان بگو!» منظور معاویه این بود که امام را خجالت زده کند. و با این کلام سخن وی را قطع نماید. حضرت فرمود: «آری، باد شمال خرما را آبستن می کند و باد جنوب آن را بیرون می آورد و خورشید آن را می پزد و ماه آن را گوارا می سازد.» و در روایت مدائنی آمده: «آری، باد به آن می دمد (و شاید آن را درشت می سازد) و گرما او را می پزد و شب او را خنک و گوارا می سازد.» و در روایت مدائنی آمده: عمرو گفت: «ای ابا محمّد! آیا وصف دستشویی رفتن می کنی؟» حضرت فرمود: «آری، در سرزمین صاف و بدون درخت به راه دوری می روی، تا آنجا که از مردم مخفی شوی. رو و پشت به قبله هم نمی کنی و با خوردنی ها خودت را پاک نمی کنی و نیز با رُمّه (که منظور حضرت از رمّه، استخوان و فضله (روث) حیوان بود) و در آب راکد هم ادرار نمی کنی.

توضیح: «حزء» با فتحه دفع «حُزور» به ضمّه است، یعنی دستشویی رفتن و «صحصح» مکان صاف است. اینکه در تفسیر «رُمّه» گفته شده استخوان و فضله

حیوان، اشتباه روشنی است. فضله حیوان ارتباطی به رُمّه ندارد (البته شاید روث تفسیر رمّه نباشد بلکه عطف به رمّه باشد. دقّت کنید.)

34. مناقب: معاویه از حضرت امام حسن خواست تا بالای منبر برود و حسب و نسب خود را شرح دهد. امام حسن بر فراز منبر رفت و پس از اینکه حمد و ثنای پروردگار را بجای آورد فرمود: «ایها الناس! هر کسی که مرا می شناسد که می شناسد و هر کسی که مرا نمی شناسد، اکنون خود را معرفی می کنم. شهر من مکه و مناست؛ من پسر مروه و صفایم؛ من پسر محمّد مصطفی هستم؛ من پسر آن کسی هستم که مقامش از کوه های بر افراشته بالاتر است؛ من پسر کسی هستم که نجیب و با حیا بود؛ من پسر فاطمه ام که بزرگ ترین زنان عالم است؛ من پسر مادرانی هستم که بی عیب بودند، مادرانی که پاک دامن بودند.»

در این هنگام مؤذن شروع به اذان گفتن کرد. وقتی گفت: «اشهد ان لا اله الا اللّٰه و اشهد ان محمّدا رسول اللّٰه»، امام حسن به معاویه فرمود: «این محمّد پدر من است یا پدر تو؟ اگر بگویی پدر من نیست که بی شک کافر شده ای. اگر هم بگویی پدر من است پس اقرار کرده ای.» آنگاه حضرت مجتبی فرمود: «قریش بر عرب افتخار می کرد که حضرت محمّد از قریش است. عرب به عجم فخر و مباهات می کرد که حضرت محمّد از عرب است. عجم افتخار می کند که حق عرب را برای اینکه محمّد از عرب است می شناسد و حق ما را مطالبه می کنند، ولی حق ما را به ما نمی دهد.»

توضیح: جوهری گوید: «رجل ناصح الجیب» یعنی امین. (پایان کلام جوهری) پس «نقّیات الجیوب» کنایه از عفت اینان است، همان گونه که پاکی دامن در عرف عجم کنایه از عفّت است.

35. مناقب: پادشاه روم نامه ای برای معاویه نوشت و سه مسأله را از وی جویا شد. اول اینکه مکانی که به اندازه وسط آسمان باشد کجاست؟ دوم اینکه اولین قطره خونی که بر روی زمین ریخته شد چه خونی بود؟ و سوم اینکه چه مکانی بود که فقط یک مرتبه آفتاب بر آن تابید؟

ص: 452

معاویه از جواب این سئوالات عاجز ماند و به حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام متوسل شد. امام علیه السّلام فرمود: «پاسخ اول پشت بام کعبه است. پاسخ دوم خون حضرت حوا و پاسخ سوم زمین دریایی که برای موسی علیه السّلام شکافته شد.» همچنین حضرت امام حسن برای پادشاه روم نوشت مکانی که قبله ندارد، پشت بام کعبه است. آن کسی که قرابت و نزدیک شدن ندارد، خدای سبحان است.

شخصی از اهل شام از امام حسن پرسید که بین حق و باطل چقدر است؟ فرمود: «چهار انگشت است، زیرا آنچه را که به چشم خود ببینی حق است، ولی چه بسا مطالبی که با گوش خود بشنوی و باطل باشد.» پرسید: «فاصله بین ایمان و یقین چقدر است؟» فرمود: «چهار انگشت، زیرا ایمان آن است که آن را بشنویم، ولی یقین آن است که آن را بنگریم.» پرسید: «بین آسمان و زمین چقدر است؟» فرمود: «به قدر دعای شخص مظلوم و دید چشم.» پرسید: «فاصله بین مشرق و مغرب چقدر است؟» فرمود: «به اندازه ای که آفتاب یک روز راه طی کند.»

ابوالفضل شیبانی در کتاب امالی خود، از جابر بن عبداللَّه روایت می کند که گفت: امام حسن مجتبی تازه زبان باز کرده بود. در یکی از اعیاد که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای نماز خارج شد، امام حسن هم را نیز همراه خود برد. موقعی که پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله تکبیر نماز را گفت، امام حسن نیز تکبیر گفت. پیامبر اعظم اسلام خوشحال شد و دوباره تکبیر گفت، امام حسن هم تکبیر گفت. رسول خدا هفت تکبیر گفت و امام حسن نیز هفت تکبیر گفت. وقتی امام حسن در تکبیر گفتن توقف کرد، پیامبر خدا هم دیگر تکبیر نگفت. هنگامی که پیغمبر خدا برای رکعت دوم برخاست، امام حسن تا پنج تکبیر گفت، رسول خدا نیز تا پنج تکبیر گفت. موقعی که امام حسن توقف کرد پیغمبر خدا هم دیگر تکبیر نگفت. بدین جهت بود که در نماز عید این تکبیر سنت و معمول شد.

در روایت دیگر می گوید که این داستان برای امام حسین بوده است. بعضی از اصحاب امام حسن علیه السّلام به شکل مرفوعه روایت کرده اند که: درد زایمان

برای زنان تنها این است که ناف بچّه به ناف مادرش وصل است و جدا می شود، پس مادر را آزار می دهد.

توضیح: عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: محمّد بن حبیب در امالی اش روایت کرده که: حسن علیه السّلام پانزده حج پیاده کرد که اسبان نجیب همراه او آورده می شد، و حضرت دو بار از مالش بیرون آمد (همه را در راه انفاق کرد) و سه بار مالش را با خدا تقسیم کرد، تا آنجا که یک دمپایی را می داد و یکی را نگه می داشت و یک کفش را می داد و یکی را نگه می داشت.

روایت شده که امام حسن به یک شاعر چیزی عطا کرد. یکی از اهل مجلس به آن حضرت گفت: «سبحان اللَّه! به شاعری که معصیت خدا را می کند و بهتان می زند عطا می کنی؟» امام علیه السّلام به وی فرمود: «ای بنده خدا! بهترین مال تو آن است که عرض و آبروی خود را به وسیله آن حفظ کنی. یکی از خیرهایی که خواستنی است، دفع شر است.»

36. العدد القویه: به نقل از عمیر بن اسحاق روایت کند که گفت: کسی سخن نگفت که من دوست داشته باشم که او حرف بزند و ساکت نشود به جز امام حسن بن علی علیه السّلام و هرگز از او کلمه فحش نشنیدم. و دیگر اینکه میان حسن بن علی علیه السّلام و عمرو بن عثمان در مورد زمینی درگیری بود. امام پیشنهادی داد که عمرو نپذیرفت. حسن بن علی علیه السّلام فرمود: «عمرو نزد ما جز چیزی که بینی اش را به خاک بمالد ندارد.» این شدیدترین و زشت ترین کلمه ای بود که از او شنیدم (یعنی این کلمه که هیچ زشتی ندارد و یا حداقل زشتی را دارد نهایت کلمه زشتی بود که از او شنیدم.)

37. العدد القویه: گروهی از اهل کوفه به امام حسن طعنه زدند و گفتند که نطق و بیانی ندارد و دلیل و برهانی اقامه نمی کند. موقعی که این حرف به گوش حضرت امیر رسید، امام حسن را خواست و به او فرمود: «یا ابن رسول اللَّه! مردم کوفه درباره تو سخنی گفته اند که من آن را نمی پسندم.» امام حسن گفت: «چه سخنی یا امیر المؤمنین!» فرمود: «می گویند که امام حسن نطق و بیانی ندارد و حجت و دلیلی نمی آورد. اکنون باید بر فراز این منبر بروی و برای این مردم

سخنرانی کنی.» امام حسن گفت: «من در حضور شما نمی توانم سخنرانی کنم.» حضرت امیر فرمود: «من جلوی چشم تو نمی مانم.»

امام حسن دستور داد تا مردم گرد آمدند. آنگاه آن بزرگوار بر فراز منبر رفت و خطبه ای بلیغ خواند که مردم به ضجه و گریه افتادند. سپس فرمود: «ایها الناس، تعقل کنید! «اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیم»(1)، {خدای سبحان حضرت آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را که ذریه یکدیگر بودند بر مردم عالم برتری داد و آنان را برگزید. خدا شنوا و داناست.} ما خاندان از فرزندان حضرت آدم هستیم؛ ما از اهل بیت نوح هستیم؛ ما از برگزیدگان حضرت ابراهیم هستیم؛ ما سلاله حضرت اسماعیل هستیم؛ ما آل محمّد صلی اللّه علیه و آله هستیم؛ ما در میان شما نظیر آسمان بر افراشته، زمین گسترده، آفتاب درخشنده و درخت زیتونی هستیم که «لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّه»(2)، {شرقی و غربی نیست} و زیتون آن پر برکت است؛ همان شجره ای که پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله اصل آن و علی شاخه آن هستند. به خدا قسم که ما ثمره و میوه آن درختیم، کسی که به یکی از شاخه های این درخت چنگ بزند نجات پیدا می کند، کسی که از آن رویگردان شود به دوزخ خواهد رفت.»

حضرت امیر پس از این سخنان، در حالی که عبایش به زمین کشیده

می شد از انتهای مجلس به سمت منبر آمد، از آن بالا رفت و میان دو چشم امام حسن را بوسید. آنگاه به امام حسن فرمود: «یا بن رسول اللّه! تو حجت خود را بر این گروه تمام کردی و طاعت از خویش را بر ایشان واجب کردی. وای بر آن کسی که با تو مخالفت کند!»

1- . آل عمران 33 - 34
2- . نور / 35

باب هفدهم : درباره خطبه امام حسن بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیهما السلام و بیعت مردم با ایشان

1. امالی صدوق: به نقل از حبیب بن عمرو روایت می کند که گفت: صبح آن شبی که حضرت امیر از دنیا رحلت کرد، امام حسن علیه السّلام بر فراز منبر رفت و پس از اینکه حمد و ثنای پروردگار را بجای آورد فرمود: «ایها الناس! قرآن در یک چنین شبی نازل شد؛ عیسی بن مریم در یک چنین شبی به آسمان رفت؛ یوشع بن نون در یک چنین شبی کشته شد؛ در یک چنین شبی هم امیرالمؤمنین شهید شد. به خدا قسم اوصیایی که قبل از پدرم بودند و اوصیایی که بعد از پدرم بیایند، در بهشت رفتن بر آن حضرت سبقت نخواهند گرفت. پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله او را برای جنگ می فرستاد؛ جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ آن حضرت با دشمنان دین می جنگیدند و طلا و نقره ای جز مبلغ هفتصد درهم که باقیمانده سهمیه ای بود که از بیت المال به او داده می شد. بر جای نگذاشت. این مبلغ را نیز جمع کرده بود که یک غلام برای اهل خانه خود بخرد.»

2. امالی طوسی: از هشام بن حسان روایت می کند که گفت: موقعی که مردم با امام حسن بیعت کردند، از آن حضرت شنیدم که فرمود: «ما همان حزب خداییم که غالب هستیم؛ ما عترت نزدیک پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله هستیم؛ ما اهل بیت طیب و طاهر پیغمبر خداییم؛ ما یکی از آن ثقلین هستیم که رسول خدا در میان امت خود بر جای گذاشت؛ ما تالی تلو قرآن خداییم، «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا

مِنْ خَلْفِه»(1)، { همان قرآنی که تفصیل هر چیزی در آن است و باطل نیست و باطل نخواهد شد. } تفسیر قرآن فقط بر عهده ماست، زیرا قرآن را به ظن و گمان تفسیر نمی کنیم، بلکه در حقایق آن یقین داریم. ای مردم! از ما فرمانبرداری کنید، زیرا اطاعت ما جزو واجبات است. زیرا اطاعت ما در ردیف اطاعت از خدا و رسول قرار گرفته است. از این روست که خدای سبحان درباره ما می فرماید: «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُول»، {ای مردمی که ایمان آورده اید! از خدا و رسول و صاحبان امر اطاعت کنید و اگر درباره موضوعی اختلاف پیدا کردید، قضاوت آن را بر عهده خدا و رسول بگذارید. } «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُم»(2)، {اگر آن اختلاف را بر عهده رسول و صاحبان امر یعنی امامان علیهم السّلام می گذاشتند، آن افرادی که آن را استنباط می کردند، حکم آن را می دانستند. } من شما را از اینکه گوش به دعوت شیطان بدهید بر حذر می دارم، «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِين»(3)، {زیرا شیطان برای شما دشمنی است آشکار. } من می ترسم که شما از دوستان آن گروهی باشید که شیطان به آنان گفت: «لا غالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّی جارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلی عَقِبَيْه»، {«امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد، و من پناه شما هستم.» پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت. } اما وقتی دو لشکر یکدیگر را دیدند شیطان به عقب برگشت و به آنها گفت: «إِنِّی بَرِی ءٌ مِنْكُمْ إِنِّی أَری ما لا تَرَوْن»(4)، {من از شما بیزارم، زیرا من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. } اگر از شیطان پیروی کنید طعمه نیزه ها خواهید شد، به وسیله شمشیرها ذبح می شوید، عمودها شما را سرکوب می کنند و هدف و غرض تیرها قرار خواهید گرفت. «لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ

-1 . فصلت / 42
-2 . نساء / 50 و 83
-3 . بقره / 168
-4 . انفال / 48

مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْرا»(1)، {آنگاه ایمان آن کسی که قبلا ایمان نیاورده یا خیری در ایمانش نیست، برایش نفعی نخواهد داشت. }

توضیح: جوهری گوید: «تظّنی اعمال» ظن و گمان است و اصل آن «تظنّن» است که از یکی از نون ها یا تبدیل شده است. «وزراً» وزر با حرکت عین الفعل، همان کره استوار است و نیز هرجا و پناهگاه و حفاظت گاه و «وزر» با کسره، گناه و سنگینی و کشتی بزرگ و سلاح و بار سنگین است. و «وزر الرجل غلبه»، یعنی بر مرد غلبه کرد، و «أوزره» یعنی احزره و ذهب به مانند است. «دزره» (آن را بست و برد) و جعل وزراً و أوثقه و جنأه، همه اینها را فیروز آبادی ذکر کرده است. و روشن تر آن است که وزر با حرکت عین الفعل، یعنی شما محلّ بستن نیزه ها هستید، آنها به سوی شما پناه می آورند و احتمال می رود که با کسره باشد، یعنی «اوزرکم» و «اثمکم» و یا حالت این است که شما مانند بار سنگین هستید.

جوهری گوید: «شتر جزور» به مذکر و مؤنث گفته می شود و جمع آن «جزر» است. و «جزر السباع» گوشتی است که درنده ها می خورند. گفته می شود «ترکوهم جزراً» با حرکت زمانی که آنان را کشته باشند، و جزر به معنای گوسفند چاق است و جزری گوید: در حدیث آمده: «ألبشر بجزره سمینه» یعنی بشارت باد تو را به گوسفندی شایسته برای ذبح که کشته شود و خورده شده و از همین جاست حدیث ضحیّه که: «فانما هی زجره اطعمها اهله» و جمع بسته می شود به جزر به فتح، و از همین جاست حدیث موسی و ساحران که: «حتّی صارت حبالهم للثعبان جزراً» و گاهی جیم مکسور می شود. (پایان کلام جوهری) و ظاهرتر این است که با حرکت عین الفعل است، و «حطم» یعنی شکستن و یا به ویژه شکستن چیز خشک است. و «صعده حطم» مانند کسر چیزی است که از خشکی شکسته می شود. فیروز آبادی این را ذکر کرده، پس یا با حرکت است، گرچه در این مورد نیامده است. چون وزن معروفی است یا با کسر حاء و فتح طاء است آن گونه که فیروز آبادی آورده است. و «عمد» با حرکت و با دو ضمّه، جمع «عمود» است، یعنی عمودها می کوبد

1- . انعام / 158

شما را و می شکند و نصب همه بر اساس حال است، اگر «فتلقون» به صیغه مجهول خوانده شود و احتمال تمیز می رود، و اگر به صیغه معلوم خوانده شود مفعول است.

3. امالی طوسی: به نقل از ابو طفیل روایت می کند که گفت: «امام حسن بعد از رحلت حضرت امیر سخنرانی کرد و راجع به حضرت امیر فرمود: «علی خاتم الوصیین، وصی خاتم الانبیا، امیر صدیقین و شهیدان و نیکوکاران بود. ایهاالناس! مردی شما را ترک گفته که کسی از گذشتگان بر او سبقت نگرفته و هیچ کس از آیندگان او را درک نخواهد کرد. پیامبر اسلام علم را به دست علی می داد و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ آن حضرت می جنگیدند. علی تا وقتی که فاتح و غالب نمی شد باز نمی گشت. علی طلا و نقره ای بر جای نگذاشت، مگر مبلغی جزیی از برای کودکی که داشت. از بیت المال چیزی بر جای نگذاشت، مگر هفتصد درهم که از بخشش های آن حضرت زیاد آمده بود و می خواست با آن غلامی برای ام کلثوم خریداری کند.»

سپس فرمود: «هر کس که مرا می شناسد که می شناسد و کسی که مرا نمی شناسد، بداند که من پسر حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله هستم.» آنگاه این آیه را از زبان حضرت یوسف خواند: «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِی إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوب

»(1)، {من متابعت از ملت پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب کردم.} ایها الناس! من پسر بشیر و نذیر، یعنی حضرت محمّد هستم؛ من پسر آن کسی هستم که مردم را به سوی خدا دعوت می کرد؛ من پسر آن کسی هستم که نوری درخشنده بود؛ من پسر آن شخصی هستم که برای مردم عالم رحمت بود؛ من از آن اهل بیتی هستم که خدا پلیدی را از آنان بر طرف کرده و آنها را به شکل مخصوصی پاک و پاکیزه کرده است؛ من از آن اهل بیتی هستم که جبرئیل بر آنها نازل می شد و از نزد آنان عروج می کرد؛ من از آن اهل بیتی هستم که خدا دوست داشتن آنان را واجب کرده است و این آیه را در این باره به رسول خود نازل کرده و فرموده است که: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ

-1 . یوسف / 38

عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَه»، {بگو من از شما غیر از دوست داشتن ذوی القرباء یعنی اهل بیتم چیزی نمی خواهم. }(1)

در تفسیر فرات نیز همین روایت آمده است.

4. ارشاد: امام حسن بعد از پدرش حضرت امیر، وصی آن حضرت بود و سرپرستی اهل و عیال و یاران و موقوفات و صدقات آن حضرت را بر عهده داشت. حضرت امیر وصیت نامه مشهوری برای امام حسن نوشت که حاوی دستورهای دینی و چشمه های حکمت و آداب بود. این وصیت نامه را گروه کثیری از علما نقل کرده اند و تعداد بیشتری از فقها، دانش و بینش های دینی و دنیوی خود را از آن دریافته اند. هنگامی که حضرت امیر علیه السّلام قبض روح شد، امام حسن برای مردم سخنرانی کرد و حق خود را به آنها خاطر نشان کرد. آنگاه یاران حضرت امیر به این شرط با آن حضرت بیعت کردند که با دشمنان آن بزرگوار بجنگند و با دوستانش مسالمت کنند. ابو حنیف روایت کند او گوید: امام حسن علیه السّلام در صبح شبی که در آن شب امیرمؤمنان به شهادت رسید، خطبه خواند حمد و ثنای الهی گفت و بر رسول خدا درود فرستاد آنگاه فرمود: «در این شب مردی به شهادت رسید که پیشینیان با عملی بر او سبقت نگرفته اند و دیگران با عملی به او نرسیده اند. او همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد می کرد و با جان خویش از او محافظت می نمود و رسول خدا او را با پرچمش می فرستاد و جبرئیل از سمت راست او و میکائیل از سمت چپ او را احاطه می کردند و باز نمی گشت تا خداوند به دست وی فتح را مقرر دارد. او در شبی که در آن شب عیسی بن مریم به آسمان ها رفت به شهادت رسید؛ شبی که یوشع بن نون وصی موسی در آن شب قبض روح شد. وی طلا و نقره ای جز هفتصد درهم که از زیادی حق بیت المالش باقیمانده بود و می خواست با آن خدمتکاری برای خانواده اش بخرد، باقی نگذاشت.

آنگاه گریه گلوی امام حسن را گرفت و گریست. مردمی که در اطراف حضرت بودند نیز با وی گریستند. سپس حضرت فرمود: من فرزند بشارت دهنده و

1- . شوری / 22

من فرزند بیم دهنده ام؛ من فرزند کسی هستم که به اذن خدا دعوت می کرد؛ من فرزند چراغ نورانی هستم که خداوند پلیدی را از آنان زدوده است و آنان را پاک نموده؛ من از خاندانی هستم که خداوند درستی آنان را در کتابش واجب نموده است و فرموده: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْنا»(1)، {بگو من بر رسالت خویش پاداشی از شما نمی خواهم جز دوستی با خویشاوندان خودم و هر کس که کار خوبی انجام دهد ما بر حسن آن کار می افزاییم.} پس «حسنه» (کار خوب)، دوستی ما اهل بیت علیهم السّلام است.» پس از آن امام نشستند

ابن عباس برخاست، مقابل امام حسن ایستاد و گفت: «ای گروه مردم! این حسن علیه السّلام پسر پیغمبر و وصی امام شماست، با وی بیعت کنید!» مردم سخن وی را پذیرفتند و گفتند: «محبوبیت امام حسن نزد ما زیاد و حق او بر ما واجب است.» آنگاه برای بیعت با آن بزرگوار و خلیفه دانستن وی، از یکدیگر سبقت گرفتند. این بیعت در روز جمعه، بیست و یکم ماه رمضان سال 40 هجری واقع شد. پس از این جریان بود که امام حسن عامل و نمایندگان خود را تعیین کرد و ترتیب داد و عبداللّٰه بن عباس را برای سرپرستی به جانب بصره فرستاد.

مؤلف: این خطبه را ابن ابی الحدید روایت کرده و من در کتاب مقاتل تألیف ابوالفرج اصفهانی، مشابه آن را دیدم.

5. مناقب: مردم در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال 40 هجری با امام حسن که سی و هفت ساله بود، بیعت کردند.

6. کفایه: حضرت امام حسن علیه السّلام بعد از قتل حضرت امیر بر فراز منبر رفت و خواست سخن بگوید که گریه گلو گیرش شد. ساعتی نشست. سپس برخاست و فرمود: «ستایش ویژه خداوندی است که در اولیّتش یگانه بود در ازل و با خدایی اش عظمت داشت و با کبریایی اش تکبّر ابتدا کرد به آنچه را که آفرید و

1- شوری / 23

ایجاد کرد آنچه خلق کرد، بدون اینکه مانندی در مخلوقات گذشته اش عظمتش را داشته باشند.

پروردگار ما لطیف است به لطف ربوبیّتش و با علم خبرویّتش شکافت و با استواری قدرتش همه مخلوقات را خلق کرد. کسی نمی تواند خلق او را تبدیل کند و آفرینش او را تغییر دهد و حکم او را لغو کند و دستور او را رد کند. و گریزی از پذیرش دعوت او نیست. همه چیز را آفریده و ملکش زوال ندارد و مدّت او قطع نمی شود. بر هر چیزی علو دارد و به هر چیزی نزدیک است. بر خلقش تجلّی کرده بی آنکه دیده شود و او در نظرگاه برتر است. او با نورش حجاب گرفته و در علوّ و برتری اش بالا رفته؛

از خلقش پنهان گشته و گواه و شاهد بر آنان گمارده و به سوی آنان فرستاده پیامبران را که بشارت دهنده و بیم دهنده اند، تا هر کس که هلاک شود از روشنگری هلاک شود و هر کس که زنده شود از روشنگری زنده گردد و تا بندگان آنچه را که نمی دانند از خدایشان، بدانند و او را به پروردگاری اش پس از آنکه انکارش می کردند، بپذیرند. سپاس مخصوص آن خدایی است که مقام خلافت را زیبنده ما اهل بیت قرار داد. ثواب مصیبت پیغمبر اسلام و حضرت امیر را از خدای مهربان خواهانیم. مصیبت حضرت امیر بر اهل شرق و غرب اثر گذاشته است. به خدا قسم که علی علیه السّلام درهم و دیناری بر جای نگذاشت، مگر مبلغ چهار صد درهم که تصمیم داشت خادمی برای اهل و عیال خود بخرد. جد محبوب من حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله به من خبر داد که مقام امامت و خلافت از آن دوازده نفر از اهل بیت آن حضرت و برگزیدگان آنان خواهد بود. هیچ کدام از ما نیست، مگر اینکه کشته یا مسموم خواهد شد.»

سپس آن بزرگوار از منبر فرود آمد و ابن ملجم ملعون را خواست. وقتی ابن ملجم آمد به امام حسن گفت: «مرا رها کن تا به نفع تو قیام کنم و در مقابل دشمنانی که در شام داری، از تو دفاع کنم.» ولی حضرت امام حسن علیه السّلام شمشیر خود را بلند کرد که بر فرق آن ملعون بزنند. او دست خود را جلو شمشیر آن حضرت آورد و انگشت کوچکش قطع شد. آنگاه امام حسن ضربت دیگری بر سر او زد و او را به جهنم فرستاد. لعنه اللّٰه علیه !»

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آيا کسانى که مى‌دانند و کسانى که نمى‌دانند يکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
1.JAVA
2.ANDROID
3.EPUB
4.CHM
5.PDF
6.HTML
7.CHM
8.GHB
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
1.ANDROID
2.IOS

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109